

۱۲۱ مکتوب صد و پنجاه و یکم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۲ مکتوب صد و پنجاه و دوم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۳ مکتوب صد و پنجاه و سوم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۴ مکتوب صد و پنجاه و چهارم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۵ مکتوب صد و پنجاه و پنجم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۶ مکتوب صد و پنجاه و ششم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۷ مکتوب صد و پنجاه و هفتم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۸ مکتوب صد و پنجاه و هشتم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۲۹ مکتوب صد و پنجاه و نهم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است
 ۱۳۰ مکتوب صد و پنجاه و دهم در بیان آنکه علم و ادب
 از بیاد بدست است

[illegible]

۴۴ مکتوب در نصیب دستم بمیر لعلان و احسان

۱۲ مکتوب حضرت دین محمد بن رضا عالم الدین و بیان آنکه طریق است

مکتوب فی صدی ام الشیخ یوسف و علی بنیت

۲۵ | مکتوب و حدیثی حکیم بمیر نعمان و جواب سوله

۲۴۱ بکتوبی صدیقی دوم پنجائیکانان حقیقت دینای دینیہ

۲۴۷ مکتوب صدیقی و محمد بشیر فرید و بعضی نصاب

۲۴۴ مکتوب صدوسی چهارم شیخ محمد صادق و بیان آنکه حقیقت

وجيب الوجود الخ

۱۵۷ | مکتوب صدیقی پنجم و ششم شیخ محمد صادق در بیان

بعضی اسرار

۲۵۸ | مکتوب فی حدیثی مفہم بلاط العرب ترجمین متابعت سنت

سید علی

۲۵۹ مکتوب صدسی انتہائی قیمتمند و نہایت قیمتی و بلا اہمیت برے

در حجاب کتابت اور

۲۴۰ مکتوب صاحب کرامت شیخ محمد رفیع الدین بی بیهای می این

۲۷۱ | مکتوب صد پهلوی حکیم و دیرم بمبئی ناصر محمد و پیر الدین

در جواب بعضی اصولی ها

مجلس شورای اسلامی

یہ سب سببیں ہیں :
مکتوبہ مندرجہ بالا

در خرابی خود را در پیشگاه خداوند تعالی

مکتوب و جملہ دستخطات

جہت قرار دینے کے لئے

۵۱

بروجودالحج :

مکتوب صد چهل و هشتم بمزار احام الدین و بیان آنکه

کسرت نام ابدان الخ

مکتوب جلد و چهل و نهم در بیان مسائل متعلقه بتیاری و تالیف الکفرین

سید صدیق خانم و بچہ و حکیم بلا احمد و مولانا محمد شرف

” دو صد پنجا دویم سو یکم شیخ بدیع الدین شیخ سامانی

در جواب مقناری :

سید صدیقا و چهارم پنجم بلا احمد و ملا طاهر و تحف

برہمچاریہ سنت :

توفیق صدیقاہ و شہسوار بلع الدین و جواب سوال

بے صد چہا و ہستم بمیرخان در بیان طرق اجمال

۱. "بصد و بجاه و تم و نهم شریف خان و محمد مجید

و بعد صتم تسبیح فخر صادق در بیان طریقی حاصل

۲ "وَبِصَدِّقَتِیْ یَحْمَدُ بِمَعْرِعَمَانَ وَبِیَانِ فَضَائِلِ مَازَ"

۲ رب صدوت دویم و دوم بمولانا محبت علی سمیانی

ماجد الدین

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدالرحمن بن عوف بن ابی سلمہ

بسم رب جلد سلامت پیغمبر جبرئیل علیہ السلام

• ضایع سود

۲۱۰. ب. و صد و بیست و یکم

۳۳ دو روز و شصت و پنج ساعت و نیم و از احباب

سازان اسم از و قالیق

1

و فوج بهار رحمن

۱۱۵ مکتوب صد و هشتاد و نهم بنحو به شرف و بهشتاد و نهم

بنحو به محمد صدیق در حل مسائل

۱۱۶ مکتوب صد و هشتاد و نهم بنبر الدین حسین در بیان آنکه

یا و فقر با وجود کفایتی آن

۱۱۷ مکتوب صد و نود و یک از فرزندان میر نعمان در تخریض

و فرام ذکر آنکه جلد طاعت

۱۱۸ مکتوب صد و نهم بنجائانان در غیبت طاعت مایه عیله

۱۱۹ مکتوب صد و نود و دوم بنشین بدیع الدین در جواب استغفار

۱۲۰ مکتوب صد و نود و سوم بنشین فرید در غیبت تعظیم عقائد

۱۲۱ مکتوب صد و نود و چهارم بصدد جهان در تخریص ترویج حلیت

۱۲۲ مکتوب صد و نود و پنجم بصدد جهان در تخریص ترویج شریعت

۱۲۳ مکتوب صد و نود و ششم بنصویر ربی که با در صدور قطع

آنیم سکه هفت گام است

۱۲۴ مکتوب صد و نود و هفتم بنمود بیان آنکه سعادتمند

۱۲۵ مکتوب صد و نود و هشتم از دنیا سروده باشد

۱۲۶ مکتوب صد و نود و نهم بنجائانان در بیان آنکه آشنائی

فقر آبا اعتبار بسیار شست است

۱۲۷ مکتوب صد و نود و دهم بنما محمد بن در بیان قبول فرمودن آن

او طلب نمود و بود

۱۲۸ مکتوب صد و نهم بنما شکیبایی صحنهانی در حل عبارت نهج

۱۲۹ مکتوب صد و نهم بنما بیک و صد و نهم بنما زافتم الله

۱۳۰ مکتوب صد و نهم بنما حیدری در تخریض محبت ایتلافه

۱۳۱ مکتوب صد و نهم بنما ششم بنمای مخالفه و تضایق

۲۰۵ مکتوب صد و نهم بنما حرام الدین بیان آنکه قربان با آن

۲۰۶ مکتوب صد و نهم بنمایان محمد صادق در جواب آن

۲۰۷ مکتوب صد و نهم بنمایان در حل بعضی از عبارات متعلق

رساله سبده و سجاد

۲۰۸ مکتوب صد و نهم بنما شکیبایی در حل عبارت تقیبات

۲۰۹ مکتوب صد و نهم بنمایان محمد در جواب سوال

۲۱۰ مکتوب صد و نهم بنمایان محمد صدیقی در جواب بعضی از سوله

۲۱۱ مکتوب صد و نهم بنمایان فرید در بیان موعظه و مضاف

۲۱۲ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه دنیا

فرعه آخرت است

۲۱۳ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان در دشت دنیا

۲۱۴ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان سر

کثرت ظهور عوارق آن

۲۱۵ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه نسبت باطن

۲۱۶ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان در رعایت پیر طریقت

۲۱۷ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان بعضی از اعلای صوفیه

۲۱۸ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان خصایر

و کمالات طریقه علییه

۲۱۹ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان در بیان

خرابی احوال و دید حضور

۲۲۰ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان در بیان

۲۲۱ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه در بیان آن

۲۲۲ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه در بیان آن

۲۲۳ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه در بیان آن

۲۲۴ مکتوب صد و نهم بنمایان در بیان آنکه در بیان آن

۱۰۰

12

۱۱۳ مکتوب نهم و دوم بکند خان لودی و بیان آنکه سلامتی کلبه
 ۱۱۴ مکتوب نهم و سوم بکند خان لودی و بیان آنکه جمعیت و طاعت
 ۱۱۵ مکتوب نهم و چهارم بکند خان لودی و بیان آنکه شریعت و عیون
 ۱۱۶ مکتوب نهم و پنجم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۱۷ مکتوب نهم و ششم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۱۸ مکتوب نهم و هفتم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۱۹ مکتوب نهم و هشتم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۰ مکتوب نهم و نهم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۱ مکتوب نهم و دهم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۲ مکتوب نهم و یازدهم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۳ مکتوب نهم و بیستم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۴ مکتوب نهم و سی و یکم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۵ مکتوب نهم و سی و دوم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۶ مکتوب نهم و سی و سوم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۷ مکتوب نهم و سی و چهارم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۸ مکتوب نهم و سی و پنجم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۲۹ مکتوب نهم و سی و ششم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة
 ۱۳۰ مکتوب نهم و سی و هفتم بکند خان لودی و بیان آنکه احوال صالحة

[illegible]

۱۵۱ مکتوب پنجم بشیخ محمد در تحریص اتباع بندت سینه الخ
 ۱۵۲ مکتوب ششم بشیخ محمد در گفتاری بیهت بخت تعالی الخ
 ۱۵۳ مکتوب هفتم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۴ مکتوب هشتم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۵ مکتوب نهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۶ مکتوب دهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۷ مکتوب یازدهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۸ مکتوب بیستم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۵۹ مکتوب سی و دوم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۰ مکتوب سی و سوم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۱ مکتوب سی و چهارم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۲ مکتوب سی و پنجم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۳ مکتوب سی و ششم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۴ مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۵ مکتوب سی و هشتم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۶ مکتوب سی و نهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۷ مکتوب سی و دهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۸ مکتوب سی و یازدهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۶۹ مکتوب سی و دهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز
 ۱۷۰ مکتوب سی و یازدهم بشیخ محمد در بیان آنکه پادشاه بر قلبت از بجز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم سبيلا إلى الهدى والنجاة

العليين صلواته على سيد المرسلين وآله وصحبه أجمعين
امام رباني حضرت مجدد الف ثانی

الکتاب

- | | | | |
|----|---|-----|--------------------------------------|
| ۱ | مکتوب اول در بیان حال مناسب با مقام دانشمند | ۱۲۰ | مکتوب سیم در بیان مکتوب سیم در بیان |
| ۲ | مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و بیان باطنیات | ۱۲۱ | مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی ارباب |
| ۳ | مکتوب سوم در بیان نبی شایسته این زمان بمقام محقق | ۱۲۲ | مکتوب بیستم در بیان بعضی ارباب |
| ۴ | مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر رمضان و بیان حقیقت | ۱۲۳ | مکتوب سی و یکم در بیان بعضی ارباب |
| ۵ | مکتوب پنجم در بیان غایت کمال و سلام به پیروز گوار خود | ۱۲۴ | مکتوب سی و دوم در بیان بعضی ارباب |
| ۶ | مکتوب ششم در بیان حصول خدیه و سلوک و سبب | ۱۲۵ | مکتوب سی و سوم در بیان بعضی ارباب |
| ۷ | مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال و بیان فساد و فساد | ۱۲۶ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی ارباب |
| ۸ | مکتوب هشتم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۲۷ | مکتوب سی و پنجم در بیان بعضی ارباب |
| ۹ | مکتوب نهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۲۸ | مکتوب سی و ششم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۰ | مکتوب دهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۲۹ | مکتوب سی و هفتم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۱ | مکتوب یازدهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۰ | مکتوب سی و هشتم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۲ | مکتوب بیستم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۱ | مکتوب سی و نهم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۳ | مکتوب سی و یکم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۲ | مکتوب سی و دهم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۴ | مکتوب سی و دوم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۳ | مکتوب سی و یازدهم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۵ | مکتوب سی و سوم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۴ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۶ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۵ | مکتوب سی و پنجم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۷ | مکتوب سی و پنجم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۶ | مکتوب سی و ششم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۸ | مکتوب سی و ششم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۷ | مکتوب سی و هفتم در بیان بعضی ارباب |
| ۱۹ | مکتوب سی و هفتم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۸ | مکتوب سی و هشتم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۰ | مکتوب سی و هشتم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۳۹ | مکتوب سی و نهم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۱ | مکتوب سی و نهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۰ | مکتوب سی و دهم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۲ | مکتوب سی و دهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۱ | مکتوب سی و یازدهم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۳ | مکتوب سی و یازدهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۲ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۴ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۳ | مکتوب سی و پنجم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۵ | مکتوب سی و پنجم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۴ | مکتوب سی و ششم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۶ | مکتوب سی و ششم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۵ | مکتوب سی و هفتم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۷ | مکتوب سی و هفتم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۶ | مکتوب سی و هشتم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۸ | مکتوب سی و هشتم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۷ | مکتوب سی و نهم در بیان بعضی ارباب |
| ۲۹ | مکتوب سی و نهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۸ | مکتوب سی و دهم در بیان بعضی ارباب |
| ۳۰ | مکتوب سی و دهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۴۹ | مکتوب سی و یازدهم در بیان بعضی ارباب |
| ۳۱ | مکتوب سی و یازدهم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | ۱۵۰ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی ارباب |
| ۳۲ | مکتوب سی و چهارم در بیان بعضی از احوال و بیان غریبه خود و بعضی | | |

خواب پیوست و غیر ازین تمنا می آرزو مندی قصه معنی آید حسب محانه و تعالی بلحاظ جوده و اوقاف طریقی است عظمی
 میسر گرداند بجز مته انبی و آله الامجاد علیه السلام من اهل بیت ائمه و اکملها و انبوتیه فقط
 قد طبعهم سر الحقایق بعون الله الواحد الخالق معنی لجلد الاول من
 المکتوبات المبارکة فی المطبع المرقمونی مؤخر بتأیید
 او اخر حجب المرحب فی الف و بیستین و
 لتعین من الجبسة
 النبوتیه

[illegible]

و الاصل من تریث یافته اگر از حضرت صدیق تیر تریث یافته پس نسبت حضرت میسر نیست حضرت
 صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم با وجود شهادت نسبت خصوصیات لغو محال بحال خود است یکاب بوسط لغو
 محال خصوصیات متمیزه پیدا پس است که نظر بصحبت هر یکی طریق با و منسوب و حاصل سوال چهارم آنکه در
 مکتوب ملام محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را به استعداد
 ولایت محمدی تواند آورد و در کتب و لیث ناده کمالان قدس سره نوشته اند که شمار از ولایت موسوی را
 محمدی آورد چه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملام محمد صدیق نوشته است که از ولایت موسوی بولایت
 محمدی چون معلوم الوقوع نیست الوقت علم الوقوع این امر بوده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و
 تبدیل را دارند نوشته شمار از این ولایت بآن ولایت بر دوازده تفسیر است تا ناقص متصور شود حاصل سوال
 پنجم آنکه پیران باصفیای اینجانی پیش چاک می پوشند و میگویند سنت نیست و بندگان حضرت میر طریق
 حلقه میان پنج تن حقیقین نیستند که ما هم درین باب تردد داریم اهل عرب پیران پیش چاک می پوشند و از آن سنت
 میباشد بعضی کتب معتبره حقیقه مفهومی می شود که پیران پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنان است امام احمد و
 ابو داود و ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده علیه علی آله الصلوٰه و السلام لعن رجل یلبس من المرأة و المرأة
 یلبس من الرجل فمطالع البینین قد لایقوا رجل و لایقوا المرأة فان کلا القریبین ملعون بلکه مفهومی میشود
 که پیران پیش چاک لباس اهل دین اهل علم نیست لهذا اهل علم این لباس تجویز نموده اند و جامع الرموز
 از محیط نقل می کند فیما یلبس الذی لا یختص بآل الدین و اعلم کالدار و العمامة بل قمیصا خشنا نس الکلباس
 جلیبه عکده کالسنار و فیما یقول بعض علما پیش چاک قمیص نیست بلکه در است قمیص زنانه است
 که میبایست چاک آشته باشد فی جامع الرموز فی بیان کفر المرأة و فی الهدایة الی القیص الدع و فرق بین چاک آشته
 فی صدر و قمیص الی سنکب الوابا لرا و فی فقیه صواب آن میباشد که چون مردان از تشدید لباس زنان ممنوع گشته
 اند پیغمبر جایگزین آن پیران پیش چاک پوشند باینکه مردان ترک زنانه نمودند پیران حلقه میان پوشند و در چاک
 که زنان پیران حلقه گریان پوشند مردان پیران پیش چاک حلقه کنند و در زنان حلقه گریان می پوشند
 مردان بصورت پیران پیش چاک پوشند و در او را از هر و سنبل اسنان پیران پیش چاکست ناچار مردان
 نیز حلقه گریان اختیار کنند میبایست حقیقین را که گفتی که در حضرت مکتوب بودیم که یکی از مردان چنانچه ظاهر است

شریعت علی بن ابی طالب و سلام و تحیة بلکه بعض فضل خداوندی جلایا شرکے و عظمی و مجید و وحی
 ذاتی او را از انکند و دو غلام و سه پسر و از وی متفویضیت افلاطون انکمال حاصل صفا خود را کبار و العالیق و دشت
 در رنگ صفا قدیم و حوی انگاشت ناچار خود را نیز مذهب پدر در رنگ او خیال کرده و از دولت متابعت
 علی بن ابی طالب علیه السلام و السلام محروم ماند و بدین خسارت بکشد گشت اعاد با الله بجا آمد و علی بن ابی طالب
 این مشرف در نها جمع کمون بود و کابر این طریقه قدس استقامت سر هم ریاضت جمع را ترک نموده و در طاعت
 برینست عزت را با طریقه حال دالالت نمود و در مسافر جمع را با جمال این ضرر عظیم خطر ترک کردند و دیگران
 مناد جمع را با حاشیه نموده چشم از صفایان پوشیدند و یکجور ترغیب و تذمیر عقلاست که با جمال ضرر منافع
 کثیره را میتوان گذشت نزدیکی این است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی که اگر امر که دایر باشد
 میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و بدعت توهم منافع
 پس جمال ضرر را توهم ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که دانیان سنت ضرر که از راه دیگر پیدا شود
 حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بآن قرن است چون توفیق آنرا بوسطه وقت و جمیع دنیا
 اند بادت و تعلیم آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نوزیده اند و الله سبحانه تعالی حقیقه بحال
 سوال سوم آنکه در کتاب بیه نظریه علیه است که نسبت با حضرت صدیق منسوب بخلاف سائیر طرق اگر عی
 گوید که اکثر طرق امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام جعفر صادق منسوب پس سلاسل و دیگر چه حضرت
 صدیق منسوب باشد جواب آنکه حضرت امام شافعی هم از حضرت صدیق منسوب دارد و هم از حضرت امیر مومنان
 عنها و با وجود جمیع این روایت علیه حضرت امام کمالات نسبت در ایشان جد است و از یکدیگر متمیز است
 جمیع ابسطه مناسبت حقیقه از حضرت امام نسبت حقیقه اخذ نموده اند و حضرت صدیق منسوب جمعی دیگر
 هم ابسطه مناسبت امیر نسبت امیر را اخذ نموده حضرت امیر نسبت منسوبند از این فقیر تقریبی در گنبد مبارک
 رفته بود که آنجا آب که در گنبد جمیع اند و با وجود آن جمیع محسوس گردد که آب که علاحد است و آب حرم علامه
 پنجیکه گویا در میان بر چکانده اند که یکدیگر بر یکدیگر خلط نشود جمعی که بجا نباشد آب که ممتحنه اند از میان
 آب مجسم آب که نکند و میگردند و جمع دیگر که بجا نباشد آب حرم اند و آب حرم میگردند اگر گویند که حضرت خواجه طاهر سا
 قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر خواجه از حضرت رسالت نسبت علیه السلام صلوات

چهارم از این جهت است که چندان بخور از دانت برآید که نه چندان که از ضعف جانست بلکه حضرت محسن خاند و
 لقا حضرت پیغمبر را علیه السلام و السلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که این قوت تحمل بار سنگین
 شاقه نمینمودند و صحابه کرام نیز بکثرت صحبت خیر البشر علیه السلام و صلوة و نیچه تحمل این بار میفرمودند و هیچ
 قوت و خلل در اعمال و افعال ایشان بر نمیآید با وجود گر سنگی قدرت بر محاربه اعدای جمعی داشتند که قدرت
 شیرشکان به عشتراان نرسد از اینجا بوده که بستی کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند و
 صد کس نیز کس غلبه نمینمودند و جوع کسان غیر از صحابه نزدیک است که در اتیان آوار و بن من عاجز آیند بلکه
 بستی که از عهد ادا و فرض بکلفت برآید قدرت درین امر تقلید صحاب کرام نمودن در اتیان سنن و فرائض
 خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق عقیقی علیه السلام گفته اند که آن سرفروغ علیه السلام
 الصلوة و السلام نموده صوم وصال اختیار کرد و نماز ضعف و ناتوانی بے اختیار بر زمین افتاد و نماز و بطریق
 اعتراض فرمودند علیه السلام و السلام کیست از شما مثل من نزدیک و دور کار خود میتونه میکنم و طعام
 و شراب اینجا میخورم پس قدر تقلید نمودن سخن نداشتند و اینها صحابه کرام بکثرت صحبت خبر الانام علیه
 علیهم الصلوة و السلام از مضرتها خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگر از این حفظ و امن نیست
 بیا نشانی است که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفا کذب بخشد و جهل و دیگر را صفا نفس صفا قلب
 دلالت افرا و نور بخش است و صفا نفس ضلالت ناست و ظلمت افرا فلا سفه و لویان و بر سر همه وجود گیرند
 همه را به صفت گرنگی صفا نفس بخشیده به ضلالت و خسارت دلالت نمود و فلا طول بخیر و عطا و بر صفا
 نفس خود نموده کثرت خیالی خود و مقتدای خود ساخته عجب در زید و حضرت موسی علیه السلام و علیه السلام
 که و آنوقت معیشت شده بود بخیر و گفت سخن قوم مبدلون لا تخافوا الی من یدینا اگر این صفای
 ظلمت ای نیست کثرت خیالی بداد و نمی گشتند و اصول بر طلب الهی آمدند و بمنظور این صفا خود را
 نورانی ندانست که این صفا از پوست قرصه اماره او نگاشته است و اماره او بر تنان حنث و نجاست خود است
 پیش ازین نیست که نجاست منظره البک غلام ترقیق نمایند قلبی فی حدواته پاکیزه است و نورانی میگردد
 رنگ بر روی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است بر اندک نصیحه کمال صلی جمع بنماید و نورانی میگردد و بخلا
 نفس کس فی ذاتها نجاست است و ظلمت و صفت ذلی و نور است از این که بستی قلب بلکه بمنالبت سبقت و اتباع

جلد اول
در اثبات حضرت خاتم النبیین علیه السلام که این دولت و بطور آورده بود این عبارت بجز در این حدیث
که بود که بر این ظاهر شد است که نفسی نسبت بآن امر بحسب آفاقی است نسبت بپیر نفسی نبوده است
در خود قدرت تغییر از آن دو بوی تم از حد با این چنان که عجیبه و محو گشت ابیارات مجله در تخریر آورد
الذی بر این اهل و کان التبت که اولان بر این اهل قد جاتر بر این اهل است و فناء و بقا زده است و بسجده خراست قدس
و از تخریر عاقلان خود و مولوی جاب علیه الرحمة و نفی که اول که یکدم از فناء و بقا زده است و بسجده خراست قدس
چنان سوال و و این که در طریق نقشبندیه از راه متابعت سنت است و حال آنکه علی علیه السلام باضات
عجیبه و سبک است پدید آورده اند و در نظریات ریاضات منع نمایند لکن ریاضات را بواسطه ظهور کثیرون صورت
مضر بیند عجیب بیند که در متابعت سنت چگونه احوال خرد متصور و موجب اطوارا گفته است که ریاضات
در نظریه ممنوع اند و کجا بیند که ریاضات را مضر بیند و در طریق دوام محافظت نسبت و التزم است
سنت علیها الصلوٰه والسلام و تخته و در حوال اختیار توسط حال و معرات حدیث الی سطر اع
و لایزال ریاضات ناقه و مجاہدت شد نیست غایت از باب عموم کالانعام این امور از ریاضات
نمیستند و از مجاہدت نیست ریاضت و مجاہدت بر این نشان بخیر در گرسنگی است و کثرت جمع و نظر نشان
عظیم القدس زیرا که خوردن نرو این بهایم صفات از این بهایم است و از عظم مقاصد این اچار ترکان
ریاضت شاقه بود و مجاہدت پدید باشد بخلاف و هم محافظت نسبت و التزم است سنت علیها
الصلوٰه و تخته و امثال آنها را در نظر عموم قدر نیست و عند ادنی تاثر اینها را از دست گرفته
امور از ریاضات شمر لایزال است با کار این طریقت که در سحر احوال بکوشند ترک فستی که در عموم عظیم القدر
و باعث قبول خلق است و تکریم شمر است که متضمن آفتاب است و شمر شریعت نمایند قال علیه السلام
و السلام بحسبک مرین الشانیا الیه بالا صالیه فی زمین او دنیا الامس
از ماعرات حدیث الی در کولات بسیار است که لیثام دارد می باید که ریاضت مراعات توسط حال اینها
گشت جمع زیاده است حضرت طاهر زکوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در سخا
نوشته که در کولات مراعات حدیث الی نمودن حد وسط نگاه داشتن در مصلح بطلب کافی است باین
مراعات چنانچه بیکر و فخریت و بحق که در طاعم و بلائیس بلکه در جمیع امور توسط حال اینها

اینست و چون می بیند که عیادت کند که موفق گردد غیر این مسل است علیهم الصلوات و تسلیات و تیر غدا
 برست ضعیف است که عین جمیع و فرمودند که در خانه این مکتوب عرضه فرستی که حضرت مخدوم فرموده کلام
 علیهم الصلوات و تسلیات و تیر غدا نوشتند و نوشتند تا خوانند ما بعد و فاتحه ایشان را بکنند و بعد از صلوات و تسلیات دعوت
 بجناب انجمنی خویش میباشم میرساند و معلوم که طلب حل آنها در مکتوب رسید و محجب است نموده بودند و جواب
 آنها آنچه معلوم شد نوشته فرستاده حاصل سوال آن نکته قریب است که جلایه بحضرت ی فی الله
 و بقاء با نعلی تمام مقامات جذب سلوک است احباب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیهم الصلوات
 و السلام از اولیا است فکمل گشتند از این بهمیرو سلوک و فقا و بقاء ایشان را در همان یک صحبت فکمل
 بود از تمامی میر سلوک دیگر فقا و بقاء احباب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوات و تسلیات
 با بجز و سلام و تیر ایشان را علم سلوک و جذب حالا و مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخوانند و اگر طریق سلوک
 و حضرت نبوده پس اینها را بدست حسن توان گفت بنده که حل این مشکل منوط به صحبت است و حقوق
 بخدمت سخنی که در سبقت کسی نگفته است یک نوشتن چگونه محمول سما خواهد شد از این سوال کرده اند
 جواب گفتن چاره ندارد و ضرورت بوجاه حال حل آن بنیاید شمام نمایند قریب که منوط بقاء و بقاء سلوک جذب
 است قریب و لایست که اولیا ای است این مشرق گشته اند و قریب که احباب کرام را در صحبت خیر الانام علیه
 علیهم الصلوات و السلام بیشتر قرب نبوت است که بتجیت و و شت ایشان را حاصل ملکیت و دین قرب فقا
 نه بقاء جذب است نه سلوک و این قریب بملرب از قرب ولایت احوال و فضل است چنان قریب اصالة
 است و آن قرب قریب لایست شان مابینها اما فهم هر کس مخلوق این معرفت نرسد نزدیک است که فکمل
 در فهم معرفت بجمام شاک باشد اگر بعلی لغوی قلند لغوی بحدی بی هر که بجمام قلند است
 آری اگر ندیده کمالات قرب نبوت بره قریب لایست عروج و فقا و بقاء جذب سلوک چاره باشد
 که اینها مبادی حجات آن قریب اند و اگر این راه رفته نشود و شامه راه قرب نبوت اختیار افتد فقا و بقاء جذب
 و سلوک هم در کار نباشد صحاب کرام هم راه قرب نبوت رفته اند که بجدیه و سلوک و فقا و بقاء کار ندارند
 بیان این معرفت از مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در کتب و بیانات
 و رسائل خود نوشته است که محاله من بک و سلوک و جذب است و در اینجا و در این است مراد از این است

و اگر چه در این باب اندک خبر گاه بعد از ذکر سنت و تحباب اشارت گویند هذا ذکر و الاصحح الا ان اشارت خرام معلوم
 میشود که در این باب این بزرگواران بصحت نبویست است بلکه خلاف آن بصحت رسیده است
 نامی البایا اگر باین نیست و این معنی مستلزم قبح اکابر نیست اگر کسی گوید که علم بخلاف آن دلیل داریم
 گوئیم که علم مقلد و اثبات حل و حرمت معتبر نیست در بنیاب ثمن مجتهد معتبر نیست اوله مجتهدین را
 اوین از بیت عنکبوت گفتن یا جلدات نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر است
 صحاح جندی را باطل ساختن در ابواب معتبره مفتی بهار بهیم ندان و شواذ گفتن با حدیث را این کار
 بوجه قریب و وفور علم و حصول برهان و تقوی از ادوار قادیان بهتر رسیده است و صحت و عدم نسخ
 آنها را بنیت از نامی شناسند البته وجه وجهی داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی جمیع الصلوة
 والسلام و اما قاصر همان انقدر می فهمیم که روایات احادیث کفایت اشارت و عقدا اختلاف بسیار دارند و
 کثرت اختلاف ایشان منظر از نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت یکی
 مفهوم داند و آنکه بعضی گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند
 که عقد است و سه و بعضی قریض خضر بنصر حلقه ابهام با و علی اشارت سیاه روایت کرده اند و در روایاتی
 بمجر و ضم ابهام بر و اشارت میفرمودند و در روایاتی آمده که دست راست را بر فخذ چپ ضم کرده دست چپ را
 بر چپ است نهاده اشارت می کردند و در روایت دیگری دست راست بر پشت دست چپ و دست چپ بر سینه
 و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت
 بیکر و در بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحرک یا با تحرک سیاه بوده است و بعضی دیگر اشارت بترکیب
 بینامین و اصبع و بعضی روایات و گفته است که اشارت در وقت قراه نشد میفرمودند غیر بعضی روایات
 بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و بعضی روایات میگویند و عاشر
 است که میفرمود یا سئل القلوب ثبت قلبی علی و یک چون علما و حنفیه در بیان اشارت مضطرب شده اند
 فعلی نماند و نماز بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بنابر صلوٰة بکون و قار است و ایضا گفته اند اصابع
 بجانب قیاس ممکن باشد سنت است که اقال علی الصلوة و السلام فلیجوز من عضائه القبلة با استطاعه اگر گویند
 اگر کثرت اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در غیر ممکن است زیرا که

و تفصیل این بحث بیشتر مناسب است و چهار بار گذشت به لام ترو یک بجز آن است و حضرت البرهم علی
 نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام هم دیدار کثیر البرکت اندویم در محاد و هم از اینجا است که سید البشر علی و علیه الصلوٰۃ
 و السلام صلوٰۃ و کثرت حضرت خلیل است علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام است که بنمایند
 و در هر بار که بنمایند برنا فوق تنه عفتار حضرت خاتم الرسل علیه السلام و صلوات الله علیهم مبارک است
 آنکشان و در این حقیر هم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در مبادایت مناسب بجز
 کلم است علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام ناچار بکات بنیاد از حضرت باین حقیر رسیده است هر چند ولایت
 این حقیر ولایت موسوی نیست اما از بکات آن ولایت مملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده متفاده
 که این حقیر از ولایت نموده است از راه جمال آن ولایت است و متفاده فرزندی عظمی علیه الرحمة از راه تفصیل
 آن ولایت و این فقیر که از وی موسوی متفاده است غنیه ولایت جل مومن است که آنرا فرعون بوده
 و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه ولایت شجره فرعون است که ایمان آوردند مکتوب صد و دوازده
 بمیر محمدان صد و بیست و دو که بریده بود در اینجا تحقیق شارت سبای است و آنچه محتار علما
 خفیه است در آن باب الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آئانه من الانبیاء
 و المرسلین فالملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه که بمصوحی محمود ارسال شده
 بودند سید فرحت فراوان رسانید برید بودند که علما میگویند که زمین روضه متبرکه مدینه علی صاحبها
 الصلوٰۃ و السلام و نجیه از که مظهر بکثرت با وجود سجود بودن صورت و حقیقت که مظهر بصورت و حقیقت
 و محیی علی صاحبها الصلوٰۃ و نجیه زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد منحو و آنچه ترو فقیر ثابت شده است
 آنست که خیر البقاع که مظهر است بعد از آن روضه متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ و نجیه بعد از آن زمین حرم
 حضرت مکه حرمها است علی الاما فات اگر علما و روضه متبرکه را از که مظهر بهتر گفته باشند مرا از که مظهر سوک
 زمین که مظهر مراد داشته باشند و اینها بریده بودند در ماده تجویز اشارت سبایه ملازمان مرحومی مولانا علم الهدی
 رساله نوشته فرستاده شد است در باب هر چه اشارت شود مخدو و ما احادیث نبوی علی صاحبها الصلوٰۃ
 و السلام و اینها از اشارت بسیار وارد شده اند و بعضی از روایات خفیه نیز درین باب آمده است و آنچه
 مولانا در رساله ایراد نموده است و چون کتب خفیه یکبار ملاحظه نموده و میفرمود میشود که روایات اشارت

مستفاد از مرتبه اول است و تقدس اگر علم است مستفاد از علم انمرتبه است و اگر قدرت نیز مستفاد از قدرت
انمرتبه علی بن ابی طالب است اما کمال هر مرتبه باندازه انمرتبه است علم انسان در حیطه علم واجب تکلیف و تقدس حکم مروه
دارد که لا تخصص است نسبت بزنده که بحیات ابد زندگی یافته باشد همچنین قدسیت انسان در حیطه قدرت
و جمیع تعالی تقدس حکم عکسیت دارد که ناشایبیت خود نماید نسبت به شخصی که یک دمیدن او آسمانها را
زینهار جبال معجاریا پاره پاره کردند و میارنور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد و این تفاوت از
عمارت گفته میشود الا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان در صورت کمالات
مرتبه وجود تعالی و تقدس گشت و این کمالات پیش از مبارکت اسمی از کمالات انمرتبه چیزی دیگر حاصل نمیشود
است از اینجا آن احد خلق آدم علی صورته من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایمیکرد و چه هر چه
لقدس است اگر چه صحت هاست که حقیقت آن در مرتبه وجود تعالی و تقدس حاصلست از اینجا سر خلافت
انسان را در حاجت صوت شمس خلیفه شمس است و بی مقام زیاد و محکمگیان برده اند که خدا عزوجل سلطان بصوت
الانسان است از پیروی قومی و جراح الانانی را در حضرت جسطا اثبات نموده اند صلوا فاضلو الله است
آنکه اطلاق صوت مثال آن در حضرت از قبیل تشبیه تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت الصوت
ترکیبی غلبه شخص مجازی بخواند که منافعی و جلالت و بالغ قدم مشابهات قرآنی از نظر صرف التواتر و اول
محصول قال الله تعالی و الیالم و الیلا الهی تاویل آن مشابه را هیچکس نمیداند مگر خدا عزوجل پس معلوم شد که مشابه
منزله صدی حل و علانیة محمول تاویل است و از ظاهر صرف و علماء سخنچین را نیز از علم این تاویل نصیب عطا
میفرماید چنانچه علم غیب مخصوص است سبحانه خلص رسول الاطلاع میبخشد آن تاویل را خیال نکنند که در کتاب و اول
بدست بقدرت تاویل جهت بذات حاشا و کلام آن تاویل از اسرار است که باخص حق علم آن عطا میفرماید
و باید دانست که حسب فتوح کیمیا و الباعان او گویند که صفای وجهی است و تقدس چنانچه عین ذات و حیاط
تعالی همچنین این صفای عین بگریز مثلا علم چنانچه عین ذات عین قدس نیز عین ابراز است و
عین سمع و بین بصیرت هذا القیاس سال الصفا عین سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن منتهی
نفس وجود صفای زنده است که خلاصه بل سنت و چنانچه همه صفای نینه با سبب فوق اراده این بزرگواران
در خارج موجودند اما توهم نیست ذات و صفای همین تعالی و تقدس انسان را اینجا نشانی شده است که تعالی

۲۲۰
 حلیه
 توفیق او پدید آمده است بحدیثی که در آن نیت باید بجا آورد و تحقق عبادت غیر از آن نیت است که چون ادا
 نماز مقرون بلباس الطهارة و اوقاف شود و بعد از آن تکلیف تقصیر و شکر نعمت و توفیق و نیت استحقاق عبادت از غیر او
 که از صمیم قلب باین کلمات نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی و جلیلا گردد و حسب آن نماز
 بر صله و غلظت بود اللهم جلّی عنی البخلین البغیضین بحرمات الیاسین علیہ علیهم علی الصلوات و البیسات مکاتیب
 ضعیف و خجسته بمیر محاسب صدور یافت در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عاقل و در میان نماز
 مایه فالبس لبس الذی یجوز له السلام علی عبادہ الذین جملہ بیان ارشد که اندک تا می صلوة
 و کمال آن نزد فیه عبارت از اذیتان و انقض و وجبات و سنن و تحباب نماز است که در تب فقهیه و تفصیل بیان
 یافته است امری دیگر در ایین موراجعه نیست که در تمامی نماز از داخل باشد خشوع نماز نیز مندرج
 و همین موراجعه است خشوع قلب نیز منوط به اینها جمیع علم این هو کفایت و زبده اند و در عمل مسلم
 و بهینه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز و فیل الضیبت ته اند و جمیع دیگر اهتمام بحضور قلب بحسب
 و شته به حال او میسر جاز کم پرانند و قضا و فرض بنین نمایند و اینجا نیز از حقیقت نماز آگاه گشته
 و کمال نماز از غیر نماز حبه حضور قلب از جمله احکام نماز شمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب
 تواند بود که مراد از حضور و قلب باشد باین موراجعه و توفیق و در بیان امری ازین مورق نشود و در
 این حضور و توفیق و توفیق این فقیر نمی دانید و حال چون تمام و کمال آن مربوط باین موراجعه است و اگر
 دیگر حکایه کمال آن لحاظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و عاقل بلکه نماز عاقلی که مقرون باین
 این موراجعه باشد و جواب فرق از راه عامل است نماز راه عمل اجر یک عمل بوسطه تفاوت عمل متفاوت است
 علیک از عامل مقبول و محبوب و عاقل از آن ضحاف و مضاهات از آن جری که مشرب بر عمل غیر آن
 عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او خیر است از اینجا گفته اند که عمل یک عاقل بهتر
 از عمل آن اخلاص و ریاست فکیف که عمل عارف مقرون به اخلاص بود و لهذا حضرت صدیق رضی الله عنه
 سهو حضرت پیغمبر علیه علی الصلوة بهتر از صواب و عمد خود بوده طلب مهر او علیه و الصلوة و توفیق
 منقیر باینکه بجا که نیت کنست هو و محمدا زوی آن دارد که بکلیت خود و او را نیت علیه و الصلوة
 السلام بر تمام اعمال خود را عمل سهو و علیه علی الصلوة و توفیق میداند که نمایی تمام نماز خود را در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والتیماست و در حق صاحبانیا علیهم الصلوات و التحیات که به تبعیت و وراثت بر بند و در پیشرفت داشته
اند بوسیله انبیا است علیهم الصلوات و البرکات بعد از انبیا و صحاب الشان علیهم الصلوات و التحیات که کسی
باید و کشت زکات است هر چند جایز است و دیگری را نیز تبعیت و وراثت باید و کشت مهتد سازند
فیض و القدس مبارک و فرماید و دیگران هم بکند آنچه میسر آید و انکارم که انید و کربا تابعین نیز بکند
انفخته است و در کاتب تابعین نیز سایه بگذارد بعد از ان و باستان آورده تا آنکه نبوت بالف با ان نیست
اندر و علیهم الصلوات و التحیات رسیده و بوقت نیز اند و کشت و وراثت بر بند ظهور آمده و آخر ان
منا ساخته است اگر ابرو شده بر برین و بیاید آنچه هر سبب است کن و السلام علی من اتبع الهدی و انهم
متابعین الصلوات و التحیات انهم و اکملها مکتوب صد و دویم بخند و فرمودی که جامع علوم
طاهره و سیر و معارف باطنی اند معنی محمد الدین محمد مصدوم سلمه و یافته در بیان فرق میان
رنگه نیک و ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ولایت ملا اعلی است علی بنبیا و علیهم الصلوات
و التحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت و بعضی از خصایص معارف که به نبوت تعلق دارند
و مایه فلک بدان شکل است که ولایت عبارت از قریب آبی است جلد طاهره که به شایسته ظلمت
عمود نه بند و بی حیل و حجب و نذیر و اگر ولایت اولیا است البتة بلا غلطیت تسمیم است و ولایت انبیا
علیهم الصلوات و التحیات هر چند از ظلمت برآمده است اما بی حیل و حجب و صفات تحقیق نیست و ولایت
ملا اعلی بنبیا و علیهم الصلوات و التحیات هر چند از حیل و حجب و صفات بلند رفته است لیکن از حیل و حجب و اعتبارات
و شجره نذر نبوت و رسالت است که شایسته ظلمت با و راه یافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه
انفخته پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد و قریب ذاتی و صلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتها حکم
بالکفر و خرم از طلب حصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بلا خطه ظلمت حصول
نذیر و بخلان و حصول و کمال حصول رفعت نیست است و در کمال و حصول بقا و ثنیت پس رفعت و دو کانی
مناسب مقام ولایت باشد و بجا و دو کانی ملائم مرتبه نبوت و چون رفعت و دو کانی مناسب مقام ولایت است
ناچار که بمرتبه رفعت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا و ثنیت است پس مجوز و خواص آن مرتبه بود
ایضا حصول تجلیات خواهد که صورت و شکل بوده و برده الوان و الوار بر همه در مقامات و ولایت است

بلکه این نزاع در سنگ علم هر دو در ولایت اند و هر دو در حق است فوق مقام ولایت که بی نهایت تعلیق دارد
و این توجیه خلق بخیر است که نبوت ساست و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمال نبوت
شمرده اند چه گفتند که قدم از دهر و ولایت بیرون نهادند و حقیقت که آن نبوت را در این دنیا نصیب ولایت
که جامع هر دو است تمام ولایت نگاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است به تمام نبوت تصور کرده اند
و جان کر می که در سنگ نهانت در بین آسمان او همان است که ممکن است که شخصی را در اول حق
بدین وجه که کمال مفصل است نبوت نماید و تمیز در میان کمالات این دو مقام که این معنی حصول فرایند و عروج
و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بدینکه نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید داشت که بجز حصول آن
دویم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نبوت است آورده اند و این حاصل مغز آنرا حاصل کرده
است که آن گفت که اول ولایت از کمالات ولایت پست است آورده اند و این حاصل مغز آنرا حاصل کرده
آری بعضی از علوم سکریه و طهر و تنظیر که ارباب ولایت حاصل شده است آن حاصل از این علوم و طهر و تنظیر است که
فیل فیض است یعنی موجب غیبت نیست بلکه آن حاصل از این علوم و طهر و تنظیر است که غیبت است که قاری نظر
آن دارد که آنرا از نبوت سودا و فایده حاصل حاصل از ظلال آن حاصل گریزان است و غیبت است که قاری نظر
تا زمان عدم حوصلت حاصل ظلال حاصل است و توجیه نظر سودا و ادب می فرزند حصول کمالات نبوت
مربوط به... به نسبت محض است و منوط بکبریت صرف است که حاصل از حصول نبوت است و محاسبه غلبه نیست
که نام عمل است که منتیج نبوت است و خطی باشد و کدام ریاضت مجاهده است که شمر این نعمت است و نبوت
کمالات ولایت که مبادی معتقدان آن است که حصول آن در طریقه ریاضت و مجاهده است هر چند در
که بعضی از این مونت کسب عمل نیز نبوت است مهتر سازند و فواید که ولایت عبارت از است نیز نبوت
است و بعد از کسب مانت بفضل و کرم که از خود نبوت فواید با شرف سازند و ریاضت و مجاهده است
علیه جمیع الانبیاء و المرسلین و علیهم السلام که التقریر و علیهم السلام طاعت جمیع اهل بیت است
و بعد از این نعمت نه از برای تحصیل این ولایت بود بلکه منافعه فواید دیگر منظر بود و شغل قلمت حساب و کفایت
ولایت نبوت و ارفع درج و مراعات صحبت فرشته مسل که از کل و شرب پاک است که کثرت ظهور
خوارق که مناسبت نبوت است و این مثال آن باید داشت که حصول این نبوت در اینها علیهم السلام

از خصص حق شرف قلیل اند که باید و معروف هستند گشته اند اگر باد شد بر سر زلف باید بود
 سلبت کن این نهایت باعتبار ظهور و تجلیات است که بعد از از سر بیست و شش
 من بعد از الایدق صفاته و با کتمه خطی که در اصل و السلام علی من اتبع الهدی و انتم الهدی و انتم الهدی
 علیهم السلام جمیع الانبیاء و المرسلین علی کل کلامی که مقتضی است از صلوات و تحیات و البرکات
 آنها و کلمات اولی با و اعلا یا و او دمه و القام و همها و سلمها مکتوب پس صد و یکم مولانا بان
 در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راهها که قرب نبوة موصول بعد از صلوة معلوم فرزند مولانا
 امان الله باد که نبوت عبارت از قرب الله است جسطا که شایسته غایت ندارد و خروج نبوت و در داخل علم
 و نزول نبوت و بخلق این قرب بالاضاله از انبیاء است علیهم الصلوات و التحیات و این منصب مخصوص با این بزرگوار
 علیهم الصلوات و البرکات و خاتم این منصب پیدایش است علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت عیسی علی
 نبینا و علیه الصلوة و الخیرة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة و السلام بنیامانی
 متابعان خادمان را از دولت و الش صاجان نصیب پس از قرب نبیا علیهم الصلوات و التحیات
 تابعان را هم نصیب و علوم و معارف و کلمات انهمقام بطریق و شرف نیز نصیبان باشد و خاص
 نبوة مصلحت عام را پس حصول کلمات نبوة متابعان را بطریق تبیت و وثیت بعد از شرف خاتم الرسل
 و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمت انبیت علیه السلام و الصلوة و السلام فلاح من المعتبر
 بدان اسرار الله تعالی که بهای که بکلمات نبوة موصول است و شایسته است که مربوط بطریق کلمات مفضل
 مقام ولایت است و موط است بحصول تجلیات ظلیه معارف سکره که مناسبت ولایت اند بعد از طریق این
 کلمات و حصول این تجلیات قدم در کلمات نبوة نهاده می آید و نیز مقام حصول و التفات ظلیت و
 و راه دیگر آنست که بتوسط حصول این کلمات ولایت و حصول کلمات نبوة میسر و در این راه دوم شایسته
 است و قرب حصول کلمات نبوة شدت الاثنا را از الله تعالی این راه فیه است از انبیاء اکرام علیهم
 و السلام و از صحابه تبیت و وثیت انان علیهم السلام و صلوة و الخیرة و راه اول دور و از زینت و شرف
 حصول و تخذ الوصول جمع اولی و در مقام ثانی که شرف نزول شرف گشته اند که لا ینکسر مقام و اول الخلق
 شرف که الا بوجه خیال کرده و در خلق را که مناسبت است دعوت است از خصال مقام نبوة انگاه نه چندی است

[illegible]

بدان در شکل خجسته که سیر و ظلال است حصول نخل عمر حصول یافت علامه و مولی با حقیر
 نسبت حصول نخل مدار کماله الکافیه فی الشیخ المسلم الیه النصیب السخیخ الاطله قائم فان کلامنا
 اشارت بداند عبادت بسیار بسیار طریق که بطریق رضا شارت تخریر یافته بود مناسب این مقام دانسته
 نیز درین مکتوب بهر خست فهم نمایند و در خیابان ما خود از پیراه دان ملا و مست بران باگشت بفضل
 حضرت رحمان صل علیان با شهم حسان السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه السلام
 من الصلوة اثباتا من الخیات الکلبا مکتوب و صدق و در و هم شین فرید را با حقیر و طایفه و در غایت
 و دلایر صبر صافه و فضیلت برگ طاعون و در بیان آنکه در از زمین طاعون گناه کبیره است و در یک فراموش
 حرف است بعد حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند که مکتوب شریف رسیده از مصیبتها نوشته بودند اما اندوا الهیه
 رجوع و خبر نخل با بدود و ضابطه باید داد من از تو روزی نه چیم کرم یا از کار که خوش بود و غریزان
 تحمل خواری قال اند تبارک التبارک صاحب من مصیبت بنا کسبت ابدیم و معجزا عن کثیر و قال تبارک التبارک
 طهر الفنا فی البر و البحر با کسبت ایداناس درین و باز شومی اعمال اول سوشان ملاک شدند که با احتلاط
 بیشتر و فتنه و زمان که در نسل و انچه کوه انسان بر وجود ایت الست بیشتر از مردان مردند و هر که درین و باز
 مردان گنجیت و سلا مانند خان بر عیوه او و آنکه نگر نیت و مرد و طوبی له و لشری له بالشهادة و قد خرم شیخ
 الاسلام ابن حجر فی کتاب الثبیل الماعون فی فضل الطاعون بان لمیت الطعن لای ال لانه نظیر المقتول
 فی المحکمه و بان الصابری فی الطاعون محتبا لعلهم الایضی الیه لکرب اذا مات فیه بغیر الطعن لایضی الصبا
 لانه نظیر المله الطبعه که ذکره آی الاجل الیوطی فی کتاب شرح الصدور شرح حال الوفی لظهور و قال و هو حجت
 و سیمین سیکه نگر نیت و مردان جمله غایبان و مجال نیت و از هر که صاحبان و بلاکشان کسری با حلی است
 مسمی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریه بایان که سلا مانند لعلیت آنکه اجل ایشان نرسیده بود و آنکه
 اگر نختن ایشان از درک خلاص ساخت و اکثر صاحبان که ملاک شدند هم با جل ملاک شدند فلیس الفارینجه
 الا سقار یهملک ابن فرار در رنگ فرار و هم زحف است و گناه کبیره است از هر خداوند است جلست طای
 که نرسیده است یا نرسیده و صبر کتگان ملاک شوند و ضل کثیر او بهر که کثیر شینده و صبر و تحمل شهادت داد
 و اعانت شهادت یا نرسیده و صبر کتگان ملاک شوند و ضل کثیر او بهر که کثیر شینده و صبر و تحمل شهادت داد

بلکه آنهم گنجایش ندارد پیش از تبیین باقریت و اوفق ان نیست و موجبات ان ابد در ان جا حاضر بود
 نشان آن حاضر زید را هم معذور میداند و هم موجود و هم میباید و هم صبی و هم ممکن میداند و هم پیر و هم
 میباید و هم سمیت و هم در بر رخ میباید و هم وحشرات و جنات و معلوم است که آن آنجا موجودات
 هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از جهت خواهد کرد و زمان نام غلام بدایت و صحنی و مقبول غلام
 گشت پس ان موجودات بعد از ان ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بیط
 حقیقه که او را هیچ یکی از معلومات تعلقی نیاند و جمیع معلومات آن یک شایع معلوم کرد و چه عجیب زیرا که جمیع
 ضدین و نمطون از آن محال است برآمده است که مخصوص با آنجا و دانست و اتحاد جهت یخازان را گنجایش
 نیست از الیجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل است و در
 آنکه در مرتبه کلمه و گوید که هم فعل حرف که فهم میگردد و هم در آن و در آن مرتبه و هم در آن
 را عین غیر متصرف و یا هم و بنی را عین محراب یا هم و گوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هم
 یکی از این تمام تعلقی نیست و از این جهت سخن است و چه یکی از موقعا انکار نشخص نماید و با وجود
 آن نمیکند در این فیض لا اله الا الله چه استواء کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته
 چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب شبه و عیبت تعالی و تقدس
 خیر و نه بخیر تر از بقالی چه کاره مثالی که در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این فرستاد است گفته
 اند که علم اجابت لازم علم معلول است و در هیئت بالاصالة در که متوجه علت است و تعلق اجابت پیدا کرد
 است علم معلولان تبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق زمانی پیدا کرده باشد اما از باب معقول و در هیئت
 نیز به تعلق علم در مرتبه زمانی معلومیت معلول تجویز نموده اند و اگر چه آن تعلق بالاصالة باشد لیکن بسیار
 از این مثال معلوم نیست که پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحال الامور و بالاصالة
 والسلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی آله من صلوات و تحیات مبارکات
 مکتوب و وفود و مضامین بمولانا بدر الدین صدر یافته و تحقیق احاطه و بیان حسب جائه و توضیح
 باشد و در رعایت حفظ مراتب و جوی و مکانی اعلم ان احاطه سخن سبحانه بالاثار و سیریه و مبادی
 احاطه لیل المفسر و سیریه فی کماله و شلا ساریه فی جمیع اقسامها من الاسماء و فعل و حرف و کلمات

۲۲۷
عالی مرتبتی است که در کمال کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
درجه پنجم است که در کمال کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
این نیز در کمال کمال است که در کمال کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
نباشد و علت آنست که در کمال کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
در کمال کمال است که در کمال کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
در جمیع حق منتهی بر طبق کمال است و کمال چهارم که برین بن کمال است که در کمال کمال است
مع ذلک اگر ظاهر را باطن چهر سازد و تفرقه را از ظاهر نیز رفع نماید اولی و ثانی خواهد بود و قال الله سبحانه
لَقَدْ كُنَّا لِلْعَالَمِينَ أَعْيُنٌ عَلَىٰ آلِهِم بِمَا يَفْعَلُونَ وَاذْكُرُوا أَنَّمَا أُوتِيتُمْ وَأَنَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَوْزُونُونَ
تفرقه ظاهر جاره بود که حقوق خلق را در خود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات سخن باشد اما تفرقه باطن نیز
اوقتی از اوقات سخن است که آن خالص از برای حق است سبجانه پس در حصول عباد مسلم از برای حق باشد
جلتانه باطن بنام نصف از ظاهر و بعضی دیگر از ظاهر برای ادا حقوق خلق ماند و در ادان آن حقوق
چونکه مثال امار حق است سبجانه آن نصف دیگر هم نیز را هم سخن گشت تا که تقدس الیه و جبر الاکمل
مکتوب و جبر و در ششم در بیان باط صفت حق جل و علا و توفی القدر و خلق آن باطن
مجا و مزادگی خود چه چه بعد از کمال و انباء صریح یافت احمد در رب العالمین والصلوة والسلام
علیه السلامین و آل الطاهرین همین بدان سجد که الله تعالی که صفات واهی جلیط در رنگات
اولیه چون بگویند و هر سبط حقیقه اندیشا علم این نشان بیط است که محلات ازل و ابدا
این نشان میگرد و یک قدر کمال بیط است که مقدرات اولین و آخرین بوسیله آن بوجود می
و یکی کلام بیط است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سایر صفات
الحقیقه و بعد که باعتبار تعلق بمجلوات و مقدرات پیدا شود نیز در آن مرتبه مفقود است زیرا معلوم و
حق اند سبجانه اوصاف علم و قدرت را با اشیای بیچ خلق نیست این معرفت را که از نظر عقل است از برای
مگر مثل اینست که بگویند تا یاد و محالی هیات که اشیای معلوم و مفقود حق باشد سبجانه و علم
با اینها تعلق و سخن مقدر باشد و قدر متعلق نشود نمی بیند که در امر تبار اول و بدان که حضرت

اول نظر است بعد از آن قدم بر تریب نظریه نظر انجا بر تریب بالا می رود و بعد از آن
 آن نیز صعود می نماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی بن ابی طالب و اگر مراد آنست که نظر
 باید که بمقام ترقی نماید که آنجا قدم را بجایش نباشد پس آن نیز غیر مقام است زیرا که بعد از ترقی قدم
 اگر نظیر نه باشد زیرا که مراتب کمال فایده شود باینست که نهایت قدم تا نهایت مراتب
 استعدا و سالک است بلکه تا نهایت استعداد بنی که آن سالک است قدم او است لیکن قدم اول است
 و قدم ثانی به تبعیت آن بنی فوق مراتب این استعداد و او را قدم است اما نظریه است و این نظر چون
 حد پیدا کند به نهایت مراتب نظر آن بنی است علی بن ابی طالب و اصل و اولیات که آن سالک قدم
 او است چه کمال تا بیان بنی اگر از جمیع کمالات او نظریه است لیکن با نهایت مراتب استعداد که با صلاحت
 بتبعیت او است قدم و نظر سوخت و از بعد از آن قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود و نهایت مراتب
 نظر آن بنی ترقیات نیز باید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات نیز فوق اقدام الشیخان صعود می نماید
 و کمال بیان این بزرگواران را از مقام انظار الشیخان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام الشیخان
 نصیب و فوق قدم خاتم الانبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات مقام زوین است که دیگر از صعود
 با خیر است آنچه دیگر از آن است و از انبیا است کمال تا بیان او را نیز مقام نصیب است اگر چه زوین است
 فریاد و مفاطین همه از هر ذریعت به هم قصه و به چشم عجیب است بهر حال سخن برویم و گوئیم که اگر مراد است
 که قدم باید که از نظر مختلف نماید و به هم وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیست زیرا که این سخن مانع
 ترقی است و همچنین اگر قدم و نظر قدم و نظر ظاهر شود و نه شود و گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر
 بر آنگذگی پیدا میکند و همچون شلوان است حاصل میگرد و اگر نظر را بر قدم درخته شود و بجهت قرب
 باشد و این مراد است یعنی کلمه که قرن است و آن کلمه است هوئل و دم غایت نام و بیاب
 کلمه که از بر و دم تفرقه است که اتفاق منجیه و کلماتی و دم تفرقه النفس بسیار و کلمه که از بر و دم تفرقه
 دو کلمه است کلمه ضرر و طین است و آن عبارت از سیر و نفس است که بنده حصول اندراج انبیا فی البیت
 است که مخصوص با نظر لقیه علیه است هر چند سیر و نفس و جیم طرق است مابعد از حصول سیر آفاقی است
 و در نظریه شروع از بن سیر است و سیر آفاقی در ضمن بن سیر مندرج است و این عبارت را در نظریه

سبحانه و تعالیٰ این صفت محو است و علی آله الصلوٰۃ والسلام سوال می فرست که مقتضای این امر چیست
 است علیهم الصلوٰۃ و تسلیات دیگران و نفس وجود حصول کمالات طفیلی او نیست و تعین او
 علیا میسر نیست و در روز قیامت آدم من و نه تحت لوی او علیه هم صلوٰۃ خواهد بود و گوشتی
 دولت مولی بسیار بنیاد علی بنیاد علیهم الصلوٰۃ و تسلیات بطریق است است نه بطریق تبعیت و جان
 چه باشد خوب سچانکه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم از راه حقیقت خود طریق است
 بحضرت ذات القادر و تقدس بنیاد فیکر اعلی بنیاد و علیهم الصلوٰۃ و تسلیات تیراهاست از حقایق
 خود بحضرت ذات القادر درین جوی معتبریست بخلاف مهتان که بتبعیت انبیا از راه حقایق
 که مناسب خدا و هر کدام است بطلب میزند صلا و خال نیان معقود است غایه مافی الباطن و جل و بیکان
 اگر چه پالیه باشد و صل و عرانی نیست چه حقیقت خاتم ارباب علیهم الصلوٰۃ و تسلیات پسین شعر مطلق
 گشته است پس ناچار اول فضی که سید با حقیقت اتصال یابد بعد از آن توسط او بیکان میرسد
 معنی تبعیت همین حصول توسط است پس اگر چه این تبحر جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتی که در
 انشا گفته شد است و از این تبحر است که منافی صالنه است که امر غیره فاقه را اگر گویند که در
 عروج از مرتبه صفا و تیر نصیب است یا نه گوئیم که است اگر گویند که در بالا نگویند که نهایت این
 صفت انحصار قیامی است و حضرت ذات القادر و تقدس نصیب از مقام محو و ملاشی چه بود و حال آنکه
 تو در بالا گفته که تعینات حقایق انحصار عینی نیست اگر است نظری است که انحصار عینی با کادو
 میسر اند خوب انحصار عینی چه در انحصار نظری کا نیست اگر چه درین انحصار مراتب متفاوت باشد
 فافهم و انبیا علم حقیقت کمال اسلام علم اتم الهدی و الزم متابعت الصطفی علیه و آله الصلوٰۃ
 و تسلیات آنها و اکملها کمترین و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 من اینها باید که یکی از اصول مقرر طریق نقشبندی قدس است و است از اینها نظر بر
 است و در اینها نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز کند و پیش از قدم میل نفوذ نماید زیرا که خلا
 قدم است بلکه نظر همیشه از قدم نفوذ نماید و قدم را در لای خود نماید زیرا که عروج بر اینها می

بنا نذر نه من چنانچه بقیه نماید پس ملاحظه آن بقیه اطلاق فاعلی مطلق مجوز باشد بقایا ای بقیه غیر محذور
کیست که در یابد و از هزاران محمدی شرب اگر کسی این حدت نظر بدین خود هم معینم نیست خطبات
اکثر نشان بار حق سو سخن کرده اند کم می شد که از فحش سری گفته باشد فکلف از فحش و آنچه در دیر با خفه
خطوط زده باشد و بهر ذره از قرأت آن رسیده و اطلاع یافته کبریت اجسرت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم سوال متخذ تو نیست که هر چه بنی را علیه علی آله الصلوٰه والسلام از کمال حاصل آید
کمال تابعان او را نیز تبعیت ازان کمالات نصیب پس لازم آید که از وصل عیان نیز نصیب باشد و همان
آنکه همان میان حایل است جواب حیلوه بنی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت نیست نه با
پس حیلوه مگر تبعیت باشد نه منافعی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه فرم متوسط که آن مناسب
مقام صالیه است پس هم حیلوه باشد و هم وصل عریان تبعیت میشود فافهم سوال فرق چیست که در واقع
کمال تابعان علیه و علیهم الصلوات و تسلیات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکند و در بنیاء دیگر صلوات
است و تسلیات علی بنیاء و علیهم این اطلاق تجویز نمیکند بآنکه حیلوه بنی ما علیه الصلوٰه والسلام دیگر
ماده وصل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط بنی منافعی
اطلاق نیست چنانکه گذشت و در بنیاء دیگر علی بنیاء و علیهم الصلوات و تسلیات اگر این اطلاق تجویز باشد
باعتبار صالیه خواهد بود و چون بزرگواران صالیه قطع منازل فرموده بحضرت ذات تقا گردانند و نشان
که حصول متوسط در صالیه منافعی آن اطلاق خواهد بود پس فرق و تمیز گشت باید نیست که فرق
و تبعیت در میان بنیاء و تقدم کمال تابعان این است علی بنیاء و علیهم و علی اهل بیت و السلام و تبعیت جواب
فضیلت بنیاء است بنیاء و علیهم الصلوات و تسلیات چه اصل مقصود است و تا بهم طفلی هر چند بر تابعان
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات هیچ نیست و در تبعیوعان این اطلاق نیست اما طفلی را چه بیا که
مسافات جدید چگونه مساوات میشود و کمان است وصل بر وجه تمام اکل است و در تابعان بوجه هم و در سلم
ایزید مناسب است هیچ نسبت بنیاء و تا بهم را همچو مشبوع میافزاید تا بهم الرسل علیه و علیهم الصلوات و تسلیات
خود را همچو بنیاء بنی اسرائیل فرمود پس این بیان لازم آید که حصول تجلی ذات ملوک و این است از
موسم فضل بنیاء بنیاء که تجلی ذات ندارد فافهم فانه من غیر الاقدام و انصاف فان بوجه اولی

و اگر بنا بر این باشد که از ذات تعالی نصیب است و امثال کمال ایشان از نصیب این بزرگواران علیهم السلام
علیه السلام صلوات و تحیات نیز نصیب است و حال هرگاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت
استاین نیز نصیب صفت الحیوة حاصل آید پس معلوم می شود که در مرتبه حضرت ذات تعالی می نماید هر چند صفت
عالیین است محو و مستلک میگردد و هیچ اعتباری او را در مرتبه حضرت ذات تعالی نمی نماید هر چند صفت
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات تعالی نیست اما آنها را مرتبه ذات نمیدانند یعنی که مثلاً می گردند بجای
صفت الحیوة که نجایه و شکایت میگرداند و اینها تعین حقیقت محمدرسانی و سایر تعینات خلافی و دیگر می
اند و زوالی آنها در مرتبه انوار محال است بل رسیدن بشی و دیگر است و منحل گشتن در شی و دیگر
جبارت بعضی از ایشان قدس الله روحهم که نظر محو و منحل محال می شود می شود مراد از آن محو نظری است نه محو
یعنی یعنی تعین سالک از نظر او رفع میگردد و تا آنکه در نفس الامر محو میشود و آن اسباب و قیود است جمیع از نقصان
این راه از آن بطلان می شود محو و منحل محال یعنی در مرتبه آنکه از غایت و بزرگتر رسید اند که از غایت و ثواب اخروی انکار
نموده اند و خیال کرده اند که بجا آنکه از حد کثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحده خود می
رفت و این کثرت در آن حد منحل خواهد شد و جمیع این زیاد و قدان محو شدن را قیامت کبری خیال
کرده اند و از حشر و نشر و حساب صراط و میزان انکار نموده اند و منلو و افانلو اکثر اینها شخص را این
جماعت دیده که در طلب خود شعر مولانا عبد الرحمن بجای راقی در سوره شهباد می آورده
چاکساده و بداد و عادت و پس با وریایه کثرت موسوم و سلام بنمیدانند که مراد مولانا این بیت
عود و رجوع بوحده اعتبار نظر و شهود است غیر از کثرت مشهود و ایشان بنمایند و کثرت را بیجا م از نظر
محققه میگردد و رجوع معنی وجود و کثرت یعنی بنیاد که از هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج را نیک نداشته است
پس معنی رجوع وجود بوحده چنانچه و اگر رجوع بوحده بعد از مشهود خیال کرده اند کافورند یعنی اند که از غایت
اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیاءینما علیهم السلام و تشکیات آنها و اکتفا به سوال نمود بعضی
از رسائل خود نوشته که فنی اختری مخصوص بولایت محمد است معنی آن سخن صحت جواب تحقیق از تقدم معلوم
شد که وصل این مخصوص بولایت محمد است و دیگران را هر چند حجب قطع شود اما از خیل و انجمن بیرون نشود
که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد و چاره نبود که امر را با خفا که نهایت مراتب آن است

زیر که در باب سبب اصل حقیقت آن کلیات کثرت بآن خبریات اصل الصلوات و خبریات
 ترقی گویند باصل الاصل است نه اصل که بسیار اصل آنهاست بقدر فرق و میان خبریات و کلیات آنها
 خواهد ماند که خبری را دو حاصل است یکی اصل خود که کلی است و حاصل دیگر اصل الاصل و کلی را حجاب
 اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بپرده
 تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لا اقل در پرده تعین مجوی از یحیاست گرفته اند و تعین
 ذات خاص محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تعین دیگران در پرده صفا لا اقل در پرده رباب باب
 که در باب است که فوق جمیع آنها و صفا است سوا کشفه حیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید شهود
 سایر انبیاء علیهم الصلوات و السلام در پرده بعد از تعین مجویست که رب اوست و اولیاز است او که الاله
 زیر قدم او بنید علی الصلوة و السلام شهود ایشان تیر در رنگ شهود سایر انبیاء در پرده رب الارباب خواهد بود
 پس فرق در میان سایر انبیاء علی بنیاء علیهم الصلوات و یحیات و در میان اولیاء است او علی الصلوة و السلام
 چه باشد و جواب آن که انبیاء اسوا کین شهود که در پرده حقیقت مجوی است شهود دیگر هم است که از راه
 بیاد تعینات ایشان پیدا میشود و بالا حلاله عینکای مخصوص خود را بر دیدنای بصیرت گذارنده
 بنامه عین البصیرت میفرماید باید دانست که این دو شهود نهایی است که هر دو محقق میشوند بلکه باهم
 است که اگر ترقی که باصل الاصل است شهود او در پرده حقیقت مجویست در رنگ عیسی علی بنیاء و
 علیه الصلوة و السلام که بعد از نزول بی دولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار مستعجل تر و یکا باشد که
 فضل عظیم خداوند جل جلاله در کاست و در عالم اسباب شغفت پیر مجوی شربت و اگر ترقی
 از اصل خود غموره و از حقیقت خود بحقیقت تحقیق نرسد شهود او در پرده حقیقت مخصوص خود است
 بدان ما گاه باش همچنانکه حضرت ذات اقدس ربی است بحقیقت تحقیق که بعد از نازل
 کثیره حوال میسر شود و همچنین است از سایر تحقیق کلیات نیز ای است بحضرت ذات اقدس که بعد از نازل
 نکته در حوال حصول میسر شود و این باب در راه حقیقت تحقیق و حاصل عیانت و در سایر طرق حقیقت
 و صلوات میسر شود و اما این سیر از منتهای حوال عالی حقیقت تحقیق که حقیقت مجوی است در میان
 و بسیار است که هر چه صیرر شود و از منتهای نبود همین قدر خارجیت است که مانده اطلاق تحلی ذات گشته

و بر طبق کلام ایشان از اشکاف نماید و متقارن و کوفه و مکه و بایان نوع اول از خوارق بنمید و شش هزار کلمات
 که شمر از خوارق و روایات منحصراً در نوع ثانی است و کلمات بر علمین مجربان مخصوص کشف مخلوقات است
 و چهار از سنجیت ایشان بری بنجیوان علیکده احوال مخلوقات حاضر یا غائب لعلق دارد کدام تفاوت است
 و روی حاصل است بلکه این علم نمایان است که چهل مبدل گردان بیان از مخلوقات و احوال ایشان
 حاصل آید معرفت و حقی است حقیقتی و تقدس که نبوت و کرم است سزاوارست و با غار و حرم نمایان
 و بری نهفته رخ و دیود کشته ناز و بسوخت عقل بر حیرت که این چه یو عجیب است و یو قریب
 همانا و ناقل شیخ الاسلام الهروی و امام الانصاری فی منازل السائیین و شارحه الذی ثبت عندی
 بالتجربه ان فرست اهل معرفت و تقوی فی تمیز هم من لصلیهم بحضرة امجد و معلما من لایصلهم لوفی اهل استعداد
 الدین شتغلوا باسحجان و صلوا الی حضرت ابیهم فهدو فرست اهل معرفت و امام فرست اهل ریاضت با کرم
 و خلوة و تصفیه الباطن من غیر و صله الی جبار الحق لقا کلهم فرست کشف لصور و الاخبار بالمبینات
 المخصصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم حججولون عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفه فلا یشغلهم
 بما یریدهم من معارف الحق لایکون لایسبهم الا عن الله لقا ما کان العالم اکثرهم اهل القطاع عن سحابة
 انبیا الی کلهم اهل کشف لصور و الاخبار عما غاب من احوال الخلق و فطرتهم و عقیده و انهم اهل البصائر
 و عن کشف اهل الحقیقه و تمیز هم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون
 عن احوالنا و احوال الخلق و اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال الخلق فکیف یقدرون علی کشف امور
 علی من فیه و کذبهم به الیقین و القیاس علیهم الانباء الصحبتی و لم یعلموا ان الله تعالی قد جمی خلایق
 ملاحظه الخلق و خصهم بنعمه عا سواه حایه لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تغیر عن احوال الخلق ما کونوا لخلق
 سبحانه و قدرنا اهل الحق لا یقتضوا ادنی الثبات لکشف لصور و کونها لا یقدر غیرهم علی ذکره با کفر
 الی شیهة اهل المعرفه و فی الفسوف فیما یعلقون بالحق سبحانه و القرب منه و امام فرست اهل الصفاء انما جبین
 المتعلقین بالخلق فلا یعلقون سحابة الحق سبحانه و الا لا یثبتون فی شکر المسلمون و انصاری و الیهود و مسیحیان
 الطوائف منها لانها ليست شریفة عند سبحانه فیمتص بها الیه مکتوف و صید و و غیرها من نجد و غیره
 که معارف و معرف و سراسر اطنه اند مجد الدین مخوجه محمد معصوم سلمه الله صدیق و بیان بیافیه

خواجه بهار الصلوة و السلام و آیتیه از راه سیر مقلد خیر ساینده است و حلقه آن دایره گشته از قیاسی بگویم بخند که
 چون سیر سینه دایره ولایت محمدیه بود باید که از سیر اولیا افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات
 است علی بنیاد علیهم الصلوات و تحیات زیرا که گوئیم حلقه ولایت محمدیت که از راه سیر حاصل شد است چنانکه گذشت
 در حلقه طلق آن ولایت تمام فضیلت لازم پیدا آنکه گوئیم حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم فضیلت
 نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کلمات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و فضیلت
 از راه آن کلمات اولیائیت باشد چنانچه از مریدان حضرت شیخ عبدالقادر در حق شیخ غلویار بنیادیند و صحبت
 جناب افراط میگیرند و در رنگ مجاز مفرط حضرت امیر کرم و سید جلاله فحواهی کلام اینجام مفهومی میشود که شیخ
 ایشان انجم اولیا را تقدم و تاخر فضل میدانند و غیر از اینها علیهم الصلوة و التحیات معلوم نیست که دیگر مبادی
 حضرت شیخ فضل و سید این افراط محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کلمات که از شیخ بوجود آمده است
 از سیر و بظهور نیاید پس فضل او را باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق و فضیلت و کلمات از وی بظهور آید شیخ را شیخ
 بود که هیچ خارق از وی بظهور نیاید پس فضل او را باشد از کثرت خوارق و کلمات از وی بظهور آید شیخ را شیخ
 عوارف بعد از کلمات و خوارق مشایخ فرموده است کل نه ملوایب استجاء و قد یکاشف بها قوم و
 لبطی و قد یحون فوق سوار من لا یحون له شیء من هذا لان هذه كلها تقویه للیقین من منصرف الیقین لا جالبه
 الی شیء من هذا الکلمات دون ذکرنا من الذکر فی القلب و وجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل
 بر فضیلت است در رنگ آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل بر فضیلت او سازد
 بر حضرت عدلیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیاید که ای بر او شیخ
 خوارق عاقل بر دو نوع است نوع اول علوم و معانی است جملها کلمات و صفات و افعال و معانی و
 تعلیق دارد و در ظاهر عقل است و خلا متعارف معناد است که بنده با خاص و عام و بیان متعارف است
 و نوع دیگر کشف صور مخلوقات و اجزاء و مضیات که با علم التعلیق دارد و نوع اول مخصوص با حق و با معرفت نوع
 ثانی شامل محض مطلق است زیرا که بل شریح را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرافت و
 اعتبار دارد که با ذلایل خود مخصوص است و اعتبار دران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عموم خلایق
 معتبر است و در نظر ایشان مغرور و محترم نمیگردد اگر چه از این شریح بظهور آید نزد کس که از انانیت و غرور و غیور

[illegible]

سوره یسین باشد معجزات با بوی طیبیت کند جذبات با اگر شب پیدا شود و در خطا ادری توقف عرض نماید اگر
 خل نشود و تقصیر ننماید و هیچ منقصت اینجا بر نماید سازد و وقت که رو بداند پیر نشان ندارد و تقصیر و قلم
 ادر و طاعت و تقصیر یک بر طالب کشف شود نیز عرض نماید و صواب خطا را از خود و برکت و خیر بهار اعمال
 که حق باطل درین دار تغییر حجت و صواب خطا مختلط و بی ضرورت بی اذن از وجد است و که غیر او را بر
 کسین منکر ادر است و ادر از خود را بر ادر از او بلند بکند و سخن بلند با و نکند که سودا است و بر فضی و فتوح
 بر سائر با توسط پیر تصور نماید و اگر در وقت بکشد که فضی از تمام دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون
 جامع کمال و فیض است فیض حاصل پیر مناسب تعداد حاصل می نماید کمال شیخ آفرینش که صورتها از غنی ظاهر
 نشسته و بر پیر است و لطیفه از لطافت پیر که مناسب آن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده است
 بواسطه استیلا از مریض لطیفه را به دیگر خیال کرده است فیض از آن گذشته این مخطبه عظیم است حسی
 از ذلت قدم نگار دارد و عقیده و محبت پیر تقم دارد بحرمت الی شری علیه علی آله الصلوات و التلیات با جمله طریقت
 کلامه و مثال مشهور است هیچ بے ادبی بخاز رسد و اگر میرسد رعایت بعضی از ادب خود را مقصود دارد و در
 ادب کمالی نبینی رسد اگر کسی هم تواند از عهد بکشد محبت امان و طریقت تقصیر ناچار است و اگر عیال و یا به تجارت ادب
 و خود را مقصود نم نداند بکاش این بزرگواران محروم است هر کار که بهیوش است دیدن رو بونی سود است
 اگر کسی که برکت توجه پیر بر تبه فاد و قارب رسد و الهام طریقت فرست بر و ظاهر شود و پیر آنرا مسلم دارد و
 بحال او گواهی دهد آن میرد و میرد که بعضی امور الهامیه پیر خلاف کند و بمقتضا آلهام خود عمل کند اگر چه در وقت
 خلا آن حقوق بود چه آنکه در وقت از رفقه تقلید برآمده است و تقلید حق و خطای بی بینی که صحاح بر
 صلی الله علیه و آله و سلم و التلیات در هر جهت و در حکام غیر شرع آن سرور خلا کرده اند و بعضی اوقات
 صواب بجانب صحابا بر شده است که آنی علی را بال علم پس معلوم شد که خلا با پیر میرد البعد از عید نبی سال
 محجوز است و از سواد بر است بلکه اینجا همین ادب است و اگر صحابا پیر علیه هم علیه الصلوات و التلیات است
 ادر و در غیر از تقلید دیگر ننموده اند البعد از رسیدن به تبه جهاد و تقلید حقیقه صبی الله
 عنه خطا صواب است البت که خود است در کمال حقیقه قول مشهور است از امام ابو یوسف که ساعت ابا حنیفه
 فی سلسله حق اقران منتهی شهرت و بانی که تکمیل صناعته و جلا حق فکاست اگر برین که اندکی باقی بماند

شحاته خود را در خلافت مرغیات او شناسد با جمله نهوی خود را تا آنجا رسد که او سازد و در خبر نیست عاید او
 که صلاوت او است و آنکه او را که همان یونان است که حتی بکون بر او بها الما جرت به بداند که رعایات او است
 و رعایات شراط از ضروریات این راه است تا را با فاده مستغاده و مفتوح گردد و بدینها نتیجه لامعنه و الاثمه و الجمله
 بعضی از ادب شراط ضروری و ضروریات این راه به پیش و بکوشش و پیشانی بداند که طالب باید که دومی را
 خود را از جمیع جهات گردانیده و توجه بر خود سازد و با وجود و بجز اذن و بنوافل و از کار بر دارد و در حضور و بغیر او
 التفات ننماید و بجای خود و متوجه و بنشیند حتی که بداند که هر چه مشغول نشود مگر آنکه او کند و غیر از نماز فرض و نیت و حضور
 او و ادب نقل کرده اند از سلطان این وقت که وزیرش پیش او ستاده بود و اتفاقا درین شان آن وزیر اتفاقا
 بجانبی خاصه خود کرده و بنده از ابراست خود در دست خست و در خیال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد و دید که بغیر و متوجه
 بر زبان گفت که این را به چشم من میگویم که که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جانم التفات نمایی باید اندیشید
 که هرگاه سائل دینیه را ادب قیقه در کار است و سائل وصول الهدایه را چه تمام و کمال عایت این را و ادب لازم
 خواهد بود و بهما الما کن جاکه است که سایه و بر جاسیه بر سایه و افتد و بر صفا او پانته و در موصفا و ولهاست
 کند و با نظروف عاصمه و هتال نکند و در حضور آب نخورد و طعام تناول ننماید و یکسوی سخن بگوید بلکه توجه
 نگردد و در غیبت پیر در جاکه است پاوار نکند و نزاع درین با بجانب ننماید و در هر چه از پیر و شود و به حضور
 داند اگر چه بطا بهر جواب ننماید و هر چه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر و عرض از انجانیست
 و اگر چه در بعضی صورت از الهام مشظا راه یا بد چه خطا الهامی در رنگ خطا اجتهاد است و عراض برین مجوز
 نیست و اینها چون این را جمعی به پیر پادشاه است و نظر محب هر چه از محبوب و در مشو محبوب نماید و عراض
 را انجال نباشد و در کل و جزئی اقتضا به پیر کند چه در جزوین پوشیدن چه در غفلت و طاعت کردن نماز را بطریق
 او باید داد اگر در فقه لازم عمل و باید اخذ نمود و آنرا که در سر کار است فارغ است از این و بوستان
 و تماشا می لاله زار و در هیچ عراض را در حرکات سکنا و مجال ندید اگر چه آن عراض مقدار چه و لایه است زیرا که
 از غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیه است بخانا اسد جانم عیون
 الباء اعظم و طلب خوار و کرامات از پیر خود نکند اگر چه آن طلب بطریق خواطر و مساوی باشد و شنیده که بعضی
 از معبری معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان که با نوازند و این انجازه حجات از هر قهر و دشمن است و بوی عیون است

چند
میگوید پس چرا عالم را عین شهود نمیدانند و در صورت عالم از اجزاء میبینند
از آن یا حسیست یا برهان این قسم خیر تو میبینی بقیه را بطریق کشف و ذوق و محاسن و در وجه ساقی را
میدانند پس چرا باقی عالم را که در سائل مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجود را
در آن باقیست لیکن این وجه از حقیقت اقدس و پناهی قدی که گاهی بقریب زیارت من از شرف سلسله منجرب و پناهی
الغای عجب و افتاد در عجب زیارت من از شرف سلسله منجرب و پناهی قدی که گاهی بقریب زیارت من از شرف سلسله منجرب و پناهی
مقدار ایشان فلک هر شدت و اول کمال غریب با نوازی نسبت با خود در آنکه بجزرت غریب است از منسوب بود در محبت
فرمودند چون آن نسبت در خود یافت این ضرورت حقیقت معلوم و مسافر را بطریق ذوق دریافت و معلوم
که نسبت توحید وجودی در ایشان بجزایر طبعی و غلبه محبت نیست بلکه مقتضای این معرفت تحقیق آن غایب
است تا هرگاه علمای سنی را مناسبت بر بدای چون بعضی سائل آن دو وجه سابق مذکور شده بودند و معلوم
الدرست از آن دو وجه مقتضای این بیان تقیص این دو کار لازم می آید که طریق ارتباط چیست باین
توسل باین فتنه انگیزی دراز کردند که این توهم یعنی طلبا قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت
بصرف در صحت در اینها انهم توحید بود از برای استنها و ذکر آن وجه تیر مناسبت در تخریر آورد و روشی از
مخلصان چه با نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که از مطا کتب باب توحید یعنی فرامیگیم چنین است
آنست که ساختن خود را غافل سازیم این سخن مویده کلام سابق است خصلت پناهی شیخ عابدی که مخلصان
حضرت خوجه است نقل کردند که حضرت خوجه قبیل ایام حلت میفرمودند که ما را یحیی یقین معلوم شده است
که توحید که تکیه است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین نمیدانستیم اما این یقین اکنون بظهور آمده است این سخن
نیم مفهوم میشود که در آخر کار مشران توحید مناسبت شد و ابتدا حال اگر القسم توحید هم ظاهر شده
باشند باینست بلکه بسیار از مشائخ را در ابتدا آن قسم بظهور آمده است و یا خیر که از آن برآمده اند لیکن
اجداد و اول مقام جذبه نقیض طریق حضرت خوجه نقیض و طریق حضرت خوجه احراز یک گریست و علوم
موجار نیز از همه گریه اند غلبه توحید حضرت خوجه احراز یک گریست و علوم
بزرگ آمده اند و این فتنه انگیزی که در بالا مذکور شد از لازم نسبت آن بزرگواران است که این حقیر بوجه مصلحت
ابنا بنوشت از بزرگ تربیت طالبان طریق حضرت خوجه نقیضیه اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که

اول

211

میدانند که فوای تعریف و تکریم است و در اینجا حال حاکم و محقق مجربان از کمالات بنیاد محمود و انوار
مقامات بنیاد محمود از حق تعالی الهی است و آنکه ما درستی معنی تو حید نماید در ضمن اوقات و اذکار بلکه
اینکه چید نماید محقق از حق تعالی در علم و معرفت و اخلاص است و اینها حقایق و معارف آگاهی می باشد
الضی شینا و مولانا محمد باقر الله تعالی الا قدس بعد از تعلیم و ذکر توجه و التفات ایشان و مقام قلب
در معرفت کشاده بودند و معلوم می باشد از احوال و عطا فرموده و در فالین بنیان را سنگین است و باید
در این مقام شد و از آنکه در این مقام قلب است و در این ضمن آن معرفت بربوبان آورده و در وقت
تجارب معلوم است مقصود از اینها احوال خود نیست اما معلوم شود که این مرقوم را از وی کشف و فوای بنیان
است نه از روی عقل و تعقل و معارف تو حید که در بعضی اولیاد است و در این حال و مقام قلب بر سر
باشد پس هم نقصان ایشان این راه الحق شود و این حقیر نیز در آنوقت سائل مصحح فوای که نوشته است و چون
آن فوای را بعضی بیان منتشر خسته جمیع آنرا متعسر دانسته آن سائل را بجال خود گذارسته نقص و فوای لازم آید
که از این مقام گذارسته ظاهر دیگران را باقی خدایمانند که استهلاک و انحلال در مشهور و خود بر وجه تم پیدا کرده اند و بهت
ایشان نیست که در مشهور و موارد مضحک و معلوم باشد و اثری از لوازم و وجوای ایشان ظاهر نشود و هیچ انار بر خود
کفر میدانند و نهایت کارزد ایشان فنا نیستی است متبادره را نیز قفاری میدانند بعضی از ایشان میفرمایند
استقامت عدما لا اعمودا بعد میخوایم که برگردان و وجود و ایشان اند متوکل محبت حد قدسی مرق قلمه فاما در
در شان ایشان محقق است همیشه در این وجود و لمح آسایش اند چنانچه غفلت است بقدر دوم است
غفلت یا گنجایش نیست شیخ الاسلام هر یک میفرماید یکبار یک ساعت از حق سبحانه و تعالی غافل سازد و میگردانند
او را بچند وجود و نبش غفلت و کار است سبحانه و تعالی اگر کمال هم غلش هر یک را از ایشان باندازد
استعداد او اینگونه مسلم غفلت از ظاهر این است و اینها مشغول ساخته است تا آن بار وجودی بحال ایشان تخفیف
یا بهر چه را بهایم و فضل انست داده و طایفه نصیحت که در تحریر علوم و معارف شایسته و اگر بهی را بعضی
بناج مشغول شده بعد از صراطی همراه سکنا مان بصورتی شخصه از غریزی سرزنش پرید فرموده و نالفا از
وجود خلاص شود و در بعضی از علوم تو حید و وجود و مشهور و در کثرت آرام و امان از این بار بر تحریک ساینده
از این قبیل است تو حید که از بعضی کجا بر شایسته نصیحت قدس الله سرانیم ظاهر است و این نیز در کمال

[illegible]

وهم غلاق نام جنبه سید الطهارة جلیل العبادی بانی دولت مستسند بود و این کتب مشرف گفته شد
قطبیت ایشان از ایشان سرسقطه حاصل شده بود و لذت فریت از شیخ محمد قصاب سخنان سید زکات
ایشانست مردم مانند که من مدینه سیری ام من میر محمد قصاب انبیت فریت اعالی ساخته لقب قطبیت
فرعون کرده و چنانکه منم دست است بعد از خلفای حضرت خوجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت
خوجه چرا بود و جنبه چهار نام نمود و چو سیرانی گشتند و نام سیر ساینده به آنکه درسم و آگاه بهر ملک
و فادان به یکنند باز چنانچه در آمدند و بهر ملک و منجالی خاص در همین جهت پیدا کردند و بقا هم درین
جهت یافتند و بکماله شان عظیم درجهت گشتند و علوم و محارف که از فاد و بقا دست میداد ایشان از درین مقام
میشد اگر چه در علوم بود طه غایره چنین تفاوت پیدا میکند از تفاوتها اثبات توحید وجود هست و عدم آن
و همچنین است اثبات امر که مناسبت بیند و انمن الاحاطه و لیکن لمحیت الذیات و شهود الوحدی و اکثر
مع خفا اکثره بالکلیه بحیث الایچ کلمه اعلی الکا صلا و مثال فک سبلا و العلوم التي یترتب علی
البقا و الذل بعد انما یطلق فانها لیست كذلك بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعة بحیثه غیر محتاجه الی
التمکنا و الحکما و الاکله و الا جوبه بالکلیه بقا یک و درجهت جدیت هر نوع خدی که باشد از سکر نمی آرد و در
صحو و آرد و اینها وجود بقا انما بقی جوبه نمیکند و انسارت با و می افتد چه در جنبه غلبه محبت است و غلبه محبت
سکر لازم است پس هم وجه سکر از وی متفک نشود پس با جاعاوم آن نیز سکر آید باشند کالقول بوحده الوجود فان
منها یا علی سکر و غلبه محبت بحیث لا یقفی نظره الا بحسب فی حکم نبی ماسواه و اگر مجموعی مد شهر و مجموعی با
شهر و ماسواه و انیشد و حکم بوحده وجود نمیکند و در بقا یک بعد از فاد مطلق و نهایت ساکت است
منشأ و موبد معرفت است سکر از نمون مد خط نیست آنچه از سالک در حالت قیام شده بود همه جوبه کرده
اما صنایع بزرگ اصل و جوبه بالبقا را باید پس با چار در علوم نشان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابق
علوم انبیا باشد علیهم الصلوات و البرکات الی یوم الدین و اینها در غیر سنی شنیده ام که حضرت
خواجه ربیع از بابا آوری خود که صاحب ال خویه بودند و جنبه کویه و شتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام
قطبیت عشره تا پیدین ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خوجه را نصیب حاف و بود
تا یک سحریت حضرت و این ایشان را از دنیا بود شمره از احوالک ای ایشان بالا نکر شده است بعد از آن

از انوار آن بزرگوار نصیب فرست مثلاً نوعی از سکه درین نسبت منبج است از انوار انوار سلطان عالم
 است آن سکه بشاید از جنس یاب و دوازدهوش میسر بعد از آن تنیج و با خشت می آرد و عیار
 همچو چوبین نسبت در مراتب صومند میگرد و در ظاهر صومعت و در باطن سکه این طبیعت در بیان حال
 این است ۵ از درون شتوش ناوار برون بگانهوش با چنین زیاروش کم میبندد جهان یعنی انوار
 از هرگز کور گرفته تا باطل خود در آن معارف با حضرت خوجه عبد الخالق عجب است که حلقه سلسله
 خوجههاست قدس استقامت اسرار هم آنوقت باز این نسبت علیه سرطاولت گرفته در عرصه علم و ادب بعد از
 ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز مخفی شد بعد حصول جذب بر اهرسا و دیگر سلوک نمیدهند و عروج پیدا
 کردند تا زانیکه حضرت خوجه نقشبند قدس استقامت الحسره الا قدس عالم ظهور کند آن نسبت با جذب سلوک
 آفاقی باز ظاهر گشت و بان هر دو جهت جامع کمال معرفت محبت گشتند با وجود آن یکقسم جذب دیگر
 که از راه محبت میخیزد نیز این از اعطای فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمال ایشان نصیب فرمایند
 این ان عینی شد خوجه علام الحق والدین با حاصل گشت و بدولت هر دو جذب سلوک آفاقی مشرف گشتند
 و بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین بهت خوجه محمد با سزا از کمال ایشان بهره تمام یافتند حضرت خوجه در آخر
 حیات حق ایشان فرمودند که هر کس میل بدین من بکند محراب بدین فواید ایشان منقول است که میفرمود
 از وجودها والدین ظهور عجب است و بهت خوجه با سزا با وجودین کمال نسبت فرودیت مولانا عارف با
 است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه بین نسبت ایشان از انوار شخی و تکمیل طلب گشت و اولا کمال
 و تکمیل وجه علیا شدند حضرت خوجه نقشبند و نشان ایشان فرمودند اگر کسی کند عالم از وی منور شود
 و مولانا عارف این نسبت فرودیت را از مولانا با سزا والدین که پیشان بود و میباید دولت که نسبت
 را تمام حق است سبحان شیخ و تکمیل دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت
 و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فرودیت غالب است بلا ارشاد و تکمیل در سبقت زیادت
 والا حصا آن و نسبت در حد کمال است ظاهرش تمام خلوق است و با منش بالکلیه با حقیقتا و تقدس
 در وجه علیا و مقام دعوت خلوق حصا این و نسبت است هر چند نسبت قطعه ارشاد و تیر تنها در دعوت
 کفایت میکند اما این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان بکمال ماضی قلبیه است و صحبت ایشان

و عبارت این آن می شود که اگر طبق طریق علیّه است هر چند اصل این جذبه از حضرت خود نشیند است
 اما در طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواهیم علاء الدین قدس الله تعالی سرسراها و محبت که سبط این کیست
 است اندک ریاضتی نا فیه از برای طریق دیگرانست تا اینوقت غلظت منحل خالوده علانیه و احراق این
 دولت عظیم هر مند و بطالبان این راه تربیت میفرماید حضرت خواجده احرار باین دولت عظیم از حدت
 سولانا یعقوب جرجی علیها الرضوان که از خلفا حضرت خواجده احرار باین دولت عظیم از حدت
 جعفر خا صلیق رضی الله تعالی عنده است طریق علیحده از برای حصول آن موضع است و آن طریق و روش
 عدو است و سولیک که بعد از حصول این جذب می شود هم دو نوع است بلکه الخاتم است نوعی است که حضرت
 صلیق رضی الله تعالی عنده از آن طریق بمقصود می رسد و حضرت رسالت غایت علی صاحبها الصلوة
 والسلام و ائمه نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صلیق رضی الله تعالی عنده به جهت کمال
 اخلاق و بزرگواری و وفائی و ایتان بودند از میان سایر صحابه عنوان الله تعالی عنهم جمیع این خصوصیت
 طایق مخصوص گشته اند و بهمین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسید چون
 والده امام از اولاد اکرام حضرت صلیق رضی الله تعالی عنهم امام باقر این سر و فرمودند و ولنی
 ابوبکر متین و چون حضرت امام از ابابکر اکرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند چنانچه این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه
 را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود می رسد و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که سلوک
 حضرت امیر سیراقی قلم می شود و سلوک حضرت صلیق با فانی چندانی تعلق ندارد بآن میانه که تقی از جا جذبه
 کرده باشند و بطور بسیار در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر است
 علم آمد و حضرت صلیق قابلیت خلعت آن سرور علیه الصلوة والسلام پیدا کرد قال علیه الصلوة والسلام
 لو كنت تختبئ احد اخیلا لاتخذت ابابکر خیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه مبتدا آن محبت است و
 جهت سلوک با فانی که منشا علوم و معارف است نصیب و اخلاص محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن
 امام این نسبت مکرر با بطریق ولایت سلطان العالی قدس الله تعالی سره پیورده اند که باین باب امامان نسبت
 ایشان نامده اند تا بتدریج باطل آن برسد و در هر یک جهات باشد دیگر است پیش از تحمل آن امانت با برکت
 مناسب ندارند و درین تحصیل نیز حکمتهاست هر چند حالان این نسبت قلیل النصیبات اما این نسبت را

انظر لفتة که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار ضم طریق است از برای حصول افضلیت که امر اولی
 و کبار رسالت و کجایم اگر چه پیشتر و جائز است بلکه وقت فزودا کابر اهل التشیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره است
 ازین کاکه گاهی غرضی بنیاد و انشاء خود تحقیق آن میفرماید آنجا که میسر که این شیوه در پی بلاتلاوت است و
 و جواب میفرماید با تشیخ باز بکار آن مسئله بنیاد و همان جواب میاید و مرتبه سوم باز بکار آن سوال میکند
 است و این جواب میفرماید اگر باشد درست شیخ برض و آمده و گفته که این از آن نادراست و آنکه
 گفته بودم که نهایت مطلق در الواجب است باینش آنست که بعد از تحقیق این آگاهی اگر عروجی فوشتود
 و گرداب شجر می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج و پس میگذارد بهین حیرت است که نمیست
 که می است که مخصوص با کابر است که او قهر فی کتب القوم بزرگ و در مقام میفرماید حسن تو مرا کرد
 چنان زیر و زبر که خال و خط و لطف تو ام نیست خبر؛ و گیک میفرماید عشق بالا کفر و دین دیدم؛
 برتر از شاکه الیقین دیدم؛ کفر و دین و یقین در شک چهار همه با عقل نمی بین دیدم؛ چون گذشتم بر عقل صدم
 چون بگویم کفر و دین دیدم؛ چه هستند سدا راه تواند به ندا سکندری بهین دیدم؛ غیری و دیگر میفرماید
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله؛ بعد از حصول این حیرت مقام شمرست تا اگر بایست
 شمرست و از حصول ایمان حقیقه بعد از کفر حقیقه که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطالب محققان درین
 این است مقام دعوت و کمال شایسته حضرت خاتم النبیین علیه الصلوٰه و السلام که در عوالمی الله علی بصیرتنا کون
 تبعی و در مقام است که آن سرودین دنیا علیه الصلوٰه و السلام این ایمان را سیطلب میفرماید اللهم عظمی ایمان صاف
 و یقینا کسیر کفر و کفر حقیقه که مقام حیرت است عاده میفرماید که عود یک الی کفر و کفر نیمه مراتب نهایت حق و یقین
 است اینجا علم و بین چو یک گیرند شعری که آرا یقین نعیمها؛ و للعاشق المکیں با تیر غنایان اشدک الله
 لقا که جذبین غیزان و نغم است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و بهین عبارت طریق ایشان است
 با شخص است صنی اسد که عنه و حصول آن توجیه وجه حال است که قیوم جمله موجودات است و سه تنگ
 و منجمال در آن نوع و دیدم که مبداء و ان و نظایر حضرت خوجه نقشبند و ان از راه محبت و تبه میخیزد و ان
 از حضرت خوجه بخلیفه نخستین ایشان خوجه علا و الدین سعیده و چون ایشان قطار شد و وقت خود بودند
 از برای حصول انیم جذبه بر طریق ضم کردند و ان طریق در علفای خالوده ایشان بطریق علقه مشهور

جلد پنجم
از آن هم بر مردم میفرمایند و قریب به نهایت الی شام میگردند و شمع در آن بجایده و کاهته و آتش
در قیام بر میزد و هملان مسافر با بسو کوک و جهت تمامی بالیشان نشان کند و ابقنا فی الله البقاء و نحو لیکن
رسانه که با بسو کوک یا بر تات میجایند و قلم میکنند و در آن منتهی المولیة میباشد آن میزند آنگاه بر این میفرموده که
بالا دولت شهر و منتهی قافیت معده و آن مسافر بر زبان قایل قلم میفرمایند و بکجه مکتوب میشود و ابقا بر
تقریبات نهایت میباید که منتهیان را با بسو کوک آن ترقی و تقریب لیل از منتهیات چه تقدم جذب بر سو کوک
از بعضی محسوسیت میباید تا مرز نباشد و نمیکند هر آینه نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خود شسته و
تا خود بند فوق بسیار است و از آن فصل المیه من ریا و الله و فصل العظیم من شومی عشق معشوقان نهایت
ستیز عشق عاشق با و صلیب و اخیر یک عشق عاشقان تن زد کند و عشق معشوق خوش و فرزند
اگر گویند که در این سلسله در این شوق بر سر نکند چه جذب بر سو کوک آن منتهیات پس مرتبه بطریق طریق
و بجه چه باشد و قرب بر سو کوک گفته شود و نهایت که طرف دیگر مجموع از هر که حصول نمیشد بلکه بعض
این از بسبیل اتفاق اند و دست که در این طریق موضوع از برای حصول آید و دست که
که عبارت آنگاه بر این سلسله علیه آیه میشود و بعد از تحقق هر دو جهت جذب بر سو کوک صورت میباید و نهایت گفتن
و در باعتبار نهایت مرتب شود و آگاهی است و نهایت مطلق و در دست تفصیلش آنست که شهود و در دست
صورت است یا در مراتب سخی یا در صورت سخی این شهودی برده را برقی گفته اند یعنی حصول آن شهود
کالبرست باز در پرده میشود و همین شهود اگر بجنس فضل از دی جسلطانه دوام پذیرد و تا در شوق برده با بگوید
بعبیر آن یادداشت میفرمایند که حضور غیبت است چه هرگاه و شهود در پرده آمد غیبت تحقیق است مادام که در دم
ببر کجی پیدا نکند نام یادداشت ملان طلاق نمیشود و اینجا دقیقه است باید دانست که هر دو اصل طرح نمی
باشد و آگاهی است اما سرایان آن نسبت در کلیه او کالبرست بخلاف مجنون را که جذب بر سو کوک نشان
مقدم است این سران دلی است و کلیه ایشان حکم گرفته است و کار میکنند که آثار الی الله است و جاد هم
که آثار و حرم حتی صانع ظاهر هم و بطن هم و ظاهر هم پس لاجرم غیبت وارد آگاهی ایشان کنجای نباشد
پس آن نسبت فوق نسبتها باشد و همین معنی در سائل این حضرات آن جملات و تسلیع است
چه نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مرتب آگاهی است که برده میشود و دوام پذیرد و مستحق

و این سه وقت مناسب آن مقام است تجلی صورت چیز دیگر است
 که لا یخفی علی ارباب بهر و شهود وحدت در مراتب کثرت بهر تنجی که
 مراتب تنجی متخفی شود و شهود بهر بهر تنجی چنانچه مقام ارباب و شرف مناسبت تمام مطلق با مرتبت این مرتبه
 کرده اند و این با تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز یکسانند و این مقام همان میفرمایند و آن کم شدن را اصل محضر
 ختم شود و کم شود و اصل نیست پس در این اصطلاح محض است بحضرت ناصر الدین خوجه عابد
 از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی این اصطلاح نگنم نموده است هر چه خوابان کنند خوابیده از نظرات
 حکیمانه است که این مرتبه است و دل مرتب روح و مرتب حقیقت آن که حقیقت آن است
 مراتب حسیجه آنکه حقایق غیبیه غیبات قطع مسافات بعیده کرده بزبان آید و آنجا صوت لفظ
 بر تیره بمقام متعلق این سیر و تیره فرموده اند بعضی کار را که ملازمت کردم و حیرت مرا که است کردید
 آنکه هر چه بگویم جدید بود و نه قدیم و یکم که هر چه گویم بقبول بود و نه فرود و این کلمات تفسیر بر کلمات آن علو
 منزلت معارف شان مفهومی میگردد و وضع میگردد که این شان در آن سخنان در میان نیند و مرتبه نیز
 نیند و آنکه حقایق علم بحقیقت بحال و اعراض من علو و مرتبه منزله که این منتهای را مناسبت حساب خود بخواند و متنبوی
 که هر از نظر خود میباید این تا از درون من بحسب اهراسن به تیر من از ناله من و نیست به لیک گوش فهم
 این تیر نیست به این حقیقت از حقیقت علوم و معارف ایشان در آخر این مکتوبات با اندازه فهم ظاهر خود
 خواهد نوشت و الا عمر السجانه و اگر حقیقتی که این غایب خویش بعضی ایشان را بعد حصول جلد و تمامی بهر بهر بدست
 سلوک مشرف گواند بهر جذب مستلیم که تقدیر بهر بجاه هزار ساله راه کرده اند و در کرمی عرج الملائکه و الروح
 الیه فی یوم کان مقداره خمین الف سنه و کسرت باین تقدیر باندک است تواند قطعه نمود و بحقیقت فنا فی الله
 و البقا بهر تواند رسید منتها سلوک تا نهایت سیر است که بقای منطلق معبر است بعد از آن باز مقام
 جذبه است که از سیر حق و البقا بهر تقدیر کرده اند سیر الی عبارات از سیر آسمی است که سالک خضر است
 که سیر السیر در آن هم است چه هر جمیع اما بهر نهایت است پس سیر و آن تیر بهر نهایت با و این سیر
 را در مقام معرفت حق است و این ترویجی ذکر خواهر بافت انشاء الله تعالی و این سیر در مراتب عروج و خور
 عین تا بهر مرتبه زیرا که عین تا بهر سالک ظاهر آن هم است و در مقام آن که بفضل تیر سیر حقایق مخصوص
 اند

و تانی بر اول منتیست و قبل از رجوع نمیشد بزرگترین میفرماید جامع الایمان الطریق و من وصل الیه لایحج با ید و
 که صاحب جوهر هم بر چند در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج الهنایت فی البدایت آگاه است آنچه
 منتیست را در آخرت سبوت عجل آن این درین جهت اجمالاً حاصل است و این نسبت چونکه در منتی
 شمول پیدا کرده است و عموم البسیته آن در روحانیت و حیما نیت او حاصل گشته و در وجود عدم
 مقصور بجهل قلب است و لونی انجاء النکان علی سبیل الاجال لاجرم منتی حسب تفصیل است و رجوع او
 بعد از انجا که منتی متعین نیست بر این آن نسبت در مراتب جسمانی و از صدق آن برآورده است و فانی است
 و این فانی است محض است و رجوع از موهبت محض لا یلیق بجناب قدس الله و خلاف حق وجود عدم که این
 سلسله رجوع و سقوط است چون انیمارت تا به قلب آن نسبت لبطریق تبعیت در اینها نیز فی الجمله سارکنده است
 و از سوره باز نوشته مغلوب ساخته لیکن تا فناء و روان سینه فیکل الجمع من ذل مغلوب و فی بعض العوض
 و حقوق لجنس الموانع و از ازل الایود کما مر علیه و بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله و اجماع بر سهواک
 و انحلال اند که در بقا که بیان مترتب است اطلاق قوا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و ظهور ذاتی نیز در اینها است
 نمودن این با بر اول گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب حق سبحانه و نیز در اینجا
 مستحق میدانند و کل و لک باعتبار اندراج الهنایت فی البدایت و الا فالقنار و البقاء لا یكونان الا للمنته
 هو الوصل فی تجلی الذاتی مخصوص بر دوام حضور مع الله سبحانه لا یكون الا للمنته الوصل از لا رجوع که مشهور
 ذاتی و وصل و یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احمر قدس الله علیه الا قدس مرقم است
 عزیز که میفرمودند که مبتدا آن کتاب و کتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان درایت و معرفت
 من در سلسله است لکن الناس علی قدر عقولهم در انجا مرقم است و نیز ازین قبیل است رساله سلسله الاحرار
 که بطریق کلام حضرت خواجه حار و مرقم شده است و بیایات مشرعه که حضرت خواجه مامود الدین در
 شینجا به قولانا لایحی الباقی سلسله الله تعالی نوشته اند و این بقا بلکه بر بقا که در جهت جذب پیدا شود و از دور
 توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر نهج بیان کرده اند که مالکش به توحید
 وجود است و بعضی را همین بیان و شباهه انداخت که حق یقین ایشان عبارت از تجلی صوت
 و کار که بطعن نشین انجا میدوید و حق نیست که این حق یقین ایشان در جهت جذب پیدا شده است

صاحب الاطلاق اول انجا که در کتب معتبره مذکور است و در بعضی از کتب معتبره مذکور است و در بعضی از کتب معتبره مذکور است

و در این کجا گفته اند که آنکه از بلاد بمقام ترقی و رفاه نرسیده است و بمقام ثانیة المد سحر و نفس حصول
مناجاة و سجد نیست که آن البسته و قدم است بلکه سخن در ترقی از بمقام است اگر چه صاحب قی را منکر
توحید گویند و بدان اصطلاح بند چه مناقشه است بر سحر و سخن بدیم و گوئیم که چون قلیل را بیشتر
دلالت است و قطره را بر بحر عزیز اشاره و مقدار بر قلیل نمود و اکثاف بقطره ای برادر چون حضرت
خواجه ملا کامل کامل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند جمعی از طالبان از احوال من نمودند و در الوقت
و کمال تکمیل خود تردد و بود فرمودند و جا کرد و نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل
فرموده اند اگر تردید و در مقام پیدا شود تردید در کمالات آن مشایخ لازم آید حسب الامر شریف و تعلیم
طریق نمود و توحیدات در کار طالبان عکس ختم و در شرف ان اثرهای عظام محسوس شد حتی که کاتبان
و ساعات در یافت یکجندی باین امر سرگرمی شتم آخر الامر از علم نقص خود پیداست و ظاهر ساختند که کلی
فانی شد که اکابر مشایخ آنرا نهایت گفته اند و در این راه پیداست و سیر الی الله و سیر الی الله معلوم نشد
که چیست پس این تحصیل امثال این کمالات چاره بود این زبان علم نقص خود و برین گفتند طالبانی که
در گردن بوده اند و جمیع کرده است نقص خود گفتند و هم به شتم اما طالبان این معنی را بر لوضیح محمول داشته
از آنچه داشتند نگرفتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منظره را محصل گردید و بصدقه حبیه علیه
الصلوات و التلیات بدانکه حاصل طریقه حضرت خود چنان قدر است که اگر هم عتقاد بر سنت و جماعت
است و اتباع سنت بنیه مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و تحمیه و اجتناب است از بد و موبای نفسانیه
و عمل بحدیث امور و مالک هر چیز از عمل خصص و استهلاک و ضحلال است اولاد و جته خدیه و این استهلاک
بعدم بقیر کرده اند و بقاییکه در بخت پیدا شود بعد از تحقیق این استهلاک مبرور بود و عدم است یعنی وجود
و بقا که مترتب است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و ضحلال نه عبادت از غلبت از حسن است بلکه با
این استهلاک بعضی را غیبت از حلال افتاد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است که بعضی را بصفا
البشریت رجوع کند و با خلاق نفسانیه و نماید بخلاف بقا که بر قیاس بشریت است که عود از ان جائز نیست و قیاس
بود که حضرت خوجه بزرگ قدس الله تعالی سره الا قدس همین معنی فرموده باشد که وجود عدم بوجود بشریت خود
میکنند اما وجود و با وجود بشریت بر غیر خود نمیکند چنانچه بقا اول بنور در راه است و رجوع از راه ممکن است

محقق باقیم دور خارج بر ملکیت موجودندیم چون این حالت را بعضی شرف رسانندم فرمودند که شرف فوق
 البعد همین است چنانچه می توانی اینجا است پس ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهادند ظاهر میشود و بیشتر
 را متناهی طریقت مقام تکمیل گفته اند باید است که این در پیش با در مرتبه اول چون از سکر ایستاده و در
 قیام با مقام شرف ختمند چون هر دره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و هر دره را ملت شهود
 نیافت از مقام باز به حیرت بردند چون بخود آوردند حضرت جنتی خانه و تبارک را با خود آوردند و یافتند
 در وی و مقام سابق نسبت به مقام ثانی فرود تر در نظر آمد باز به حیرت بردند و چون با یافت آوردند
 و غیره به حق را سبکانه به حصول عالم نیافت و به تفصل در خلایق خارج نسبت به حیرت و احاطه و سیران و بجهت
 اول یافت با تکیه شسته گشت مع ذلک بدان کیفیت میشود و شد بل گاه محسوس و عالم نیز درین وقت
 مشهود بود اما با حقیقت ازین نسبت مذکور هیچ اندک باز به حیرت بردند چون بصبح آوردند معلوم گشت
 که حقیقتی نه و تبارک را با عالم نسبت است و از این نسبت مذکور و آن نسبت مجهول کیفیت است و افکار
 مشهود شد نسبت مجهول کیفیت باز به حیرت بردند و خوبی از قبض این مرتبه رود و چون باز بخود آوردند و تبارک
 مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول کیفیت بطوریکه هیچ نسبت به عالم ندارد و معلوم کیفیت مجهول کیفیت و
 در نوقت عالم مشهود بود بهمان خصوصیت و در نوقت علم خاص غایت شد که نسبت به علم است و میان خلقت
 و حقیقتی که با وجود حصول هر دو مشهود در نوقت معلوم گردیدند که این مشهود و این با این تشریفات حق است
 سبحانه تبارک و تعالی بلکه صورت متعلق تخمین اوست سبحانه که در او و تعلقات کونی است معلوم کیفیت
 باشد آن تعلق با مجهول کیفیت به مراتب به مراتب شکر کین الوصول الحسا و در مهنا قلل بحال و درین
 چنین نه ای غیر از کلام را در تفصیل اعمال و تمیز معارف جای از م تطویل بخشد و به طاعتی که مخصوص
 معارف جمید و دو عالم طبیعت است و این اگر در بیان آیند جای که عمر با در توحید و وجود گذرانیده اند معلوم نمایند
 که قطره از این دریای بی نهایت حاصل کرده اند و نسبت که همان جلالت این درین است و این را با جمید و وجودی
 انکار ندانند از علماء و متکبرین و می یابند طریقه نظری شسته اند که احوال بر معارف توحید از کمال است و
 شرف از مقام نقص به بخردی چند خود بخیر به عیب بندند و به هم تشریف بخشایند و این
 امر قوال شایع است که در توحید وجودی و مفسده اند حضرت حجتی و تبارک را با تبارک

آن نوریه منبسطه و بانقباض و در رنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرموده اند آن نقطه هم نفی باید کرد
 بجز آن بچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان بماند و بجز آن بماند و بجز آن بماند و بجز آن بماند
 بنحوی که چون بعضی ساینده فرمودند که بعضی حضور نقشبندی است و نسبت نقشبندی عبارت از این است
 این حضور حضور غیبت نیز میگویند و اندراج نیست در بیت درین معنی صورت نمیده و حصول این نسبت
 مطالبه و نظایر در رنگ اضداد و طالب است در سلسله دیگر از کار و او را از پیر تا بران عمل نماید
 و به مقتضای قیاس کن رنگستان من بهار مرا و این نسبت غریز الوجود بعد از دو ماه و چند روز
 انباشت از زمان اخیلم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این نسبت فنا دیگر که آنرا فانی تحقیق
 میگویند حاصل گشت و دل آنقدر وسعت پیدا کرد که تمام عالم را از عرض تا مرکز زمین و جنب آن وسعت
 مقدار خفول تکرر بود بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره
 عالم را فراس فرامی یابم و اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره کم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را قدر
 منبسط و دیدم که تمام عالم را بلکه صفا عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را هر ذره را فرامی یافتم
 منبسط که هر ذره را ساریت صورتهای عالم در آن نور محال و مثلاًشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مضمون
 تمام عالم یافتم چون بعضی ساینده فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید بهین است و جمیع کلمات عبارت از
 است بعد از آن صورتهای عالم را بچنانکه اول حق یافتم این زبان موهوم و هر ذره که حق یافتم تفتات
 و به تمیز همان ذره را موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد در این اثنا عبارت مخصوص که از پیر بزرگوار علیه السلام
 شنیدم بودم سیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت اندای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت
 قلت انه حق من وجهان شئت قلت بالبحر لعدم التمییز بینهما این عبارت فی الجمله بس که آن مطلب
 گفت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو ضایع است
 بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشرب عدم تمیز بود و خداوند فرمود که
 شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت
 حسب سبب و تلمیح بعضی توجیه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موهوم ظاهر گشت و دنیا موجود
 حقیقتاً موهوم تمیز یافتیم و صفای فعال آثار از موهوم نمایان شد و سبب دیدم و فعال از موهوم

ما لا يوجب العبد ثم تكلف بغير الصلوة اعلمته ان لا يقدر على رفعها البعيد كلف بما لا يوجب العبد من الصلوة
 المستمرة على القيام والركوع وسجود وقراءة الميسرة وكل ذلك بسيرة غائية ليس كذا الصوم مثلاً في نهاية السهولة
 والركوع منها كذا في قدر بلعشر لم يقدر بالكل والنصف مثلاً لتقل على العباد من كمال الرافعة جعلها
 خلقاً ان العباد في فعل الاصل لا وضوء خلفاً بغيره وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعداً ومن لم يقدر
 على الوقوف صلى مضطجاً وكذا من لم يقدر على الركوع وسجود صلى سويماً الى غير ذلك لا يخفى على انظر في الاحكام
 الشرعية بنظر الاعتبار والاصناف في تمام التكليفات الشرعية في غاية السهولة وبها يتيسر العمل بها في الزيادة
 منه سبحانه على العباد في صفاتها الصحيحة التكليفات وصدق تحقيق التكليفات تمنى العوم في زيادة التكليف من
 المأمورين فان بعضهم تيسر الزيادة في الصلوات المفروضة وبعضهم في الصلوات المفروضة وعلى هذا القياس وما
 في التمكن الاكمل الخفيف وعدم وجدان السيرة اذ الاحكام لبعض من على وجود ظلمات نفسانية وكذا
 طبيعة ناسية عن سيرة النفس الامارة بالمنفعة بمحادات السجادة قال السجادة كبر على المسلمين ما يعمهم اليه قال
 لها وبها الكثرة على الخاشعين فلما ان مرض الظاهر وجب العسر والاداء الاحكام لذلك مرض الباطن ايضا وجب
 لذلك العسر وقدره الشرع الشريف لا يبالى بصلواتهم الا بارة ورفعه بوجوبها فهو كالفقير متالبة الشرعية على
 طرفي تقبيل فلا جرم يحل وجود ذلك دليل وجودها حسن فيقدر وجودها هو البعد العسر فاذا اتنى الهوى كليت
 المتقسط العسر اذا كان المصلح الصوفية المذكور سابقاً في لغى الاختيار وضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقاً
 باحكام الشرعية فلا اعتبار به صلاً فكيف يصح المحجة والتقليد وانما الصالح المحجة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة
 فيما وافق قولهم من كلام الصوفية تقبل ما خالفهم بالقبول على ما نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم تجاوزوا الشرع
 اصلاً الا في احوال لا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلم ولا في العمل ان ببيعة الخلف مع الشرعية ناسية عن سقم
 في الحال خلد منته ولو صدق الحال ما خالف الشريعة الحققة وباجملته خلافت الشرعية دليل الزندقة
 وعلا الحاد غاية ما في الباب الصوفي لو كلف بكلام مخالف للشرعية ناس عن الكشف في غلبة الحال المحسنة
 الوقت فهو محدث كشره غير صحيح وغيره للتقليد بل ينبغي ان يحل كلامه ولا يعرف عن ظاهره فان كلام السكار
 يحل ولا يعرف من هذا ما يتيسر في هذا المقام لكون السجادة من حق توفيقه لقا الحمد وسلام على عباده الذين
 احسن مكنوت صدقهم بما هم قائم صدقوا بغيره ليعلم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الميراث الصلوة والسلام

به الاثر في انصوب وندب الاشعري دخل في دائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة ولا تأثير للقدرة
 الحادثة صلا عنده الا الفعل الاختياري عند الجبرية لا ينسب اليه الفاعل حقيقة بل مجازاً عنده الاثر
 ينسب اليه فاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتاً له حقيقة الا الفعل ينسب اليه القدرة الحقيقة سواء
 كان القدرة متوارة ولو في الجملة كما هو مقتضى خبري من اهل السنة او مداراً مصحفاً كما هو مقتضى خبري من اهل
 تمييز ندرس اهل الحق عن ندرس اهل الباطل ونفسه لفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازاً كما هو مقتضى
 الخبرية كقوله محض انكار عن الضرورت قال صاحب التمهيد من الجبرية من قال بان الفعل من العبد بغير مجاز
 انما في الحقيقة لا سلطاناً عليها ولا عباداً لها كذا السجدة التي تحركت فكذا العبد مجبور كالشجرة وهذا كقوله من عتقه هذا
 يصير كافراً وقال ايضا في ندرس الجبرية فهم ان السبل للعباد فخال على الحقيقة لاني بحيز ولا في الله والفعل
 العبد لفاعل هو سبحانه وهذا الكفر فان قلت انهم لم يكن بقدرة العبد تأثير في الافعال ولم يكن اختيار الحقيقة
 في معنى نسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم يكن لها تأثير
 في الافعال الا انه سبحانه جعلها مدلولاً لوجود الافعال بان يحلق الله تعالى الافعال عقب صرف قدرتهم و
 اختيارهم الى الافعال بطريق حربي العادة وكان القدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخل
 في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها عادة وان لم يكن بها تأثير في الافعال فاعتبار العلة الحادثة
 ينسب اليه اعباداً فاعلم حقيقة هذا هو انما في تقييد ندرس الاشعري والحكام بعد محال بل اعلم ان اهل السنة
 آمنوا بالقدرة كما لو بان القدرة خيره وشره حلوه وقره من سبحانه لان معنى القدرة هو الاصل والاعمال معلوم
 ان ليس بمحدث ولا محدث الا سبحانه لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبده ولتقر له والقدرة بالامر والقضاء
 والقدرة وعملوا بان الافعال صلبة بقدرة العبد وحدثها فالو ترضى سبحانه ان شرعتم بغيرهم على ذلك
 سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يلبس بالقدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد خلاق او غير خلاق
 غاية في الباطن يوجب اختياراً وهو محقق للاختيار لا منافاة وايضا مقتضى ان الباري تعالى هو فاعله
 بالنظر الى القضاء اما وجوب مقتضى ان القضاء بالوجود فيجب بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار
 منافياً لم يكن الباري تعالى خالقاً او ذا كبر ولا ينبغي على اجل القول باستقلال قدرة العبد في ايجاد افعاله مع
 كما انضوي في غاية الخفاة ونشأ نهاية اسفاهة ولهذا بالتمثيل ما رواه ابو عبد الله عليه السلام في تصديق

و چون از مقتضای چنین باینکه باید توجه علماء حنفیه که در اصول مطلق است و در بعضی محلی نیستند
 آنها در روایات محل مطلق بر مفسد جان و رسته اند بلکه لازم نیست و اگر بطریق فرض محال محل یکین هم باطلاق
 یکجا آید پس این مطلق محض خواهد بود مگر میقد را اگر قوت برایشند و مساوات و قوت
 ممنوع است چه روایات اگرست با وجود کثرت متخالفاتی است با این خلاف است و لو سلم مساویات
 گوئیم که بر تقدیر تعارض ادراک است و اوله ابحاث ترجمه جانب اگرست است که رعایت احتیاط و نیست
 چنانچه مقرر اهل محل فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب سالت و لیلۃ الرغایت نماز جماعت میکنند
 و در بیت دو بیت سید صد کما پیش که در مسجد جامع میخوانند و آن نماز را و جماعت و جماعت راستحسن
 می پندارند و میخوانند امر کرده و مانند الفلق فها و مکروه است و حسن است از عظم خیالات است چه حرام است
 و این سخن بجهت است و کرده حسن بدین سخن یکشنبه از ان باین است شاعت این فعل را نیک ملاحظه
 باینکه در دست آویز ایشان در باب فقه است عدم مدعی است آری عدم مدعی بمقتضای بعضی روایات
 و فقه است میکند اما مخصوص بحدوثین است و اینهم شرطی است که ناجیه مسجد متحقق شود و بدو بنا شرط تمام
 با آنکه مدعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای اتمام نقل و نیمنه در اینجا جماعت متحقق است چه قبله
 قبله در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز
 و جماعت باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند از تقسیم اعلام از اذان و اقامت هم مبلغ است پس مدعی
 هم ثابت شد اگر مدعی را مخصوص بان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات و فقه است و حقیقت
 اذان و اقامت خواهم پس جواب باینست که بالا گذشت که مخصوص بحدوثین است با شرط دیگر که بالا
 مذکور شد باید دانست که بنا بر ادای نوبل است و استر است که مظنه یا و سمحه است و جماعت منافی
 آنست و در ادای نوبل از اینها و اعلان بطلوب است چه از شایسته یا و سمحه مبر است پس با جماعت منافی
 باشد یا آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادا نماز جمعه حضور سلطان با این شرط
 کرده اند تا از حدوث فتنه آن متحقق نشود و در اینجا جماعت مکروه است هم حال ایضا فتنه قوی است پس این
 اجتماع مشروط بنا شد و منکر شد در پیش بنویست علیه من الصلوات افضلها من التلیات الکذا
 الصلوة لا یمنع من التلیات السلام و قضاات و اهل اجتناب لازم است که من این اجتماع نماید

اقل

وعلی الا بر وجهی از این است که اکثر مردم از خصوص محرم درین زمان در ادای نوافل تمام نام دارند
و کثرت آنهاست اینها را مراعات سنن و محبات را در آنها کمتر میکنند و نوافل را غریب میدانند و فراموشی را
ذلیل و خوار کم نیست که در بعضی اوقات مستحبه نمایند و در تکبیر جماعت بگویند بلکه در نفس جماعت قیام نمایند
و تسبیح را در نفس فراموشی را غنیمت بشمارند و روز عاشورا و شب است و شب و هفتم ماه حجب است و جمیع
ماه مذکور که آنرا لیل الغایب نام نهاده اند کمال تمام را معنی داشته بحجیت تمام نوافل را بجماعت میکنند
و آنرا یک و حسن بپندارند و نمیدانند که این از تعویلات شیطان است که سیئات را بصورت حسن بپندارد
شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هر دو در حاشیه شرح و قاضی فریاد که تطوع بجماعت و ترک فرض بجماعت
از اجابیل شیطان است باید دانست که نوافل را بحجیت تمام نگذارند از بدعتها در مومنه و مکرمه است
از ان بدعتهاست که حضرت رسالت حاتمیت علیه من اهل صلوات افضلها و من تسلیات افضلها
در شان آن فرموده است من جدت فی دنیا هذا فهو رد بشکه ادا نوافل بجماعت در بعضی روایات فقیه بطلان
مکره است و در بعضی دیگر درست مشروط بدعوی صحیح است پس اگر بدعوی یکد و کس در ناحیه بطلان
جماعت اندر و ادا باشد که درست و در کس اختلاف شایع است و در چهار کس باتفاق مکر و نیست در
بعضی روایات و در بعضی دیگر صحیح است که مکره است فی الفتاوی السمریه که تطوع بجماعت بخلاف
التراویح صلوات الکسوف فی الفتاوی الهیائیه قال الشیخ الامام حسنی رحمه الله بجماعه تطوع بجماعه خارج
رمضان یا ناکره ادا کان علی سبیل التعمی اما اذا اقتداوا واحدا و اثنان لایکره و ثلث اختلاف و فی اکثر
یکره خلا و فی اختلاف تطوع بجماعه ادا کان علی سبیل التعمی بکره اما اذا صلوا بجماعت یا غیره اذان
مقامه یا نهجه مسجده لایکره و قال الشمس الامنه الحکامی اذا کان سوی الامام ثلثه لایکره بالاتفاق
و فی الاربع اختلاف و الاکثر مکره و فی الفتوی الثانیة و الاصلی التوقع بجماعه الا فی شهر رمضان فیکر
انما لایکره ادا کان علی سبیل التعمی یعنی باذان قامت الا اقتدی واحدا و اثنان علی سبیل التعمی فیکر
و اذا اقتدی ثلثه خلف المذبح رحمه الله و ان اقتدی بالجماعه کره ما اتفاقا و مثال ابن روایات
بسیار است و کتب فقیهه کان ملوئاً و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدو ساکت باشد و مطلقاً مجوز باشد
اذا نقل بجماعت آنرا حلال بگوید و بر مفسد که در روایات دیگر و قسده است و مطلقاً نه بگوید و باید دانست

تحتی است بعضی معانی غیورانه و خلیل سلطنتی حقیقت آن عالم و معانی مخفیه و ازاله از این عالم
منزه و سرشت و این حروف صوات و خارج موجودند و آنکه عالم و معانی موجودند و آن حروف صوات
خیالات اند پس عالم که عبارت از این معانی است در خارج موجود است با وجود اظلال و الکون و طبعی نه آنکه عالم
ادغام و حیات است این نسبت به رتب فطرت است که عالم را ادغام و خیالات میندازد و حقیقت
در عالم نمودن عالم را ادغام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم در حقیقت
مفروض است تنبیه ملو از منظر است و مرآت عالم و امر با وصفات است و مرآت صفاها
و رنگهای صورت معنی چگونه گنجد در کلیه گدایان سلطان چه کار دارد با معرفت کمال تا بیان آن
علیه الصلوٰه و السلام اگر چه بواسطه شایع آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و توحید از تجلی ذات که بالاصافه
آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام نصیب و سایر انبیاء را علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام و تحیات و تسلیات
تجلیات صفا و تجلی ذات شریف از تجلی صفا لیکن باید دانست که انبیاء را علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام
و تجلیات صفا مرتبه حاصل است که کمال تا بیان این است نیست با وجود تجلی ذات باطل و طبیعت
مثلاً محبت جمال قنابل و رطلی کرده با قنابل سرد و میان آفتاب و غیر از حدیثی واقعی نماند
و شخص دیگر با وجود محبت ذات آفتاب عروج با غروب غایت هر چند میان او و آفتاب حایل و میان
نیست که شک نیست که شخص اول تو یکتر است با قنابل عالم تر است بکالات و فیه اول پس هر که قرب
بیشتر است معرفت زیاده حاصل تر است پس هیچ ولی از اولیا این است که خیر الامم است با وجود و فضیلت
بغیر خویش بر تیره چینی از انبیاء نرسد اگر چه او بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقام سایر الانبیا
حاصل شود و فضل آن انبیاء است و اولیا افضل اند و لیکن در آخر کلام محمد کسب حجاب علی و ذلک علی جمیع
الصلوات و السلام علی افضل انبیاء علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الله اعلم بالصواب علی بن ابی طالب
و نماز عار و شرف و غیره و اینها سبب بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله و شرفا مبتدایه سید المرسلین
و جناب عن رب العالمین فی الدین و الصلوٰه و السلام علی من فیهم و علی آله و سلم و علی بن ابی طالب

عزیز ما میباشد در وقتند محو و شلای کردند و ازینها باقی نماند که اقال سید الطائفة فی هذا المقام ان فی الحقیقت
 قدر ان باقی بقیم لم یبق الاثرین بکاست یحکا که خاص قدر روح و خسته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندانند و خل
 داره امکانند که نصف بچند لاجرم انسان خلیفه رحمن آید جل سلطان به صورت شی خلیفه شی است و این صورت
 شے مخلوق نباشد خلافت یعنی را نشاید و تا خلافت نمایان را نباشد شکل باران است اصل خود نمواند کرد و الا
 عطایا الملك المطایه قال تبارک و تعالی اما عرضنا الامانت علی السموات والارض والجبال فابین
 ان یقبلنها و یؤمن بها و جعلنا الانسان اذ کان غلوا ما جهوا لا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یتقی من وجوده و لا
 توابعه و یطرد به انرا و الا حکم کثیر بچند حجت لایکون له ادراک بتعلیق بالمقصود و ملا علم الالبته الی المطلوب بل العجز
 عن الادراک فی ذلک الموضع ادراک و الاعتراف بجهل معرفت اکثر بهم معرفت باسناد هم تحیرافیه
 متنبیه اگر بعضی عبارات لفظی که مسموعه و غیره با نظر و فیه است در شان او تعالی و تقدس و چه میشود و حل
 برکت میدان عبارات می باید کرد و معرود کلام را مطابق آرای مل سنت نمی بلید داشت معرفت عالم
 چه غیر و چه کبیر مظاہر سما و صفات الهیه است لغا نشانه و مرایا کائنات و کمالات و تهیه اسباب کجی بود و کن
 و کبر بود و مخزون خست که غلایه و انچه اجمال تفصیل آید عالم را فرید تا دلالت کذب بر اصل خلقت و معانی باشد
 جمعیت خود پس عالم را با صلا بچون سبب نبی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه و اوقات
 و تقدس و ارایست هر حجتی که هست از جنس اتحاد و عینیت و احاطه و صیغیت از سکونت و غلبه حالت اکابر و علم ال
 از قدم صحوالات از شریب از رانی و شته انما ازین علوم مبتدی و متغیر اند اگر چه بعضی ایشان را در شان و راه این
 علوم حاصل میشود اما بالاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم انلی برایشان آید و
 حیض پند مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی شریک و خونی که کمالات مخزونه خود را در عرصه ظهور
 آورد و فنون نمونه خود را بر ملا جلوه دهد و کجا و حروف و صیغیات نماید تا در پرده آن حروف و صیغیات آن کمالات را بچند
 سازد و آن فنون را انهمایا پس در ریختن این حروف و صیغیات دوال را با معانی مخزونه بلکه بآن عالم سوخته
 بچند نیست الا آنکه آن عالم موجود اینها نیست و اینها دوال بر کمالات مکنونه او و حروف و صیغیات را عین آن
 عالم موجود یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و بچنین حکم با حاطه و صیغیت و این حاو غیر و قهر است معانی
 همان صفت مخزونه اندازی چون میان معانی و حروف و صیغیات و این حروف و صیغیات مناسبت دایره و دلالت

ثانیة مافی الیایا صفات اخصا صیل مطلب اند بخلاف مجذوبان والیضا ایا صفات یوسطه سلوک و عروج
 بقوی قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکردن محبت اصل و انگیزه نشانیست اگر چه حب و در میان است
 عجب اگر بحکم ارمح من حب مجذوبان نیز قرب معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان
 در محبت مناسبند مجذوبان دارند چه حب ذاتی و لوسم الحجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت
 در عبارت بعضی ازین طائفه قدم است که اوطاب تجلی صفات و افراد را تجلی ذات در این سخن مجال
 نال است چه قلب محوی شریک است محو یا نا تجلی ذات است اگر چه در این تجلی توفیقهاست قوی که افراد
 است اقطاب نیست اما هر فرد را تجلی ذات نصیب است اگر آنکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد شده باشد
 که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی چون بچگونگی
 است روح آدم که خلاصه است بر صورت یحوی و بچگونگی آفریدن سنجانکه حق سبحانه لا مکانیت روح
 نیز لا مکانی آمده و نسبت روح ببدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه دخل است و نه خارج نه متصل
 نه منفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر چه از ذات بدن را مقوم روحست همچنانکه الله تعالی
 قیوم عالم است قیومیت او تمام کردن با بوسطه قیومیت روح است هر فیضیکه دارد میشود محل فردوان
 فیض انبلا رحمت و بوسطه روح آن فیض بدن میرسد و چون روح بصورت یحوی و بچگونگی آفریده شد
 لاجرم یحوی و بچگونگی حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یمسئ ارضی لا سمائی و لکن بسنخی قلب عیسی المومن چه
 ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون دخل دایره مکانند و بداند یحوی و بچگونگی ششم گنجایش لا مکانی که مقدار
 از چندین و چوبست ندارد لا مکانی در مکان گنجایش ندارد و یحوی و چون آرام نمیکند پس با گنجایش در
 قریب عیسی مومن که لا مکانی است و سبزی انجندی یحوی است متحقق میگشت تخصیص لقلب عیسی مومن بنا بر نسبت
 که قلب غیر مومن از او جدا مکانی فرود آمده است و گرفتاری و چونی شده است و حجم آن گرفته پس بوسطه
 این نزول و گرفتاری چونکه دخل دایره اسکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضایع ساخته
 است اولی که کمال انعام ملایم حاصل از نشانی که در دست قلب خبر داده است مرادش لا مکانیت نیست
 بوده با چه بکار خبر چندین است ننگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آینه خرب لا مکانیت
 که روح است حکم دانه خرد در دایره اقل بلکه گوئیم این قلب که محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقا بعد از فنا

۸۹
 بلکه گوئیم که تجلی در پرده است تجلی آن نیست جل تجلی صفات تجلی ذات که محض اول شخص است علیه السلام
 و السلام تجلی تجلی بر پرده است و علامت پرده بشعوری است فی شعوری از دروست و دلیل بر بدگی شعور
 است و شعور کمال حق است بزرگ از حال صاحب این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر
 علیه السلام آنکه گفت من نمی توانم رفت بیک نوزی صفات بتو عین ذات منسکری فرسجی
 این تجلی ذاتی که بپرده است همچون ردای است و جهان برقی سر که ابدان مجو بان رنگ و راح
 گرفته اند آن نسبت و بکلیه ایشان سرایت کرده است و در میان این سربلذات و آنچه در حدیث
 بنوی علیکم السلام الصلوة انما اولک لها و قسده است کس الله وقت ملازمت نه این تجلی فحش است زیرا که
 در تجلی در حق آنکه در باو شاه ملائمت علیه الصلوة و السلام و ای است بلکه نوعی از خصوصیات تجلی
 و ای است آن سبیل قلت محبت که آنجی علی را به معرفت مناسخ قدس السلام اسرار هم در بیان
 حدیثی ۱۲ الله وقت آنجی فیه یک مقرب الی منزل و طائفه اند جمع از وقت و وقت استمرار داده نموده اند
 و یک جمعه بیت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نیز تحقق است که امر
 الاشارت الی انما نزدین جبر تحقق آنوقت نادر و وقت ادا نماز است و همانا که آنسر و علیه الصلوة و السلام
 در جوده عینی فی الصلوة آن اشارت فرموده است و ایضا آنسر و فرموده علیه الصلوة و السلام
 و نجیته اقرب لی چون اجد من الرب فم الصلوة و قال تبارک لتقام سجود و ترابس در هر وقتی که قرب الحق
 جلالت نیست است گنجایش غیر از الوقت نیست و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی فرموده اند
 وقت حال و قوف و تملر آن چنین خبر داده است حین قال حلی فی الصلوة کما فی قبل الصلوة
 فی الاحادیث و کما فی بعض النسخ السادات و الاستمرار باید داشت که تملر وقت تحقق است سخن در آن
 که با وجود تملر است نادر هم در هر است یا نه جمعی را که برینست وقت طلاع نداده اند نمی آن قائل گشته
 جمعی دیگر که از مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و بحث کرده اند بطریق آنحضرت علیه الصلوة
 و السلام و آنرا جمیع داده اند و در هر آن شریک از زانی داشته اند قائل فیصل اندر زقنا الله
 بیکمال که نصیباً من مقام محبت محمد علیه السلام علیه الصلوة و نجیته و السلام معرفت منتهیان را با
 صفات علوم و معارف مجربان بکند و در هر دو شان نیز یکسان چه بر دوازده یا بیست و سه اند

باین اسم بخت است که آن مرتبه اولی است از مرتبه های دیگر

تقدم جذبیه و بعضی دیگر را جذبیه بر لوکشان مقدم است جماعه و در شان طرح منازل سلوک جذبیه حاصل
 می شود و در منازل سلوک میسر می شود اما تا به جذبیه نرسند تقدم جذبیه محبوبان است و باقی و شام همچنین
 تلقین در سلوک محبان عبارت از طریقه مقامات عشره مشهوره است بر تریقه تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
 مقامات عشره حاصل می شود و تریقه تفصیل کاری ندارند علم به دست وجود و مانند آن از احاطه و سرایان
 و محبت دم تیره جذبیه مقدم باینکه طوطی است سلوک خالص و جذبیه بیشتر از ابا شال این علوم مناسبت
 نیست چنانکه بالا گذشت و حق البقیه نیستی از این علوم مناسبت است و وجود مشایخ نیست بر بیان
 حق البقیه بمقام مجذوبان مناسبت است اما باقی وجود کرده اند آن حق البقیه مجذوبان مبتدی
 یا متوسط است معرفت بعضی شایع فرموده اند که چون کاظمی بجهت برسد بعد از آن پس بران جذبیه
 پس این احتیاج بر توسطه بر و بگنارد همان جذبیه کافی است اگر ازین جذبیه جذبیه بر سر آمده و نموده اند
 بله کافی است اما لفظ بر مبنای این آمده است چه بعد از سر آمدن نیست که در قطع آن محتاج به
 باشد و همچنین جذبیه بر مقدم هم ملائمت چنانکه تبار از عبارت است پس با چار جذبیه توسطه اراده نموده باشند
 و کفایت در وصول بطول علوم می شود و چه بیاری انجمن سلطان در وقت حصول این جذبیه از عروج لغو و لغو
 نموده و همان جذبیه را جذبیه بر است انگاشته اند اگر کافی می بود و در شان راه می گذشت آنی جذبیه بر مقدم چون
 بهجوبان تلقین دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقایاییت حویند کشند و در شان
 طریق نخبه گذشت اما این کفایت و توفیق جمیع جذبات بر مقدم هم ممنوع است جذبیه بر انجام کار اولی و
 کشد کافی است و اگر بگویند جذبیه بر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از مشایخ قدس الله
 اسرار هم گفته اند که تخلی ذاتی بذیل شعور است و طول حسن بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند
 که در وقت ظهور این تخلی ذاتی بماندن به حسن و حرکت افتاده بودند مردم مرده می انگاشته بودند
 دیگر منع کلام و خیال در تخلی ذاتی کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تخلی ذاتی در برده است
 از جهات بقایا پرده بود طوطی با آن وجود صحت تخلی است و این به شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام
 تخلی می گشت و بقایا با آن شرف میشد آن تخلی هرگز و در این شعور حرق با آن سخن نیست و این کیفیت

باسید بعد از این فانی و صفت علم باقی آن صفت پس بنا بر فانی محمدیان تمام آید و باقی الشیخان اقلی و الیهما
 عروج میس چون سبب شیون هست و شیون را با عالم بیست و هشتی نیست چه عالم ظل عفاف است نه ظل شیون
 فانی سالک نه شانی مستلزم فانی مطلق او باشد یعنی که هیچ ابناء وجود سالک اثر او نماند و همچنین بر تقدیر ابناء
 ایامی ایشان قیام کرد و بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل میگردد چه وجود سالک
 اثرش همان صفت است و ظل آن پس بطور محال محو و وجود ظل کامل نماند و ابناء نماند و فانی است پس محمدی را
 رجوع به صفت بشریت این باشد و از خوف او خوف از خود برآمده است و باو سجانه باقی گشته در خیال
 نمود و منبج باشد بخلاف و صورت فانی صفت که نمود در خیال بود صفت ابناء اثر وجود سالک ممکن است از اینجا
 تواند بود اختلافی که در میان آن در حوازی رجوع و محال عدم جواز آن و مهم است حق آنست که اگر محال است
 محو است از وجود والا در خطر است و همچنین است اختلافی که در ذوال اثر وجود سالک بعد از قیامی و مهم است
 بهیچین ذوال عین اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر ذوال اثر را جاز نموده اند حق درین باب نیز تفصیل است
 اگر محال است عین اثر برود و اگر کم میسازد و غیر ذوال اثر را قائل میشود چه محال صفت که محال است باقی است
 پس ذوال ظل آن را ممکن باشد اینجا دقیقه است باید دانست که مراد از ذوال عین و اثرش ظهور ذوال شهود است
 نه وجودی چه قول ذوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طایفه ذوال وجودی تصور کرده اند از ذوال
 اثر ممکن گر خسته اند و آنرا احاد و زندقه دانسته اند و بحق با حقیقت با علامه سجانه عجیب است که با وجود قول ذوال
 وجود ذوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم ذوال عین وجود در رنگ حکم ذوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است
 با بحاله ذوال وجودی در عین اثر محال است ظهوری در هر دو ممکن بلکه مهم لیکن مخصوص محمدی مشرب است
 پس محال تمام از قلب می برآید و بمقلب می پیوندد از قلب احوال آنرا اند و از رفیق موسمی با کلیه محرو و دیگران
 چون وجود آثار درین گیر است و قلب احوال اند و وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و قلب
 احوال از تحقیق جامع قایمیه است پس ظهور دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
 سالک ثابت است پرده مطلوب بقا نقد است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است و حقیقت اگر سالک
 ابناء سلوک غیر متعارف در مرتبه از اثرش فوق العاده است برسد و بی آنکه بدان هم رسد در آن مرتبه
 فانی و مستهمل که در فانی فی الله و انصاف گفتن غیر درست است و همچنین است ابناء غیر پس تخصیص فانی است

و گشت کمال نایب آن چون از راه فیض میگردید اینها را نیز از بنیاد تمام شری بدست آمد و دیگر از کجوان و سبط
 صفات در میان است و صفات بوجود و از اینها جدا ماند عاقل حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نامرئی
 گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود و از اینها جدا ماند و چه صفات وجود و ندانند
 قابلیت اینها را چون قابلیت در رنگ از خد میان ذات و صفات بلکه میباشند و صفات و بیخ
 رنگ طریقین خود بگیرد و قابلیت تیرنگ صفات گرفته حاکمیت پیدا کرده اند و فراق دوست را
 اندک است اندک گشت به درون دیده اگر نیم موسست بسیار است به ازین بیان لایحه گشت که ظاهر است
 و تقدیر بپرده منافی تجلی مفهومی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است اینها آنکه در علمیه صلو
 والسلام و توحید و جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حاکمی در میان نیاید و در جانب فیض وجودی حق
 در میان آمد که قابلیت انصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون قابلیت اینها را اعتبارات
 عقلی باشد وجود و منی ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایت باقی الباب حجب صفات خارجی است
 شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود در میان دو موجود خارجی پدید نمیشود موجود خارجی را پدید نمیشود مگر موجود
 خارجی و اولی که حجاب علمی یک ارتقاء عین البین بحصول بعضی تجلیات خارجی فایده ای که از اینها چون این
 مشقات معلوم گشت پس بدینکه اگر محمول است منتها میسیر او که مسمی علیه الله تا اطل شاست که اسم او
 و بعد از قیاد ان اسم بقیاسی ان مشرف میگردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا با الله و از اینها گشت و این قیاس
 و بقا در مرتبه اولی از ولایت حاکم هر چه علی حاجبها الصلو و السلام و توحید و دخل میشود و اگر محمدی شریعت
 بقا بلیت صفت یا نفس صفت که از دست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق
 نباید کرد و همچنین بر تقدیر اینها با ان اسم باقی با نیست چه اسم الدعوات از مرتبه نیست که حاجب جمیع شیون
 و صفات چون در جهت شیون زیاده اعتبار است عین فاستد و عین یکدیگر پس قیاد در یک اعتبار قیاد
 جمیع اعتبار است بلکه قیاد ذات است تا کون قدس و همچنین بقا یک اعتبار جمیع اعتبار است پس
 فانی الله باقی باید در جهت گفتن درست میشود بخلاف مجانب صفات که موجودند بوجود و از اینها فانی است
 اینها با فانی غرض طاهر و با یکدیگر تحقیق است پس قیاد در یک صفت متلزم قیاد جمیع نیست و کمال حال
 فی الله پس اینها با این فانی را فانی فی الله میگوید و باقی را باقی باشد بلکه مطلق فانی و باقی میگویند

طالع نجابت نجابت نجابت و هم شام بجل شین او خود المکرمه سبحانه فی ضمن نده الاشتهار لازم است و این التجاچه
 درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او عطا فرموده است و هیچ وقتی از اوقات
 در هر حال از وی منفک نشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله غنی عن العالمین و فی القصد ثانی در بیان
 آنچه تعلق بکلی و ادید آنکه طایب چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد اگر با سیمکه راجع است به جمیع
 و در آن مقام مستهلک گردد و طلاق فنا بر وی درست می آید و بعد از آن بقابلین اسم طلاق بقابری
 مسلم است و این فنا و بقا بر مبنای اولی از ولایت مشرف گردد و لیکر این بجا تفصیل است که بطریق
 ضرورتی تمهید فرضی که از ذات تقا و تقدس میرسد و نوع است نوعی است که با ایجاد و البقا و تخلق
 و تزریق و احیاء است و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با بیان معرفت سائر کمالا مراتب و کمال
 و نبوت متعلق است نوع اول از فیض متوسط صفات است پس نوع ثانی اجزای متوسط صفات است و
 دیگر از متوسط شیوات و فرق میان صفات و شیوات بسیار دقیق است لایظهر الا علی حاد من الاولی
 المحمدی المشرک لم یعلم به تکلم به حد با جمله صفات در خارج موجودند و وجود دارند بر ذات تقا و تقدس و
 موجود اعتبارات در ذات غسطنه این محبت بشارت روشن گردد و مثلاً بالطبع از بالا بپایان فرود می آید
 این فعل طبیعی در دو اعتبار حیات علم و قدرت دارد و باید که در باب علم بوسیله نقل خود بمقتضای
 علم از بالا بپایان می آید و توجه فوق نمیکند و علم باله حیوة است و اراده باله علم است و قدرت نیز
 شد چهاراد است تخصیص احاطه تقدیرین است این اعتبارات در ذات اثبات کرده شود و بمنزله شیوات
 اگر با وجود این اعتبارات صفات و ذوات اثبات کرده شود و بمنزله صفات موجود است و وجود
 را ندانک با اعتبارات اولی حی عالم قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این آسمانی نوع صفات
 را ندانک است پس آنچه عبارت لفظی مشایخ و اثبات آسمانی مذکور از برای آیه قدسه است
 مبنا آن عدم فرق است میان شیوات و صفات و همچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محسوس بود و علم
 تفرق و فرق دیگر در میان شیوات و صفات آنست که مقام شیوات موجب بی نشان است و مقام صفات
 همچنین است محسوس اصل علی السلام و اولی که بر مقدم وی اندر عنوان الله تعالی علیه السلام
 وصول فیض ثانی این از متوسط شیوات است و سائر انبیاء علیهم السلام که بر قدم ایشان صلوات الله

اول

بهمت و توجیه است و مجذوب صاحب بهمت و توجیه است و توجیه کار طالب را پیش میبرد و هر چند که کمال رساندن
 و ایضا نهایت توجیه که طالب از آن مجذوبان حاصل میشود همان توجیه سابق روح است که فرموده شده بود
 و در صحبت شان پیدا و ایشان بآئین بطریق اندازد و توجیه قلبی حاصل گشته بخلاف توجیه که در صحبت ایشان
 پیدا شود توجیه حادث است که بیشتر هملا موجود بود و موقوف بود بر قاعده بلکه بر بقا او بود و در حقانی پس
 لابد توجیه اول سهل حصول باشد و توجیه ثانی متعسر و در هر حال اصل است بیشتر است و هر چه متعسر است
 کمتر ازین است که گفته اند که تحصیل جهت جذب شیخ مقتدا و مطیعیت چه آن نسبت او را اول حاصل شد
 بود که بواسطه اینان بتبیین تعلیم محتاج گشته اند این شیخ را شیخ تعلیم میگوید و شیخ تربیت و در جهت سلوک
 از یک قطعه منازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضرورت شیخ مقتدا را تا بدینکه بنفسم مجذوب
 مشکوک را با فاده عام خصیت بدید و در مقام تکمیل و شیخ نشانده بعضی از طالبان باشند که مستحق او
 ایشان بلند افتاده باشند و قابلیت کمال تکمیل بر وجهی داشته باشند و در صحبت این مجذوبان گرفتند
 و شکی که آن مقتدا و ضایع شود و آن قابلیت بر طرف کرد و مثلاً ازین که قابلیت تمام از برای زرعیت اند
 داشته باشند اگر تخم جید گندم در آن زمین اندازند باران نهد و استعداد و نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم رو
 گندم یا تخم نخود اندازند چه جای که با کمال قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در خصیت او بیند
 و مسمی افاده درو باید که افاده او را مفید سازد و بعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق افاده
 او و عدم اضاعت استعداد این صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدار چه هوای نفسانی
 از او برآید نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب وی به نهایت افاده او رسیده
 است و در استعداد طالب نیز قابلیت ترقی است باید که بوی اینکس را ظاهر سازد و او را در خصیت بدین کار
 خود را از شیخ دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نماند و باین جیل راه زنی مردم بخند و امثال این شرائط
 که مناسبت وقت و حال او دارند و ساز و بان حدیث تمام نموده در خصیت بدینا منتهی مرجع در
 افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بحکم طرق و مقتادات مناسبت است هر کس
 از او بگذرد استعداد مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت در سرعت و بطور بواسطه قوت مناسبت صحبت
 آن در صحبت ایشان نیز تصریح است اما در اصل افاده مستحق الا قدم اند شیخ مقتدا را در وقت افاده

قلوب و مقام قلب مگر در صومخ پیدا کنند و معنی صومخ می که مناسبت مقام است اینها را میسر شود و میتوانست
که طالبان را فایده رسانند و در محبت ایشان بخیزد و محبت قلبی جامعه طلاب حاصل شود و چند از ایشان
بکمال رسانند چه ایشان خود یک کمال نرسیده اند و یک واسطه حصول کمال نمیتوانند شد بهر جهت از ناقص کمال
نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده ارباب سلوک است هر چند نهایت سلوک رسند و جذب
مستقیمان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان از طریق سیرت الهی بقدر فرو نیاورده باشند چه منتهی غیر مجموع
بعالم مرتبه تکمیل افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ مقتدا که بزرگ
میگویند باعتبار آنست که او در مقام بزرخیت که مقام قدسیت فرو داده است و از هر دو جهت روح
و نفس حفظ و مفر گرفته است از جهت روح از فوق استفاذه میکند و از جهت نفس با دون خود افاده
نماید زیرا که او را توجه حقیقیه با توجه خلق جمع شده است که هیچکدام حجاب دیگری نیست پس افاده ستفاذه
مسا و حاصل است بعضی از مشایخ این بزرخیت بزرخیت بین خلق و بحق میخواهند و شیخ بزرگ را
جامع بین البشیه و التنزی میگویند پوشیده نماند که تقسیم بزرخیت که بناء آن بر سه است لایق مقام شیخی
که مبنای آن بر صومخ نیست زیرا که نفسشان در مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندر
نشاء سکر شده است و در مقام بزرخیت قلب نفس روح از یکدیگر جداست پس با چار سکر و ادراک گنجایش
نباشد بلکه آنجا صومخ است که مناسبت مقام دعوت است و از شیخ کمال را چون مقام قلب فرو می آرند
بواسطه بزرخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطه حصول کمال استعدا کمالیات میشود و مجذوب متکلم نیز چون
در مقام قلب بعالم مناسبت دارد توجه را از ایشان دین نمیدارد و از بخیزد محبت اگر چه قلبی باشد تیر غیب
بدست آورده است لاجرم راه افاده بر او کشاده است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب متکلم بهر جهت از گیت افاده
منتهی مجموع است و کیفیت افاده منتهی نیامده و کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مجموع را چند بعالم
مناسبت پیدا شده است اما دعوت است فی الحقیقت جد است مضیع بزرگ است و باقیست با و
این مجذوب بعالم مناسبت فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است بقا که عالم این باقی
است پس ثانی طالبان بواسطه مناسبت حقیقه از مجذوب بیشتر فایده گیرند و از منتهی مجموع کمتر فایده
مراست کمال و لا مخصوص نیست است پس لاجرم کیفیت افاده منتهی را هم باشد و ایضا منتهی را فی الحقیقت

شأن بسیار است که در دنیا از این است و اگر است و اینها یعنی این را در دنیا مقامی که گفته اند نشان
 سلوک ایند فغانی و انقادی شایسته ای ابقا را بسیار است که حاصل میشود و در شریک از مقام تکمیل که شد بدین مقام
 سیر را به این است نیز که می آید که آن تربیت مستعدان بنیاد تحقیق این بحث غریب و غیر
 اینها نشان از ادراک اینها و قیاس است باید است که روح را پیش از اخلق شدن بخوبی از توجه مستعد و جدا
 بود چون بدن متعلق گشت آن توجه اول شد که این سلسله علیمه را یعنی از برای ظهور آن توجه سابق
 وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شب
 نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روح که منتها آن است بعد از فغانی روح است و
 ابقا را وجود حقانی که سبزه ابقا است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش
 از اخلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فغانی را و راه نیامده است و غرض میان
 توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فغانی روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را
 باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت پس توجه میماند پس پس مراد از انداج نهایت در بدست انداج
 صورت نهایت است و بدایت در حقیقت نهایت است که انداج او در بدست محال است تواند بود که عدم میان لفظ
 صورت برای ترغیب با نظایر بوده باشد و حقیقت با حقیقت اجون ادعا و ساقان که اینها است
 لفظی که است بلکه توجه وجود آورده اند آن پنجذب نیز قلبی است و اثری است از توجه سابق روح که با
 بود متعلق بدن نایل شده است کسب عمل از برای ظهور توجه سابق جامع است که بود متعلق این لفظ
 توجه سابق را فراموش کرده اند که کسب یا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکره است مزان است
 کم شده را لیکن میان توجه سابق از ساقان که درین لطیف الاستعداد دارند وجه نشان توجه سابق
 با کلیه توجه کلی به توجه الیه الفعل و کم شدن و آن خبر میدهد عدم میان توجه پنجذب است غایت ما
 فی ابداع ابقان آن توجه شمول و سیران در کلیه نشان پیدا میکند و بدن نشان نیز حکم روحان
 میگردد که با هوشان که درین میان شمول و سیران در میان شمول و سیران در میان شمول
 میان حقیقت شمی صورت شمی است که احوال ظاهر علی ابرای مجانب اصل میدان کامل را انقسم شمول
 نیز متعلق است لیکن کالبرق است و این نیست شمول اعمی وجه مجانب است معرفت مجذوبان از این

که نهایت سیر فیض است به یکپس اندوده او فانی نیست و درگاه کبریا به اطلالی نه منتهی مقام
از تنگی میدان نیست و الا کاخه این بزرگواران با و راه و راه شود و متعارف و منجی انکه مقصد ایشان
بچون و بچگونه است اتصال ایشان با و سجا نه تیر بچون و بچگونه است چون را بچون را به نهایت اعلی
الکامل اطلایه است اتصال بکلیف بقیاس شش ثانیات سلب احوال ناسق آفاطه و سیران قریب
معیت چون سجا نه نزد محققین را باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موفوق علماء اهل حق
شکراست که حکیم حکم کردن بقر فانی و امثال آن تردایشان از بیجا صلی و در دست نزدیکان
حکم بقر میکنند بقر میفرماید هر که گویند نزدیک دور است و هر که دور است نزدیک است تصویب نیست
منعلق توحید وجود است نشان آن محبت و بجزای قلبی است ارباب سلوک که جذب به پیدا کرده اند و براه
سلوک طعم منادان نمایند این علم با ایشان مناسبست ندارد و همچنین مجذوبانی که سلوک انقلب
بکلیت جبهه بقلب اندازین علوم تبری نمایند و مستغیر میباشند بعضی از مجذوبان نشان که هر چند براه
سلوک در آید طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام الوف قطع نشود و در لغو و بیهوده بکشتن امثال این
علوم دامن ایشان نمیکند و این علم نمیتواند برآمد لهذا در عروج ببلای قرب صعود بمحارج قدس
کند و نک اندر بنا اخر جنا من نه لفته الظالم الیها و جعل الناس لیک و لیا و جعل الناس لیک لیسیر
علامت وصول نهایت مطلبی ازین علوم است چه هر چند نه تشریه بیشتر مناسبست پیدا شود
عالم را با مصالح به مناسبست بیابان زبان عالم را عین صانع و شستن و با مصالح را محیط عالم سبزه
بالذات حتی ندارد الا لرب الارباب معرفت حضرت خواجه تشبند قدس مددگار الا قدس
فرموده اند که نهایت را در بدست درج میکنیم معنی این عبارت آنست که بجزای محبتی که منتهمان را در
نهایت سیر نمیشود در طریق انجذاب محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روج
است مبتدئ جذب و چون قدر نزاع است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل
است و تشخیص کردن این اندراج را بظنون هر چند بمنفعه و جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که کابر این
خانواده طریقی از بر سه حصول نمیشود و مانند مسکن از برای وصول این مطلب بن کرده اند و بجا
انمخته بر بیافا اتفاق میشود و ضابطه بدست ندارد و ایضا این بزرگواران را در مقام جنت

بر بسیار فرستاد و همی با هم از ایشان که متولد در مقام جذب حاصل می شود و از حلالی که می روند فطری منازل سلوک و طریقه
مسالک سیر السیر اند می آید و از آن تعلیمات خود را میجوید و با مالک می آید و بخانه فاضله قریب افت که خضر چند
نوشته شود در بیست و هفت بند سلوک فروت در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خصوص میز به هر یک
از دو سیر و طریقه در میان چند متبذی و جذب می باشد و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که منافی مقام
دانش نیست پس بطلان باطل و لو که از بیرون فشرعت نیست پس تو فقه سبحانه و به سبحانه پس به ابدی و عالم بود
بگویم که این کتب مثل سهاروردی و مقصد و یک شامه و مقاصد اول در بیان مساری که به مقام جذب متعلق اند
و منتهای آن در آنچه متعلق به سلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان از
دانش آنها کثیر المنفعت است متفحصان آنچه میجوید و بان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند
و از هر یکی که میجوید شیخ ندخل جر که را با قیاس اندکی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلبی که توان گذشت
که بمقلب قلب پیوسته است پس از اینان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی
چون پس بار در و خیر تمام متمم است و ظلمت بالورین محاله مختلط با بیک از ضیق مقام قلبی که مدن و
بقلب قلبی است و بحجاب روحی به مطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای آنچه به مطلوب جذب شدن
نفس از روح و فردا مدن او در مقام بندگی متصور است مادام که این هر دو فی حقیقت مجتمعه اند اما حقیقت
جایگاه محکم و برپاست اینجا تا حال روحی متصور است و تخلص روح از نفس بعد از فطری منازل سلوک و طریقه
سیر السیر و تحقیق سیر السیر با بعد از حصول مقام الفرق بعد از کسب سیر السیر بعد از تعلیق دارد صورت بند
۵ هر گدائی مرد میدان که شود پشته آخر سلیمان که شود و فظهر الفرق بین البذل البهت و البهت بی
شهو طین میجوید و بان را بقلب در پرده کثرت است یعنی را معلوم کند بانه و شهود شان درین کثرت است
الا عالم راجع که باطلات و احاطه سران موجود خود بصورت شبهه است ان المخلق آدم علی صورت و بان متا
شهود و روح را شهوت میداند که تقدس و احاطه سران و قرب معیت همسیرین قیاس است زیرا که نظر
مسالک عبور میکند که تا بمقام فوق بمقام فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان
از مقام روح بالا رود و شهود و خروج امر دیگر بنده نظر فوق روح و توقف است بر سیدل بمقام روح و محبت و
انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بحجاب قدس او و پشته بحصول سیر

فبرموده اند چنانچه است بخت نظر آن بهیلا قوت بخند خود آن احوال کامله را بر احوال قصیه و لطیفین و دوده اندمان
 قصیه است هم بخواب اندگر گشتی شتر شد از بختی بقطره بلکه بصورت قطره و از فریادی عمان شجر بلکه
 بصورت شجره فاعست کرده اند چون را چون بصورت کرده از چون چون آرام گرفته اند و مانند را بیا نخیل
 نموده اند بیا نخیل گریه اند احوال جاعه که نخیل بیا نخیل آورده و بیا نخیل را گریه از احوال این
 طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام سرب گرفته بمزاج بهتر است از محقق تا مبطل و از مصیب
 تا مخطیء فرق بسیار است وای بر طالبان بطلان رسیده که محدث را قیام میدهند و چون را بچون انکار
 اگر بکشف غیر صحیح این از اسعد و نماند و باین خطا و غلط موخره نمایند و با لا ابا و خدا نال بسینا او خطانا
 مثلا شخص طالع کعبه شد و از فوق توجه وصول آن گشت اتفاقا در راه خانه شنبه بخانه کعبه او را
 پیش آمد اگر چنان شباهت و صورت است که شخص خیال کرد که کعبه است و بهانجا معتکف گشت و شخصی
 دیگر خواص کعبه را از وصال کعبه معلوم ساخته تصدیق کعبه کرد این شخص هر چند کامی از طلب کعبه
 نروده است اما غیر کعبه را کعبه انسته است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطیء مذکور بهتر است
 آری حال طالبی که هر چند بمطلب رسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد محقق
 که قدمی در راه مطلب نه است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلب قطع مسافت راه
 مطلوب و لغوی را بکار برده است پس مزیت او را محقق باشد و طائفه هم و ایشان باین کمال حیا و وصول
 و بی خودی و المبتدیان و واقعا خلق کشیده اند و اجابت منقصت خویش استعدا و لیکار مستعدان کمالات
 را ضایع ختم نموده و شومی برودت صحت خود حرارت طلبان را از ازل گردانیده اند ضلوا فاضلوا ضاعوا
 فاضلوا این تخیل کمالات و این تقیم هم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجرب نرسیده
 بیشتر است زیرا که مبتدیان منتهی در صورت جذبتا رکند و باطاهر در عشق محبت مساوی اگر چه فی حقیقت
 با یکدیگر مناسبت ندارند و حال یکدیگر جد است چه نسبت خاک با عالم پاک و در ابتدا هر چه است
 معلول است و بر غرض محمول در آنها چون سخن است برای حق است تفصیل این سخن غمگین مذکور خواهد شد
 انشا الله تعالی این شباهت صورت و این مناسبت ظاهر بی باعث آن تخیل میشود و چون در طایفه
 لغبتند به چند سلوک غم است مجذوبان را بظنون را که بدولت سلوک مشر و نمانده اند تفصیل و این نوع هم

[illegible]

تشیخ نشد اگر مناسب نهاد و ذکر خواند باین او خواهد نمود اگر توجه و مراقبه نسبت باین اشارت خواهد
 کرد و اگر در مجرب صحبت کفایت معلوم خواهد کرد باین امر خواهد نمود باینکه با وجود قیامت صحبت شیخ چنانچه در
 شرطی شرط نیست هر چه مناسب حال طالب باشد دید فرموده و اگر بعضی از بشر الطایفه تصحیر و قلم
 خواهد شد صحبت شیخ از اتمانی خواهد کرد و توجه و حیرت نفسان آن خواهد نمود و اگر بشر صحبت شیخ
 شیخ بمقدار معرفت نشد اگر از مردانست جدیدش خواهد کرد و بعضی عنایت بیخاست کار او را کفایت
 خواهد نمود و هر شرطی و ادبیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منافع و ملوک روحانیات
 اکابر و سائلان و خواهندگان چنانچه بطریق جری عادت است بجهان و قطع راه ملوک سبط و حانیات
 متناهی در کاست و اگر از مریدانست کار او بی واسطه شیخ بمقدار و خطر است تا زمان حصول شیخ میاید
 همیشه بجهت سببانه بلخی متضرع باشد که او را شیخ مقدار رساند و تیر میاید رعایت شرط را لازم دانند و شرط
 و کتاب شیخ بنصیل بیان یافته است از اینجا ملاحظه نموده مرعی دانند که عبارت معظم شرط را کفایت
 بالفسق است و آن خوف بر مقام و معنوی است که عبارت از آنها از محارم است و آنها از محارم
 نه بند و از فضول سببانه چنانچه چه از کفایت در کتاب سببانه سببانه سببانه
 مجرم نزد است و حال وقوع در آن قوی تر و من جمیع حلال و حرام شکال بقیه پس از محرمات
 موقوف شد باین فضول سببانه پس در معاصی فضول سببانه تیر مرعی شد و ترقی و خروج است
 بوسع است باینکه از آنست که اعمال او در خبر است مثال او و از آنها از منافی و مثال او و عقوبان
 تیر شرکین اگر در مثال شقی و همیشگی تقدیر از تیر و همیشگی و از منافی و تقدیر از منافی و تقدیر از منافی
 بالذات معصومند مجال مخالفت ندارند تا از آن بهی کرده شود پس لازم است که ترقی و سببانه بهین خبر است
 و این جناب را مخالفت نفس است چه بطریقیت بر رفیع بود که نفس خود رفیع بود و طایفه دارد شده است
 زیرا که مقتضا طبیعت نفس این کتاب مجرم است یا فضو که انجام مجرم رساند پس جنابان مجرم فضول
 عین مخالفت است اگر سوال کنند که در مثال او تیر مخالفت نفس است زیرا که نفس میگوید که کفایت
 اشتغال نماید پس باین تیر متلزم ترقی باشد و چون در طایفه و مثال مخالفت مقتضای است معصیت
 نشد و التماس مع لغزش جوهری است که عدم رضا نفس و از عبادت بوسع طاعت که او خواند

رویه حق است سبحان ربی که بجای صحت خود نموده اند فی الحقیقت رویت حق نیست سبحان ربی که او را به حق
 سیرا به یونان بخاکینش و در آن ضرب من مثال و کفر هم مقدم ارواح کامل و الیهما و هذا قول انصاری
 لای السلام فان العلم بهما اجمع اجزاء محدث و الارواح من اجزاء العالم لان العالم هم مجمل بهیئتی الهی تعالی فافهم
 پس سالك باید بدینش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق و الامام
 داند و علماء الحق و خود را معطل انکار چه مستند علماء تقلید انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات کما هو قاضی
 میباید از خطا و غلط همه کشف و الهام او بر تقدیر مخالفت با حکام ثانیه بوجی خطا و غلط است کشف
 خود را بر قول علماء مقدم نشان بحقیقت مقدم داشتن است با حکام قطعیه مشرکه و عین الضلالت و محض الختلات
 و ایضا... هیچانکه عقاید و مذهب است ضرورت عمل بر مقتضای آنها بر هیچیک نمیهند پس این کتاب است
 استنباط فرموده اند و استخراج حکام از آنها نموده از حلال و حرام و فرض و وجوب سنت و سب و مکروه و شبهه و علم
 باین احکام نیز ضروری است مستقلا را نمیرسد که خلاف را بجهت ارکان و سنت احکام اخذ کند بران عامل باشد
 و در عمل قول مختار از مذاهب مجتهد که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از خصصت اجتناب نموده به غیریت
 عمل نماید و مهابا لکن در مجرم کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بقول متفق علیه عمل و قهر شود مثلاً امام شافعی در
 وضو نیست را فرض میگردانی نه و نمیکند و همچنین تزیین غسل اعضا و دلالت بر لازم میدانند ریاضت و دلا بایه
 که امام مالک لک غسل اعضا فرض میگوید البته دلالت بکند همچنین لمس با موس فکر را ناقض وضو گفته اند
 بر تقدیر وقوع لمس و مس ذکر بخید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناح عقاید
 علمی متوجه عروج مدارج قربانی می گردد جلالت که طالب قطع منازل ظلمانی و مسالك نورانی باشد لیکن بدان
 که این قطع منازل عروج مدارج و سببه توجیه و تصرف شیخ کامل کمال راه دان راه بین راه ناهست که
 نظار و شافی اراض قلبیه است و توجیه او فهم اخلاق رویت با مرضیه پس اول طلب شیخ نماید اگر محضر فاضل
 خداوند جلالت شیخ را با و دانند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد و تصرفات
 او گردانید اسلام هر وی میفرماید که حیثیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که اینان را نشناخت ترا بافت
 و تا نشناخت اینان را نشناخت اختیار خود را با یکدیگر در اختیار شیخ کم کند و خود را از جمیع مرادات بینی خسته
 که سمت را در خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید رایسادت خود را در آن دست و پایش را بجا میاید

فان لم یکن شققات غایب شونیکس اگر اول از ان مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند آن مخالفات انباشته
یکروز والا بهمان مخالفت بنمایند آیا ایستدست که اولاً بان مخالفت اخذ میکنند حکم او حکم مجتهد مخفی است
مجتهد و سببناط خطا نمود و او کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحده وجود است و احاطه
و قرب معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است الکالیثان از وجود صفات سببیه ثانیه در خارج بود
اندر ذات غیر سلباً زیرا که علما اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بود و از اند بر وجود ذات
حاکم الکالیثان انزیر به پیداشده است که در وقت مشهود الیثان التست تعا کون قدس در مرتبه این صفات
و معلوم است که مرتبه از نظر انی مخفی میباشد پس بر سبب آن احتفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و
لما ن برده اند که اگر موجودی بودند مشهود میگشتند فحیث لا مشهود و لا وجود و بر علما بر سبب حکم الیثان
بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه کفر و ثنویت حکم نموده اند و اما سبب جاذبه عن البجرات فی الطعن و اگر الیثان را
ازین مقام ترقی و تفریط و مشهود الیثان انزیر برده می آید و حکم مرتبه ازل میگشت صفات را جدا میدیدند
و حکم با کمالیکه و ندو کالیثان طعن کار علما نمیکشید و از جمله مخالفات این بعض حکم میبخش است که مثلاً
ایجاب واجب نلتکون قدس اگر چه الیثان لفظیجا باطل است نمیکند و اثبات ارادت مینمایند و انی کحقیقت
نافی اراده اند و درین حکم جمیع ملل ملل مخالفی از جمله موجود حکم الیثان است بآنکه حق سبحانه و تعالی است
بقدرت بمعنی انشا و فعل و ان لم یثا لم یفعل اما بشرط اولی و واجب الصدق میداند و ثانیه را متمم صدق
و این قول ایجاب است بلکه اگر قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد الیثان قدرت بخیر
صحت فعل مرکب است و لازم از قول الیثان موجب فعل و امتناع ترک است فاین نه این فکالت الیثان
مسئله جدیدی در سبب است و اثبات اراده نمودن با وجود وجود صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود
باین اثبات از حکما جدا ساختن نافذ نیست چه ادرت تخصیص احد التا و بین است فحیث لا التا و
الا اراده و ههنا التا و می معدوم للوجود الامتناع فافهم و از جمله آن هو بیان الیثان است در تخصیص
مسئله قضا قدریچه که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات الیثان این است نیست که احکام محکوم و محکوم
حاکم قطع نظر از ایجاب تخصیص را محکوم احد است و حکم بر گشتن بسیار بنفهم است انهم لقول من لا یحکم
لقول و اما الیثان اینها از مخالفات است که قولهم بعد از آن که یحکم سبب الیجابی صوری این قول است اما این

[illegible]

حاصل خود چنانچه نیست؛ و از الواراد در این عالم خلق عالم مشرب و عوالم مشرب است
 شیوات ظلا و صلاله و جالا و تفصیلا و در وارد این مراتب صلی و کونی و الهی و جالی و فیصله
 حقیقه را باید جست تا اگر این جست و جو نبخازند و کلام جدا دولت را این سعادت مشرب سازند
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو فضل عظیم است بلند باید داشت و هر چه در راه است اندوخت
 نباید در وارد و رومی باید جست که الوصول الی سعادت و در نهان اقبال و در این جنوت تنبیه
 دوم صلی استمرار وقت کسی مسلم است که از تحقیق فنا و مطلق با الله مشرب نمیشد و علم حاصل
 خصوصیت بدل یافتن بحث و بیان و فهم و الایک که در انیم بدانیم هر علمیکه عالم را از واردات خود حاصل
 میکرد طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در این عالم و هر علمیکه محتاج حصول صورت باشد
 و آن علم ذات خود است علم حضوریت چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصول تا صورت معلوم حاصل
 است در این صورت معلوم است و چون صورت از این رائل گشت آن توجه در این نیز رائل گشت پس دوم
 توجه در علم حصول محال عالمی است بخلاف علم حضور که غفلت از معلوم در اینجا غیر متصور است چه در اینجا
 آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور و علمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس رائل توجه ذات
 خود ممکن نباشد و در بقا با علمی است حضور که روال آن متصوریت گمان نمایی که بقا با عبارت
 از آنکه خود را عین حق یا چنانکه بعضی از این طائفه حق الیقین را این عبارت بتعبیر نموده اند چنین است
 بقا با الله که بعد از فنا مطلق میشود و این قسم علوم مناسب است این حق الیقین که بعضی گفته اند بن سبب
 بقا است که در جذب هر مرتبه و در بقا که مقصود است و یک است ع ذوق این شناسی جدا نا بخشی بلکه
 استمرار توجه و دوام حضور و صورت بقا با الله ثابت شد پس از تحقیق بقا با الله دوم ممکن نیست اگر چه
 بسیار که پیش از رسیدن به مقام منجی متوجه میشود علی خصوص و طریق علیه علیه قدس الله تعالی
 اسرار هم و حق حقیقت و اصول الهی و در عالم البصا و البصا الیه الرجوع و الساب الیه العیون
 اولاً و آخراً و صلوة و سلام علی سوله و ما و سدا مکتوب و وصفت او و ششم مولانا الان فیض
 صدور یافت و بیان غیر قاصح ما خود از کتابت است برفق آری صابر لکنت و جماعه
 در وجه این کتابت غلام معتقدات باطل نیست و جماعه فهمیده اند یا کجشف خلاف باطل حق معلوم سازند

اگر خورشید که او را از آن اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و به نهایت الهیانه برسد و اگر به اینجا
 مستهلک گشت زپی شرافت و اگر برسی تربیت خلق بازش آمد و زپی فضیلت گمان بخشی که وصول بان
 اسم امرسان است چنانکه باید کرد تا بایند دولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نعمت قصوی
 بر سر فراز گردانند و آنکه توان از تنزیه و تقدیر خیال میکنی راست که عین تشبیه و تنقیص است بلکه یاری از
 مراتب که توان از تنزیه خیال میکنی از مقام نه نیز پامان ترست تنزیهی که فوق العرش تراخیل میشود
 نیز خیال دانه تشبیه است و آن که شرف منزه از عالم ارواح است چه عرش محو جهات و منتهای ابعاد است
 عالم ارواح را در عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نیگنجی در روح را در ارواح عرش
 اثبات نمودن تراد و هم نمیداند که روح از توابعی است و مسافت دور داند در میان تو روح است چنین
 روح را نسبت با جمیع الکنه با وجود لامکانیت برابر است ما و اعرش گفتن معنی دیگر دارد تا با اینجا زبانی
 اتوانی دریافت طائفه از صوفیه که تنزیه روحی میداند و فوق العرش از دریافته تنزیه الهی جلشانه تصور
 نمودند و علوم معارف آن مقام را از غوص علوم گفته و سر ستوار در بنیام حاکمه و حق است که آن نور
 نور روح است پس غیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اثباته پیاده بود اما چون عنایت نمی جلد طائفه
 ازان و طه گذرانده است که آن نور نور روح بودند و از الهی جلد طائفه محمد سالدی برانا هند و اوست
 البته می لولان برانا السی چون روح لامکانی است بصورت بیگونی مخلوق است لاجرم محل اثباته میگردد
 و البته حق الحق و یو بهد که اسیل و جاعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آید و
 بان اقبای پیدا میکنند خود را جامع بین البشیه و التنزیه میداند و اگر آن نور را از خود جدای یابند مقام فرق بعد
 الجمع تصور میکنند مثال این منالط صوفیه را بسیار است و به سجده الصم عن بظان الاغلاط و محال الاحیاط
 باید دانست که روح هر چند نسبت به علم و چون است حقیقی و مغل دانه چو است گویا بر زخم است در میان عالم
 چون در میان جنات پس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد هر دو اعتبار در وی هیچ است بخلاف بیچون
 حقیقی که چون را اصل او راه نیست پس از جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم نزد پس اول از جمیع
 طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید بگذشت بعد از آن مراتب
 لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود از زمان تا بانی اسم صمد خود چه پندارد که مرد و جمل است

هنا ان شاء الله تعالى وجداً معلولاً است حال احوال حرکت او یعنی است تحرک او مشروط به غایب شدن نفسانی و عینی
بالمبتدی من لا یكون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدیین و المنتهیین و المنتهیین سواها
فی الدنیا باقی ببدن و بول و اصل کمال و الا انها و درجات اجزئها فوق بعض الموصول مراتب الالهیة قطعها
ابدالاً بدین بجملة سماع متوسطانرا نام است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست
که ارباب قلوب نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب شرف شده اند براضات
و محالرات شاقه میخیزند که قطع مسافت نمایند سماع و وجد و مضورت اینها را ممد و معاون سماع و اگر ارباب
قلوب مجذوبان شدند قطع مسافت سیر ایشانانابد و جذب بهت محتاج لسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع
ارباب قلوب غیر مجذوبان مطلقاً ناممکن نیست بلکه ارتفاع ازان مشروط بضر الطه است و بدوینا خط التقادیر
از جمله شرائط عدم عقاد است بحال غیث و اگر تباهی خود معتقد است مجوس است آری سماع او را نیز نحو
از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از مقام فردوسی آید و شرائط در کتاب بر سقیم الاحوال کعوار و المعاون
و نحو ما بین شده که اکثر آنها در بنای این وقت مفقود است بلکه انقسم سماع و نقص که در وقت شایم
شده است و این نوع جماع که درین آوان متعادل گشته شک نیست که مضر محض است و منافی صرف عروج
و انجا سعی ندارد و صعود و الی صورت متصوریت امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضر و منافات
موجود بین سماع و نقص هر چند نسبت بعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج
در پیش دارند از اواسط اند و مراتب عروج مملک بحصول تمام طی نموده حقیقت انها ازینها مفقود است نهایت
گفتن بابتبای نهایت سیر الیه است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بجلال
سیر در ان اسم و ما یخلق بهت و چون ان اسم و ما یخلق به ما ینکشف علی ارباب گذشتة بمسما حقیقه برود و بخدا
قوا و با یکدیگر بکنند حقیقه است و فی حقیقت نهایت الیه در صورت است نهایت اول بلکه نهایت
تا اسم است نیز نهایت سیر الیه اعتبار کرده اند و باعتبار قنای و بقای که در آخر شبه حاصل می شود
اطلاق اسم و لایتن نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی اسم را نهایت نیست این سیر در اسم بقا است
از طی منازل عروج معنی بجهت نهایتی آن نیست که اگر سیر در ان اسم و میشود و تحصیل بشیونات مندرج
در ان قنای گردد هرگز نهایت آن نموده هر اسم بشکل شیونات مندرج بجهت نهایت است اما وقت عروج

اول

حقوق بندگی طاعت میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود در وطن نشان قلیل است و محبت
 ملت جبین نسبت ایشان لایم است و بجل اتباع مستند دیده بصیرت نشان بکمال لاجرم حدیثی از ائمه
 چهره بنشیند که نزد یگان در ایصاران عاجزند هر چند عروج کمتر دارند اما توانی اندک به حصول سوره و سوره
 ایشان عظیم دارند و جلیل القدر اند پس از احتیاج بسباع و وجدیت عبادات ایشان از کار سماع میکند
 و فواید حاصل از عروج کفایت می بخشد جماعه قله از اهل سماع و وجود که بکمال عظم ایشان این بزرگواران قف نیستند
 خود را از عتاق میگیرند و این را از راه و گویا عشق محبت را منحصر در حق و وجدند و طائفه دیگر از نسبت
 آنان که بکمال قطع مسا کسیر الی الله و شوق یقین را با ایشان از جذب می عنایت میفرمایند و بقلبان انجذاب
 آنان بر غلبه و دوست آنجا از سریت محمود است و تکیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با موعود نمیشوند
 سماع و فضل در رنگهای خلوت ایشان با نیست و در وجد با ایشان کار نباشد عروج انجذابی نهایی
 نهایت مرتبه بکمال الوصول می رسند و بوسیله متابعت آن سرور علیه و علی الاصول است و تجات از مقامیکه
 محض و کمال سرور است علیه الصلوة و التحية یعنی می بنشیند نوع و حصول مخصوص طائفه افراد است قطبانی نه مقام
 انصاف نیست اگر بعضی فصل از وی جل سلطان این نوع حاصل نهایت انبساط را عالم باز گردانند و نسبت
 باحواله نمایند نفس او در مقام بند فرو می یابد و روح بمرغ نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمالات
 فردی است و حاکم و محکم قطبیه یعنی بالقطب بهنا و قطب الاشراف و الاقطاب تا علوم مقامات ظلی و معارف
 مدارج صلی و ادریس است بلکه آنجا که اوست شغل است و نه اصل از ظواهر اصل او را گنایند اندازن کامل مگر
 بسیار نیز الوجود است اگر بعد از قول منظار و له لازم منته بیاورد بظهور آید هم مقتضی است عالمی از وی منور گردد و نظر
 او نشان امر حق قلبیه است و آنچه در دفع اخلاق و رویه صیقلی است که طبع عروج را نام کرده و مقام بگردد و فرود آمد
 است و آرام و نشین عبادات گرفته بمقام عبودیه که فوق آن مقام نیست و مقامات و آثار این طائفه بعضی
 را انتخاب و در مشرب میبازند و قابلیت منضبط محببت نیز ایشان مسلم است جامع کمالات مرتبه و کمالات
 است و حاوی تمام مقامات درجه و دعوت از طایفه مشهور است بهره مندست با بکمال در شان احوال
 صلح صادق است آنچه خوبان میفرمایند تو نهاداری به بند مبنی را سماع و وجه حضرت
 ینافی عروج هر چند بشرط و قهر شود شمه انشراح طایفه سماع را آخرین رساله خیر خواهد یافت

درین کیفیت نادره خود پندارین زمان نیز شکل مرفع میشود اگر سوال کنی که سماع نغمه خواند بود که در تحصیل
 آن کیفیت نادره خلقتی داشته باشد پس شهنشیر برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جولگی که
 که تحقیق آن کیفیت غالباً در عین اداء نماز است و اگر در بیرون نماز حیانا دست و پندار است و غیرت
 آنست که نادره بود که در پیش قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و اینها در خبرست قرآن
 بعد از آیه الصلوة و قال تاکر الله تعالی و بعد از قریب شک نیست که در هر وقتیکه قریب تحصیل شایسته شست
 گنجایش غیر در آن شش تنفس تر پس ازین خبر باز کمیته نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و اینها در خبر
 دوام و اتفاق مشایخ است قال فوالله المصری ما جمع من رجع الا من بطریق من وصل الی جمع و یاد
 که عبارت از دوم حضور است بجا قیاس خداوندی جل سلطان و طایفه حضرت خواجگان قدس
 از جمله مرقوم است باجماع انکار از دوم وقت علامت ناسانی است و شرف و قلیله از مشایخ کالجین و منها که بجز
 جوع و دل بصفا نبشت قایل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلا در جوع دارند و در وقت
 چه جوع طبعه قهر نیست که الاغنی علیه را پس اجماع مشایخ بر عدم جوع و دل ثابت شد و خلا بعضی
 بجز جوع گشتند و طایفه از منتهمیانند که بعد از وصول چه از درجا کمال وصول شده حال ازالی
 این نادره در وقت قویه دست به و نسبتاً حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول از بیدار و درجه نازل
 و وصول بنور و پیش دارند و درج قریب غایت منقطع نگشته اند با وجود این بروتیل عروج دارند
 و از و کمال قریب حضور سماع ایشان در سوخت و حرارت بخش هر زمان بعد سماع ایشان از عروج بمنازل
 میسر می شود و لاجز تسکین همان منازل فرود می آیند و انکی از ان مقامات عروج همراه می آیند و باین
 رنگ مغبیح گردانین چه بعد از فقدان چه فقدان ایشان مغموم است بلکه با وجود دوم و صل الی رتقی
 بمنازل وصول است ازین قبل است سماع و در منتهمیان صلالان اگر بعد از فنا و بقا ایشان چند عطف و عطف
 چون بروتیل دارد و خبرتها در تحصیل ترفیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند و طایفه از
 از قدس الشیخ است که بعد از وصول درجه ولایت نفوس شان و مقام نبی فرود می آیند و از این مقام ترقی
 و مقام الی خود توجه بجا قیاس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که مقام نبی ممکن و شکر گشته است و در
 پیروم از اول طایفه این او است و در مقام مطلوب پیدا میگرد و عالم این بزرگواران بعد از است و تسکین در آن

فرقی ندارد که در علم و عدم علم باید دانست جامع علم بدانند و قسم اندطایف اند که علم بنفس حاصل خواهد شد و
از کونیات آنها چه علم نمیشد و چه نمیگردد و این احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این
جامعه هر چند تشخیص احوال نمی تواند کرد اما احوال را با علم اند و شایان شجاعت و تشخیص احوال کار شریف نیست
لیکن این دولت بعد از فزون شطاول ظهور نمایند تا یکی را بان دولت بوازند و دیگران را بعلم او خواله فرمود
لعینله او سازند انبیا و اولوالعزم صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و علیهم بعد از اینها می رسد معیشت می کنند
با حکام و نمایره هر کدام از ایشان مخصوص یک شت و انبیا و دیگر علیهم الصلوات و لهجیات شامو بهر بیت آنها
میشد و در دعوت بهان حکام اگر تمامی فرمودند خاص کنند و معصیت عام را با و السلام مکتوب
و است و شایان و پنجم میرسد بحسب ما بگوید صد و نایفته در بیان حکام سماع و وجود و قص و بعضی
از صحاف کبر رجحان دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی بدان ازین
الله تعالی طریق السدا و منها که صراط الرشاد که سماع و وجود جامعه را نام است که تبدیل احوال متصف
و تبدیل اوقات متقسم وقتی حاضرند وقتی غایب گاهی و چه گاهی فاقه ایشانند از با قلوب که در مقام
تجلیات صفات از جفای بعضی و از سحر بیستی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و ثبوت
انما حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محالست و تکرار وقت در شان شان مستقیم
زمانی در قضای اند و زمانی در ربط فهم ابناء الوقت و مخلوقه و مفره لیر چون و آخری به بطون ارباب تجلیات
در شیه که تمام اقلب آمده بمقلب بپوشه اند و بکلیت از رقبت ایشان دوری است و حال شان بهر که
الاهل لا وقت و لا حال منهم آبار الوقت و ارباب الثمین و هم الوصولون الذین لا یجوع لهم صلا و لا یفقد لهم
قطعه نفس لا یفقد له لا و لیر از قسمی از سنیه اند که سماع بوجود تکرار وقت ایشانند از نیر نام است بیان این
تفصیل در آخرین صحت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر احوال الله که حضرت رساله تعالیت علیه
و علی آله الصلوة و الخیر فرموده است لی مع السد وقت لا یسعی فیها ملک مقرب و لا بنی صریح این
حدیث مفهوم میشود که وقت دایمی نباشد جواب گوئیم که بر تقدیر محتمل این حدیث بعضی از مستخرج
ازین وقت و وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت
در وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت مستخرج است از ایام لیس مع السد وقت

حضرت رسالت خاتمت علیها الصلوات و الطیبات و شب معراج نمود و اندر قال حجت الاسلام و الامام
 ابن علی الصلوٰه و السلام ما ربی ربی لیتہ اعجاز و تو در سائل خود بوقوم رویان سر و علیہ الصلوٰه و السلام
 و شب معراج در دنیا محرف نموده و جو آن چه باشد در جواب یکیم که رویت آنسر و علیہ الصلوٰه و السلام در آن شب چون
 شب معراج در دنیا و قلم نشده است بلکه در آخرت و قلمه زیر آنسر و علیہ الصلوٰه و السلام و حجت بابت و دنیا را در یک خط
 از دانه مکان و زمان بیرون جست و از یکی امکان برآید از اول بدلان و حجت بابت و دنیا را در یک خط
 شد و دلیل بر اینست که بعد از چندین هزار سال بهشت و دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از این صد سال
 فقر از حاکم خود ان است که علیهم جمیعین بهشت خواهند دید که بهشت بعد از این است که در کتب
 توقف را از کسپید پس روی که در مظهرین شود و دخل و غیرت خواهد بود و دنیا فایا جاع بر عدم وقوع آن
 نخواهد داشت و آن رویت و نوی گفتن محمول بر تجویز است و بیانی بر ظاهر و الله سبحانه علم بحال و الامور
 مکتوب و نیست و شاد و چهارم بلا عبد القادر ابالی صد و یافت و بیان آنکه حوال و معجزه عالم
 است و علم حوال نصیب عالم خلق این معجزت از حراف سابقه است حقیقت معلومه است که در کتب با حشر
 مخدوم و زاده کمال علیهم حجه و بیان طریقت شریفه است بجز آن که در کتب از عالم خلق که ظاهر است
 عالم که باطن است او حوال و معجزه و تجلی که در تبار و توسط ظهور نماید نصیب عالم است که باطن است
 است و همچنان حیات و جهالت و عجز و یاس که در آنها حاصل میشود نیز نصیب عالم است که باطن است
 ظاهر را بجزم و لایض من کاس الکریم نصیب به و وقت قوت دارد ازین ماجرا نیز نصیب است به حقیقت
 بهشتانیت انخی از الضاع پیدا کرد و یا صالیه کاری که بظا بر تعلق دارد علم آن حوال است که
 باطن حصول احوال است نه علم آن حوال اگر ظاهر نمی بود و راه نش و تفسیر نمیکشد و ظهور متالیفه
 معاجز معانی از برای او را ظاهر است پس خال باطن است علم آن حال ظاهر ازین بیان معلوم شد
 که اولی که حسب علم و انانیکه از علم به نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارد اگر فرقی است از
 راه علم بران حوال است و عدم علم به انانیکه از علم به نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارد اگر فرقی است از
 بهر آنکه خسته مع فلک میداند که این است و مجموع نمی مند و چنین شخصه دیگری است که طریان آنحال
 حق و کمال نیست ابائی و نه کمال آن حال معجزه است پس از این هر دو نفس حصول آن کار بر این

حق جل و علا که تکیان ماسو است و مداحی طریقه علیقتش بندیه و در تحلیص با مداف و دجانه نمونی و نایاب
 ذلالت کلام علی عبا و ده الذین صطفی مکتوبی حق می رسد موجب رحمت گشت بضیعتی کبریا
 کرده و میکند آنست که بعد از نیم عتاید بر فو کتب کلامی مل سنت و حقاقت شکر است که سید هم بعد از این
 کلام فقیهیه از فرض و موجب سنت و مند و حلال و حرام و مکروه و مستحب امتثال و استقامت است و شکست
 قلب است از گرفتاری مادی و حق سبحانه و تعالی و شکست قلب مقتدی می شود که در قلب سوی حق جل و علا
 محظوظ نشود و فرضا اگر هزار سال جباه و فاکند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند آن معنی که ایشان در ظاهر گذرند
 و آنهارا غیر حق ندانند جل سلطانیه زیرا که این معنی در ابتدا و مراقبان توحید را نیز میست بلکه این معنی
 که ایشان صلا در دل خطور نکند و این عدم خطور منتهی به این قلب است مادی و حق را سبحانه به نیمی
 که اگر تکلیف ایشان را بیا و او به بند یا و کشتند این دولت معجزه قلب است و قدم اولست درین
 راه و سایر کمالات و ولایت متفرع برین دولت اند و به یکس را تا بگردا و فنا نیست و بارگاه
 کبریا به و قریب برق از برای حصول این دولت غنمی طریقه علیقتش بندیه است قدس است که از
 ارباب با چه این بزرگواران ابتدا اسیر از عالم منورده اند و از قلب بقلب جسته اند تا ناچار
 ریاضات و مجاہدت و دیگران التزام سنت است و اجتناب بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 فرموده اند طریق ما قریب برق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بهم و اقدی بهم
 لکن وی ایچا نقشبندیه عجیبی فله سالارند و که بر دازد به پنهان بحرم قافله را به اول سالک
 جاذبه حبت شان به می برد و سوسه خلوت و فکر جل را به قاصری که کند این طائفه را طعن و قضا
 حاش الله که بر کم زبان این گله را به همه شیران جهان بسته اند و به روز جلد جهان بگسلد
 این سلسله را به ثانیاً فروغ آنکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون معنی از شرط محبت
 بود و موجب رحمت گشت دعا فقیر را ایشان رسانند تا لایح بود که مکتوب غیبی به جلیب رسید
 از فوت والد مرحوم خود نوشته بود و غلاما و اما ایچا چون از بیان فقیر و عار ساینده غرضی مصیبت
 و گویند که بعد از وفات و حقه مستحقان را و اعانته والد مرحوم خود نمایند فال المیت کالغریق بنظر
 و نموت تلحه من الدوا و اعلام او اخ او صلیق را بجا کشون و نکته شجر احمد طریقه این بزرگواران نموده

قدر العباد من غير العلم بعين جبابير اليقين و غير اليقين جبابير اليقين و يقال ايضا و عداية معرفتي
 حق العرف بالاطلاع على سره فلا يكذب علماء بقدر الكمال في معرفتي لا المعركة و انا و قال ايضا
 قدس الله تعالی عنهم اعلم انهم با ليدنهم تحريفه عن اليقين عسارت از شهود او است سبحانه
 بعد از اتقاع اليقين و تصحال اليقين انا اين شهود او حق سبحانه بحق است حل و علا با و لا يكمل عطايها
 الملك اللطيف و اين در بابا السكه مقام في السبع في صبر است صوت بند و كذا سالك بعد از تحقق بقدر
 متعلق كنه في ذات صفات است حق سبحانه و لا يحسن غنايت خورش از زود خود وجودي مي بخشد
 و از سر كمال و به خود كمال او است آرد و اين وجود را وجود و بهر حقاقي گویند در ان موطن
 علم و عين جبابير كنه شنيوند در عين شهود عالم و در عين علم شهادت و عين او است كه عارف و مظهر
 از عين حق مي يابند غنايت بعين كونه جبابير كنه از ان در دیده شهود او مانده است
 و از تجليات صوره كه تعينات و صور خود را با حق مي يابند تعالی شان ان تعينات كونه
 است كه فناء با و له يافه است فاین احد با عن الآخر اللطيف و رب الارباب اگر چه ظاهر
 عبارت نزد عوام موعوم عدم فرق است میان تجلی صور كه خود را حق با حق است و این حق جبابير
 كه در پنجا سر خود را حق يا حق است اما و تجلی صوري انا بصورت يفتد و در حق اليقين حقيقت و
 در تجلی صور كه حق را بخود مي بيند و در عين موطن حق را بحق مي بيند تعالی شان حق را بخود نمي توان
 پس اطلاق شهود تجلی صور كه بر سبيل تجويز است چه حق را بخود نمي توان و بدان در مرتبه اليقين
 است كه حقيقت شهود در ان مقام تحقق است و بعضي شيخ الزان لما لم يطلع على هذا الفرق و اعلم ان
 الايقين الكوني بالان لا يكون على الاكابر قدس الله تعالی عنهم في تفسيرهم حق اليقين على اليقين الذي
 قد و عن ان اليقين في حصيل في تجلی صوري الذي هو اول القدم في السكون هم مشروبه حق اليقين الذي
 هو نهايت الاقدم فكيف في حق ان حق اليقين الذي حصل لهم في النهايه كحصيل لنا في تجلی صوري
 الذي هو اول الاقدم و الله بهد من يشاء الى صراط مستقيم و السلام مكتوب و است
 نوشته بمبلا عبالكريم سنامي صدور يافت در بيان آنچه لازم بر هر كس بعد از تحقيق
 عطايد و اعلم مقتضاي شريعت غرض است داشتن قلب لازم است از با و در ان

در رنگ شهواتی که با جهل و اشتباه نفس فانی شهوات است خود را بلکه نفس شهوات و ازده و حواس
از او را می آن علوم معارف نوشته اند چنانکه اینجانی از کتب رسائل ایشان لایحه است بدان که
استقامت که علم یقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهوات است که دال اند بر ذات اولی
و نفس و شهوات آن آیات را آیه فانی گویند اما شهوات و حضور فانی نیز در نفس متعین است و آن خبر
نفس را که نباشد و در هر کس نیک پس بد بود اگر چه عمره تک نیز در خود بود و آن
در یون خود را می کند بهر قبیل شایسته آثار و دلائل است بر ذات اولی که نه شایسته و نه خسران
خطب حقین سید العارفین ناصر الدین خواجه عبدالقدوس سده الاقدس فرموده اند که غیر از اینها
سبب طویل و سبب طویل بعد از حد است و سبب قریب قریب سبب طویل مقصود از خارج و این
طبیعت و سبب بر کبر و دل خود گشتن است مقصود از خود جستن پس بخلافی که در صورتی و شایسته
در برده الوار می باشد چنانکه علم یقین اندر صورتیکه باشد هر چه که ظاهر شود مگر این باشد آن بود
بیرنگ نباشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود و این حضرت مخدومی مولوی عبدالرحمن الجاد فی
السره السیافه میفرماید در بیان این بیت سیه ای و در ترابهر گاه تمام بود در حضرت
زین الدین حقیقتم بکلام آن شایسته فاقیت که مفید علم یقین است و این شهوات چون از مقصود
خبر نمیدهد و حواس آن نمی بخشد الا بالامان و الا بالمال لجرم در رنگ شهوات و دو حرارت باشد که
می کند بر ذات اولی پس این شهوات و ازده علم نه باید مفید علم یقین نشود و نه وجودی است
عین یقین عبارت از شهوات حق است و سبب آن مکان معلوم با علم یقین و این شهوات و حواس
ساکت است و غلبه بر شهوات حق و او با کلیه میگرد و در دیده شهوات و اثری از این باقی نمیداند
و در شهواتی که بهر ملک میگرد و این شهوات و طائفه علی شمس الهی است از هر چه حیرت باد
بسیط و معرفت نیز گویند و درین احوال عوام و خاص شریک اند مگر این فرق است که خواص را شهوات
خلق فراهم شهواتی حل و علانیت بلکه در دیده شهواتی حیرت حل و علانیت شهوات و عوام را شهوات
است لهذا از آن شهوات و عوام و از ادراک خبر ندارند و این عین یقین حجاب علم یقین است که آن
علم یقین حجاب نیست و حق این شهوات و عوام است علم از طریق صلاک انجلیش نیست قال فیض

اول

که به دلیل سنت نبوی است برادران شهید و مشایخ را یکسانه بچون و چگونگی حق جل و علا که از فضل
 کمالیست بر این بنی اندازند و احوال و هوید تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی ظاهر گرد
 به نیم جوئی خربند و آن ظهور را از مظان استیجاب می شمردند اولک الذین هم بعد فهمیدیم ائمه این
 علمای سخنان اند که به حقیقت محال ایشان را اطلاع بخشیده اند و هر یک ملامت آداب شریعت ایشان را
 به حقیقت شریعت ریخته بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری به حقیقت دارند و در این
 احکام شرعی به ما مکن بر سر هم تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را در امی شریعت دانسته اند و بعضی
 را قشران حقیقت تصور نموده تا چار بطلان از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و به حقیقت متعالمه آن
 حقیقت راه وصول یافته لاجرم ولایت ایشان غلط اند و قرب ایشان صفا بخلاف ولایت علمای ائمه
 که اصل است و راه وصول جلال یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست
 علیهم الصلوٰت و التسلیمات و ولایت آن اولیا و ظل ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و التسلیمات و علمای ائمه را
 غیر از ایمان بمشابهات نصیب نیافت و تا ویلاتی که علماء و صوفیه بیان کرده اند آنها را لایق با و
 نشان آن مشابهات نمی دانست و از اسرار که قابل ستنا باشد آن تا ویلات را تصور نمیکرد و چنانچه عین
 القضاة و ریاض العیون از مشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خسته که بمعنی در دست لازم عشق
 و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت توحید سبحان تعالی فضل خود و شملانه تا ویلات مشابهات
 را برین فقیه ظاهر است و بعد از آن در یک محیط زمین است و این سکین کشاده گردانیدند که علماء از سخنان
 از ویلات مشابهات نصیب نفرستند محمد مدد الهی بر اینان باشد و ما کنالیه می لولا ان بدانان و لایق
 رسول نبایان است و قایم مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته آنان متوجه هیچ نوشته نکرد
 فلم بمفات دیگر جا گرفت و معامله دیگر پیش آمد و در غم بودند و السلام علیکم و علی سائرین ائمه
 البکاء و الترمیم متابعه المصطفی علیه علی آله و علی اخوانه الصلوٰت و التسلیمات علیه المکتوب دوست
 بنفش و شفقت مملای علی صد دریافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و توحید یقین این علوم از علوم
 سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهید و شهید و فنی است و عرفانی که
 اخیر تر از شهید و فنی را در رنگ شهید با قاتی بی حاصل و البته و رالمی نفس شهید و اثبات نموده اند

کما قال سهل النعمانی مستشهداً بآراء یعنی اینها عبارت تا حصول معرفت است حق تعالی باینکه
 بیان کرده است یقین را با کسب جان مرادش اینها کلفت عبادت بوده باشد تا از آن حصول معرفت حق جل
 و علاه نفس عبادت که آن مقضی الجاد و زندقه است و می انگیزد عارفان را باینکه است برای آن میکند
 مبتدیان و پس از آن بیان اقتدا کنند آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در تأیید این قول از مشایخ
 نقل میکند که گفته اند تا پیر یافت و مرگ نباشد میرد از وی منتفع نگردد و خدا هم از عبادت ما اهل علم اقتدا
 اصحاب که عارفان را عبادت است عشرين مرتبه بیان را از این جهت حاصل نیست چه عبادت
 اینان مربوط به عبادات است و ترقیات ایشان منوط به استیاض احکام و شریعت عبادت که عوام را
 فراست است عارفان را ثمرات آن امور و میرست پس ایشان حق عبادت باشد و اوج باین شریعت
 بوند باید دانست که شریعت عبادت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است و حقیقت
 باطن شریعت پس شراب هر دو جزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر بر قرین
 کفایت نموده اند و علماء را چنین قشر از اجزای جسم ساختند و از مجموع صورت و حقیقت حقا و غیر
 فکر گرفته پس شریعت را در زندگانی شخصی که مرکب صورت و حقیقت است تصور بیکرد و جمیع اجزای آن
 اگر قناری پیدا کردند و از حقیقت آن انگار نمودند و پیر مقتدی خود را غیر از هدایت و برودی نمیدانند بجام
 علماء قشر از جامعه دیگر گرفتار آن حقیقت گشتند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت نمیدانند بلکه شریعت
 را تصور صورت داشتند و قشر انگاشتند و لب و آواز آن تصور نمودند مع فلک سرسوی انانیان حکام
 شریعت باز نمادند که صورت را از دست ندانند و تارک علمی از احکام شریعت ابطال
 و ضلالت شمرند اینها اولیاء خدا اند جل سلطان و محبت او تقابل بر ماسوی او بجا نه ببریده اند و می
 دیگرانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین نموده حصول صورت
 شریعت به تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار ساظم است و حصول حقیقت آن به ثبات صورت
 ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که به ثبات حقیقت بود آنرا از اسلام شریعت و نجاست تصور میکنند که حال ظاهر
 العلماء و علم یقین حصول حقیقت به ثبات صورت از جمله محال تصور نمایند و قابل از این مضاف به مبالغه
 در تصور صورت و از این بگویند که لا شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور عقائد کلام

اول

و قسم تانی مخزن علم حقایق و اسرار بود و وجه و قدم و سابق و صابم و انامل که در قرآن و کتب آمده است همه از این
است و همچنین جوف و مقطعات که در اوایل قرانی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تائیل آنها اطلاع
نداده اند و علماء و سخنرانان بخیال نکتته که تاویل عبارت از قدرت است که به یزید تغییرات نموده اند و با قوت
است که به جلال و عظمت تاویل آنها از اسرار غایت که با خضر حق آن را نموده اند از حروف مقطعات
قرانی چه نویسد که هر حرفی از آن حروف بحکمت معلوم از اسرار خفیه عاشق و معشوق و در هر بیت غرض از هر حرف
و جمله و حرف و کلمات همه چیزهاست این انا تا بح و ثرات آن که متشابهات اند و مقاصد و اشارات
و سائل پیش نیستند از برای حصول تاویل پس کتب متشابهات اند و محکامات کتب شران و کتب متشابهات
اند که بر فزونی اصل بیایند و حقیقت حاصل آن مرثیاتیان میسر بخلاف محکامات متشابهات
حقایق اند و محکامات نیست متشابهات خصوصاً حقایق عالم سر کسی بود که برای فشر تو اند و هم ساخت
و حقیقت بصورت تواند فرو آورد و علماء و فشر فشرند و به محکامات انکفا نموده علماء و سخنرانان علم محکامات را
حاصل نموده از تاویل متشابهات خط و فشر میگرد و هم صورت و حقیقت را که محکم متشابه است بنمایند اما کسیکه
بسیار محکامات بیرون میقتضای آن محکامات تاویل متشابهات جوید و صورتها گذشته بحقیقت بگوید و سخن جابل است
که از بهر جابل خود بخیر است و نالست غرضی شورش نماید که این نالست و کرب از صورت و حقیقت است تا این نالست
است بی حقیقت از صورت منفک نیست قال لعلی و محمد رسک حتی یا تیک الیقین است که تا این نالست
عبادت را از زمان موت نهی است که منها این نالست است لان من مات فقد مات قیامت و نالست
انوری که ظهور حق این است انفساک صوم از حقایق بجا حاصل است پس حکم بر نالست علاءه است
خلط نکند یکی را دیگر که مکر جابل یا زنیق که مقصودش ابطال شران است چه هر حکمی که شریعت را بر
پسندیت همان حکم بر نهی است تا همان و خض خض از عارفان درین معنی متاوی الاقدام اند متصوفان
حام و طریقت بجا سرانجام در صد دانند که گردنهای خود را از شرعیت بماند و احکام شرعیه
را مخصوص بعوام دارند و خیال میکنند که فوض مکتف بمعرفت اند و پس چنانکه اهل اسلامین ظاهر و باطن
و انصاف مکتف بنیاد اند و میگویند که مقصود از تیان شریعت حصول معرفت است و عین معرفت
پیش از تکیه شریعتیه فقط کثرت دین کریمه را و محمد رسک حتی یا تیک الیقین ای اسد

حله
 مال الامر و من الافعال و من الخفاة كمرست زامضوطبته خود و چركه علما دارند و به نام معروف و بهی که منکر
 خلق را برآه حق جل سطا و لا ترايند قال سبحانه و تعالی ان هذه مذكرة فمن شاء اتخذ ذلک وسیلا
 و ذکر قلبی کما بان مجازند نیز میوید ایشان حکام شرعیست و درهم کشتی لغضالاره آن طریق را نیز خایندی دارند و از
 اطلاع به جوانان خود و از ارنا شد و از ادیل بجای صلی خود دارند احوال بان در آیین واری کمال است
 شما کافی است احوال شماست که بطریق الحکام در بیان ظاهر شده است شیخ حسن یکی از ارکان دولت
 شماست و مورد محاوران که اگر فرضا شما را میل نداشت و باینکه در میان شما و تان ثابت باشد شما هیچ چیز
 است التفات و توجه در حق معرفی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم و دینی ضروریه زودتر فارغ
 این سرپرستان هم در حق او ختم بود و هم در حق شما و قضا الله سبحانه و یا لکم الاستقامة علی ملة الاسلام
 علی صاحبها الصلوة و السلام و ایضا نوشته بودند که آن یارانشش ماه است که ترقی و فتنه است شیخ
 و غیبت و بی شعوری شدید باز از اوضاع طلیبات حالا در وقت می بیند و میگوید این یار را هیچ دلا بر ترقی
 نیست در شعور و بنیاد و بی شعوری قدم اول درین راه است که غیر حق را سبحانه بهیم نه بیند و از ناسوای
 او سبحانه و سبب نماند و بهیم نماند و بهیم نماند که ایشان را خیر و تعالی نه بیند و بعنوان ناسوای نماند این خود کثرت
 بینی است بلکه عزیز او سبحانه صلواته بیند و نماند این حالت معبر بقا است و منزل اول است از منازل این
 راه و بدون خطه القادس هیچکس نتواند و واقعا نیست و در یک نگاه که بیا به مکتوباتی که درین ایام
 نوشته شده است بیا غیر از العجود است و فواید غریبه در کجا اندراج یافته نقل آن شیخ حسن آورده اند
 نیک ملاحظه کنید فرموده امس و عاصفة والده مرحومه خود نموده بودند حاجت نمودند
 احوال بخیر و در این مختصیل معروض خواهد شد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله
 من الصلوات و فصلها باین است آیات اهلها فقیر و فقیر زاده با التماس دعا سلامتی خاتمه دارند و سلام مکتوب
 و وصیت هفتاد و هشت و نیم بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته و بیان محکات و شایسته قرانی و بیان علماء
 راجحین بیان کلمات الانیان و باینکه در کمال العجا مین و بصلوة و سلام علی سید المرسلین
 علیهم و علی آله و صحبه الطینین با طهرین آجین جلینا سبحانه و یا لکم من آخرین فی احکام اعی بلاد حضرت
 حق سبحانه و تعالی کتابچه خود را در هشت محکات و شایسته تهم اول نشان علم شرعی و حکام است

اقول

فرمانید بسیار از کونایان را دیده ام که کونا را از کونشانند و برین آن مغل مطلق کشته اتفاقاً بعد از مدتی تذکر
احوال کونایان خوردن و بیاد دل نهنگان است نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مخدوم
که میرک کثرت تعلق دارد از این بخش است و شهود سنیه که در کمال دارد از انداز بعید است بی مدتی سفید
که این راه فتن مستعد است و آخری مولانا احمد برکی که عوام او را از علما اظهار میدهند و او نیز علم حوال
خود و حوال بیان خود نداده سرش آنست که اهل او متوجه شهود سنیه است که موطن جبل است و بیان
در کنگ علما بیان بعید است و او را از این فتنی اتفاقاً به شهود کثرت آن نیز نگرفته است و ظاهر برتر است
مستوفی خود نگرفته وجود شریف او در آن نوعی مغتنم است این است که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا
دیر است که این کتاب مستحق است علم اولم لعلم نزد فقیر داران بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر این کشور
آن نوعی این چگونگی منجی مانده است و علم فقیر بزرگی مولانا در سنگ وجود آفتاب هرو با هرست زیاد چه
التماس عاقل و قادر و السلام مکتوب و سبب است و بهنجام بلا احمد برکی صدور یافته و جواب تفاری
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از ارباب خود نوشته بود و تخریص نمودن کتلم علوم شرعی
احکام فقیهه یا ناسیب بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که بمصوبیم حسن
و غیره ارسال شده بود و سید فرحت فرزان را یابد در یک صحیفه بیان احوال غمجه و پس نموده اند و در
صحیفه دیگر استفساد و قبول خود فرموده درین اثنا توجیهی بحال ایشان نموده اند و دید که مردم آن نوعی
شما می دوند و تاجا شما می شنید معلوم شد که شمار داران زمین ساخته اند و مردم آن خود در البشما مربوط و شسته
سبباً احمد المنة علی ذلک ظهور این محامله را از جمله وقایع انگارند که از سلطان ریب و اشتباه است بلکه از
محسوسات و مشاهدات شمرند عمده تحصیل این دولت شما را از تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقیهه و حقوقیه که
در اینجا متکثر نبوده است و بدست خود پیدا کرد و بان محبت و اعتقاد که شمار اید و تان خود بخیر عطا فرموده است
لما فیکم تاجا العلوم الدینیة و نشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فاینها لاک الامر و مناط الارقاء و مدار النجاة که
بسیار از مضبوطیته خود را در جریه علما دارند و به امر معروف و نهی منکر خلق را بر راه حق جل سلطان
و لالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی انما هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الصراط المستقیم
ذکر قلبی که بآن مجازند نیز موبد ایشان احکام شرعیه است و دفع سرکشی نفس اماره

این طریق چنانجا بدو مطالبی حق دیگر منظور اند بشارت خداوند بندگان سرور فرموده اند
 نه این کار میکنم و نه کار میکنم یعنی این کار منافی طریقی خاص است پس نکیم و چون بشارت دیگر کرده اند
 انکار کنیم تمام کمال چه بود و بگوید که بجا و لازم است و قدوم ما پیران هرگاه در حق امری
 حادث شود که مخالفین طریقه علیه او و چنانکه ضطرب فقر است مخدوم زاده ما حق اند بجا حفظ طریق
 والدین و خود فرزندان حضرت خواجه ابرار قدس سره بعد از بغیر والدین و گوار ایشان طریق و عمل ایشان
 صحیح نمودن و بانی کنندگان مجاهد فرمودند چنانچه بسبب شریف نمایند با بشارت مشرب فی الجمله حضرت
 خواجه آقا توبه و در احوال در بعض امور رعایت مذکور شده نموده مسالیه میفرمودند و اما از بخیه و از ترک
 عنایت بعضی ایشان کثرت نمودند و از هزارین هر چه چنانکه شتند و میاد و اما ملائمتی کردند به نظر انصاف
 بیند و اگر فضا حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس جمیع متخذهند اما این
 رضی میشدند این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر نیست که برگز انجمنی تجویز میفرمودند بلکه انکار نمیفرمودند
 فقیر علام بود قبول کنید یا نه میفهم مصداق نیست و گنجایش متاجره نه اگر مخدوم و فراد با و یا ران بجا بمان
 و هم مستقیم باشد و فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست یاده چه تصدیق و سلام اولاً و آخراً
 کتب و دست بقا و چه نام بشیر یوسف که بعد دریافت در بیان بلند می و عدم التفات شهوات سفله
 که تشوق بمبارک حضرت دارد و مایه ذلک بعد حمد و الصلوة و تلغیم الدعوة میسر سازد زایل ثلث شاکه
 است که بودید و از وقایع احوال کرامات که اندر ابراه یافته بود و بوضوح انجا میاید که در آخر حال شهود و وحشت
 در کثرت نوشته اند و باین است ادا نمود و اند که دیگران هم باین است که کمال اهل شود و کم شدن کم که یعنی بنام
 و خاتم و مرتبه محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و سلم حال صلی است و فوق احوال که در دست انا آنها
 و یک است و بیا اذان حال احوال بعید است هنوز ایوان است غنا بلند است به مرا فکر رسیدن ناپدید است
 مقصود از کمال کمال طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشارت نوشته بود یعنی این شهود بوده که کثرت
 تعلق در دست سجانه احمد و المنة که برکت این کمال طیبه این شهود از ستار ایل گشت بهمت بلند از
 و بجز و مؤمنین را که بشارت نمایند ان سجانه محبت الی اجم از کوه تنگ توحید بلنده بشارت راه فراده
 انجمن است اگر اند که احوال سابق بشارت میاد و از کمال کثرت است و بشارت میفرمودند و بشارت میفرمودند

اول

الکثیر علی الصلوة والسلام بر ایشان و در سجده می خوانند چون که آیه یا علی بیان بکلام انور علیه
 علی که الصلوة والسلام منضم است بر نهجیکه حاضران نیز از کلام انور علیه علی که الصلوة والسلام است
 و هر چه در تفسیر آن یافتند کافران که حاضر بودند غلغله بر آوردند و گفتند که محمد با صلواتی که در پیشانی او نمود و
 اهل کلام تیر از آن کلام تحیر مانند و آن کلام آن چنین اطلاع یافتند و فرمودند که و بعد از آن کلام عرض کردند
 که این مقصود از کلام شما ظاهر است انور علیه علی که الصلوة والسلام متفکر و محزون گفتند و این را جبرئیل امین
 علیه بنیاد علیه الصلوة والسلام آمد و می آورد که آن کلام القا شیطانی بوده و سحر جبری و وحی نگاشته است که شیطانی
 در کلام او القا کرده است پس از آن حق سبحانه و تعالی آنرا رد کرده است و کلام خود را حکم شریف است پس هرگاه
 در بیان حیات انور علیه علی که الصلوة والسلام در حقیقت و محضر صحرای بیابان بعین کلام انور علیه علی که
 الصلوة والسلام کلام باطل خود را القا نماید و بکس نیز نکند و باز وفات انور علیه علی که الصلوة والسلام در عالم دنیا
 که محل تخلیل است و کمال است و با وجود تنگنای از کجا معلوم شود که آن و شهادت نصر شیطانی مخفوط
 و از این معصوم یا آنکه گوئیم چون از زبان یکتا یکتا گان شنوندگان متکلم شده بود که انور علیه علی که الصلوة
 والسلام ازین عمل اضیی خواهند بود و چنانچه همان را ما در خطابی بنویسید و تخمیل ایشان تنقش گشته تواند بود که در حق انصاف
 تخمیل خود را وید باشند بی آنکه آن حق حقیقی باشد یا مثل شیطانی بود و یا صفات و زیاده های محسوس
 و حقیقت بهمانست که رای دیدار شما صورت را در خود نیست و در جهان حقیقت نیست و گاهی صغیر و اطراف و محسوس
 و غیره را در خود نیست و ملو از آن عمر داشته اند مثلا و اما قه سب که در میان عمر و زید بوده پس این وقایع
 بار از کجا معلوم شود که محسوس ظاهرند و از ظاهر صغیر و زید چنانچه بود که مراد از آن وقایع تفسیر بود و آن وقایع کنایات
 باشند و دیگر آنکه مثل شیطانی را کجا است و باطل اعتبار قایل نباید و شاید در خارج موجودی باشد که بیاید
 و نقطه بیند که شایان عبادت کجا است و تفسیر آنچه در خیال می شود و خیال استیلا از آن بجای نیست که بوضع
 خود زندگانی نمود و اندام اعتبار نیست این است اما میر محمد نجف را عجز از انقیاد چه چاره است عیاذ الله سبحانه
 و تعالی که بعد از من توقف نماید اگر رضا توقف کند که امر را در میان قیصر و من بوجه مخالفت طاعت خود است
 و من طریق خواه بسیار و من بوجه خواهد بود و در حق خودی بر طریق را و صحت به طلب حاضر و ضامن مطلب
 اما این طریق شرط بر این امور هر که اطلب مطلب این طریق بود و باید که از مخالفت این طریق

[illegible]

و جب تمام حلالان منفق و مستحقین را در حق وجود ممکنات نباشد یا آن که گوئیم که ظهور و انوار عالم مشهور
وجود ممکنات است نه انوار عالم وجود ممکنات چه علم انبیا است که سماع و تقلید نیز حاصل شود و نظر در حال
صدور نیز چنانچه علم وجود مشارب در حق ضعیف و جزئی حاصل است با وجود ظهور و انوار انوار عالم مشهور
ممکنات است مشهور و موجود آنها چه ظهور و صفات بصیرت است و بصیرت انبیا آن کورست مشهور ملک بود ملک
حسرت باشد بالا هوش عزیز عوم چنانچه درین بحث مشارک احضر خواص اند و چنانچه دیگر نیز در میان انبیا
شرقی حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات بسیار از احکام و درنگ عوام و بندگان و تنبیه
و در معاشرت با خلق با اهل و عیال و شریک با اهل و عیال مثل انبیا محال میفرماید انبیا در معاشرت خود
علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیات مشهور منقول است که روزی الی شریک علیه علی الصلوٰت و التسلیات انبیا
میفرمودند و اینها طایف نام انبیا معاشرت نمی نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یا زده
پس دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه علی الصلوٰت و التسلیات که این جماعت
که بر بندگی من خود عطا میفرماید و چون با حص خاص و بعضی اوصاف عوام مشارکند اگر چه شرکت با عباد صحت
باشد و ناچار عوم از انسانی خود از کمال انبیا قلیل التفصیل و انبیا از درنگ خود با خیال میخندند و بگویند
در اوصاف و شمایل انبیا جدا بود و او را میگرد و بزرگ میداند تا اینجا است که اوصاف و اخلاق اولیا را
که از اوصاف و اخلاق انبیا جداست بهتر میداند از ان اوصاف و اخلاق که تنها از اخلاق انبیا است
اگر چه آن اخلاق در انبیا موجود بودند علیهم الصلوٰت و التسلیات بشو نقل کرده اند از محد و مشیخ قریب بیک
که چون یکی از فرزندان انبیا می آمد و خبر موت او بانبیا می رسید پیغمبر تغییر در انبیا را در تلبیافت و
میگفتند که سبب چه مرده است بیرون تابید و چون فرزند الی شریک علیه علی الصلوٰت و التسلیات نام علی الصلوٰت و التسلیات فرمود
که حضرت پیغمبر علیه علی الصلوٰت و التسلیات بگوئیم که گرد و مخروم گشتند و فرمودند الا بقرائت ابوسم
لخرو و لون تنایک یا لغبه یان خزن خود فرمودند بخشک بهتر است یا الی شریک علیه علی الصلوٰت و التسلیات کمالا الخام محال
او این بهتر است و از انبی تعلق میداند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند عا و فنا الله سبحانه
مستحق تریم و چون این وارد از انبیا و اجملاست عوم را مشبهه ساختن و در شبانه ختن عین حکمت و
مصلحت است از انان حق مقام زخا تا جوارنا الباطل باطل و قیافه چنانچه بجزیرت الی شریک علیه علی الصلوٰت و التسلیات

ممكن ان كافر بورقا فمهم فال بذات الحق مفكاس في كثير من النظم والسبحانه فوق بايد فمست وجود كبر
مكننا ثباته ميكيم وجوده مست ضيعف در رنگ سار صفا ممكن را حبيب علم و حبيب تعلقه محبة مقدار است
وقدرة حاشية را حبيب قسرت قد ميه چه اعتبار بجنين وجوده ممكن و حبيب وجود و حبيب تعلقه الاشئ منخص
مست چه جاكن دارد كه ناظر بوجه طه انما دت مراتب اين دو وجود در شك افتد كه انما طلاق وجوده بين
دو فرد بطريق حقيقت است يا الطلاق او بر كيندر بطريق حقيقت است و هر فرد بغير بطريق مجازي
كه هم غير از جنوبيه بشوق اني لمتن نموده اند طلاق وجوده بر وجود ممكن سبيل تجزؤلست اند وجود ممكنات
الانبات نمكند كرم يا حشخص خاص ملو ز خص انبيا اند عليهم الصلوات والتسليمات و از مهال الشان
كه كبريات اهلية الشان بشتند است و دايره ظلال الرباط ملي كره علوم ظاهرين اند و حبيب تعلقه
وجوده ممكن با ان تمام مطلق وجوده مبدند و بر دو را موجود تصه و مينايند و حشخص حيله البصر اند و وجوده
از افراد مطلق وجوده مبدند و بر دو را موجود تصه و مينايند و حشخص حيله البصر اند و وجوده
بحقيقت و ذات وجوده تا يكي حقيقت شود و ديگر مجاز و جامع متوسطان كه از شبه عموم قدم فوق مانده
است و از كمالات حشخص اس كونا به است اند ممكن است كه قابل وجود ممكنات كردند و طلاق وجوده
ممكن بطريق حقيقت نماند از نجاست كه گفتند ممكن بل موجود اين علامي كويد كه او را لنتي است بوجوه كماله
با انفسه آنكه وجوده كوني هم است بطريق حقيقت موجوده و شود و بعين از نجاسته از وجوده ممكن است اند شفي و شاست
ان بصر بغير مينايند و كوني وجوده از ممكن مينايند موجوده و حشخص لتي لنيست و طالع ان الشان وجوده ممكن بالنعير
نميند چنانچه عين شيدند و كوني الانيان بصر كره اند با يكي وجوده مبدند و حبيب تعلقه كنان وجوده موجود است
ممكن بغير جهان وجوده موجود است اين عبارت بغير لني وجوده از ممكن ببايد اجملة و انبات وجوده ممكن است نظرا ب
تا و عين ششمان نو وجوده حبيب تعلقه توانا نرا و بغير مينايان در روز با وجوده ششمان او اقباب
ستار ارامي ميند هانكه تير بين نيست نني تواند و ديس وجوده ممكنات در رنگ وجوده ستار است در روز
هكر حيله البصر است تواند و ديد كه ضيعف البصر است از اين و ديگر ضيعف است اگر بپند كه عوام با وجوده ضيعف البصر
كوب بغير چگونه وجوده ممكنات را نتواند و ديد و حال آنكه ششمان النور وجوده حبيب تعلقه لني رويته او كوني بمر
از ان علم انداز انبا و بغير با و رباب و بغير با و رباب علم چهار باب علم از بحث خارج اند پس كيناهم و انوار حبيب

جلد طاعت و آن نور اوقات اولیای تصور کنید آنکه آنرا ظهور از ظلمات و اوقات اولیای از ظلال اولیای
و شک نیست که آن نور اوقات حق گفتن جل سلطان اقرار محض است و کما صرف و بنده خالص
تهایت تحمل خداوند است جلالت که امثال این مقربان را بجا بپای گوناگون بجا نمیزایند و بیست
اینها نمیناید سبحانک علی حکم بعد حکم سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوٰه
و السلام مجرب و طلبتیه با کثرتند و حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام بعد از طلبتیه زخم
خود و پیوستن اقامه و از آن طلبتیه بکشت و محمول است علی السلام که محبوب بالهدین
است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدلت معراج بدین مرتبه شد و از عرش و کرسی
در گذشت و از مکان و زمان بالافت علما را در ویده او علیه الصلوٰه و السلام با وجود آنکه
و آنکه خست است اکثر علما بعد ویده او علیه الصلوٰه و السلام قائل گشته اند قال الامام الغزالی و الا
ان علی الصلوٰه و السلام ما سر سبز بجا کیسه لهر لهر بی سر بجا مان برعم باطل خود هر روز خدا را
می بیند جلالت و حال آنکه علما در یکین محمول است علی السلام و سلم قیل و قال و اندر هم
سبحانه ما اهل الکتاب از سخنان این جامع معلوم میگردد که آن کلام بر کثرت نسبت آنرا بحضرت حق
سبحانه بچون نسبت کلام بکلمه تنید و این عین الحاد است حاشا و کجا که از حضرت حق سبحانه کلام شود بطریق
تکلم در و کثرت بیانش و تقدیم و تاخیر و که آن علما حدیث است سخنان کبار ایشان را و غلط انداخته است
چنین سخنان نیز اثبات کلام مکالمه با حضرت جلد طاعت نمود و لیکن باید دانست که متناهی نسبت آن کلام بحضرت
حق سبحانه بچون نسبت کلام بکلمه تنید و بلکه بچون نسبت مخلوق بخالق یقین میکند و اینجا چه مخلوق نسبت
موسی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام که از آنجا که کلام حق شنید جلالت نسبت این کلام حق
بچون نسبت مخلوق بود بخالق نه بچون نسبت کلام بکلمه و بچنین کلام میگردد از حضرت جلد
علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تقالیه بچون
نسبت مخلوق بود بخالق غایتی مافی الباب این کلام تیر کلام حق است جلد طاعت و کلام آن
کافر و زلیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام انسانی و کلام لفظی که متوسط امری حضرت
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علایب حجاب

می بیند و خجسته است که کجاست و چه در حادش می بیند قیام نه و هر چه در پیشگاه او نشسته است نه از نهان
 صفیه منتون نکردی و غیرت و اهل سلطانه خوشانی اینجا عکس حال اگر مذهب و در رنگ مجتهد مغضبی از مذهب
 مرفوع اما با تقلید ایشان تا چه حال کند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مغضبی باشند و اگر چنین نکنند
 کار مشکل است قیاس از آنها و اصل است از اصول شرعی که با تقلید آن ما مویم بخلاف کشف و الهام که
 ما را تقلید بآن مرفوضند و الهام بر غیر محرم نیست و اجماع و بر مقلد چیست است پس تقلید علما مجتهدین
 باید کرد و اصول دین بل موافق آن است ایشان باید حسب صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آراء علماء
 مجتهدین آن را تقلید نباید کرد و کجاست ظن از لحن ایشان لبند است و از سطحات ایشان باید شمر
 و از ظاهر صرف باید ساخت عجب است که بسیاری که از صوفیان عموم بایان امور کشفیه و الهامیه خود
 بهجوت وجود مثل دالات میکنند و مرغی تقلید آنها بینایند و بر عدم ایمان تهدیدات میکنند
 کاش دالات بر عدم انکار این امور بنمودند و بر منکران تهدیدات مفرغوند چه ایمان دیگر است و عدم انکار
 دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این امور به انکار
 ارباب این امور کشد و به اولیا حق جل و علا بعضی عداوتی پیدا کند و رفیق آرا علماء اهل حق کار باید کرد
 و از کشفیه صوفیه کجاست ظن سبوت باید و رزید و به لا و نعم جرات نباید کرد و با هو حق است و سطین افراط
 و انفریط و اندک سبانه اللهم للصلوات علیک کار و با است جمعی از مدعیان این راه باین شهرود مشاهده
 قناعت ندارند بلکه این شهرود انشراح انکاشه دین ایشان بر وجه بصیری قائلند می گویند که ذات بچون
 و چپ چو در اجل سلطانه می بینم و میگویند که آن دولت که حضرت علی علیه الصلوات و السلام بکار و رشت سراج مشرق
 بود و از هر روز میسر و نو یک مرتبه ایشان میشود آنرا با سفار صفتیه بنمایند و نور اشرافه بکشی می انکارند و
 نهایت مرتب عروج را نا ظهور آن نور تصور نمایند که سبحان عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام
 مکالمه آنحضرت جلشانی نمایند و میگویند که حدیثی است که چنین فرموده است و چنان گاهی در حق شمنان
 خود از آن حضرت غنا و عید با نقل میکنند و گاهی دوستان خود را به اشارت می بینند بعضی از ایشان گویند
 بقیه ملت شریف بهر شب تا نماز صبح چنان سبحان و تقا میگویند که از شتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب قیام تقدیر
 فی انفسهم و عتوا کبیر از سخنان این جماعه غیوم می شود که آن نور مرئی را عین حق می دانند

جل سلطانیه نیز در غرض تشبیه است و چون کمال نقص را چارها را که از تشبیه گذشته است
 ابتدا و آخر چه بدایت ایشیه است و نهایت تشبیه که باینید را در آخر حال بین نقص اطلاع نمیداند که
 نزد یک اختصار سبکست مافکر که الا عن بخله و مانند است الا عن بخله و مانند است
 او بود و تا بلکه حضور طلب بود از ظلال و ظهور بود از ظهورات پس ناچار از وفای فلان شد جل سلطانیه
 و در دست ظلال و ظهورات بهمانه مبادی مقدمات اندازد و معاد و آنچه حضرت عیسی فرمود
 ما نهایت را در بدایت و چه حکم مطابق و فهم است زیرا که از ابتدای توجیه ایشان به حدیث حضرت و از حدیث و
 جزوات نمی خوانند تا مبتدیان شاید بین طایفه علیه این دولت بطریق الغار از شیخ متقدمه این
 کمال مشرف شده است حاصل میشود و نمیدانند پس ناچار نهایت کمال حدیث این بزرگواران مندرج باشد
 غایبه مافی الباب این توجیه و ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را تیرنگ باطن منصف سازد و سالک ایشان
 سفلی که در مایه ای ممکنات ظاهر شود و از ادست و از معارف تشبیه خلاص و اگر این توجیه علیه پیدا نکرد
 بر باطن تصور گشت بسیار است که ظاهر بشود و حد و کثرت ملتذ بود و توحید و اتحاد و توحید ایشان
 در حقیقتان مقصود و ظاهر است باطن سرایت کرده باطن ایشان توجیه حدیث حضرت و ظاهر ایشان به وحدت
 از کثرت باطن که توجیه باطن بوسطه غلبت ظاهر معلوم نشود و غیر از ظهور و ظاهر و بجز مفهوم بود و چنانچه اوایل
 حال کاتب این سطور بوده است بوسطه غلبت ظاهر توجیه باطن که با حدیث صرف بود و آگاهی نداشت حکایت
 خود از تشبیه و حد و کثرت و یابا بعد از مدتی حضرت حق سبحانه و تعالی باطن اطلاع تشبیه و باطن باطن حضرت
 و دو معاد را تا به چنان رسید که مستحجانه علی و کمال این قبیل است معارف توحید و وحدت است غلبه از
 بعضی خلفا این خاندان بزرگ سر برده است و آنکه ایشان باطن بر باطن توجیه این شهوند و گرفتار این محرم
 بخل و دیگران که باطن و باطن که قایلین شهوند و این شهوند و جامع تشبیه دانسته و کمال میدانند و چنانچه
 هر چه باطن ایشان تیرمائی به تشبیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم
 دیگر و حاکم ایمان به تشبیه صرف ندارد و خبرنا ده سفلی و دیگر را معتقد نیستند از ملا حده اند که در بحث
 خارج اند و خیر شهوند حق جل و علا در مایه ممکنات که جامع و حقیقه آن کمال می شمرد و جمیع تشبیه
 و تشبیه می انگارند آن شهوند شهوند حق نیست جل و علا و شهوند و از آن خبر متخیل و تخیل ایشان نه آنچه در کمال

[illegible]

شاید چرا پوشیده داشته اند و خلاف نفس نماید علی الخصوص حال کمالی بذات و صفات و حال و غیر الوجود
 تقابل و تقدس و تعلق داشته اند و اعلان حق انکسوت نظران اگرچه در فهم آن قاصر و فنی می باشد
 توانی و آنچه در احادیث آمده است از تشابهات چه جامع هم که خواص نیز در فهم آن عاجز و فنی و ذلک در ظاهر
 آن منوع نشد و غلط عموم بالغ اظهار آنها نگشت اینجا کسی که دو وجود قابل است و از عبادت است
 و لکن شکر می نماید و از شرک میماند و آنکه یک وجود قابل است او را موحّد میگویند اگرچه عبادت از
 ضم نماید چنانکه اینها ظهور است از انبجانه و عبادت ایشان عبادت حق است لکن شایسته از انصاف میگوید
 که این صفت مشترک است و موحّد که اعلم انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بوحّد وجود و دعوت نموده اند
 و دو وجود گویند را شرک گفته دعوت ایشان بوحّد معبود است چنانچه عبادت موسی را شرک گفته اند اگر
 صوفیه چو دیه سوار العنوان غیرت ندانند دفع شرک نمی کنند موسی را شرکست و اندیشه انداختن
 متاخران این عالم را عین حق جل سلطان نمیکویند از عینیت توحیدی بنمایند و طعن و تشنیع بقابلان
 عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تالبعان او از این راه به انکار پیش می آیند و بدیاد میکنند که
 اینجا عالم را غیر حق جل سلطان نمی گویند بلکه نه عین حق و غیر حق جل و علایم است این سخن از صواب
 و درست ایشان متغایران قضیه مقرر است منکر و نیت مصداق بدیه عقل است عایداتی باب
 شکلی در صفاتی و جوی طبلطانی لا هو ولا غیر و گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک متغایران است
 نموده اند چه در مقام جوی جل سلطان از حضرت ذات تقابل و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان
 ذات و صفات قدیمه تعالی و تقدس صورت نیست پس لا هو ولا غیر بود و قدیمه حق است بخلاف عالم که
 این نسبت در وی مفقود است کمال عدم بکن معنی پس نفی غیرت از عالم نمودن هم لغت و هم
 باصطلاح از صدق و درست اینجاست از ناسازی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه نگاشته اند و حکم مخصوص
 آنرا اینجا اطلاق نموده و اینجا چون نفی عینیت عالم قابل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیرت عالم
 قابل شوند و از زمره ارباب تحدید و وجودی و بی وجودات متعدد عالم گردند و توجیه وجود از عین حقین جابر نسبت
 چنانچه شیخ محی الدین و تالبعان گفته اند و عین حقین نه با هست که عالم با صانع متحد است اما شایسته و کلامی است
 که عالم موحّد است و وجود حق است و تقدس حقین چنانچه فیضی در سائل خود تحقیق نمینی موحّد است و وجودی گویند

او سبحانه بنیامین فقال لا تدرك تعالي قبل يا اهل الكتاب اتبعوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا العبد الامار بالسوء
 لا تشرك شيئا ولا تتخذ بعضنا اربابا من دون الله فان تولوا فقلوا اشتهدوا باننا مسلمون نحيا
 اسبابا في بهيات اثبات بنينا وسميتم لاهورات رب الارباب تخيل مسكينه وكنه دست را كه در سطر الخ و
 مستهدي از كتاب التوحيد الاول والاخر والظاهر والباطن وماريت از ريت ولكن الله في ان الذين
 يا العونك يا يعون الله يد الله فوق ايديهم لم يسته الله انت الاول فليس قبلك شيئا انت الاخر
 فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء نعم شهد انيستبازير كه
 اين عبارت حصر را بر ابي نفی كمال وجود از مساواة است بليغ وجهه نفی اصل وجود چنانكه فرموده اولاده
 الا بافتحة الكتاب في مودعه لا ايمان لمن لا امانة له واما ان كان ذلكا بدست بياست اين توجيحه
 تاويل لخصوص شيئا كه ان برده اند بلكه حل لخصوص است بكمال بلغت و در عرف چون اتمام به امر
 شخصه بنمايند ميفرمايند كه دست او درست منست مقصود انجا حقيقت نيست مجاز است كه البتة از حقيقت است
 و چون فعل اندك و شرا فاعل كرم عبد و ملوك جدا است كالمه است زياده بوقوع آيد و التفات و توجه ان
 قاوران فعل مرعي شد مالك سركه بگويد اين فعل را من كردم نه تو سخن را ميچ و لا تنبت بر اتحاد فعل و
 بز... اتحاد ذات حاشا و كالمه فعل عبد و ملوك عين فعل مالك مقتدر بود و يا ذات او عين ذات او همچنانكه
 انبيا عليهم الصلوات و التسليمات انهم في ذلك ملوك دعوت ايشان ايشينيت است و وجود غير و غيريت عبارت
 ايشان را بوجوه اتحاد و فردا و در ان تكلفات بارده است اگرني حقيقت موجودي بود و ماسواي افطهوت
 او بوند و عبادت ماسوي عبادت او باشد چنانچه انجا كه ان برده اند چنانچه انبيا عليهم الصلوات و التسليمات
 مبالغة و تاكيد من ان نمايند و عقوبتها ابدى بر عبادت ماسوي مترتب سازند و عابدا بنا را دشمنان خدا
 گويند چون بنشأ و غلط ايشان را اطلاع نر بخشند و ويد غيريت را كه از جهل و ايشان ناسني شده است
 زایل نكر دانند و عبادت ايشان را عين عبادت حق حل و علاوه و اناندي بعضي انجا كه گويند كه تسليم
 عليهم الصلوات و التسليمات بوسطه تصور فهم علوم اسرار توحيد وجود را بوقوع آيد بجا دعوت را بر غير و غيريت
 كرده اند و وجهه را پوشيده به كثرات و كالت نموده اخذ اين سخن در رنگ نقيشه ناسمعه و مسموع است
 عليهم الصلوات و التسليمات حق نهد به تبليغ انچه نفس الامر است هرگاه نفس الامر موجودي بود و غير او

[illegible]

که بخواستن بقیاس از جلال و عظمی قهرنی نماید که چون غارت اختیار کرده بصحبت خیر است علیهم السلام
 آله الصلوة و السلام رسید از کلمات صحبت بهره یافت و از تابعین گشت غارت خیر است بپای اولی
 جبه دوم رسید بنایه السلام بجهت هر روز بطرز دیگر است من اتوی یوماه فیه خون و سلام
 علیکم و علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیهم السلام و الصلوة و التحیات
 مکتوب است هفتاد و دویم شیخ حسن ربکی صدور یافته در حل ستمنا و فحش که دیده بود و بگوید
 سلام بخواجه الذین صطفی مکتوب بشیرین اتوی غری شیخ حسن ابن ابی سحانه حاله و او صلیه الله علیه و آله
 و حقه روشن که روداده بود و نوشته بودند بوضع انجام میداد و اباشند با آنچه نامورند در بیان آن
 بجهان گشت و سرگازریان احکام شریعه و تجویز نکند و معتقدات حق اهل سنت و جماعه تجلی
 باشند که نیست و غیر این بهمین باب اگر والدین تجویز بکنند و خود رضی باشند پس بدوستان مستخف
 شدند و کلام مکتوب است هفتاد و دویم بپسید مجاهد بگوید صدور یافته در بیان ایان الغیب
 ایان شهود و توحید و حقیقت و آنچه در حصول قیاد و کاست توحید شهود است توحید و جودی بیچ و کار
 نیست و در بیان هفتاد و دویم فصل اول ایان عیب بر بیان شهادت در بیان آنچه اول کسی که
 اظهار توحید نموده و تصدیق آن کرده بیا قوت کیه است عبارات مثلاً ما تقدم من خیر از توحید و تحمیل
 پسند ما محمول و چید شهود کند و اینها در باب بعد از و صلوة سیاده پناه خوی غری میراث معلوم و باید که
 و ایان الغیب بوجوب و حقیقت و بایضا و سحانه نصیب است و نصیب صاحب انبیا علیهم الصلوة و التحیات
 و نصیب اولی که بکلیت موجود نیست ایشان نیست اصحاب است اگر چه اینها قلیل اند بل اهل و نصیب
 و نصیب مومنان ایان شهود که نصیب عامه صوفیه است از ارباب غارت بودند از ارباب عشرت
 چهار یا عشرت چند و چون بکلیت جمع نموده اند باطل ایشان همچنان شکران فوق است ظاهر
 بخلق اند و باطن بحق جلاطین پس سمع وقت ایان شهود که نصیب آن است و انبیا علیهم الصلوة
 و التحیات چون بکلیت موجودند و باطن باطن توجه و خلق بحق حل و علا الامر بایان غیب نصیب آن است
 و این فقره بعضی از مسائل خود تحقیق نموده که با وجود جمیع شکرانی فوق بیا نقص است و عدم مکتوب است بکار و
 جمیع بکلیت معلوم نیست بپایان اینها که در جمیع اینها جمیع دانسته اند و جامع تشریح را انکس

از سایر ولایات از انبیا علیه الصلوات و التسلیمات افضل میشوند و گروهی ازین علایقه چون کار خصل از
 نبوة دستمه و استیلا علی اکمل از ولایت انبیا علیه الصلوة و التسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا
 افضل القصد علیه الصلوة و التسلیمات و از جمهور اهل سنته جدا افتادند کل فکر لخدم الاطلاع علی حقیقت
 اننبوة در چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوة در جنب کمالات ولایت حقیر می در آیند لاجرم حق
 را درین باب مبسوط ساختند و شمه از حقیقت معالیه و انمود رینا غفرنا و نوبنا و سارقانی هر
 و شیتا اقدامنا و الضنا علی القوم بکار فرین اخوی رندی شیخ داود چون مسترد آن حدود و
 با عتدائین تصدیق گشتند مگر در وولست و شصت و نهم بر ترضی جان صدور یافت و ترغیب
 بر امانت رسانیدن بعدای دین و تخریب یافین آله باطله این بخردان و بیداران و انبیا تنها خوبیار
 عظیم القصد و مایا نزلت علی محمد سلام علی عباده الدین صطفی اخی هری را در دل تنهای مرست از مو
 شتابان فقیه شدت نمودنت بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر او علیه و علی آله الصلوة
 و التسلیمات و امانت رسانیدن است باین بیدولتان و خوار دشتن ایشانرا و آله باطله ایشانرا و یقین
 میدانند که هیچ علی نزد حق جل و علا ازین عمل مرضی نیست بنا بران مکر ایشان را باین عمل مرضی غیب
 نیامید و ایان باین عمل انهم هم اسلام میدانند چون در اینجا تشریف برده اند و برای تحقیر و
 امانت رسانیدن آن بقیه کشید و اهل آن بچین شده اند اول شکایان لغت بجایاید آورد که همه کشته
 تعظیم و توقیر آن مقام و اهل آن میروند که بجان و تعالی الحمد والمنه که با باین ملا بملک خست و بعد از شک
 این غنث عظمی در تحقیر و توهمین این بیدولتان و آله باطله ایشان سعی بلین باید فرمود و هر قدر که میشود
 پیغمبر با هر در خیر این جماعه باید کوشید و التواء امانت باین بترشیده ناتمام شیده باید رسانید امید
 که بعضی از مدابنهها که و فتم شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفاره سازند صنف بدین و شد
 سر مانع است و الا بخدشت ایشان رسید ترغیب این امر نموده و باین تقرب یکجائی بران می اندازد
 و آنرا سرایه سعادت میساند و چه بالغه نماید و اسلام مکتوب است و نه فساد و شیخ نور محمد صدوق است
 در بیان ترجمه بعضی صحبها بر غن احمد سلام علی عباده الدین صطفی اخوی شیخ نور محمد را قیاده گذارد
 نی فرمودش ختم مذکور بپای هم میگویند متمنای شما غلت ملازما بوده که میست را با بعضی از صحبها

با سزاوارت خود در صحیح است که شایسته سربان محترم بخشه است بلکه این معارف بنا بر مقیاسم ولایت اند که قدم سزاوار
 و سزاوار پس این علوم از اسرار ولایت بودند از اسرار نبوة انبیا علیهم الصلوات و التیمات هر چند ولایت
 نیز ثابت است اما احکام آن متغیّر و در ضابط حکام نبوة مصلح علی بر جای شود مگر تشریفات و سبها
 خبر نهان بودن چه یار با فقیر و کتب سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوة حکم و یاری
 محیط دارد و کمالات ولایت در سبک نظر است مظهر آنچه لو ان کرد جمعی از انارسانی که کمالات نبوة
 گفته اند که ولایت افضل من النبوة و جمعی دیگر در توحید آن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوة او این
 هر دو فریق حقیقت نبوة را با دهنده حکم بر غایت اند و در میان حکم است حکم توحید بر حکم نبوة اگر حقیقت
 صحیح میدانند هرگز سکر را بر سبک نیست مبنی و اندک چه نسبت خاک را با عالم پاک؛ اما که صحیح و خاص است
 ماثل صحیح عوام دهنده سکر را بران هیچ داده اند کاش سکر خاص را ماثل سکر عوام دهنده حیات
 باین حکم نمی نمود چه مقرر عقلا است که صحیحتر از سکر است اگر سکر مجازی است این حکم ثابت است
 و اگر حقیقت است نیز این حکم ولایت را از نبوة افضل گفتن و سکر را بر صحیح و دامن در گشت که کسی
 با سلام پیغمبر و در جهل از علم بهتر و اندر زیر که کفر و جهل مناسب است و ولایت است و سلام و معرفت بنا
 مرتبه نبوة منصوب و کفر بین الله و کفر و حب؛ لای و عند المسلمین قبیح و محمد رسول الله
 علیه و آله و سلم از کفر تعاضد نماید قل کل عمل علی شاکسته چنانچه در عالم مجاز سلام بهتر از
 کفر است حقیقت نیز سلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز فطره بحقیقت اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه
 در مرتبه جهل کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبه فرق الجمع اسلام و صحیح و معرفت نیز متحقق پس کفر
 و سکر و جهل با مقام ولایت مناسب ترن چه معنی بود گوئیم که صحیح و اندکان در فرق مرتبه انبیا و نبون
 نسبت به مرتبه جهل است که سراسر سکر و سبک است و الاخوان مرتبه نیز متمیز است لیکر است و اسلام آن مختلطه
 بکفر و معرفت متون جهل اگر در کتاب انجالبش میدانست احوال معارف مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده
 امتزاج سکر و فساد را در این مرتبه بیان نمود و ارباب فطانتة سالیخه معنی را بتفصیل نیز در پانصد و هشتاد
 این فیض پیغمبر که انبیا علیهم الصلوات و التیمات این سبزه گنی و کلانی که یافتند از راه نبوة اند
 از راه ولایت پیش از تجاد و نبوت از راه نبوة و اگر ولایت را نبوة مرتبه میبود ملائکه ملا علی که ولایتان لیکر است

اول

مسدود است پس محال است در اقیقت از اتم مهام اندر چنینان مخالفت طریقت از خود باریست پس
هر جا که از سر مخالفان طریقت خود بینند بجز و بیالنه منع آن فریاد و در هیچ تقویت ان طریقت کنند
و السلام الا انهم مکتوب و نیست و شصت و هشتم بنحایان صد و ریاضت در بیان آنکه علم و شایسته
علم الصلوة و التیمات چیست و مراد از علما که در حدیث علما امتهی کانیا بنی اسرائیل و قی شده اند که علم اند و در بیان
آنکه علم السرا که از نوشته نبیا باقی مانده است علیهم الصلوة و التیمات غیران اسرار است که اولیاد است
این نظم کرده اند از علم توحید و جودی و بیان احاطه و سر بیان و قربت بهیت و بایشا کل فک السجده
و السلام علی عباده الذین عملوا الصالحات اولان او معنی فقر این حدود و موجب حکمت السؤل من السجده
سلامتکم و عاقبتکم و بشارتکم و استقامتکم چون بحث علم و نوشته در بیان بوده چند کلمه از ان مقوله
بمقتضا وقت نوشته آمد و اجزا آمده العلماء و نوشته الا بنیاء علیک ان نبیا علیهم الصلوة و التیمات
باقیانده است در لغت است علم احکام و علم اسرار عالم دارش کسی است که او را از هر دو نوع علم هم
بوده آنکه او از یک نوع نصیر بود نه از نوع دیگر که ان منافی در اشت است چه بشارت را از حقیقت
سورت نصیب است نه از بعضی و در بعضی و آنکه او را از بعضی معین نصیب است و دخل غرامت است که نصیب
بجانب حق التیام گرفته است و همچنین فرموده علیه السلام که الصلوة و السلام علما امتهی کانیا و
بنی اسرائیل مراد از علما را نماندند غرامت نصیب از بعضی ترک فر گرفته اند چه وارث را بواسطه فقر
و جنسیت همچو سورت می توان گفت بخلاف غریم که ازین علاقه حائل است پس هر که وارث نبود
عالم باشد مگر آنکه علم را میقتد یک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است مثلاً و عالم اسرار است
بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از
علوم توحید و جود است و ظهور و وحدت کثرت مشاهده کثرت وحدت و کنایه است از کلمات احاطه و سر بیان
وجود و قرب و معیت ادعای بجز نبی که مکشوف و مشهود و ارباب احوال است حاشا و کلام حاشا
و کلام که این علوم معارف از علم و اسرار بود بنیایان مرتبه نبوة باشند زیرا که بنیایان معارف
سکر و قنست و غلبه حال که منافی صحت است و علم نبیا علیهم الصلوة و التیمات چه علم احکام
و چه علم اسرار چه صحت و علم نبیا علیهم الصلوة و التیمات چه علم احکام و چه علم اسرار

اولی

انه القاء وقال مجاهد بن جبر ان قوله تعالى الذين لا يشهدون الزواجر لا يقولون القاء وحي عن النبي صلى الله عليه وآله
 الى منعه الماتريدي بن قال لم يكرهنا احسن عند قرأته يكفر و بان من امره وجهه الله تعالى
 كل خناه وحي عن النبي صلى الله عليه وآله يكفر و بان من امره وجهه الله تعالى
 او يكفر فلا من الحرام فمن ذلك ما عتقوا و لا يغير عتقا و يصير مرتداني الحال بنا على انه البطل حكم الشرعية
 ومن تل بطل حكم الشرعية فلا يكون و من عند كل جهنم ولا يقبل المسلم طاعة و جمل السلك حسنة
 اعادنا الله سبحانه من ذلك و آيات واحاديث و روايت فقيه و حرمت غايب است بجد بكم حصا
 ان من حيث مع ذلك ان شخصه حديث منسوخ و روايت شاذ و ارباب سرود و بار و اعتبار بايد کرد
 که فقيه در عجم و قتي و زباني فتوي بابا سرود و داده است و فرض و با کوبی را مجوزند نه چنانکه در
 ملقط رساله امام بهام ضياء الدين شامي مذکور است و عمل صومعه و حل حرمت مذنب است بهين
 نیست که آيات از معذور و اريم و ملامت نکنیم و اما ان شايسته سبانه لغا محض و ايم ايجاقول
 امام ابی حنيفه و امام ابی يوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابو جبر شايسته و ابی حسن لغوی صوفيان خام
 بنوقت عمل پيران خود را بهانه خست سرود و فرض را دين ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت
 شام و اولک الدين اتحدوا و دينهم لهوا و لعبا و از روايت سابق معلوم شده است که فعل حرام را مستحسن
 و اعزاز مردم اسلام می بايد و ترميگردد پس خيال بايد کرد که تعظيم مجلس سماع و فرض نمودن کلام از
 طاعت و عبادت و دين شايسته است دارد سبانه احمد و المنته که پيران ما باين امر متبلا اند و اما تبليان با از
 تقليد اين امر و ارايند نشينده ميشود که مخدوم زاد ما سبل سرود و دارند و مجلس سرود و قصه خوانی
 در شيا همه منعقد ميان زند و اکثر ايران دين امر موقوف بنمايند عجز بديان سلال و بگر عمل
 پيران خود را بهانه خست و کتابين امر بنمايند و حرمت شرعی را عمل پيران خود و هم ميکنند اگر چه حقيقت
 دين امر محض نباشد ايران دين ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی بکطرف و لغت
 طلعت پيران خود بکطرف اهل شرعيت از اين فعل رضی الله و ناهل طلعت اگر حرمت شرعی بودی
 مجزوات امر و طرعت شين بودی فکيف که حرمت شرعی با آن چه شود و يقين است که جناب
 با اين امر رضی نخواهند بود اما طرعات ادا نموده و تعمير منع هم نميکنند و ابدان ملازمين التبع بهي

چو درین سبب است و مستدل بچشم بکس این بزرگوار تعلیم القلوب نسبت باعمال سرمدی و سهولتی حاصل بکس که کسب و
 سستی که از آنرا ناشی میشود از آن گس دانند و ایضا مقصود از سبک طریقه صوفیه آنست که حد و کمال
 عینی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل احوال و نسبت صورت و انوار
 چه نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بریاضات و مجاهدات تمنای صورت و انوار عینی نماید چنانچه
 صورت و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات و اله وجود و اوتالی
 و در میان طریق صوفیه اختیار کردن طریقه علیقتش بند اولی و نسبت است چنان بزرگواران الزام
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر چه سنت متابعت دارند و از احوال
 هم غافلند و خیر نمند و اگر با وجود احوال متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند از نجاست
 که سماع و قصل را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مشرب نشود اعتبار نموده اند بلکه ذکر و جهر را بدعت
 دانستند منع آن فرموده اند و ثمراتیکه بران مشرب نشود اتفاقا بان ننموده روزی مجلس طعام
 از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیه کمال کی از مخلصان حضرت خواجہ بابود در وقت قضا
 طعام در حضور ایشان هم آمد را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنند
 که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیدیم که حضرت خواجہ نقشبند علما را آنجا راجع
 کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر و جهر منع فرمایند علماء بحضرت میگفتند
 که ذکر و جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اما بر این طریقت هرگاه در منع ذکر و جهر
 اینهمه بالغه نمایند از سماع و قصل و وجد چه گوید احوال موجودند که بر بسا نامشروع مشرب میشوند و
 فقیر از قبیل استدراجات است جد ایل شایم را نیز احوال و اذوقی دست میدهد و کشف و توحید
 و مکاشفه معاینه در برابر صورت عالم بظهور آید حکما و لغوان و جوگیه و براسم نمند و نمینمی نشیند
 اند علماء صدق احوال موافقت علوم شرعی است با اجتناب از کتاب مورد مجرمه و شبهه بداند که
 سماع و قصل فی الحقیقت داخل احوال است اگر چه درین الناس من شیهه احوالیت در شان من
 سرودنابل شده است چنانچه مجاهد که شاکر و این عباس است و از کبار تابعین گوید که ملا و از
 ابوالمجد سید ذی الدار است که توحید است و کمال این عباس و این محمود رضی الله عنهما بکمالان

در کارستغایز باید که فرضی است یا واجب است علی اختلاف الاقوال و همچنین در جمله میان و غیره است
 بعد از نشستن در استیلائی نیز در کارست چنانچه در قومه و قائل استیم کوع و وجود سکه باریست و کمرش
 تا هفت بار باید زده بار علی اختلاف الاقوال و هیچ امام باندازه حال مقتبدا نیست شرم می آید که سی
 و حال انفراد در وقت استعطاء و تصدیر اقل استیجات نماید اگر تواند پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت
 سجده فرستن آنچه بر زمین نزدیک است اول زمین نهد پس اول دوزانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست
 بعد از آن مینویسند را بعد از آن زمین را در وقت وضع زانو و دست ابتدا زمین باید نمود و در وقت
 وضع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید نشست پس ابتدا راس از زمین باید نمود و در وقت
 قیام نظر بر وضو یا بر پاها خود نظر باید کرد و در سجود بر لنگ مینی خود و در جلوس هر دو دست
 خود ملاحظه باید نمود چون نظر را از پراگندگی دوخته شود بر موضع مذکور کما شسته گردد
 نماز بحیثیت می شود و صلوة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و آله
 الصلوة والسلام و همچنین تفهیم اصابع و در دست در وقت کوع و ضم ساختن آن صلوة
 سجود سنت است از امرعات فرماید انگشت کشادن چشم ساختن بجهت تقرب نیست فوائد در این
 ملاحظه نموده بسیار عمل آورده است اما هیچ فایده برایشان نیست چنانچه نسبت علیه
 و علی آله الصلوة والسلام این به حکام و کتب فقهیه مذکورند تفصیل و الاضاح مقصود از ایراد اینجا
 تر حیرت اعمال است بمقتضا علم فقه و فقهاء السجانه و ایام علی الاعمال الصالحة الموفقة للعالم الشریفة
 بعد از آن و فقهاء السجانه تصحیح الضحایا الدینیة بحسب سلسله علیهم و علی آل کل من الصلوة
 افضلها و التلیات الکلیها اگر شوقی بعضا صلوة فاشتن کما لا یخصه آن در خود یا بندگی است
 که متصل و قریب یکدیگر اندازد مطالعه فرماید اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
 و مکتوب دوم بنام محمد بنان مکتوب سوم بهم مشیخت آریا بن شیخ باج بعد از تحصیل در خارج عتقادی
 و علی اگر توفیق یزدی جلد طاهر سمنونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای آن غرض
 الهی زانرا از آن عتقاد و عمل حاصل کنند و امر مجدد و دست آورند بلکه مقصود نیست که نسبت بهجت
 عینی و ظنیانی حاصل کنند که هرگز بهشت را نرساند و باید از مشبهه باطل نشود چه با آنند لال

از دست راست و از طعن ششم مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر بشر را علیه آله الصلوات و تحیات
 نموده جمیع صحاب کرام را بنیادی باید کرد و بدوستی بنمیزد علیه آله الصلوات و تحیات ایضا از دوست
 نباید داشت قال علیه السلام الصلوة والسلام من اجهم فاجهم ومن الغضهم فغضهم یعنی محبتی
 که با صاحب من مخلوق کرده همان محبت است که بمن مخلوق شده است و همچنین بغضی که با ایشان مخلوق
 گردیده همان بغض است که بمن مخلوق گرفته است ما را بجا رباان حضرت امیر کبیر هیچ آشنائی نیست بلکه جاس
 آنست که از ایشان درازا را بنمیزد اما چون صحاب کرام بنمیزد که با محبت ایشان با همویم و از بغض فریاد
 ایشان ممنوع ما چار سیم دوست میداریم بدوستی بنمیزد علیه آله الصلوات و تحیات و از بغض و ایضا
 ایشان گزیران لکن بغض و ایضا بنمیزد برین سرور شود لیکن محق را محق گوئیم و محضی را محضی حضرت امیر
 بر حق بودند و مخالفان ایشان خطا زاده برین فضول نیست تحقیق این محبت در مکتوبیکه بخواهیم محمد
 اشرف نوشته است بتفصیل فکر یافته است اگر کفای مانده باشد آن مکتوب رجوع فرمائید بعد از تصحیح
 عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دشمن فرص و حقی حلال و حرام و سنت و منسوب و منکره
 گذرد و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضرورت است مطابق حکمت فقه از ضروریات شمرند و سعی بلیغ در بیان
 اعمال صالحه مرعی دارند شمرند فضا علی ارکان صلوة که عماد دین است ایراد نماید استماع
 فرمائید احوال از سبب و ضو چاره نبود هر ضو را سه بار تمام کمال باید شست تا بروجه سنت ادایا بدور
 مسح سر و شویاب باید نمود و مسح کوشش و مسح رقبه احتیاط باید نمود و تکمیل بخنصر دست چپ از چپا
 زیرا آن صایع آمده است آنرا مراعات فرمائید ایشان مستحب اندک نهند مستحب دوست داشته شد
 حق است جل و علا و شکر او تمام اگر تمام دنیا کی فخل مرصنی و محبوب حق جل سلطان معلوم شود عمل
 بمقتضای آن بسیار و مختتم است حکم آن دارد که کسی تجزیه ریزه های چند جوا هر نفیس را بخرد و بجا آید
 روح را بدست آورد بعد از ظهور کمال و سبب و ضو قصد که معراج مومن است باید فرمود و اتمام باید نمود
 که نماز فرض بجماعت ادا نیاید بلکه تکیه اولی امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادایا بدور و در قیامه امر
 قدر قبولی باید کرد و در رکوع و سجود از طاعت چاره نبود که فرض است یا مذموم بقول مختار و در قیامه
 است باید استناد بخیر که استخوانها بمقر خود رجوع نمایند و بعد از دست استادن طاعت نیست

فقد اذني من الذين اذني في ذلك فاشك في اخذه قال غزو جبل ان الذين يودون الهدى في الجبل
 في الدنيا والآخره وانه لا اسم الدين في شجرة عتاة النفي دين فضيلة النصف النصف است از
 النصف وانه است وشرودي كه نموده است بي حاصل است چه مقرر علم است كه فضيلت باعدا
 الترتيب فواب نه امي بل في طالع انما مراد است في فضيلتي كه معيني كثر است بل هو متماثل مع مناقب بود كه عوطلا
 است تا دارد زيرا كه سلف از صحابه و تابعين انما و متماثل مع مناقب كه از حضرت امير نقل كرده اند از سبط
 صحابه است و قال شده است حتي قال الامام احمد اجمالا احسن من فضائل ما جاء على من ذلك
 هم انما انتم كرم كروا في فضيلت فلما اتممتها لم يبق من فضائل ما جاء على من ذلك
 وانه وطلبه بران فضيلت مشابهان دولت وحي را ميست كه بعير كرام بالقران معلوم نموده باشند
 بهيچي غير عاينه عليهم الصلوات التيامات بل هي شارة عتاة النفي افته است اگر مراد از فضيلت كثر
 نوابه است بل هو تعني بهت است سنا است زيرا كه توقف بل هي كبرياش باشد كه آن فضيلت قابل
 از صاحب شريعت صريحا و الله معلوم نموده باشند چون معلوم كرده باشند چرا توقف نمايند و اگر معلوم
 نموده باشند چرا كه با فضيلت كنند و انهم بهر برابر اند و متماثل كي بر رنجي و فضيلت نگار و الوهم فضول
 است عجيب فضولي كه باهم بل مع انهم و دانند كه فضيلت او را باين فضولي برده است و آنچه
 معافوت كرده است كه سبب ترتيب ثلثه هم مده اكار هم دلالت بر مساوات و فضيلت ندارد چه
 امر خافت ديگر است بحيث فضيلت ديگر و او سلم اين و امثال اين از شطحات او است شايان
 شك نيست اكثر مبروف كاشفه او كه از علوم بل سنت جدا افتاده است از صواب است پس است
 بخندند و اگر کسی كه دانش مريض است يا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات
 گذشته بر محال نيست فليكن كروا و از هوا و تصدب بايد داشت قال التفتازاني مع فطره في سبب
 كرم الله تعالى و اوقم من الخلفاء و الحاربات لم يكن عن شيء في خلافة بل عن خطأ في الاجتهاد
 و في حاشية سنيال عليه فان سعاد و جواهر الجواهر عن طاعت مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه و انه الا
 بالآمنة بشبهه هي ترك التقصاص عن قتلة عثمان رضى الله عنه نقل في حاشية كمال التقريري عن علي كرم الله
 تعالى و جازنه قال اخواننا الجواهر و السوء الفرة و لا حقيقة تباينهم من التباين و لم يكن شك فيست كه خطا با جهل و دي

جلد ۱
مجموع علی بن ابی طالب علیه السلام فی النبی و قد لواء من خلفه و کرسی مملکت و بین النجم العظیم من شمس من ان ابی بکر و عمر
فضل الماتة ثم قال و رواه عن علی کرم الله تعالی و جبریف و ثمانون نفسا و عدد من جماعته ثم قال
فخرج الله الرفضه ما بهلهم و روی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه علی آل الصلوٰة و السلام
ابو بکر ثم عمر ثم علی آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من السیفین و حج النبی و حجی عن
علی انه قال المادنه یغنی ان رجلا یفضلونی علیها من وجه فضلنی علیها فهو منقری علیها علی المنقری
و اخرج الدار قطنی عنه لا اجد احدا یفضلنی علی ابی بکر و عمر الا حلیة حلیة المنقری و امثال ذلك من
من غیره من الصحابة متواتر بحیث لا مجال فیها لانکار احدی قال عبد الرزاق من الکاتبین فی فضل
الشیخین یفضل علی ابیها علی نفسه و الاما فضلتها کما فی بی و زرا ان حیه ثم اخالفه کل ذلك تنقاد
لن الصوحت و اما فی فضل عثمان بن علی رضی الله عنهما اکثر علماء اهل سنت برأئذ که فضل اجدان شیخین
عثمان است پس علی و نهایت وجه مجتهدین نیز همین است و توفیقی که در فضیلت حضرت عثمان از امام
الکفیل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف بسوی تفصیل عثمان و توفیقی است
هو الامام الشافعی و الله تعالی و یحیی توفیقی که ازین عبارت امام اعظم رحمه الله فمیده اند که من علای امت
و جماعه تفصیل الشیخین و محبت الشیخین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محل دیگر است که چون ظهور فتن
و اختلال امور مردم در زمان فتن حضرت شیخین بسیار شده بود و بهرگاه مردم ازین راه که دورتی راه
یافته اند بهیچ راهی را ملاحظه فرموده و حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان از علای امت
سنت است چنانکه شایسته توقف ملحوظ بود کیف و کتب الحنفیة مشحونه بان فضلیتهم علی ترشیت خلافتهم
بالجمه فضیلت شیخین یقینی است و فضیلت حضرت عثمان دون اوست اما احوط التمسک که منکر فضیلت
حضرت عثمان را بلکه فضیلت شیخین را نیز حکم بکفر نکنم و مبتدع و ضال فرمایم چه علماء را در تحقیر اختلاف
است و در طبعیت این اجماع قیل قال لکن این منکر قرن یزید بید و کت است که بواسطه حیطه و حین و
توقف کرده اند اندک یک بحضرت پیغمبر از راه انداخته اند و را نشین او میسر در رنگ ایزای است
که از راه اندک کبابین یاد رسیده علیه السلام الصلوات و التسلیمات قال علیه السلام و السلام الله الله صحابه
لا یتخذونهم غرضا من بعدکم من اجماعهم و من انفسهم فغضی انفسهم فقد اذانی و من اذانی

و تفصیل بدانند تفاوت زینجا و نایدکی است که اوصاف آن در تیه است پس نظر شخص نامی صفا نیست
و بحقیقت نیست ناقد و نظر شخصی اول مقصود است و از صفت نبوت زفته و رفع الدالین آنرا منکر و الدین
اول العلم در جانش ازین تحقیق که این فقیر بالهزاران موفق بنده است اعراضات مخالفان که بر عدم از یاد
و تفصیل ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجود مثل ایمان انبیا علیهم الصلوات
و تسلیات در زیر ایمان انبیا علیهم الصلوات و تسلیات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات
و نتائج با صغاف زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد علی تفاوت در علم
و همچنین ایمان الی بکر صنی الله که در وزن زیاده از ایمان این است است باعتبار اینجا و لویا
باید داشت و زیادتى را راجع بصفا کماله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات و تسلیات
با عامه نفسانیت برابر بود حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کماله آمده است و آنکه
صفات کماله دارد گویا از ان انواع خارج است و از خود و فضائل آن نوع محروم با وجود این
تفاوت و نفسانیت زیادتى و نقصان راه نمی باید و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
زیادتى و نقصان است و الله سبحانه و تعالی گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض
تصدیق مطلقه است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتى و نقصان با و نفسانیت گنجایش گشت
لیکن صحیح آنست که مراد از اینجا یقین و ادغال قلبی است نه سخن عام که شامل ظن هم بود اما عظیم
گویدنا موس حقا و امام شافعی گویدنا موس ان شاء الله تعالی که بحقیقت نزاع ایشان لفظی است
اول باعتبار ایمان حالت و درین باب اعتبار مال عاقبت کارا تا حاشی از صوت شننا اولی و
حوظ است که الاخی علی النصف و کرامات اولیاء الله... حق است و اکثرش وقوع خوارق
عادت اولیای اینجینی از ایشان عاده ستره گشته است و منکر آن منکر علم عادی و ضرورت است
معجزه نبی مقرون بجهنم است و کرم است بجهنمی حکمت بلکه مقرونست باعوان متابعت آن نبی خلا
شبهه بین البعثة و الکرامه کما رعم المنکون و ترتیب در بیان خلفاء و شریین ترتیب غلاف است
اما فضیلت شخص اجماع صحابه تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اجماع اولا کابرین
که یکی از ایشان امام شافعی است قال شیخ امام ابو الحسن الاسغری ان تفضیل الی بکر

در عذاب اینها جمیع العذاب بر کفایت کنند و همچنین بر سایر باوجود مصیبت های قبیه و الهی قیامت و نشانی
روزان کفایت نماید و از آن ها بماند باقی نگذارند که محتاج لعذاب نماند و در کتب الدین منمو اولم لیسوا ایها المظلم
اولک لظلم الامن مواینه یعنی است چه ملا و از ظلم شکست و استعجاب نه علم بحقیق الامور کلها اگر گویند که در
جزای بعضی از زیات غیر کفر عذاب و درخ نیز آمده است که اقال تعالی و من قتل مومن مستعجب از این خبر
و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد از قضا کند یک حقیقه و در در و درخ عذاب کنند
پس عذاب و درخ مخصوص بکفار است گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بتجمل قتل است و بتجمل قتل
کافر است که اگر دافسرون و در زیات غیر کفر که عذاب و درخ آمده است از شایسته صفات کفر که
نخواهد بود مثل استخفاف آن بر فیقه عدم مهالات بایمان آن و خوار داشتن او و امر و نواهی مشرعی را
و خبر آمده شفقتی لاهل الکبایر من امی و در جا و دیگر فرموده امی امته مروه له عذاب فی الآخرة و اگر چه
الدین لمنوا و لم یلیسوا ایها المظلم اولک لظلم الامن مواینه یعنی است که امر و احوال اطفال مشرکان و
شاهقان جبل و مشرکان زان فتره رسل در مکتوبه که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است به بعضی
ثبت فیه از اینجا معلوم فرماید و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام عظم کوفی
رحمی الله تعالی عنده میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که زیاده و نقص
و تنک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش
نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دایره ظن است نه یقین غایبه مافی البایاتین اعمال
انجلاء آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را کم میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال در انجلاء
آن یقین ثابت شد و نفس آن یقین جمعی یقین را که متجلی در و ثبات یافتند زیاده گفتند از آن یقینی
که آن انجلاء و روشنی ندارد گوئیم بعضی غیر متجلی یقین را یقین نامند همان بعضی متجلی را یقین دانسته
ناقص گفتند و جمعی دیگر که حدقه داشتند و دیدند که این زیادتی و نقصان در جمیع اقسام یقین است
نه بنفس یقین با جرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلاء و نور نیست
تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلاء زیاده دارد و نمایندگی درویش تر است گوید که این آئینه
زیاده است از این آئینه دیگر که آن انجلاء نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابرند زیاده

استند راج و کید است در حق الخیان که میخوبون انما ندیم بهمن بال و نبین ببناء عیالهم فی الحیرت بل الا شیون
و کرمیستند بهیم من حیث لا یعلمون علیهم ان کیدی ستن شایسته می است فلیفهم فایده جلیله عذاب ابدی
دوزخ جزای کفر است پس اگر پرسد که شخصی با وجود ایمان بخوم کفر بجای آورد و تعظیم کرامت اهل کفر بنمایند
و علی ایچکرا و حکم میکنند و او را از اهل ارتداد میفرزند چنانکه اکثر مسلمانان بنده این بلا مبتلا اند پس بگویند
علما باید که شخص در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که یکده در آن
مقدمه از ایمان بگذرانند و دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذشت تحقیق این
مسئله نزدیک چهرت گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذا بالله سبحانه
منه اگر با وجود ایمان مراکم کفر فیه از ایمان نیز دارد اجذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما بکرت آن
دوره ایمان است که در خلود عذاب خلاص شود و اگر قتاری دایمی نجات یابد فقیر بیکاری اجماع
شخصی رفته بود که محاله او قریب با حقنار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات
بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که آن ظلمات هندی نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد
که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و متناهی آن که در آن است بحالات و با کفر
و اهل کفر توجیهات و در آن ظلمات نمایند نیکه و از آن ظلمات مربوط اجذاب نار است که جزا کفر است
و نیز معلوم شد که دره از ایمان آورد که بکرت آن آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد و چون این حال را
در و مبتلا بد نمود بخاطر گذشت که با چنانچه او نماز باید کرد و یا بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید کرد پس
مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر بنمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند چنانچه اینها نماز باید
و بکار محقق نباید ساخت که با عمل اهل یوم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی
نجات یابد پس معلوم شد که اهل کفر عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشک بکرا کفر
صرف است عذاب بد که اگر اوست و اگر دره ایمان نیز دارد جزا او عذاب محقت است از نار و در
کبار ان الله غفور ان شاء عذاب فقیر عذاب دوزخ موفقه باشد یا مخلد مخصوص بکفر است
و بصفت کفر کما سجد تحقیقه و اهل کبار که ان ایمان ایشان بمغفرت نه آمده اند متوجه شفاعت یا بجز
عفو و احسان و نیز آن کبار بالآدم و محن و نبوی باشد اید و سگرت موت بکفر نابخسته است که

ع تونی بی تیری نیست مکن با اینجا صادق است منتهی که این قاعده را در مولاتی که به پیوسته جا ساخته اند
 و تیری خلقا شکسته و غیر ایشان را شرط آن مولات داشته نامناسب است زیرا که تیری از دشمنان نیست
 مولات و دشمنان داشته اند نه تیری مطلق و غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نمیکند که اصحاب پیغمبر
 علیه السلام صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و محبت او علیه السلام واجب است و محبت او علیه السلام واجب است
 و السلام سوال و نفس خود و صرف کرده اند و جاه و سپهر را بر باد داده چگونه دشمنی با اهل بیت را با ایشان منسوب
 توانستند و حال آنکه بنص قطعه محبت اهل قرابت آن سرور علیه السلام صلوات الله علیهم و علی آله و سلم ثابت شده است
 و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته که ما قال الله تعالی قل اسلمکم اجرا لا المودة فی القرنی و من
 یقر فحسنة نزول فیها احنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه نبینا و علیه السلام اینهمه بزرگی
 که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تیری از دشمنان او تقابل کرده قال الله تعالی کما کان علم سوره حسنه
 فی ابراهیم و الذین معه اقالوا القومهم ان ابراهیم و ما یقبل من دون الله کما یقرکم و برایتان و بیکم و عداوت
 و البغضاء ابدی استی تو سب و با عداوت و هیچ علی و نظر فقیر از برای حصول حنا حق جل و علا با ابراهیم تیری
 نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی بلبا کفر و کافری عداوت و دشمنیت و کماله آفاقی مثل لالت و
 غری و عبیده ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطان و خلوه و ناز جزا این عمل شنیع است و الله بوجوه
 لقمانی و سائر اعمال سیرین نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت با اینها و فی نیست اگر غضب نسبت
 بصفت مشربست و اگر عقاب نسبت با افعال همه اینها خلوه و ناز جزا این بیانات نگشته بلکه منجرت ایشان را
 منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون کافر و کافران عداوت وانی متحقق گشت ناچار رحمت و
 رفقت که از صفات جلالست در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت و عداوت وانی نمکذ چه آنچه
 بذات تعلق دارد و قوی و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضا کشف تبدیل مقتضای ذات
 نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی
 باید دانست که مخصوص بصفاة مومنانست نه غضب ذاتی که همیشه کان مخصوص است سوال اگر گویند
 که در دنیا کافران از رحمت نصیبت چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت و عداوت
 ذاتی چگونه نمود جواب گویم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و تحقیق

عری و امام عزیزین صفتها یکیه با فضیلت خاص بلکه از خصوص بشر قاطبی اند و آنچه برین فقر ظاهر است
 اندک است که ولایت ملک افضل است از ولایت بنی علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اما نوبه و رساله و حجت است هر
 بنی که مالک آن زنده است و آن وجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص لیثه است و نیز برین
 توفیق ظاهر است که کمال اولیٰ و الرزیت بکالات نبوت هیچ اعتدای نیست کاش حکم قطره نیست
 نسبت بدی که میسر نیست که از راه نوبه آمد با صفات زاید خواهد بود از ان نسبت که از راه ولایت
 حاصل شود پس از فضیلت بر مطلق مرئوسا بود علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و فضل خوبی مرئوسا که گرام
 است علی بنیما علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات فالصواب قال المحمدر من العلماء رشک الله
 احاکم بهم ازین تحقیق این گشت که هیچ ولی بدی بنی از انبیا رسد علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بلکه آن
 و همچنین زید قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسائل که از علما و روحانیان در آن اختلاف دارند
 چون نیکوکاران ظاهر نماید حق بجانب عالمی باید سرش است که نظر علماء اليوم متابعین انبیا علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیمات بکالات نبوت و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مخصوص بکالات ولایت و معارف است
 پس ناچار طلبیکه این پیشگاه نوبه اند نموده شود و صواب حق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت ما خود شود
 تحقیق بعضی ازین معارف و کتبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریقت نوشته است اندراج یافته
 است اگر خطایماندا بجا رجوع فرمایند این عبارت از تصدیق قلبی است با آنچه از دین لطیف
 ضروری و لوازم تبار سید است و احوالسانی نیز کران بیان گفته اند که احتمال سقوط دارد علامت این تصدیق
 تبریت از کفر و بیاری از کافری و آنچه در کافریت از خصائص و لوازم آن همچنان لیثه زنا و شرک
 و اگر عیاذ بالله سبحانه با دعوی این تصدیق تبر از کفر نمایند صدق و سبب است که بلغ از داد متسم است
 و فی الحقیقت حکم و حکم منافق است لا اله الا الله و لا اله الا الله پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره
 نبود ادعا کن تبری قلبی است و اعلا آن تبری قلبی و قلبی عبارت از دشمنی است
 با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب و اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و خواه
 هر دو و در عدم آن خوف یکیم یا ایها الابی جاهد الکفار و المنافقین و غلط علیهم بود بدینچه است چه
 حکم غرض و محبت رسول و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات به دشمنی دشمنان صورت پذیرد

رسیدن به صورتی و بهشت و دوزخ موجودند بجا سینه قیامت گریه می نمایند و فرشتگان فرشتگان را بدوزخ و ثواب عقیابینا است که انقطاع ندارد کما ولت علیه النصوص القطعیة المکونه حسب فصوص گوید که مال همه رحمت است ان حقیقی رحمت کل شیئی کفار را عذاب دوزخ تا حقیقت ثابت کند بعد از ان گوید که بار حق ایشان بر دوسلام کرد و چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علی الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جاندار و گوید که هیچکس از اهل دل بخلو و عذاب نرفته است و برین مسئله نیز از صواب افتاده است نه گفته است که وسعت رحمت و جنت مومنان و کافران مخصوص بن پیاست و در آخرت بوی از رحمت بجا فرزند کما قال الله تعالی انما لا یس من اولاد الا انهم کافرون و قال تعالی بقرآن سحانه و جنتی رحمت کل شیئی فاکتبا للذین یقون ویؤمنون الزکوة و الذین هم با یائنا یؤمنون شیخ اولیای را خوانده و آخر را کافر موده و کریمه لایحسب الله مخلف و عده رساله دلائل ندارد بر خصوصیت خلف و عده تواند بود که قصار عدم خلف بوعده اینجا بوسطه آن بود که مراد از عده اینجا تصرف بر سلست و غلبه بر کفار و ان متضمن بوعده و وعید است و عید است مرسل او و وعید است مکرر را بر کفر یا درین کریمه هم خلف و عده شش شد و هم خلف و عید فالاستشهاد علیه لاله و الهنا خلف و وعید در رنگ خلف و مستلزم کذب است و ناشایان هم شخصیت حل سلطانها زیرا که انرا گفته بود که کفار را عذاب میبخشد نخواهم کرد مع فلک بر مصلحت مخالف علم خود گفته که عذاب میبخشد نخواهم کرد و همچنین را تجویز نمودن عذاب تمام دارد سبحان ربک رب العزت عجا یصون و سلام علیکم سلیم اجماع اهل دل بر عدم خلوه و عذاب کفر شنی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلما اعتداده مع کونه مخالف الاجماع السلیم ملائکه بدنامی خدا بنده طباط که از مرتبه محصور اند و از خطا و نسیان محفوظ الا بصون الله ما هم و یغفلون یا یومنون او خورون و ناشایان پاک اند و از زنا شوی نمره و میرا و تذکره ضمار و دوران مجید و حق ایشان با عقیاب نیست صنف فکوست از صنف بنا کما اور و سبحانه تذکره الضمار فی حق نفسه و حضرت حق سبحا و تعالی بعضی از ایشان را بر سالت برگزیده است چنانچه بعضی از انان را نیز باید دولت مشرف شده معصومین است اما که سلیمان بن جهم و علما اهل حق برینند و خصوص نشرف انداز خصوص ملائکه نام

قبر نیز بر وجهه دارد معاف نمند کسی است که از اذلات و مساوی کمال کرم و رفعت در گذرد و جهلا موه خنده نمند
 و اگر در تمام سوا خنده آیند از کمال حرمت کفارت گناهان او را آرام و محن و دینوی سازند و اگر بقیه مانده باشد
 آنچه ناله قبر و مذبتهایی که در بنویس منتر بر ساختن کفارت کنند تا پاک پاکیزه بچشمه سحوت گردد و کلمه
 چنین بخشد موه خنده او را تا بخت اماندین عدلست اما اگر گناه کاران و بشر سازن لیکر اگر
 از این اسلام است مال رحمت است و از نایاب که موه خنده این نیز نعمتی است عظیم ریا تم لیا نورنا و
 غفرنا ابک علی کل شیء قدیر سیرت بیلک السلیم علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق
 است و بدان روز سموات و کواکب در جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه سعدوم و نایب
 خواب گشت آسمانها منشق گردند و ستاره ها انباشت پیدا کنند و پریزند و زمین و کوهها بسیار انباشت شوند
 این انعام و انفا فیجالی لعلق دارد و نخبه نماید از قبرها بر آید و مجبشر روند فلا سفله عدم سموات و کواکب
 بچرخند و فنا و فساد برینجا باز نمایند اینها را انلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از بخودی
 خود را در مرده بل اسلام میگیرند و بیان بعضی احکام اسلام نمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام
 رخصه از ایشان باور میدهند و بی تماشایی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنکه بعضی از مسلمانان
 اسلام یعنی اگر اینجا بلند کامل میداند و لعن نشین اینها را منکرمی انگارند و حال آنکه آنها منکر اصول
 قلیحه اند و امکار اجماع انبیاءینما علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله تعالی اذ انتم کسرت و اذ انتم
 انکدت و قال الله تعالی اذ انتم کسرت و اذ انتم کسرت و قال الله تعالی اذ انتم کسرت و اذ انتم کسرت
 ابو ابائے رخت و امثال ذلک فی اقران کثیره نمیدانند که محروقه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست
 تصدیق جمیع عالم مجتبه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام
 صورت بندد و بدو نه خطر القاد و حساب میزان و طریح حق است که مخبر صادق علیه علی الصلوات
 و السلام آنان خبر داده است تا بعضی از جاهلان طو بونه از وجود این امور از حیر اعتبار ساقط است
 چه طو بونه و کما عوقل است اخبار را به صلواته بنیاب نظر عقل موافق ساختن فی تحقیق انکار طو بونه
 است آنجا معالیه بر تعلید است ندانند که طو بونه مخالف طو عقل است بلکه طو عقل است باید تعلید انبیاء
 علیهم الصلوات و التسلیمات این مطالب را نمیتوانند مهتر شد مخالفت دیگر است و فاریدن و بچشم مخالفت بعد از

و بنام و کسان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر مستحقانسته اند و گویند که نام نهانی است که عباد
 را با موشا و تکلیف کنند و گویند که اگر مقتصد آن تکلیف عمل کنند بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک کنند بدوزخ خواهند رفت چنانکه تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بنهند و بطور خود باشند این بید و نشان
 و بخور و آن مگر نمیدانند که شکر نعم و حبیب است عطا و این تکلیفات شرعیه بیان ایشان آن شکوه است
 پس تکلیف بعقل و حجت باشد و ایضا نظام عالم منوط بر این تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذراند غیر از
 شریعت و مناد و نظم و نفع آید هر لواطی در نفس و مال و دیگر دست درازی میکند و بهشت و عذابش
 می آید و هم خود ضایع میشود و اراضای میساخت عبادا با بند سحانه اگر و احوال و معلوم شرعی نمی بودند
 و کفر فی القصاص حیات یا اولی الباب که نزدیکی معصیت در کعبه قی : اگر چه عالم نباشد توئی بیا
 آنکه گوئیم که اولی الامر علی الاطلاق است و عباد و ملوک او بند سحانه پس بر حکمی و تصرفی که در ایشان
 فرمایند خیر و صلاح است و از شر و بطلان و منزه و مبرک است لایزال و عین الوجود که از هر دو آنکه از
 بیم او بکشد زبان خبر تسلیم او : و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب بدی فرماید جا محض نیست
 و در ملکات و تصرفات شایسته شکر پیدا کند بخلاف الملک که فی الحقیقت الملک او بند سحانه جمیع تصرفات
 از او در آنها عیسیت است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن الملک را همان نسبت داده است
 و فی الحقیقت الملک او بند سحانه پس تصرفات آنها همانقدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را
 تجویز فرموده است و صلاح است آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات با علام حق حل و عطا
 اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق وقت و احکام اجتهادیه این بزرگواران
 علیهم الصلوات و التحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا و حق ایشان مجوزند نهشته اند و گفته اند که
 زوایا ایشان را بان خطا متنبه میازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد بذلك خطا و عذاب
 قبر مرگافرا و بعضی از عاصیان را این حق است مخیر صادق علیه و علی الصلوات و التسلیمات
 از ان خبر داده و سوال نکرد و یکسر ممانند و کافران در قبر حق است و میان دنیا و
 آخرت عذابا و غیر یک وجه مناسبت بعد از نبوی دارد و انقطاع بدیست و بوجه دیگر مناسبت
 اخروی که فی الحقیقت علیه است که میباید انرا بر عتوبان علیه ها عذاب و عتاب از ان فی عذاب و عتاب مناسبت

اول

این فایده است بسیار است پس مترشد که بعثت است و آنکه متفاد بودی انفس اناره گشته بیکم سلطان
 انکار بعثت نماید و بدین متفاد بعثت عمل نکند گناه بعثت حدیث و بعثت چهار حجت بود اول عقل فیه حجت
 چند و حکام البی جلیله باقی نام است اما چرا نمک اند که بعد از حصول تصدیق و ترکیه عقل را
 در انجمنی و اتصال غیر متکیغای بر نبیه و جواب تقاضا و تقدس پیدا شود که بسبب آن مناسب و اتصال
 احکام از اینجا اقتضای حاجت میست که توسط یک است نشود جواب عقل مرچند آن مناسب و اتصال
 پیدا که از انعامینا که این بگویم که لا نشدست باطل زائل گردد و خبر تمام پیدا کنند پس واسمه همیشه دیگر بود
 و متخیله بر این خیال او اندازد و قوت غنیمت نبویه همواره حسب او بود و در ذریه حرص و شرف و حقیقت
 نیکم او باشند و ایشان که از انعام انواع انسان است از منفک نبود و خطا و غلط که از خواص این نشاوه
 اندازد جدا باشد پس عقل شایان اعتماد و نبویه و احکام مانع و او از سلطان هم و تصرف و خیال مصون
 نبوده و از شایسته این خطا منصرف باشد بچنان ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رفایل
 بر این ناچار شایان اعتماد و احکام مانع و او از شایسته هم و خیال و مظنه بیان و خطا مصون
 باشد و در این اوقات محسوس میگردد و در علوی که تعلیمی روحانی اخذ نموده است در انشای تبلیغ
 اکتفا بر وی و چون بعضی از این عقدا سلسله غیر عادی که از راه هم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بجهت
 این علوم منتهی میشوند و بچیزی که در الوقت صلا میسر تواند کرد و در ثانی حال گاه بود که علم آن نمیزد
 و یا بهر سبب از جهل آن علوم بسطه خلط آن مقدرات هدیه کذب پیدا میکند و از عتادی بر آید یا
 گویم که حصول تصدیق و ترکیه متوسط است با بیان اعمال صالحه که در حیات مولی باشد سجانه و انجمنی
 متوقف بعثت است چنانکه گذشت پس بعثت حصول حقیقت تصدیق و ترکیه نشود و در صفا
 که کار و ابل شقی را حاصل شود آن صفا نفس است نه صفا قلب صفا نفس غیر از صفا نفسی و افرید
 و خبر از خسارت است و این نباید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفا نفس و ابل شقی است
 و نیست بدین ارج است که متصو و از آن خرابی و خسارت انعام است بنام الله سبحانه عن بهره البینه
 بجزیه الی سلین علیه السلام الصاویه و استیلا و علی آل الزین تحقیق وضع گشت که تکلیف شرعی
 که از این بعثت ثابت شده است نیز حجت است نه انجمنی که سکران تکلیف شرعی از ملا حده

تجلی نماید و فری حضرت ایشان از شیخ فضل میگرداند که اگر مستزله رویه را بر رویه فتمیز میباید میگرداند و بنویسد
 نیز قابل میگردد و رویه را باین تجلی تیرین میبندد هرگز از رویه انکار نمیگرداند و محال نمیشد یعنی انکار
 ایشان از بجهت بی کیفی است که مخصوص به مرتبه تیریه است بخلاف این تجلی که بهر کیف و دان
 ملحوظ است پوشیده نماند که ویت آخرت را بجای صورت فرو آوردن فی الحقیقت انکار کرد و حق است
 مر ویت را چنان تجلی صوری اگر چه از تجلیات صوری دنیا جدا بود و ویت حق نیست **لنا**
 یراه المونون بغیر کیف و وادراک و ضرب من مثال با بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بحسب
 عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما را از معرفت ذات و صفات و حجب الوجود
 لنا و تقدس کمال و دلالت بر مفرد و مصنیات مولا و امارات جلالت از عدم مصنیات او سبحانه که تمیز می نمود
 عقل ناقصه فی تائید نور دعوت ایشان از بجهت مغفول است و فهم ناتمام می تقلید این بزرگواران
 درین عالم مغفول آری عقل هر چند محبت است اما در محبت ناتمام است و بر مرتبه بلوغ نرسیده حجاب لغت
 انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب و ثواب اخروی و دینی منوط به نیست سوال حجب غدا
 اخروی و دینی منوط به نیست شد بجهت در محبت عالمیان گفتن بجهت بود جواب بعثت عین محبت
 است که سبب رفعت ذات و صفات و حجب الوجود است **لنا** و تقدس که متضمن سعادت
 و منوبه... اخروی است و بدولت بعثت معلوم و می گشته است آنچه مناسب تقدس او تعالی است
 از آنچه مناسب تقدس او است سبحانه زیرا که عقل لنک و کوراک بر بیخ اسکان و حد و تمیز است چه
 که مناسب حضرت و جو که قدم از لوازم او است انبیا و صفات فعال او کدام است و یا مناسب اکلام
 تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب این گونه شده شود بلکه لباس است که از نقص خود کمال انقصان
 داند و نقص کمال انکار این تمیز تر و فقیر فوق جمیع نعم ظاهر و باطنه است لیت ترا که امور را متما
 بجات تقدس او تعالی نسبت دهد و انشا و انشا ایست بر حضرت او سبحانه منتسب از بعثت است
 که باطل را از حق جداخته است و نامحقق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که راجع
 جل و علاه و سلطان دعوت میفرماید و بنده را بسعادت قریب وصل میجو بسلطان میسرند و بسعادت
 بعثت طالع برضایت خود جل و علاه میفرماید که ما را جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز ان میسر میگرداند

فتمیز میباید
 میگرداند و بنویسد

اول

بزرگوار است و کثرت ایشان عبادت الله سبحانه برین جاری شده است و ابد از قصد بعد مرثی خود را خلق میسازند
و تمام این فعل متعلق میشود و چون فعل بعد بقصد و اختیار او صدور میابد پس ناچار متعلق مردم و ذم و ثواب
و عقاب است و آنکه گفته اند که اختیار عین بیخلف است اگر ضعیف با اعتبار قوت اختیار حتی سبحانه گفته اند
بهم گفته است و اگر ضعیف با عین گفته اند که در ادراک فعل او کافی نیست پس غیر معیوم است فان سبحان
الایکانت بالیس و چه بل یسیر و لا یزال یسر تانی الباء جزء مطلق مرثی موقت را متعلق بقدر حق
است الذی یحکم انعامه و توفیق الله سبحانه با هم میدم که کفر و فتنیدن نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی
که سوره بکار برده و باطنه است و موجود سموات و ارض است و هرگز زکی که ال که هست مرجع قدس را
نابت است جزا آن کفر باید که از شد اند قنوت بود و آن خلود است در غایت یحیی ایان آوردن
بغیر یحیی بنی برادر است که در این اولیا وجود فرجه است نفس و شیطان باید که جزا و بهترین جزا
بود و آن خلود است و ثنات و قلذوات بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط
ببخت است سبحان و منوط ساختن آنرا با ایمان بنا بر اینست که جزا اعمال بود و الله باشد و نزد فقیر و خل
بهرشت فی الحقیقت مربوط با ایمان است لیکن ایمان متعلق اوست سبحان و عظیمه و تعالی و دخول نار
مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس اما ما اصحاب من حسنه من الله و ما
اصحاب من سئیه من الله باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را با ایمان
فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن است که همچنین اجر عظیم الله بران مترتب
شده است و همچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر بکفر است و تمیز آنکه نسبت ابر
این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبتی بر دوام مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی
از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است البتة و دخول نار که عدل اوست مثل این چه
تمشقی نیست چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه الملهم بنا و حضرت
حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخر دوز بهشت خواهند دید چه عینی کیفیت و بی شبهه و مثال
این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آنند و فریته چته و بی
کیف را بجز نمینمایند که شیخ محی الدین العزنی نیز روایت آنرا از بعضی صحابه فرود می آید و بجز این نختند

ملاحظه فرمایند تا بدانکه خلقت خداوند تعالی باین اعیان علیهم الصلوٰۃ و السلام است و این
 مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی بنیاد و علیه الصلوٰۃ و السلام علامه
 جیشم نعم نموده پس آن خود را وصیت فرمود باینکه لا تخلصوا منی باطل و ادخلوا من ابوابی مشرقه با وجود
 این امر آن تخلص با حق فرموده جلساتی گفت و با غنی عنکم من الدین شنی ان حکم الا الله و کلک
 و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت و اطمینان فرموده است و خود نیست
 داده که بعد از آن فرموده و انه لا علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
 و قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت میفرماید یا ایها النبی حیدر که بتجلی من المبین
 یاقیند تا اثر اسباب است که حضرت حق سبحانه در بعض اوقات در اسباب تا اثر تاثیر نیز خلق فرماید
 تا موثر اقد و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نمکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشایخ
 یسایم اینمغنی را در اسباب که موجود میسایم گاهی بران اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن نماند
 نمی آید کار از مطلق تاثیر بر اسباب ظاهر است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ و جووان سبب
 با ایجاد حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر درین مسأله نیست و الله سبحانه اعلم ازین
 بیان تاثیر گشت که توسط اسباب مینامی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط
 اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی بنیاد و علیه الصلوٰۃ و السلام مراعات سبب بالتفویض
 در سبب چنانچه علامه توکل فرموده علیه و علیه فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شریست و خاتم
 این هر دو اما از خیر رهنی است و از شر رهنی نه این فقر نیست و فیق در میان اراده و رضا که حضرت
 حق سبحانه و تعالی اهل سنت را بآن فرق مهند ساخته است سائر فرق بوسیله عدم ابتداء باین فرق
 و صلا مانده اند مگر ازینجا بعد از احوالی فعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با و منسوب ساخته
 از کلام شیخ محی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صحیح مرصی اهل الهادی
 است کفر و معاصی نیز مرصی اهل اصل است این سخن تیر مخالف اهل حق است و بیلی با ایجاد و
 که نشان از رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق و اعاده بعضی اوقات است و حضرت حق سبحانه
 و تعالی عباد را قوت و اراده داده است که با اختیار خود کمال می نمایند غلبه افعال حضرت حق سبحانه

[illegible]

وظائف انکار و از علوم متشوق و تظم ایشان علم ہیچ نیست و اما آنچه محض سرف و ملائک صرف سادات
زویا شکست مثلث بر دو قائمه را بچکار می آید و شکل عروسی مامونی که جانکاه اینها نسبت یکدیگر عرض
مربوط است علم طب و علم نجوم و علم هنر اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء و ما تقدم علی
بنیاد و علیهم الصلوٰۃ و السلام قشر کرده است و بروج ابطال خود نموده اند که صرح بلا لایم الخالی فی المنقش
الاضلال علی ملت و متابعان انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام اگر در دلائل و براین غلط کنند بلی نیست
که مدار کار ایشان بر تقلید نبیاست علیهم الصلوٰۃ و السلام و لایم بر این بر اثبات مطالب عالمیه خود
بر سبیل تبرع می آرند همان تقلید ایشانرا کافیست بجلالت این بیو نشان که از تقلید خود را بر آورده
اند و در ضد و اثبات دلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی بنیاد و علیهم الصلوٰۃ
و السلام چون با فدا طون که کلام ترائین بیو نشان بوده رسید گفت سخن قوم مهتدون را حاجت شما
السن یہدیانہی سفیلہ یعنی شخصیکہ احیاء موت میناید و ابراء الکرہ و ابرص میکند که خارج از طو حجت
ایشان است او امید پذیرفتن حال اومی کرده تا دیده جواب طون از کمال عناد و سفاهت است
فلسفہ چون اکثر زبان سفیس کل آن ہم سلف باشد که حکم کل حکم اکثر است یا بخانا الله سبحانه
طلحات مشفقہم اہودین ایام فرزندی محمد مصوم جواب شرح موقف را تمام کرده در شان سابق او
قباحتها این بیو ان بوضوح آمد و فائدہ بابران مرتب شد الحمد لله انما الہند او ما کان الہندی
لو لان ہانا اللہ لجد جارت زبان حق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بر کجایب است و
مضت قدر مشقت بفلسفہ دارد کہ صحبت ترک از قادیان بخیر نمی ناید و جب فعل لازم میدانند عجب
کار و بار است شیخ محی الدین را مقبولان و نظر در می آید و اکثر علوم او کہ مخالفہ اہل حق اند خطا
و احوال را هر میشود و اما کہ بخطا کشنی معذور و شہ اند و در رنگ خطا و اجتہادی از ملا سب فروع
ختمین عنقا و خاں ہست این فیثرا و را در شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند و علوم و شیخ
او را خطا و مضرت بیند جمعی ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و علامت میکنند ہم علوم او را بطریق
بنیانند جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او بر اصول صحیح دانند و بدلائل و
حقیقتہ آن علوم را اثبات مینایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ او را طرقت و تضلالت را

و اما قبل تاویل آن سیم و اولی آنکه چیز متحد و یحییین به چیز با سبجانه نیز متحدند و در آنچه در بعضی
 عبارات صوفیه معنی آنجا مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که مفهوم
 است اذ تم الفقر فهو الله است که چون فقر تمام شود و سستی محض حاصل آید باقی نماند مگر الله تعالی
 نه آنکه آن فقیر صغیر است و خدا گردد که آن کفر و ندقه است تعالی سبجانه نماشیم انما لمون علی
 و حضرت خواجه با قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت انما الحق است که من جفم بلکه است که من شیم
 و موجود حق است سبجانه و تغیر و تبدیل از ذات و صفات و افعال و تعالی است نسبت من با تغییر
 بذات و صفات و لانی افعال و حدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند
 از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجود که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب وجود
 کمال و تعالی اعتبار کرده اند و بی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات افعال تعالی راه یابد و اولی
 عینی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در
 محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمال
 است و صفاتی با محتاج است این سخن بن فقیه بسیار گران است میدانند که مقصود آن فرمایش ایشان
 حصول کمال است مرایشان را کمالی که عاید بجناب حق باشد تعالی تقدس که بمیر ما خلقت الحق و الانس
 الا ليعبدون پس ليعبدون موید نمیشود پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود
 که کمال ایشان است نه آنکه عاید بجناب حق بود سبجانه و آنچه در حدیث قدسی رقیع شده است خلقت
 الخلق لا عرف مراد از آنجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من محروم شوم و توسط معرفت ایشان
 کمالی حاصل نمایم تعالی بعد از آنکه علو بگیرد او تعالی از جمیع صفات بقصص سمات حدوث قشر
 و مبر است جسم و حیوانی نیست و مکانی نه و صفات کمال او ثابت است از آنجمله شست صفت کمال
 در وی موجود اند و وجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس آن صفات حیات و علم و قدرت و اراده و
 بصیرت سمیه کلام کون است این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجود بود و زائد از وجود ذات و در
 خارج نفس زائد است و تقدس خیا نچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند از روی
 تشکیل همه غیر از صفات با ذات و از روی شقوق بهمین بلکه آن حقیقت نفی صفات است که صفات

این فعل است و مضموعه الین و آخرین جهان کی فعل بوجود می نیکو می و ملازمه الا و جبهه کلمه به بصیرت است
 ازین اگر چنانست و اگر امانت مربوط باین فعل است و اگر ایلام و اگر الغام منوط هم بآن فعل همچنین اگر
 است و اگر اعلام ناشی از آن فعل است پس در فعل حق سبحانه تیر تعد و تعلقات ثابت نبود بلکه یک تعلیق
 مختلفه الین و آخرین باوقاف مخصوصه وجود خود بوجود می نیکو می تعلیق تیر در رنگ فعل اولی همچون و
 بیچگونگی است زیرا که چون را به چون را نیست لایکل عطا یا الملک الامرطایه و تحریری چون از حقیقت
 فعلی چون حبلطایطایع پافته کجورین را حادث گفت و فعل اولی سبحانه را حادث نیست نیست که
 اینها آنرا فعل اولی حق اند سبحانه نه فعل اولی و این قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال ایشان نمود
 اند و در موطن و مراتب افعال ممکنات خبر فعل اولی حبلطایطایع ندیده اند آن تجلی فی حقیقت تجلی انا
 فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل اولی که در فعل اولی که چون و بیچگونه و قدیم است و قائم بذات
 اوست بلکه که از انکسور گویند و در میرا کلمات گنجائش نیست و در نظام ممکنات ظهور می کند و در کمال
 صورت منتهی چگونه گنجد و در کلبه که باین سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات در فیه تجلی است
 متصویریت جبهه افعال و صفات را از حضرت ذات و تقدس الهی که نیست تا تجلی آن به تجلی ذات متصور
 بود و آنچه متفان فاعل است و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آن به تجلی
 ظلال افعال و صفات بود تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد و لکن فضل الهی همیشه مرئوس است
 و لکن فضل العظیم بر اصل سخن رویم اولی که در هیچ چیز حلول نکند و هیچ چیز در وی حال نبوده اما اولی که میحیط
 بود و در مرتبه بالایشان دارند آن احاطه و قرب معیت که در خویشم قاصر باشد که آن شایان
 جناب بر او نیست بلکه آنچه کشف شود معلوم که از آن تیر منزه است چه ممکن بلاز حقیقت فاعل
 و صفات و فعل اولی که در هر حال و حیرت نصیب نیست ایا این لغیب باید آورد و هر چه مکتشوف مشهور گردد
 تحت لایب ساخت عینا شکاکش شود و دام باز چین و کایتجا همیشه باید بدست و دم را
 بیتی از مشهور حضرت الشان سب این مقام است و هنوز ایوان استغناء بلند است و مرا فکر رسیدن
 نا پسند است و پس باین آری که اولی که میحیط انیاست و قربت بایشان و بایشان است اما
 احاطه و قرب معیت او را که ندانیم که چیست اما و قرب علمی گفتن از تا ویلات متناهی است و

واحد و بسیط و منزه عن الزوال الی الابد و فیہ صلا کذا لایحیی علیہ زمان و لا تقدم و لا یأخر لیس در علم او کما اگر
 تعلق بمعلولات اثبات کنیم کی تعلق خواب بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت
 است و در رنگا صفت علم بچوآن و بچگونه است و متبادر این تصور را بمناسبتی زائل گردانیم و بگوئیم که روست
 که شخصی در یک وقت کلمه را با قوام ثبائی و حوال متخایره و اعتبارات متضاده اوجداند پس در علم او نیست
 کلمه ای هم و اندو هم فعل هم حرف هم تلافی هم رباعی هم معرب و اندو هم مبنی و هم شکن دانند و هم غیر
 و هم منصرف و هم غیر صرف و هم معرف و اندو هم مکره و هم صنی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم
 بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این کلمه شام و اعتبارات کلمه را در مرات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم
 هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن چه اضداد متصور بود و علم واجب تعا کما المثال الاعلی چرا مستبعد باشد
 باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع صمدین است اما فی الحقیقت در میان اینها صمدیه مفقود است زیرا که هر چند
 زید را در آن واحد وجود و معدوم دانسته است اما در بیان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از
 هزار سال ستمه بحسبیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد
 از هزار و یکصد است فلا تضاد بین ما فی الحقیقت اثبات الزمان و علی هذا القیاس سایر الاحوال فافهم این
 تحقیق و ختم گشت که علام اوقات هر چند بجزئیات متغیر و تعلق گیر و نشا بتغییر در وی راه نمی باید و منطنه
 حدوث در آن صفت پیدا نمیشود که از عمت الفلاسفه زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از
 دیگری دانسته باشد و چون همه در آن واحد باندگنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد اثبات
 تعلقات متعدد مرورا تا تغیر و حدوث را چه بان تعلقات لیه و نه بصفت علم کما فعله البعض المتکلمین
 لفظ شبهة الفلکة آری اگر تعدد تعلقات درجا معلولات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام
 بسیط است که از انزل تا ابد جهان یک کلام گوید است اگر است از اینجا ناشی است هم از اینجا اگر اعلام است
 هم از اینجا باخود است و اگر معلوم است هم از اینجا اگر تمنی است هم از اینجا مستفاد است و اگر حجتی است هم
 از اینجا جمیع کتب منزه و صحت بر سه قضیت از آن کلام بسیط اگر توریست است از اینجا انتاخر یافته
 است و اگر انجیل است هم از اینجا صحت لفظ گرفته است اگر زبور است هم از اینجا مدطوره گشته و اگر فرقان است
 هم از اینجا بتزل فرموده و کلام حق بکست پس پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین

حسام الدین را حضرت حقیقی از اجزای خیر دنیا که موقوفه ماستصل از خود انعام نموده بکس نهاده اند و در وقت
 نه عتبه علیه بنامند و با و افتادگان از فارغ خست گریستن من زبان شود هر موی به یک شکر وی از
 نهر نتوانم کرد به نسیه مرتبه فقیر بدولت عتیقه سی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه فقیر را فرمودند که
 ضعیف است بپیر غایب گیده است این خیرات کم مانده از احوال طاعان خبر دار خواهی بود و در حضور خود شمارا طلبیدند
 و شما در مجبور مضاعفات بودید و فقیر امر کردند که بایشان توجه بکن با مرایشان حضور ایشان بایشان توجه کرده
 بچگونه ظاهر ایشان توجیه نموده ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غایبانه توجه بکن
 حسب الامر غایبانه توجه نموده آمد میدیست که بکرت حضور ایشان آن توجه نمونما باشد تصور نکنند که از
 امر واجب متنازل و صیحت لازم ایشان ذوقی و قشده است یا تغافل زده باشد کلا بل انتظار اشاره دارند
 و انتظار آن است بحال خیر فقر بطریق نصیحت نوشته می آید بگویند سخن استماع خواهند فرمود و بعد حکم الصد
 سبحان و تضرع تدبیر بر عهده تصحیح عقائد است بموجب آوای صیابه بل سنت و جماعت شکر است تعالی سبهم که فقره
 ناجیانه بعضی از مسائل اعتقادی که در اینجا نموده بیان آن نمایند باید دانست که الله تعالی مقدس
 خود موجود است و اشیا با یکجا و اول تعالی موجود اند و تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم
 افعال و هیچکس را در هیچ امری با و نتوان گفت که حقیقت شرکی نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت همی نسبت
 لفظی و محبت خارج است صفات افعال اول تعالی در رنگات او سبحانه بی چون و چگونه اند و بصفات و
 افعال ممکنات سپهرها بنماید مثلاً صفت اعلم و او سبحانه صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی که هرگز
 تقد و تخریب آن راه نیافته است اگر باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک انگشانی است بسیط که
 محالوت انزل ابدیهان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشیا را با احوال مناسبه متضاده ایشان کلیت
 و خبریت با اوقات مخصوصه هر کدام در آن بسیط دانسته است در همان آن زید را هم موجود دانسته
 است و هم معدوم و چنین دانسته است صهی و جان دانسته است و سپهر زنده دانسته است و پرده و قائم دانسته
 است و قاعده مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و کربان و متلذذ دانسته است و سالم و
 عزیز دانسته است و دلیل هم در برنج دانسته است هم در حشرات هم جنت دانسته است هم در تنذرات
 بسبب و تعلق نیز در موطن مفتوح و باشد چه تعدد تعلقات و تعدد آثار میطلبد و تخریب از منتهی خواهد و لبش الان

پیش از آنکه بحقیقت نیت نیت شود و نیت استخاره ادا نموده نیت درست عزت بگزیند امید است که
 ثمرات عظیمه بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر طاعات داشته و سلام مکتوب و جود و شجاعت و
 ششم بحضرت پیرزاد نایب علی خواجه عبداللہ صدوق یافت و بعضی از محتاطان کلامیه بر وفق آری
 اہلسنک و جماعت شکرا صلوات علیہم کہ حضرت ایشان از روی الہام و فرست حاصل گشته اند و از
 تقلید و تبحر در احوال حضرت پیغمبر را علی کہ لصلوات و التیلات بخواب دیده بودند کہ میفرماید
 تو از مجتہدان علم کلامی و این وقعه را بحضرت خود گذاریدہ بودند از آن روز حضرت ایشان را
 و ہر سئلہ از مسائل کلامیہ علاحدہ است و حکم جد الیکن در اکثر مسائل موفقیت متیاح یافتیدہ دارند
 بایان و فلاسفہ و مذہب ایشان مرد علماء حد و زنادقہ کہ مراد صیور انما فیہما بعضا لثبات رقتہ اند و در
 بیان بعضی از احکام فقہیہ کہ لصلوہ متعلق اند و در بیان کمالات طریقہ نقشبندیہ و التزم الثانیان بہ
 سنت را در بیان ہنرمندان و غنا و منہ از حضور مجلس قاصان و مایا نسلک ببلج الحمد والصلوہ و تبلیغ
 الدعوات بجا میخیزد و فرمودی کرام بنیاد کہ این فقیر از سزا قدم غرق احسانہا والا بزرگوار شماست درین
 طریق سنن الہی بلانیان گرفته است و نجی حروف این راہ از ایشان آموختہ و دولت اندر اہل انہا
 فی البدایہ بکرت صحبت ایشان حاصل کردہ و سعادت سفر در وطن را بصدقت خدمت ایشان یافتہ توجہ
 شریف ایشان در دینیم ماہ این با قابل را بنبی نقشبندیہ رسانیدہ و حضور خاص این اکابر را عطا فرمودہ
 و ہر نیت قلیلہ انچاز تجلیات فطہورات و النوار الوان و بی رنگہا و بی کیہنہا کہ لطیف الہی ان رو
 دادہ چہ شرح دہد و چہ بیان تفصیل آن نماید بچین توجہ شریفان کم دقیقہ مانده باشد در محارف توحید
 و اتحاد و قرب حاطہ و سران کہ برین فقیر کشتادند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شہود و حد در کثرت
 و متبادہ کثرت در وحدت از مقامات و نہادی این محارف است باجمکہ کہ نیت نقشبندیہ است و خصوص
 خاص این اکابر این محارف پربان آوردن و نشان این شہود و متبادہ را بیان نمودن از کوتہ نظر
 است کارخانہ این اکابر بلند است بہ زرانی و قاضی نسبت ندارد بہر گاہ این طورہ لئی رفیع القدر از حضرت
 ایشان باین فقیر رسیدہ باشد اگر در مدہ عمر سر خود را بپایال قدام خدمت عتبہ علیا شما کردہ باشد چہ نکرده
 باشد از تقصیر نہ خود و نہ غرض نہ اند و از شہد گہای خود حیلہ ظہا نماید اما معارف آگاہ خواہد

مکتوب و حضرت شیخ بن علی الهادی بدانکه در حدیث و بیان آنکه در اختیار غلبت بلید که حقیر
 مسلمان ضایع نشود با بیان حق و اینان فک بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میسر اند که مکتوب مرغوب
 اخوی ارشد رسید فرستاد آن را نید پس بجا نه الحمد و المنته که تادی ایام حارقت تا نیری در محبت و خلاص
 سودت و خصماض نکرده مع ذلک اگر رسیدند سب بوده بخیر فیا صنع الله بجا نه از وی غلبت نموده
 بلای الزلت مینته اصیتین مبارک باشند غلبت اختیار کنند و از راکر میند لیکن مراعات حقوق مسلمانان
 از دست نهند قال علیه السلام و السلام علی من اتبع الهدی و السلام علی من اتبع الهدی و السلام علی من اتبع الهدی
 انجایز و انجایز الدعوت و تسمیت لعل طس را در اجابت دعوت شرط است فی الاحیاء و متیقن من الاجابة
 الکمال الطعام لاسم شبهه اولیای علی سقیه حایطه و سماع شی من المراسم و الملاهی و التثان علی نوع
 من الیهو للعجب کل ذلک نامیه الاجابت و لوجب تحیرها و اگر است و کذلک لکان کان الدعوی ظالما و مبتدعا و
 فاسقا او شیرا و متکلفا طالبا للامانات و مخوفی شرعة الاسلام و لایحیی طعم صنع ریا و سمعة و لایحیی
 لاینبی ان یقعد علی المایده اذا کان علیها العبد و غنارا و قوم لبعان و ان لایحیی طعم صنع ریا و سمعة و لایحیی
 اگرین عالم همه مخور شوند از اجابت دعوت چاره بود هر چند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است
 و نیز بدانکه ع غلبت از غیبار باید سزایار که صحبت با بهر ازان سنت موکد این طریق عیبه است
 حضرت خوجه نقشبند فرمود اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت
 آفت مراد از صحبت صحبت موقوفان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط
 صحبت داشته اند که به موفقت میرسد و عیاده تربض سنت است اگر آن مریض شخصی متهم بود
 و پیاده آگ و نایده الا عیاده آن لیض و حبست چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و به نماز جنازه حاضر
 شد الا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میرسد ادا کرده باشد و حضور جمعه و جماعه نیچکانه
 و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که آنان چاره بود باقی اوقات را بتبیل و انتطاع بگذرانند
 اما اول نصیحت کتند و غلبت بر لوت هیچ غرضی از عرض عاجله لوت نازند و هیچ مقصدی غیر از
 جمعیت باطن بزرگ الهی جلایطانه و غرض از اشتغال لاطال و ملاهی هیچ بود و نصیحت نیت نیک و اجتناب
 نمایند مبادا غرضی لغت و ضمن آن مخفی باشد و درین نصیحت التماس و تضرع بیا نمایند و عجز و انکسار

اول
 و غلبت
 حقیر
 و غلبت
 و غلبت

و بدانکه اینها در تقدیر لای خطه و صفات اشتغال نمایند اما به جهت بحالت کثرت و کثرت بحالت کثرت
 اما و صفاتی است که باعث ظهور احوال گردد و وسطه وجود و موجودی باشند که احتمال خطا و احوال
 و موجودی بسیار است و مثله باطل حق در نمودن بیشتر بشوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی باین
 فقیر بنیام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجا رسیده است که هر چه نظر میکنم هیچ نمی بینم
 آسمان و زمین بلکه گاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم
 و پیشتر کسی میسر و موار نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علامه نهایت است نهایت او را کسی نیافته است
 مشایخ همین کمال داشته اند اگر تو نیز همین را کمال میدان پس بطلب حق جل و علا برای چه پیش تو بیایم
 و اگر مردی بکمال میدان بنویس فقیر در جواب نوشت که این احوال از تلویحات قلب است و قلب نخست اول است
 ازین راه و صبا این احوال بجز اوقاف قلبی که در ده است حصه دیگر از قلب رطبی باید کرد و بعد از آن
 برزنیه و نیم که عبارت از روح است عروج باید نمود الی ثناء الله بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از اینان
 فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد چون بیان احوال خود معلوم شد که حال او موقوف
 حال آن هیچ متغیر نیست بلکه این در مقام از قدیمی بیشتر دارد و چون نیک بکمال او ملاحظه نموده آمد
 ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هو است که محیط هر ذره از ذرات و مشهود از غیر از هو است و دیگر
 و همانرا خدای بجهایت داشته تا آنکه سجانه عن ذلک علواً کبیراً مرتبه دیگر او را تعلیم داده گفتیش احوال
 او نمود یعنی شکی که قناری امیغیر عنصر هوا بود و دیگر بوده است و او را نیز بر معنی مطلع خست و چون او
 بعد از آن خود رجوع نمود تیر معلوم کرد که حاصل و غیر از هو است و دیگر نیست و از آن احوال متغیر گشته
 قدم پیشتر گذاشت بدانکه که قلب نیز است در میان عالم خلق که عالم عناصر را هم است و در میان عالم
 ارواح و یکی از هر دو عالم دارد پس گویا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر از عالم ارواح
 و نصف عالم خلق آنرا که متصف سازیم معالیه عنصر هوا و اقله پس بجز قلب عبارت از مقام هوا باشد
 که قلب متغیر نیست پس آنچه آخر ظاهر شد موقوف جواب اول است و بیان کشف حقیقی او است که خداوند
 بدانا لهذا و اما که نهی احوال ان بدانکه الله تعالی و تیر سل بنا با حق فرموده برین گنجایش و وقت بود
 و السلام علیکم و علی سائرین و علی اهل البیت و اهل بیت علیهم السلام و افضلها و ابرار التلیات اکملها

این دولت در دنیا ظهور یافته است که بهر کس که بخواهد از این دولت حقایق الهی است تعالی است و تقدیر است پس کسب
 اعجاز الهی است و در دنیا بصورتها از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت است و از آنست که در میان آن تیر این نسبت
 پیدا کرده است و بصورت حقیقت و علم دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در ادا
 بزرگ میسر شود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دایره ظن رسیده اند
 بر چند عباد که در این حالت از حقیقت اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظن و اصل است همانقدر فرق میان
 آن خالاد این حالت باید داشت و نباید میگردد که حالتی که لغایت استجانه در وقت موت و خواب و
 فوق نیست باز خواهد بود چه موت از مملکت احوال آخرت است و هر چه با آخرت نزدیک است اتم و کامل است
 چه اینجا ظهور صورت است و اینجا ظهور حقیقت نشان با مینا و همچنین است که کبرم الهی جل سلطان در بزرگ
 صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت بزرگ کبری را
 که در دنیا است است یا بزرگ صغری که مشهود اینجا اتم و کامل است و مشهود جناب النعم نسبت مشهود بزرگ
 کبری تمیزت و کمیت دارد و فوق جمیع ادیان موطن است که مخبر صادق علیه السلام الصلوات
 و تسلیات از آن خبر داده فرموده ان ضللت لیس فیها حور و لا قصور یعنی فیها ربنا ضاحک لیس فیها ربنا
 جمیع ظهورات دنیا و مافیها اند و بالاخر جمیع آنها آن جنبه بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال
 و نمودار مثال که مخصوص بدین است نزد فقیر معدود از او و پیوسته اند و فی الحقیقت داخل دایره هرگاه
 آن ظهور است از خواه بطلان حقا گویند و خواه بطلان ذات تعالی بعد
 عما یقولون علم و اکبر فقیر دنیا را تمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و آنچه از موطن کجا باشد تمام
 نمیشود غایت مافی الباطن علیست مرا حرت را موطن اینجا جستن خود را بر نشان کردن است
 یا غیر موطن را موطن نشان چنانچه اکثری آن گرفتار اند و خواب و خیال آرام گرفتند و از این موطن
 که چیز از اصل دارد و موطن است آورد و در خطا افتاد مکتوب صد و شصت و چهارم پیکر باقر
 سبها زبیری صد و شصت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال خوشی نباید کرد
 در غیر این وجه که بعضی از نشان نوحی آنها نموده بودند ذکر یافته و تغییر آن فرموده احمد بن محمد و سلام علی عباد الله
 صلی الله علیه و آله صحیفه شریفه که از فطر محبت و کمال شتیاق صاد فرموده بودند فرحت فلان را نباید میرود کجا خوشی

جلد نهمین در بیان مباحث علی بن ابی طالب علیه السلام و انتم متابعین المصطفی و علی را که صلوات الله علیه و آله علیها و آلهما و سلم
مکتوب و وصد شصت و دویم بمولانا محبت علی صد دریافت در بیان آنکه ارتباط با حبیب است و نسبت
الغناسی در قرین تفاوت ندارد و مایه نیکو محمد و سلام علی عباد اله الذین صطفی صحیفه شریفه
که از روی التفات هر قوم فرموده بودند بوصول آن تبیین گردید چون مبنی از فطر محبت و کمال اختلاف
بود و از یاد فرحت بخشد سخن از وفاء عهد سابق اندراج یافته بود مخدوما بصرف ضعی که باشد از اوضاع
تبعیه محل مضائق نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه در بروز قوت پیوندد
ناره این شتیاق سر و نگرده بلکه ساعت فاعته در الهاب بفرایند چه ارتباط با حبیب است و نسبت
الغناسی الصباغی در قرین تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطور علم و تقصی از خصوصیات طریق
و عدم علم به آن تحقیق بمعنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب
فرمایند فصل آن مکتوب بایران سیادت پناه خوی میر محمد نمان آورده اند از پنج اطلبند زیاده چه اطلبانای
و اسلام مکتوب و صد شصت و دویم بچهار معارف آگاه میان تاج الدین صد دریافت در بیان
معارف که تعلق بجهه زبانی دارد و در بیان فضائل صلوته و مایه نیکو محمد و سلام علی عباد اله الذین
خبر قدم است از موم مجانب شتیاق را فرحت فراوان ساینده سجانه بحد و الله علی ذلک الضمان
بدان ملک مینا قائم ازین دو کلام خوبتر که در خاتم خورشید جهانتا بق از جانب شرق باباه جهان کردین
از جانب شام چون قدم رنجه فرموده اند و در تشریف آرند که شتافان زیر بار قافار روی استماع اخبار
سینت آمد دارند نزد فقیر چنانچه صوت کعبه ربانی مسجود الیه است موصور خلائق را چه بشود چه ملک
آن نیز مسجود الیه است مرقایق آن صبور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات
متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق شده گویا این حقیقت بزرگتر است در بیان حقایق که
و حقایق الهی سرفات عظمت و کبریائی داشته که هیچ منگی و منفی بدانان قدس آن نرسیده
و هیچ ظلمتی بآن راه نیافته نهایت عروجات و غیبت و ظهورات آن نماندهای حقایق کونی است
لغیه از حقایق الهی جلشانه مخصوص با خورشید الا در نماز و معراج مومن است و همان معراج که گویا
از دنیا با ضربت قوت حق است خطی از آنچه در آخرت میسر خواهد شد میسر کرد و انکار که عمده در حصول

اول

اولم خیرم اوستم چنانچه بدست خیر را بدست بدی و بدی را بدست خیر در گذشت و در پیش دیگر فرموده علی علیه السلام که
 اصوله و اسلام که بهترین این است اول است یا آخر و در میان گذاشت آری در متاخرین این است
 اگر جنبیت علم است اما قلیل است بل اقل در متوسطان هر چند جنبیت بآن علم نیست لیکن بیشتر
 است بل اکثر و کل وجهه که گفته کیفیت اما قلیت آن نیست متاخران را بدرجات بسیار رسانیده و
 سابقان مناسبت داده و بدین شرحه قال علی علیه السلام که الصلوات و التلبیات الاسلام با غریبا و سبوحا و کما
 بدار خطوبی الخوار و شرف اخیری این است از بهای الف ثانی است از تحال آن سرور علی علیه السلام که اصوله
 و اسلام سیر که مضی الف را خاصیتی است عظیم و تغییر امور و تاثیریت قوی و تبدیل شیاء و چون درین است
 نسخ و تبدیل بوده ناچار جنبیت سابقان بهمان طراوت و نصرة در متاخران جلو گرفته است و شاید
 شریعت و تجدید ملت و الف ثانی فرموده گوایان عدل یعنی حضرت عیسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام
 و حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام فیض روح القدس از باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میبایست
 که برادر این سخن را عزیرا که خلق کران است و از فهم آنها دور و دورا اگر بر سر انصاف بایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و عدم حواله بطلان علم شرعی عدم مطابقت آن ملاحظه نمایند و تعظیم و
 توقیر شریعت نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید از به تبعاد بایند دیده باشند که فقیر و کعب
 و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خدا و مان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگر چه ولایت
 آن بنی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوه هیچ مقدار نیست کاشکی حکم قطره داشته
 نسبت بدریا محیط آنجا ملاحظه نمایند معصوم ازین گفتگوها را نعمت حق است سبحانه و مغیث طالبان این
 طریقت نه قبضل خود بر دیگران معرفت خدا جل و علا بر آن کس حرام است که خود را از کافر و فرنگی بهتر داند
 خاتم که ابر تو بهاری نکند و لطف برین قطره باری اگر بر ویلازق صذر بام بنجو خوش بشک لطفش که
 قوام بعد از مطایبه این کتب اگر شوقی بمعلم نماز و حصول بعضی از کمالات
 مخصوصه آن در شما پیدا شود و بے آرام سازد بعد از استخار یا شوجه
 این حد و کردند شطری از عمر بمعلم نماز صرف نماید و الله سبحانه الهادی

این بیان از حضرت خاتم النبیین
 علیه السلام است که در این کتاب
 مذکور است

که حجت و چه باینست از حق ببال غریبست این امر او قرة عینی فی الصلوات اتمانه است باین از دوق
 و جمید و علوم معارف و محال مقامات و النوار و الوان تلویات و تمکینات و تحلیات و تکلیف و غیره
 و ظهورات متناهی و غیر متناهی هر چه اینها در بیرون نماز میسر شود بی آگاهی از حقیقت نماز و بدینسان
 ظلال و مثال است بلکه ناشی از فهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادا صلوات و گاهی از
 نشاء و نوبی می برآید و در نشاء و نوبی می درآید لاجرم در وقت و نوبی که مخصوص آن خرت است از این
 فرامیگیرد و خطی اصل باینست که بطلیم است برست از جهت نشاء و نوبی مقصود بکمال آگاهی است که معلوم است که
 ظلال است مخصوص آن خرت است پس از معراج چاره خود آن نمانست در حق مومنان باینکه در وقت مخصوص
 باین است که تعجیب پیغمبر خود علیه السلام صلوات و تسلیمات که در شب معراج از دنیا با خرت
 رفت و بهشت طایفه بدو رسید او مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستعد شدند
 اللهم اجره عانا هوایه و اجره عنا افضل ما خیرت نبیا علی امته و اخیر الانبیاء کلهم جزا فایم دعا و عاقل است
 که سجده و بدینهم الی لقاء الله جمع را از این طائفه که حقیقت نماز آگاهان باشند و کمال مخصوص
 طالع بخیر و عاقلان را در این خود را از هر دو یکجهتند و حصول مرادات خود را بایشان دیگر موطا بلکه
 از اینجا نماز را در روزگار داشته باینکه از بر غیریت دشمنند و موم را از صلوة افضل انگاشتنند و صفات
 کمینه گوید که در موم که ترک اکل و شرب با صفت صمدیت متحقق شدن است و در نماز تعجیر و غیرت آمدن
 و موعود شدن و بهر کما تر کمنی علی الله و حید الوجودی الله هو من جلال السکری از عدم آگاهی حقیقت نماز
 است که جم غفیر از این طائفه تسکین اضطرار خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجید کنند و مطلوب خود را در پیدا
 نغمه طالع نمودند لاجرم قص و قاصی را دیدن خود گرفتند یا آنکه شنیده باشند یا حیل است که هم شفا علی
 الغریب متعلق بکل حدیث و حسب النعمه لعمری و هم اگر شمر از حقیقت کمالات صلوات بریشان منکشف شدی
 هرگز در سماع و نغمه ترند و با وجد و تواجید کردند و چون ندیدند حقیقت را فایده زدند ای
 هر قدر فرق که در میان نماز نغمه است با نغمه فرق در میان کمالات که نشان آن نماز است و کمال است
 نشان آن نغمه است بدان عاقل تکیه الاشارة این کمال نیست که بعد از نماز صلوات بود آمده است و آخرتی
 است که بزرگان و بزرگان برآمده مگر از اینجا فرموده علیه السلام صلوات و ایها المومنین خیر اعم آخرهم نصر موده

می آید و عالم لطافتی باز نگریم و نورانی میگردد و نورشاد و هدایت او شامل تمام عالم است این محیط عرضش تا
 مرکز فرشت کسیر که رشد و نهیب و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از او مستفاد میگردد
 بتوسط او و بچشمی که نیت نیرسد مثلاً نور در رنگ دریا میچرخد تا تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا سینه
 اصلا حرکت ندارد و منتهی که متوجه آن بزرگ است و با او خلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی نشده در
 وقت توجه گویا روزنی در دل نالک است و میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص دریا سیر میکند
 و همچنین شش که متوجه ذکر الهی است جلالت و بآن غیر اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد پس
 زاده اینجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصیکه بیکران بزرگ است و ایمان
 بزرگ از او دریا است بر چند ذکر الهی تا کمالش میشود تا از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان
 انکار و آزار رسد راه نرسد میگردد بی آنکه آن غیر متوجه عدم افاده او شود و قصد حق را و نماید حقیقت
 هدایت از وی مفتوح است صورت رشد است صورت بهیمنی قلیل الکف هم است و جماعه که اخلاص و محبت آن غیر
 دارند هر چند از توجه مذکور ذکر الهی تا جلالت خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرب و محبت نور رشد و
 هدایت میرسد لیکن بده معرفت آنرا مکتوب است پس کم این زیر کان این پس است با باک و دو کردم اگر
 در دو کس است یا الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و لا تأخرا الصلوات والسلام علی رسول محمد و آله و
 و سلم و بعد از آن شخصیت و یکم بیاد است تا سیر لغمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات
 مخصوصه آن ضمن معارف باشد و حقایق احمد بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم خوبی لغوی شده
 الله سبحانه و تبارک و تعالی دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادت است جزوی آنست که از احکام
 حکم کل سیکرد است و فوق جمیع مقررات اعمال آمده دولت روت که سرور عالمیان را علیه علی آله
 الصلوات و التسلیمات در شجاعت و پرستش میسر شده بود و از نزول در دنیا مناسبات این نشانه
 آن دولت ایشان را در نماز میسر شد لهذا فرمود علی آله الصلوة والسلام الصلوة مع المؤمن و غیر فرمود علیه
 آله الصلوة والسلام اقرب یكون الی الله فی الصلوة قل تا بالان او را علیه السلام صلوات و تحیات از آن دولت
 درین دنیا و در آخرت است و نصیب کامل اگر چه رویت است که این نشانه آنرا بر شاد با اگر نیاز کردن نمی فرمود
 نقاب از چهره مقصود که میگوید و باب بلا و کتب دلالت می نمود که لذت بخش نغمه آنست نماز است

معتبر است چنانچه پس از چادر در سبط علی در حق حصول احیاء و موت و صلبان و غیره و جوان و کهن و
مساک و باشد که بر طبقه محبت یا بر وجه صلب دولت بمنتهای متعاصد رسند ذلک فضل ابدی و پستی من ایشان
و احد و فضل عظیم اما باشد که نهی چند حسب علم بود اما از ظهور خوار و چاره پناش گاه باشد که او را در آن
ظهور اختیار بوده بلکه ایست علم ظهور آن تیر باشد مردم از وی خوار و بنشیند و از اذان اطاعت و نهی
آنکه گفته شد که منتهی حسب علم بود و مرد از عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحقیقه که حلال
خود هیچ نفوذ کما مرث الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان اوبی و سبطه و بوساطه و بوساطه
نازنانی ساریست که طریقه مخصوص او را بلوٹ تغییرات و تبدیلات ملوٹ بساخته و باحق و مختصات
و مبتدعات خراب اندیده و آن اندک لاخیر یا یقوم حتی لغیر و اما بالفهم عجیب آنکه جماعه این مبتدعات و تحکیمات
الطریقه گمان می برند و آن احکامات تحکیمات آن نسبت تصور مینمایند مینداند که تبتیم و تکمیل آن
کار بجز سرانجامی نیست و باحق و اختراع فراخ و بر سر برگ نه ۵ هزار نکته یا بیکتر زموال بنجام است
نه که ستر شد قلندری داند و نورست سینه را علی صاحبها الصلوات و السلام و لحنه ظلمات بعدتها
منسوخ ساخته اند و رونق ملت مصطفوی علی صلوات و السلام و لحنه که و رات هو و محدثه
ضایع گردانید و عجیب آنکه جمعی آن محدثات را امور تحسنه میدانند و آن بدعته احسانات می انکارند
و تکمیل دین و تبتیم ملت از آن جنات بچویند و در ایشان آن امور ترغیبات مینمایند و بداهم انکب جان
الصلوات مگر مینداند که دین پیش از این محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضا حضرت حق سبحانه
و تعالی بحصول پوسیته کما قال الله تعالی کم املت لكم دینکم و نعمت علیکم کفنی و صنتکم الاسلام و انما
پس کمال دین این محدثات خستین فی الحقیقت انکار نمودنست بمقتضا این که بمیه پست اندکی پیش کو نم
عزم دل تبتیم که دل آزرده شوئی رنه سخن بسیار است و علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند
و احداث بالیس پس احکام اجتهاد و این امور محدثه اند بلکه از اصول دین بودند لان اصل الدین هو العباس
ای فرزند مرثی و رساله سبدا و معاد و بابا ده و شهادت و کلمه لفظی ارشاد الخلق دارد نوشته است
چون سبدا بانه تمام شیت و بود و مندرج بوده این معرفت را درین مکتوب نیز نوشته از اینجا اعتبار نمایند
قطعه ای که کما لالت فرزند پیر باشد یا غیر از الوجود و شیت و بعد از قرون بسیار و از مندرج شیت که کما لالت

و ضرورتی است که بعضی مقدمات از بعضی قبیه است و تقریباً با فهم عموم بلکه بعضی نیز حکم است
 برای درک ختم لازم است بیان طریق که حضرت عیسی علیه السلام در بیان حقیر را بیان طریق ممتاز است
 است از بدایت تا نهایت و بنیادش نشیند سیه است که مضمون اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد
 عایدت است و کوششها بنام فرموده اگر این بنیاد می بود معالجه نماید چنانچه افروخته و تخم از بنجا را و سر قنداره
 در زمین که مایه است از خاک شربت بطحا است کشتند و آب فضل سالیها آنرا سیراب کنند و تبرین
 حسان سیر ساختن چنانکه آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید و مددی بدانا
 لهذا و مکن نهی می نماید بدانکه اعدا حیات رسل بنا بر حق باید و نیست که سلوک این طریق حکم و طوط
 است بر اینجهت است متفقد که سیر مرکوب این راه یافته باشد و قوت بحداب این کمالات می بیند گشتی نظر
 شامخ در خصل قلبیه است و توجه او را رفع غل مغویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار
 و بلا ظلالات مقامات او خشنود و او را و نخب از سجاد کمالات او قطره قانع نور هدایت و ارشاد او در
 نور آفتاب بخوبی است او هر کس فائز است فلیکف که بخوابد هر چند که خود پس او را اختیار او نباشد چه است
 که طلب پس امری نماید و آن غمیش در وی بیاید شود لازم نیست جماعه که بنور او میهند شوند و توسل او شد
 بیکند یعنی رسیدند بلکه بسیار است که اصل هدایت و رشد خود را نیز کمالاتی ندانند مع ذلک کمالات
 شیخ مقتدا تحقق شود که عالمی را بدایت نمایند چه علم همه نمایند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه نمی
 آری شیخی که مدار بنیاد خصوصیت طریقی از طرق و حیل منوط بوجود شریف است البته صاحب علم است و از
 تفصیل سیرگاه و دیگر از ابعاد و کفایت نموده و بهر سطر او مرتبه کمال تکمیل می رسانند و بقا شرف
 میانه خاص کند و مصلحت عام را با فاده استفاده انعکاسی و انصافی است مرید بر اینجهت
 که شیخ مقتدا دارد ساعه فاعه بزرگ و منصف میگرد و بطریق انعکاسی بنور میشود و در صورت علم چه
 در کالود و هم در فاده و هم در استفاده و هزینه که تابش خورشید ساعه فاعه پنجم می گردد و بر
 مرور ایام می پرد چه در کاست که او را علم پیشگی خود بود و بافتار آنکه آنرا پنجم می سازد آری عالم از
 سلوک و تکیه خیتانی در کاست که با سلسله میگوید و طوط و طریق با طریقه صحاب کرام است علیهم السلام
 علم بکون و نیکو با سیر در کاست نیست بر چند شیخ مقتدا که هم چو بانی آن طعیر است بکمال علم و نور

و طبقه صحابه شریف و در این بین نیز این دولت سبیل قلمت سریت کرده است بعد از آن روز با اعتبار
 آورده است و علیکمالات و لایق مطلق جلوه گرفته است اما امید است که بعد از مضی المعایند ولایت از سر
 تازه گردد و در غلبه شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رونق ظهور آرند و طلی استنار پیدا کنند و حضرت مهدی
 علیه الصلوات بنظر باطن مریض این نسبت علی باشد نه ای فرزند تابع کامل بنی علی علیه السلام صلوة
 والسلام چون تجسیت کمالات مقام نبوة را تمام کند اگر از ازل مناصبت بمبصب امتش سرفراز میبازند
 و چون کمالات ولایت کبری را تمام کند و از ازل منصبی باشد بمفصب خلافتش مشرف میبازند و از مقامات
 کمالات مناصب امت نصب قطب است و مناصب خلافت منصب مدار کونیا این مقام
 که در تحت انظار این مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محمد الیدین العربی همان قطب مدرست غوثیه
 منصب علامه نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدرست قطب از وی و بعضی از
 مدعوین او در منصب صلیب اول و ثانیه و ثلث است و کمال فضل اسد کونیه منشیاء و الله و فضل العظیم
 تذیل علوم و معارف که مناصب نبوت است و ولایت آن نبوت شرع انبیا است علیه صلوات
 و تبتکما و چون در اقدام نبوت تفاوت است و در شریک انبیا نیز باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا
 و معانی که مناصب ام ولایت اولیا است شیطیات متنازع است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از
 احاطه و سرایان انبیا نماید و از قرصیت نشان بخشد و از مرتبت و عظمت اشعار فراید و مشهود و مشاهده
 اثبات است با بکلمه معارف انبیا کتابت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات یکیه عقیاس کن
 و کلمات من بهار از ولایت اولیا پی بقرب حق بر و ولایت انبیا نشان اقربیت او و تقابله نماید
 و ولایت اولیا در اولیا بشود و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیه اثبات فراید و ولایت اولیا اقربیت
 نشان است حبیبیت و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قریب عین بعد و اند
 و مشهود نفس غیب شمر در کج گویم شرح این بجز شود ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مرتب آن
 بر ولایت و فرق در میان طایفه است که آنکه ولایت ضعیفی و ولایت کبری بود و ولایت علیا است
 و معارف و مناسبت کلام و محال متعلقه هر یک طبعی الذیل ساخت و فقره مکرره و متکثره در بیان این
 از این مضمون بود که از کمال غریت از نهاد فراهم آید و از سلطان انکار و این علوم کشفی است

باین کتابت
 در این کتابت
 در این کتابت

بر تخت خود را تاقا بنهاد و انجا یکدن سلطنت پیدایم کند و سید لاری کرب می فرماید این تخت عسکر است
 فوق جمیع مقامات و مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را نظر باطل و لغو و نفوذ میکند و سید
 سریت فرماید کسی که بایزده اکتبه صمد و فراید بصرا و با بیدار و نفوذ و خوار و بند و ولید از تکلیف این مطیعین
 نیز از بنده تمام خود برآورده و بگویند خواهد شد عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه با تاج و توجیه کار خود
 خواهند بود ای فرزندان این مطیعین را کجایین مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه
 مطالبوست و به تمامی گرفتار شده و به پیش خبر رضا پروردگار نیست جلالت و مطلبش خبر طاعت عباد
 اولیای سبحان الله اناره که اول بنشین خلایق بوده بعد از طینان و حصول رضا حضرت سلطان
 رئیس انظار عالم امر شده است و اس اقبال خود شده بله مخبر صادق فرموده علیه و علی که اهل
 و السلام خیارم فی الجایبه خیارم فی الاسلام ذاقوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی است
 متاوان بلیایم محتاجه عنا صراجه است که انرا می قال الله ان الرغوث غصنیه است از انجا ناشی است
 اگر شیهه است هم از انجا و اگر حرفه شره است هم از انجا خاسته است اگر خست و فساد است هم
 از انجانی یعنی سائر حیوانات که نفس اناره ندارند این اوصاف ذایل در آنها بوجه تم و کمال حاصل
 است پس تواند بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات و تسلیما و جهاد
 الا صغر الجهاد الا کبر جهاد با قلوب و نه جهاد با نفس کما قیل که نفس طینان انجا میاید است و صغری
 و سرگشته پس صورت خلافت و سرکشی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از ابرار کباب
 عبارت از اذات شرک است و انکال امور حقه و ترک غریبت نه اراده ارتکاب شیایا محرمة و ترک
 فرائض و جهات که آن حق و نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر راجعه فوق کمالات
 مطیعین است چنانکه گذشت اما مطیعین بوجه آنکه مناسب مقام ولایت دارد و بحق بعالم گرفته
 است چنانکه است و در مقام متعزق لاجرم مجال مخالفت در دکانده و عناصر راجعه مناسب مقام
 بنوت بیشتر است صحود ایشان است انجا جاست مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی
 منافع و فوائد که بآن مربوط است تا فهم باید داشت که منصب ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی
 آله الصلوات و تسلیما اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل است این کمالات

مراد از جهاد و جهاد
 صغری و جهاد اکبر
 جهاد با نفس

در این میجوید انجا که میفرماید چنانچه یا بلال نماز است که ستون دین است و نماز است که فایده عالم و کفر نوشته بر سر
 اصل سخن بریم و از مرتبه عالم خلقت بر عالم گوئیم که عالم امر انجا خط خود را در گرفته است و متاخره و متأخره
 حاصل کرده و در ادب است معامله با عالم خلقت افتد و رویت بلا کیف او را ندید و الا انما تخلق من طلی است
 از ظلال و مجرب مری و آخرت و العجب بود پس هر قدر که فرق در میان مشاهده و رویت است و میان
 طلیت دارد و نهانقد فرق عالم و عالم خلقت بدان و نیز بدان که مشاهده مشر و ولایت است و رویت مشر و
 که تبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات عامه اعلان را نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت
 و نبوت نیز در اینست که هر عارفی را که با عالم امر مناسب باشد بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
 خواهد بود و هر که با عالم خلقت بیشتر مناسب است قدم او در کمالات نبوت اقرون تر از اینجا است که حضرت
 عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوة و السلام در ولایت بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر
 علی نبیا و علیه الصلوة و السلام چه جانب امر در حضرت عیسیٰ غالب است لهذا الحق پرده حایان گشت
 و جانب خلقت در حضرت موسی غالب است عیسیٰ و علیها الصلوات و السلام اینها مشاهده اکتفا ننموده طلب
 بصیر فرمود نیست و بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در مقدمه و عده بیان آن نموده
 چون علوم نبوت که تشریع و احکام است تعلق بقالبت بیشتر داشت و انبیا علیهم الصلوات و السلام بیشتر داشت
 با عالم خلقت بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول عجوت خلقت است بعد از عروج مقامات
 قرب که ولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب منحوظ است که هر یک سابق حاصل شده
 بود و طلی از ظلال این قریب بوده که بصورت بعد تصور میگردد و عروجی که اول پیشتر بوده عکس از عکس
 این عروج بوده که نظا هنزول نیاید یعنی بینی که مرکز دایره لفظه است نسبت محیط دایره و حال آنکه
 فی الحقیقت همه نقطه قریب نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط فیصل آن نقطه اجمال است و این نسبت
 نقطه دیگر را بیشتر است عموم صورت بین این قریب را تواند یافت حکم به البعدیت آن نقطه نیابند
 حکم قریبیت آن نقطه را چنانکه مرکب نمویکنند و حاکم این حکم را چنانکه تحقق میکنند و انما تخلق من طلی است
 هم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده

فان
 و حقیقت
 در این انبیا علیهم الصلوات و السلام

جلد
 که از عالم خلق است و بجهت نصیب عالم امر است از اعمال نافله است پس بیکه ثمره ادا این اعمال است باندازه اعمال
 خواهد بود پس ناچار بیکه ثمره اداء فرض است نصیب عالم خلق باشد و بیکه ثمره اداء نوافل است نصیب عالم
 امر و شک نیست که نفل باندازه فرض هیچ عتدای نیست کاشکه حکم قطره درشت نسبت به دریا محیط باشد
 نقلی را باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریا
 است پس تفاوت در میان دو قرآن بخایس باید کرد و فریت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت
 باید دانست که در خلایق چون از بعضی نصیب ندارند فرض را خراب ساخته در ترویج نوافل میگویند و ضعیف
 تمام کرد و فکر را از راهم مهام دانسته در میان فرض و سنن مساوات نمایند و الجینات و ریاضیات احتیاجاً
 نموده ترک جماعت میکنند و ندانند که ادا کیف فرض بجاعت از هزاران الجینان ایشان بهتر است
 آنکه دارد فکر با مرعات ادب شرعیتر و مهمتر است و علمای سراج نام نیز در ترویج نوافل سعی دارند
 و فرض را خراب تر میازند مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه السلام اُصولات و اشکالات نصیحت
 نه پیوسته است بجهت تمام میگذازند و حال دیگر میدانند که روایات فقهیه که است جماعت نافله ناطق است
 و در اداء فرض کمالی در زندگم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند
 و جماعت نیز چنانی نیت ندارند بیکس باید و کس و جماعت قناعت دارند بلکه باست که تنها
 کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از سوی این عمل ضعیف و اسلام
 پدیدت و از ظلمت این کراهت و بدعت هویدا است اندکی پیش از تو گفتیم غم دل تیریدم پاک دل آرزو
 شوی ورنه سخن بسیار است و ایضاً اداء نوافل قرآن را بطلان میبخشد و اداء فرض قرآنی
 که نشأ بطلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل فرض ادا کرده شود آن تیرم و مودن قرب اصل است و از
 ملحقات فرض پس ناچار اداء فرض مناسب عالم خلق بود که اصل متوجه است و اداء نوافل مناسب عالم
 که رویش نطفه است فرض همه چند قرب اصل میبخشد اما فضل و اکمال آنها صلوات است اصلواته مودع
 المومنین و با او قربان چون بعد از اربعه اصلواته وقت خاص که حضرت پیغمبر بوده علیه و آله
 آنکه اصلواته و سلام که تعبیر از آن بر نهی مع الوقت فرموده نزد فقیر در نماز بوده نماز است که مکسفت است
 و نماز است که بنی از فحشاء و منکر میفراید و نماز است که پیغمبر علیه السلام در کلام رحمت خود را

کمال انانیت از انانیت است که مناسب است این نشان و نوید نذر آمده اند و از مقام نبوت و نصیب کمال یافت
بس طریقت و حقیقت که ولایت مربوط اند خادمان باشند و شریعت را که ناشی از مرتبه نبوت است و ولایت
ریشه باشد بر عروج نبوت از این بیان معلوم شد که سیر که اگر بقیضندیه قدس ابد تعالی اسرار هم اختیار کرده
اند و ابتدا از عالم انموده او از نسبت چه ترقی از ادنی که عالم مرست با علی که عالم خلق است بعد نموده
از علی با دینی چه توان کرد این معمار را بر همه نگشوده اند و دیگران بصورت نظر اندخته عالم خلق را پس
ویده شروع از پی بلندی صورت ارتقا نموده اند و دانسته اند که حقیقت کار دیگر کون نعمت است
فی حقیقت بلندی است و بلندی پس با نقطه آخر که عالم خلق نیست نزد یکا قاده است نقطه او
که اصل الاصل است این قریب و دیگر را پیشه است که مستحق کرامت گناهیگارند این و بدین
از مشکوه نبوت است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات شروع
سیر از عالم انموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایتی با فی الباب اولیا را کمال را که سیر ایشان
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات افتاده است و ارتباط صورت شریعت است و در وسط شریعت
و حقیقت که ولایت تعلق دارند و مناسب عالم مند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
بس متعذر شد که حصول طریقت تمهید است حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیا را کمال و بدایت
انبیا را مثل حقیقت شد و نهایت هر دو نشان شریعت فلاسفی لقول من قال بدایت الاولیا
نهایت الانبیا و از بدایت اولیا نهایت انبیا شریعت خواسته آری آن بچاره چون از حقیقت کار
اگاسی بدایت لاجرم باین نظم تکلم نمودن مبارک هر چند کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته
و معتقد از ادراک است اما منصفی که جانب بر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ملاحظه نماید عظمت
شریعت بر کس است و بوجهی که قول این امر را غایب نماید و این قول را و سیکه با دینی باین خود نماید فرزند شود که
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات دعوت را مقصود بر عالم خلق ساخته اند نبی الاسلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم
مناسبت این خلق بیشتر بود تصدیق او نیز دعوت فرمودند و از او را قلب سخن نظر نمودند و از او را کمال
و الطریق خشنه تا قصد فرزند نبی نجات پرست و الامم و فرخ و دولت دیدار و بیداری حیران بهر که
بجای خلق است عالم را باین خلق نیست و بیکدیگر که فرض و حقیقت است اتیان آن تعلق دارند

طریقت و حقیقت
خادمان

از پی بلندی
از انبیا

جسم و نشان عظیم پس نبی علیها الصلوات و السلام ملک نجاسته و ان ان فعلت ان
التقاریر فی ذلک الموطن بامر آخر و لا ذلک الخلو و بسفل ما انه ابینه من بعد مصلک ان و البید
بحسن توفیق و کمال سبزه و کرمه و کذا و کذا و جدا تفاوت بین خلیل الرحمن و سایر الانبیاء غیر خاتم
الرسول علیهم الصلوات و التلیات فی کلمات التي تخلق بحقیقت الکلیه الربانیه التي هی فوق جمیع الخلق
البشریه و الملیکیه فان للخیل ثم شانا عظیما و مرتبه رفیعہ لم یشیر لاحد ذلک الشان و المرتبه و ینقام
که مناسبت نام ظهور سر او ثبات عظمت و کبر عای است کلمات مرکز ان مقام که مقام جمال است نصیب
خاتم الرسول است و باقی منجهصل حضرت خلیل مسلم هر که دیگر است در اینجا طیفی است از انبیا و اول
اولیاء علیهم الصلوات و التلیات اما که حضرت پیغمبر علیه علی آله الصلوات و السلام تفصیل آن چنان طلب
فرموده اند آنجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسؤل خود را به صلوات و برکات حضرت ابراهیم
نبی و علی الصلوات و التلیات و برین فیه ظاهر شده اند که بعد از منی بر ارسال آن تفصیل الشان از انبیا و اول
و مسؤل محال است اسجد سجده علی ذلک علی جمیع انما یه و کلمات ان مقام عالی و فوق کلمات و کلمات
نبوت و رساست چرا فوق باشد که تحقیقت سجود الیه است مرئیا و کرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات
و التلیات و آنچه این فیه در رساله مبداء و معاد نوشته است که تحقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده و مقام
حقیقت که فوق اوست رسیده و متحد گردد و تحقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت که علی
از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت همه آنرا حقیقت انگاشته این شهباه بسیار و هر
میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل صل می انگارد و بحقیقت می نماند از اینجا است که یک مقام چند مرتبه ظاهر
میشود و سرش آنست که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است فی تحقیقت تحقیقت آن مقام همان است
که در مرتبه خیر ظاهر شده است اگر گویند که با معلوم شود که این مرتبه مرتبه خیر ظهور است او است تا بحقیقت و است
شود گوئیم که حصول علم بطلیت ظهورات سابق شاید عدل است بر آخریت آن ظهور و این علم در وقت
ظهور سابق حاصل نیست بلکه بر ظهور و تحقیقت میدانند و هیچکی را ظلال نمی انگارد اگر چه ندانند که اختلاف
این حقایق از کجا آمده است فایده می فرزند از معارف سابق معلوم شد که کلمات که لایکه لایکه لایکه لایکه لایکه لایکه
اند و خارج مکرراتی را که عالم خلق متعلق اند و کلمات اولی از طلیت خاستند و مخصوصند بمقامات و لایات

باید دانست که لغت فعلی قدیم ولایت نه به اعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صاحبان حق و فضل را از دیگران
 و علی هذا القیاس بکثره قرب اصل و بعد است از صافی و طی منازل درجات ظلال کثرت و قلیه پس رها بود که
 صاحب قلب باعتبار قرب اصل فضل باشد از صاحبان که آن قرب پیدا نکرد و است یکن و ولایت الهی
 التي فی الدرجه الاخری من الولايات فصل قطعا من ولایة الولی والذی فی الدرجه الاخری یو فی
 نماز که سلوک لطائف تشریف مذکور که از قلب بروم روند و از روم بسیر و از سیر خفی و از خفی به اخفی نیز
 مخصوص و محکم می باشد که بر تریب راسخی داشته کار را به انجام میرساند و این راه تریب مذکور شاه
 راه است در حصول این و صراط مستقیم است مشوجهان احدی را بخلاف ولایات دیگر که در اینجا گویا از هر
 درجه نفی کننده اند و ما بمطلوب رسانیده اند از مقام قلب غیبی کننده اند و بصفات فعال که اصل اصل
 اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نفی کننده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس
 و تنگ نیست که فعال و صفات اولیای از ذات او متفک نیست اگر الفکاک است در ظلال است پس در
 و اصلان فعال و صفات را تیر نصیبی از تجلیات ذات بچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه حسب
 اختصار العباد تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب
 قلب اصحابی بر بری خواهد جست اما اینجا غلط نمی که این تفاوت در میان اولیای با یکدیگر متصور
 که صاحب ولایت قلبی است از جلال و ولایت اخفی بعد از حصول بر دو مرتبه کمال با اولیای نسبت با بنیاد
 علیهم الصلوات و تسلیات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلبی ناشی شده است
 فضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگر چه آن ولی کمالات اخفی را به انجام رسانیده
 باشد و سیرین حد و ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی و لقد
 كلمنا العبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جذنا لهم العالون آری این تفاوت در میان انبیا
 با یکدیگر متصور است و صاحب علو و فضل است از صاحب سفلی لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات
 و تسلیات تیر باخر دائره کمالات عالم است بعد از آن تفاضل مربوط با بین علو و سفلی
 نیست تا و آنکه صاحبان سفلی و انموطن فضل باشد از صاحبان علو که مانند تفاوت
 فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیات قال موسی ثم

این چنانچه در عالم اتمام حجت برین در اول تیرینا بعد از آن در اول
 پس برین

این سخن نظر بر همه این ترفرد می گذرد چنانچه این ترفرد دنیا را که مکان طبعی آن از همه پائین است و چون از همه پائین تر
 فرود آید با چار و عوت حسد آن تمام بود و وفاده آن کامل باشد بدان می فرزند چون در هر طبقه نقش بند
 ابتدا سیر از قبل بوده که از عالم هست ابتدا سخن از عالم امر نموده آمد بخلاف سایر طرق شایع که از عالم امر شروع در
 ترکیف نفس نمایند و نظیر قالی به فرایند بعد از آن به عالم امر می درآیند و الی ما شاء الله تعالی اینجا عروج
 بینان از اینجا است نهایت دیگران در باریت این بزرگواران اندراج یافته است و نظیر این اقرب طریقی گشته
 است چه حصول ترکیف نظیر در ضمن این سیر ایشان بوجهی که معیر شده است که مناسبت کوتاهی گشته
 ما جرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد افعال دانسته اند و بیکاری شمرده اند لکن بلکه مضی و ناله و ضلوع
 بمطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریقی بقدم ترکیف ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع باید و هر
 صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی اقتدایار است که باید از
 انجذاب قیامت کند و باین التذاذ کفایت و رزق و مطنه لامکانیت این عالم و انگیزش آن شود و نشانی چنانچه
 آن عالم از بچون حقیقی باز دارد که در مقام سگ گفته است می سال و هر را انجذای بستیدم و دیگری
 گفته که سر استوار و نور تنه فوق العرش از معارف غاصه است و از بیان سابق معلوم شده است که آن
 تنه نیز در داخل دایره امکان است نیز پایه است فی حقیقت تشبیه است بخلاف بزرگواران که نظیر اقیه علیا که شروع
 از مقام جذب بینانند و بعد از التذاذ ترفیات میفرمایند این انجذاب و التذاذ و خوشنیشان در رنگ ریاضات و مجاهدات
 است و خوش دیگران پس آنچه دیگران از این حصول است این بزرگواران را مدد و معاون لامکانیت عالم را میسر
 همکائی تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند و بچون آن عالم را عین چون دانسته به
 بچون حقیقی انظار بینانند لاجرم لغز و وجود حال در رنگ دیگران مستقر نمیکردند و بجز و موز این بله
 بر مثال طفلان که نمی شنود و به ترات ضیو بنات نمی کنند و به طریقی است شایع افتخار نمینمایند متوجه حقیقت
 صرفند و از هم صفت خجالت مقدس نمی خواهند باید دانست که این عروج در مقدم ذکر یافته است مخصوص
 مجملی شریک که نام استعد و است که از کمالات جواهر حشره عالم بر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر
 و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن بچکانه که اطلال بسیار عینی است خط و اخر دارد و همچنین از اصول آن
 اطلال که مقام هما و صفات است و اینکه گفته که نام الاستعداد بود زیرا که با است که بطا هر محمدی شریک

نکات و دیگران
 این بزرگواران اندراج
 یافته است

و محض جملی طایفه باعتبار تنبیل و نظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها را نسبت به وجود کلمات تعالی تقدیر
علم آنها را نسبت به علم حکم است و اعتبارات و تدبیر که خدا را یادی آنها را ذات است و تقدیر است متضمن نسبت علم
آنها نسبت به علم حضوری و الا فلیس شمع لا تعلق العلم بالمعلوم من غیر آن بحصل من المعلوم فی شیء فافهم و این
یقین اول آن شهر حایم کنایت از دست جبر جمیع ولایت انبیا اگر ام و ملائکه عظام است علیه الصلوات و التحیات
و نهجها ولایت علیاست که مخصوص بکلام علی است بالا صالیه و در مقام ملاحظه نموده آید که آیا این یقین اول
حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و از این یقین اول گفتن باینجا
آنست که آن مرکز ظل ابن یحیی اول است باعتبار جامعیت آنها و صفات شعیب و اعتبارات و سیر
که فوق آن سر و شود شروع در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بنبیاست علیه الصلوات
و التحیات و ناشی از مقام نبوت است کمال ایمان انبیا را نیز بهجت آنان کمالات نصیب آوردن
از کمال انسانی حظ وافر این کمالات بالا صالیه عرض خاک است و سایر اجزای انسانی چه از عالم امر و جبر
عالم خلق و غیره نمیتواند آن عنصر پاک اندو لطیف را باین دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بنبی
است تا جابر خاص بشر از خواص ملک فضل گشتند چه آنچه این عنصر را پیشرفته است بچکس را پیشرفته و بجز
و نه حقیقت تدلی ازین صحن بظهور می آید و سرفا حسیین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر
معلوم گردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایه صغری و چه ولایه کبری و چه ولایت علیا و ظلالات کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات ششم و مثال حقیقت این کمالات ما ولایه دیگر دو نکته که در ضمن این
سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باین دیگر که جمیع این کمالات را نسبت
بود بجمیع کمالات ما تقدم دریا محیط را نیز نسبتی است بقطره درینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر تناسلی است به تناسلی بجان جالبی ازین سیر بگوید
الولایت افضل النبوة و دیگر کمی از عدم آگاهی این محال در توجیه و میگویی ولایت النبوی افضل من النبوة
کبرت کلمه تخریج من افواههم و چون اجنات المسبحانه و قد حبیب علیه علی الصلوات و التحیات این
نیز باجماع نمایند مشهور گشت که اگر انقضی قوم دیگر در سیر و زیاده در عدم محض خواهد اقاد و پس مراده
الا وجه من تلخیص فرزند ازین ماجرا و دوم نبی که عنقاد در شکار آمد و میخورد در دام اقاد و عنقا شکار

اول

[illegible]

مجرد اعتبار از تدریس حضرت علی و تقدس کس بساوی صفات و ثنویات گفته حصول کمال با این محول سه گانه
 مخصوص نفس مطهره است و حصول الطینان مراد از نیمه نعلین میسر میگردد و در همین مقام بشرح حاصل میشود
 و سائر کتب با هم حقیقتی مشترک میگرد و در همین موطن است که مطهره تجنبت صدور جلوس میفرماید و بمقام
 ارضا از غنا نیاید این موطن نهایتا ولایت کبری است که ولایت انبیا است علیه السلام صلوات است لیکن
 چون سیر را با اینجا رسانند و هم شد که مرکز کار تمام کرده باشد و در او اندک انیمه تفصیل اسم ظاهر
 بوده که یک بازوی طیران است و هم باطن هنوز در پیش است که بازوی دوم هم است از بر طیران عالم
 قدس چون آنرا تفصیل بانجام رساند و جناح از برای طیران طیار کرده باشی و چون لجنایت انیمه
 سیر هم باطن نیز بانجام رسد و جناح طیران بیشتر احمد صد الذی هدانا لهذا و انما كنا لنهتدی لولا ان
 هدانا الله لقد جئت سرسبنا با حق لے فرزند از سیر هم باطن چه لولیک که مناسب حال آن سیر
 است تا و طبعن است تقدیر از ان مقام دایمی نماید که سیر در هم انظار سیر در صفات است بی آنکه در
 ضمن بخانات ملحوظ گردد و تقدس سیر در هم باطن نیز هر چند سیر در هم است اما در ضمن آنها ذات
 تقدس ملحوظ است و آن سواد رنگ سیر را اندک روپوش حضرت ذات تقدس شد مثلا و صفات العلم
 ذات تقدس اصل ملحوظ نیست و در هم العلم ملحوظ است بتعالی و پس برده صفت زیر که علیم ذاتی است
 که مراد علم است فالسیر علم فی الاکام الظاهر و السیر العلم فی الاکام الباطن و پس علم بر اساس صفات
 و الاسماء درین سیر هم باطن تعلیق دارند مباد و غنیات ملائکه ملا علی است علمی دنیا و علم الصلوات
 الحقیقات و شروع سیر درین سیر نمودن قدم نهادن در ولایت علما که ولایت ملا علی است و فرقی
 که در میان علم و علم و بیان هم انظار هم باطن نموده آمد که آن فرق را اندک خیال نکنی و گوئی که
 از علم علیم اندک راه است لابل فرقی که در میان مرکز خاک محمد عشق است نسبت بانفوق حکم فطره
 و اراد نسبت بدین محیط گرفت نزدیک است و در حصول مورد این قبیل است ذکر مقامات که سیر درین حال
 در بیان آید مثلا گفته شده است که چنانچه عالم را طی کرده سیر در جلال اینها نماید و در امکان تمام
 شود درین عبارت سیر است تمام ذکر یافته است حصول این سیر تقدیر است پنجاه هزار ساله را نموده اند
 که سیر در الملائکه و الروح فی لوم کان مقدار جمیع المفسدات زنی از یمنی نیاید غایت مافی السحاب

دارد هر چه در این صفت حقیقت شخصیت از شخص خاص غیر از انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والسلام
و میباید چنانچه انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این خبریات مفصله مثلا صلوات و صفت
القدرت و صفت الاماره و غیره و بیاری از شخص خاص در یک صفت که مبداءاتین است شرکت دارند باعتبار
تخلیقه مثلا مبداءاتین خاتم الرسل شان العلم است و همان تخلیقه العلم باعتباری مبداءاتین حضرت ابراهیم است
علیه نبیا و علیه الصلوات و نیز آن صفت باعتباری مبداءاتین حضرت نوح است علی نبیا و علیهم الصلوات
و نیز آن صفت باعتباری مبداءاتین در کتب و کتب شریف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند که حقیقت محمد
تین اولست که حضرت جمال است و می است بوجه مرد ایشان آنچه برین فقر ظاهر است و آنکه سجد علم
مركزین دایره ظل است این دایره ظل را تین اول انگاشته اند و مرکز او را جمال دانسته بوحده نامیدند
و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است واحدیه گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایره
اسما و صفات است ذات بچون که بر سر است از تین تصور نموده اند و همچنین است بلکه گوئیم که مرکز این دایره ظل
ظل مرکز دایره فوق است که اصل او است و می است بدایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقت
حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دایره مشه
و احیدین است و اطلاق و حد و احید در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر شتابه ظل است اصل ازین
قبیل است اطلاق سیر فی السد و نمودن چه فی الحقیقت آن سیر و دخل سیر الی السد است و بعد از آن
اگر عروجی در دایره اسما و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر فی السد و فحشود و شروع در
کلمات ولایت کبر خواهد بود و این کلمات کبر مخصوص بنیا است علیهم الصلوات و تالیفات بالاصا و نه
بتحیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز باید و است رسیده نصف ساقل این دایره متضمن اسما و صفات است
و نصف ساقل آن مثل بر شیون و اعتبارات و اینه نهایت عروج پنجگانه عالم از نهایت این دایره هما و
شیونات است بعد از آن اگر بعض فضل ازیدی جلشانه از مقام صفات و شیونات ترفی فحشود سیر در دایره
صلوات آنها خواهد بود و از گذشت این دایره حول دایره حول آن حول است بعد از طی آن دایره تفری
دایره فوق ظاهر خواهد شد آنرا نیز قلم باید نمود و چو این از آن دایره فوق هر چه ظاهر شد بهمان قوس
اقتضای نموده آمد در اینجا سیر خواهد بود که بران بر طلاء شیشه اند و این حول سه گانه اسما و صفات را در بر

که باشد و بیان لطایف عشره انانی که پنج ازان از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و علم هر راجع باشند
 باکمالی که مخصوص بهر کدام از این لطایف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر باین بیان که لایکه مخصوص
 به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه متناسب مقام است و امثال آن که بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه علیهم و علی آله و صحابه الطیبین الطاهرين
 بدان که فرزندان خداست که و سبحان که بچگانه عالم مقرب و رفیع و متعالی که اجزای عالم صغیر انانی است
 اصول بنیاد عالم کبر است در رنگ عناطری که اجزای انانیت است و احوال خود در عالم کبر دارد و ظهور و احوال آن بچگانه
 فوق العرش است که بلا مکانیت موصوف است از پنج است که عالم امر را امکانی گویند دایره امکان چه
 خلق و چه امر و ضمیر چه کبریه نهایت این احوال تمام شود و متراجع عدم بوجود که نشاء امکان است در زمین
 منتبه گردد و چون سالک شید محمدرضا شریعتی بچگانه عالم مراب به تربیت طے کرده سیر در احوال آنها که در عالم
 کبر است فرماید و بلند فطرتی بلکه بحض فضل از روی حشاشنا که نه را بر تربیت تفصیل طے کرده نقطه آخر
 آن برسد هر آینه دایره امکان را بر سر عالم تمام کرده باشد و اطلاق هم قایل خود حاصل کرده شود
 در ولایت صغرا که ولایت اولیاست نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال سماء و جوی تالعات و انقیاد که
 فی الحقیقت آن ظلال احوال این بچگانه عالم کبر است و نشاء عدم آنجا راه نیافته و مشغول و آینه فی الفضل خرافه
 جلاطانه بطریق خیر مدعی کرده نهایت آن برسد دایره ظلال سماء و جوی را نیز تمام کرده باشد و احوال
 بمرتبه سماء و صفات و جوی جلاطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است و زمین
 بشرعی و حقیقت فاشحق میگرد و قدسی در بایست و ولایت کبریه که ولایت انبیاست علیه الصلوة والسلام
 بناده می آید باید دانست که این دایره ظل متضمن بیادای تعینات خلائق است و انبیاء کرام و ملائکه
 عظام علیه الصلوة والسلام و ظل هر یک مبادای تعین شخصی است از اشخاص حتمی که مبادای تعین حضرت
 که فضل الشریست بعد از انبیاء علیه الصلوة والسلام تعینات نقطه فوق این دایره است و آنکه گفته اند که چون
 سالک سیم مبادای تعین است بر سر عالم تمام کرده باشد و ازان اسم ظل سلمی جلتان باید دانست
 و جوی از خیریات آن اسم فاین دایره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه سماء و صفات است مثلاً علم
 است حقیقتی که جزئیات و در تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که باجمال مناسب است

بیان ولایت صغری
 و کبریه
 علیها

در بیان احوال

تو فرمود ای پسران من دعوت من را بپذیرید که گویم که دعوت این پسران دعوت عام نبود بلکه دعوت بعضی
 مخصوص بود و دعوت من دعوت مخصوص یک قریه و یا یک بلده بود و توانا بود که حضرت حق سبحانه
 و تعالی در قریه یا در قریه شخصی را بپذیرد و دعوت من دعوت من است یا دعوت من است یا دعوت من است یا دعوت من است
 دعوت حضرت صالح علیه السلام که کرده باشد که منع از عبادت غیر او علی نموده و آن قوم یا اهل قریه انکار او
 کرده باشند و تفسیل و تبیین آن نموده و چون انکار و تکذیب بشنید نهایت رسیدا شد حضرت حق جل و علا
 آمده ایست از هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر و دیگر قوم یا قریه دعوت شده باشد
 و عامل مهم که عامل اول القوم و مثل ما لایم و بعد از آن اشارت و اشارت و اشارت قری و بلاد و نیز
 پس از این است و دعوت هر چند هلاک شدند اما آنکه دعوت در میان اقران آنها پیمانده و جملها کلمه
 یا قیسه فی عقبه لایم بر حواله خبر نبوة انبیاء و دعوت و قریه یا کس که جمع کثیر ایشان گردیده باشند و قری
 پیدا کرده یک کس اند و چند روز دعوت کرد گذشت و هیچکس او را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار را کرد
 یک کس او را گردیده و دیگری را دو کس یا سه کس گردیدند خبر از کجا منتشر شود و کفار هم در مقام انکار بودند
 و مخالفان دین آبا خود را و میگردند ناقل که بود و به نقل کنند و کما الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از الفاظ
 عرب و فارس آمده بود و اتحاد دعوت پیغمبر علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰة و التسلیمات و این
 الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثه هند سنی یا سحرول یا پیغمبر گویند و باین سهامی ایشان را بگویند
 و ایضا در جواب آن سوال الطریق معارضه گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند و هم باین
 ایشان بایشان دعوت کرده باشند هر آینه حکم اینها حکم شما حق جل و علا بود و با وجود خود دعوتی
 الوهیت بود و نه و آیند و غلبه بخدا این از انبیا و اما لایم رضیه العقل سلیم و لایم هدیه لکشف
 اصحیح فانان بعض مروتهم فی وسط بحیم و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که متوجه و صحت و عدم
 تحقیق آن آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الحق منبع رحمت نامتناهی مخدوم و ادلی میاں شیخ محمد
 سلمه بیضا صد و رافته در بیان طریقی که حضرت ایشان را از طریق معارضه ساختند و متضمن است
 آن بیان مریان ولایت سه گانه که ولایت صغیر است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که ولایت
 انبیاست و ولایت علی که ولایت ملا علی و مثل است بر بیان فضیلت نبوة بر ولایت هر ولایت

امر اطفال بل فرستد و باین در حق اینها مطلق منقوض است پس خواهی شد اینها از مقتضای این مورد و دخول در
 و خلود در آن مربوط بشکری بعد از تکلیف و آن نیز در حق اینها منقوض است حکم حکم البهایم من اللهدام
 البعث و نفوسها باینها حقوق و همین حکم است در شرکان و آن فتره و مل که دعوت پیغمبر باین
 نرسیده است فرزندان فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سید میسر جاناید که دعوت پیغمبر با علی علیه
 السلام صلوة و سلام با آنجا رسیده است بلکه محسوس میگردد که در زنگ افتاب صبح جانور دعوت او علیه
 السلام صلوة و سلام رسیده است حتی در اوج اوج تیر که سد حائل دارند و در هم نابلق که خطبه میخوانند
 که بقعه مییابند که در نجابت پیغمبر نشسته باشد حتی که در زمین بنده که در ازین معالیه مییابند تیر مییابند
 که از این پیغمبر دعوت شده اند و دعوت ابعالی جلشانه فرموده اند و بعضی از بلاد و هند محسوس
 میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ظلمات شر و رنگ مشعلها انداخته اند و اگر خداوند
 آن بلاد و هند نماید می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرییده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبر
 دیگر که یکس بجوایان آورده است و دیگر است که دو کس بگو گویده اند و بعضی را سه کس باین
 آورده اند و از سه کس در نظر نیاید که در هند پیغمبر بایان آورده باشد تا چهار کس است یک پیغمبر بودند
 و آنچه رؤسا و فرستادان وجود و حجب است و از صفات او سبحانه و تعالیها و تقدیسات او تعالیها نوشته
 اند همه مقتضای انوار شکا و بولنت چه در هر یک محض در امم سابقه بنی از انبیا گذشته است و از وجود
 و حجب است و بولنت او سبحانه و تعالیها و تقدیسات او سبحانه و تعالیها خبر کرده و اگر نه وجود و حجب
 این بزرگواران بود عقل لنگ و کور این بیدولتان که ملوث باطل کفر و معاصی است کی باین دولت
 مهتر شد عقل ناقص این بیدولتان خدایا با الهیست خود حاکم اند و غیر از خود با الهی اثبات میکنند
 چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم الهی غیر منی و نیز گفته امین تخت الهی غیر منی و چنانکه
 چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات معلوم کردند که عالم را صاحب است و حجب الوجود است بعضی ازین
 بیدولتان بر قبح او و خود طلاع یافته بتقلید و تشریفات صانع نموده اند و او را در خود حال سار دانسته
 اند و باین خیل مردم را پیوسته خود خوانده اند و گفته اند عاقل قول الیها المون علوا کبریا کونوا اندیشی و
 نمیکند که اگر در زمین پیغمبر دعوت میداد بر این خبر بعثت ایشان نیز نیامیرسد بلکه آن خبر از جهت

در این پیغمبر
 پیغمبر اند

و السلام مکتوب و محمد چاه و ششم شریف خان صدور یافت در بیان قبریت حق المجدد و سلام
 علی عباده الذین صطفی عینهم فی ربه که از روی کرم نامزد فطر ایستاد و سبب بود و در بیان سبب گشت و
 مسرور گردید که المجدد سبب بجا نبرد و مجاز و ما بهر چند قبریت اولتالی بما از این صفت قطعنی ثابت شده است
 اما چه توان کرد که اولتالی معقول فهم ما و از علوم و ادراکات ما و از الوار است با آنکه دانیم که این حقیقت
 در جاقبریت است بجا باید که اسبجانه از هر نزدیک نزدیک تر است حتی که ذات احدیت او را سبجانه نزدیکی
 می یابیم از صفاتی که افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت هر طور نظر عقلی است زیرا که عقل اند خود نزدیک
 نتواند تصور نمودن سبب که توضیح این محبت نماید هر چند متبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطع
 است و کشف صحیح من این طریقت از توحید و اتحاد سخن گفتند و از قرب صحبت بیان فرموده اند اما
 از اقربیت اولتالی سکوت ورزیده اند و بیان نشانی در آن باب فرموده عجا کبار و بار است اقربیت
 اسبجانه سبب بعیدیت است که الی ان یلیخ الکتاب بجله فافهم فان کلامنا اشارات و اشارات
 و السلام علیکم و علی سائرین اتبع البکم و التزم متابعت المصطفی علیه السلام الصلوات و تسلیما اتمها و کلاما
 مکتوب و محمد چاه و ششم مجذ و فردگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه تقلید اند و صاحب بیت علیه در
 بیان فوائد ارسال رسل عدم استقلال عقل و معرفت و حقیقت اولتالی و تقدس و حکم خاص که در او شاهن
 جیل و مشرکان و مظهر رسل و افعال مشرکان و احرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق لغبت انبیا و پیغمبر
 پسند اهل سبب و هم سابق دایما نسلک احمد و الذی بانا لهذا و ما کان النهمتی لولا ان هذا با الله لقد
 جاریت رسل نبیا الحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات و تسلیما بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
 دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارم که با اعمال حسنہ مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود بلیغ این بزرگو
 نمی بود اما حاضر جانر الوجود صالته تعالی و وحد او جل سلطان که دلالت مینمود قدما فلا سغه یونان با وجود
 زیر کیها سبب الوجود صالته جلنانه مهت گشتند و وجود کائنات را به دهر متسبب اخذند و چون روز
 بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات و تسلیما ساطع گشت متاخران فلا سغه بیکت اک انوار و
 نه نیست با خود نموده الوجود صالته جلنانه قایل گشتند و ثابت اولتالی نمودند پس عقول باقی نمایند
 انوار ربوبه ازین کار مغرول است و فهم ما بهر توسطه وجود انبیا علیهم الصلوات و تسلیما این جمله در و جات

قدم کدام مغیرند انزیر فرمود که جهود تو در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمید که تیر قدم حضرت موسی
صالح است و کتاب و کتابه علی بنینا و علی بنین عبارت از شیخی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود و جهودا گویند
که امت حضرت مسعود علی بنینا و علی الصلوة و السلام سپید بودند که در کلمات مینویسد که در کتاب اولیای
بعد از من سلک شود که چه کس بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات و شته باشد چه
و کتاب که عبارت از قرآن است جلد طائو نیز مراد از سلک کثرت ظهور کرامات خواهد بود و سبب
صل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطایست تا جاده دیده باشد و چه فهمید
طلب ظهور بعضی از کرامات اولیای نموده بودند منتظر باشند بحال ابد بعد عیسای پسیده بودند که
در دنیا پوی مینویسد آن شانک هوالات بر او یا اختش چیست پنجم است یا یا پنجم است و آنکه
نوشته قرائنی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب شغلی مینماید اگر محاسبه چه اند
والا در پاره نشیند و طریقه را اخذ نمایند بریده بودند که در هر رایی ارباب شیخ ایام منبری قرار دادند
و شیخ دینا نقل میفرماید چه یک در و الفقیه قدس سره میفرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر مجتهدین
بودند و در حرمین ایشان لقب شیخین بودند بقریبی به هندوستان آمده بودند میفرمودند که آن جناب را
که شایسته بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح دینا اب ایام اسلام و الجاد عباد است
نیز میفرماید که نخست ایام ولادت حجت عالمیان علیه السلام و صلوات و ایلمات زائل گشته است
ایام نحاس نسبت به امم تقدم بوده و عمل فقیر تیر بر همین است و هیچ روز که روز دیگر ترجیم نمیدهند
ترجیم آنها از شایع معلوم نکند که الحجته و رمضان و نحوها... نوشته بودند که معارفی که محل با نبوة
تعلق دارد و محبوب همه محشر فیتهم کجایانند که آن کتاب دین ایام نوشته است و نقل آن بشما میسر
مکتوب و جوانی است زیاده از یک خواهد بود و گفته ام که نقل آن نافرستند و سلام مکتوب و حدیث بخانه و هم
بیرغمان و بعد بیان طرق لطیف احوال بعد از صلوات و تعلیم الدعوات سیرانکه مکتوب شریف که
شیخ احمد فرماید ارسال شده بودند رسید فرستاد و آن سیران طلبیه بیان طریق نمود بودند مسو و اقا و
است اگر توفیق یابیم بعض سیران خواهد فرستاد بحال چند فقره در بیان طریق بطریق احوال نویسد
بخوشی و شرم و غریب است پنا با طریقی که اختیار کرده ایم ابتداء سیران از قلب است که از عالم سیران

حکمی اندازیم چنانکه در دنیا فتوحات گیرند پس بدین قرینه منته کانت او کافره الا فیها قطب است
 که حسب انصاف است و این علم است و آنکه کمال آن منصب در دو منصب در لازم نیست که از ارباب علم بود و از خدا
 خود بطلبند و بشا تکیه از عالم میسر است بشارت حصول کمالات آن مقام است زیادت منصب آن مقام کم منوط
 بعلم است و اینها پس بدین بود که مراد از ایمان که در حد او ازین ایمان بجز هم ایمان حق لرجح فغشده
 است اجماع است و سبب چنان آن کدام است بدانند که حجاب ایمان بواسطه حجاب مومن است و چون
 مستغرق ایمان حضرت صدیق ثقیل استلکات ایمان است هر آنکه راجع باشد محذو و ادعوات
 معالیه باجانی پس بدین که اگر یک نقطه بالاثرو و کما یک سبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
 ما تقدم فزودتر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ما تحت اوست افزونتر است بجهت این است حال آن نقطه
 که فوق آن نقطه ما تقدم است چنانکه تقدم آنچه در تحت اوست در تحت فوق حقیر و فقیر است علی هذا القیاس
 پس هر که تعلق ایمان او کمال فوق بود بر آن راجع خواهد بود از جمیع آنچه ما تحت آن بود از اینجا گفته اند که حاصل
 عارف بجا میرسد که در طرقه همین کمال ما تقدم میماند و بدانند که محقق فقیر در یک لحظه تحصیل نماید
 از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید و آن فضل السدیوسه من لیس فی الله و الفضل العظیم و ایضا پس بدین بود که
 ابن العربی و البیان الشیخان نوشته اند که آنقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام
 گشته شدند تعداد جمیع آن مقتولان بحضرت موسی مشغول گشت عالم دنیا و علیه الصلوٰه و السلام
 حقیقت این سخن را بتفصیل نویسد بدانند که این سخن اصیل است زیرا که تحقیق نوشته است که چنانچه
 یک شخص را بسبب کمالات جماعه میگردد و آنچنان جماعه را نیز بسبب حصول کمالات یک شخص میازند
 پس هر چند بسبب کمالات مدیون است لیکن مدیون بسیار کمالات پسند نمیخورد و فقیر در کمالات و ثروت
 که اجزا بدن خود میثاقیر احساس میکند و سبب است اعتقاد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا
 میگرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذ و منیوم میشود و میباید بواسطه تحصیل این سعادت
 و تبرک آن طعام لذیذ مدیون میگشت بسبب حصول آن قابلیت و بسبب است که اعتقاد یکی دیگری
 انتقال کرده است کلاً او بعضاً و محسوس شده است که آن یکی حال مانده است و دیگری جمیع هم رسانیده
 پس بدین بود که شیخ نجم الدین کبری میفرماید خود را پیش از نبی فرستاده بودند تا بوسل او معلوم کنند که ایشان زیر

وافضل او كه نه مرصفت شيطان المرور اين سخن بوسه نشيد و عبت بر كشمي گر نه است اما فرمودم من سید
 که با بر ششم با ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احکامات
 عالم بدین که عادت بجماعت گرفته بود و آنرا حسن بدین ساخته از تحجب گوید که این مرد فر
 دین نامنمود و امانت ملت با فرموده حضرت محمد که بختن آن عالم فرماید و حسن او را سینه انکار
 ذاک فضل السیوئیه من لیشاء و الله و الفضل العظیم و السلام علیکم و علی سائرین لدیکم لیان برقیع
 آمده است معلوم شد که مکتوب را بکه سپرده بود و تا جواب بر هفتاد و نود و نه خوانند و شش میان
 احمد فرعی از عجمان است چون در جواب شافقت التماس توجه داده شد الیه می خواهند و شش مکتوب
 و وصیایا ششم میان بدیع الدین صدیق یافت و خوابی که نموده بود پرسیده بود که معنی
 قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و تالیق بذکر پرسیده بود از تحقیق حدیث لوانزن ایمان
 ابو کبر الخ و غیر ذلک الحمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف که بصحبه و ولشی ارسال شد
 بودند سید فرستاد و آن ساینده پرسید بودند که معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و کلام
 بجهت خدمت می خواند و از خدمت خود و اطباء و اندیشه و بشارت قطب الاقطاب که از عالم غیب رسید حلی
 دار و اختراع و هم خیال است باید دانست که کل ایان بنی علیه علیهم الصلوات و التسلیمات چون تعین
 کمالات مقام نبویه را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب است سفر میسازند و بعضی را بجهت حصول آن
 کمال که تخاصمیت بدین هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال بر این تفاوت و منصب عدم منصب و اولی
 انطق این منصب باند چون تا بیان کمال کمالات و اتمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرق میسازند
 بعضی را بجهت حصول آن کمالات که تخاصمیت بدین چنانکه بالا گشت این هر دو منصب بلیق بکمالات جلیله
 دارند و در کمالات تطلیبه منصب امامت منصب طباشیر است و منصب خلافت منصب مبارک
 گویند این دو مقام که در تحت انظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث ترویج محی الدین العربی همان
 قطب مبارک است و او غوثیت منصب هدایت از منصبیت و آنچه معتقد فقیر است است که غوث
 غیب مبارک است بلکه در معاون رفوکار است قطب را بعضی امیر و داری میخوانند و در منصب هدایت مقام
 نیز او را غوث است و قطب باعتبار آن انصار و قطب الاقطاب نیز گویند چه عنوان انصار قطب الاقطاب

جلد ۲۰
نوشته آمده و السلام علی من اتبع الهدی
یا فتی در جواب سوال که برید بود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اند که آدمی هرگز نباید از این حدیث غافل باشد که کار ما مشروع باشد اگر این حدیث
صیحه است این حدیث است در کل مشروعات و معذرات سخن اگر صیحه است و شما را اذن حاصل
خست اما این حدیث که مراد از نتیجه معتد بهانه رطفا نوشته بودند که در رساله تحریریه است
کرده ما فزون سا این حدیث که مراد از آن بحقیقت از مرتبه عین جمیع است یعنی از ابتدای
که حضرت خود چه احادیثی که فرموده اند که آن بحقیقت کعبه بکعبه فوق حقیقت قرآنی است
لما و تقدس پس آنچه در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه و شانی در اینجا ملحوظ باشد
چه باشد معذرت و امر از احادیث ذات احدی حذر نیست که هر چه صفتی و شانی در اینجا ملحوظ باشد
حقیقت قرآنی از صفت کلام است که یکی از صفات نماینده است و حقیقت کعبه بکعبه از مرتبه
حقیقت قرآنی است پس نفوذ آنرا گنجایش نوشته بودند که در بعضی از اوقات
است که از ملوینا صفا و شرف است پس نفوذ آنرا گنجایش نوشته بودند که در بعضی از اوقات
نوشته اند که اگر کسی گوید که این حدیث که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه
اند که در اول اسلام در سجده است حقیقت کعبه بکعبه است حقیقت کعبه بکعبه است حقیقت کعبه بکعبه است
یا که مبدا معاد تحریر یافته که صفت کعبه بکعبه است حقیقت کعبه بکعبه است حقیقت کعبه بکعبه است
است چه باشد معذرت و امر از احادیث ذات احدی حذر نیست که هر چه صفتی و شانی در اینجا ملحوظ باشد
خالق است جلایا مخلوق و صفات او را بر مخلوق باشد و السلام علی صاحبکم و آله و سلم
الخصوص ما باید فهمید که این حدیث که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه
برای اینست که سینه و فرموده حضرت فرادان را باید فهمید که این حدیث که در رساله مبدا معاد
قوله یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلم و السلام علیه و سلم و السلام علیه و سلم و السلام علیه و سلم
بهت خود متوجه این حدیث است و بدین حدیث که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه
فرموده است این حدیث که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه
اما دیگری بود که این حدیث که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه
است است که در رساله مبدا معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه بکعبه

مبتدو حیات است پس اول از شمس و شکر و قند و عسل و غیره که در عالم است و تقاضای علم و طریقه المصطفی علی
 صاحبها الصلوٰۃ والسلام و تحت بیان احوال و حیل که بیان مولانا عجد المؤمن خواجه نموده بود و دستفا
 جوا آن فرموده بود و نا بقتضیل سمیه و نمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنیم زمین را نمی بینیم
 و اگر بجانب آسمان نظر می اندازیم آنرا نمی بینیم و پیش کی میروم و در این راه وجودی یا نعم و محبتی
 و کسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی بینم و خود را نیز وجود نمی بینم و حق جلالت را با این است
 نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان ائمه را همین جا گفته اند و آله خاندان ائمه را نیز گفته اند و فرموده
 بر این اختیار نموده اند اگر شما قریبین با کمال پیدا کنید و در همین میسب من پیش شما برای چه بیایم
 و تصدیق بکنم و تصدیق بکنم و اگر می گردان این کمال است پس علامت بخشند تا دیر دیگر که درو طلب
 یار دارد اینجا بر همین کمال توقف دارند بوسیله حصول این تردد بوده و ما این احوال
 امثال این احوال انمولیات قلبیست مشهور و میگرد که صفات این احوال متضاد است یا نه از هر طری
 نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلبی باید کرد تا معلوم قلب تمام طری کرده باشد از گذشت قلب
 روح و از گذشت است و از گذشت سرخی است بدان این سخن هر کدام از این چهار باقی مانده احوال
 و مجرد علاحد دارد و همه جدا جدا باید کرد و به کمال است هر کدام محلی باید شد که از گذشت این پنج گانه
 عالم احوالی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع ملاحظه کمال است و صفاتی که در این اصول است
 درجه بجهت تجلیات است و صفات است ظهورات شیون اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات
 حقیقت است و تقاضای این زبان باطنیان نفس افق و حضور رضا پروردگار جل جلاله میسر آید اما لایک
 در میمون حاصل میگردد و در زبان کمال است اما سابق علم قطره دارد در حقیقت با محیط بیکران است
 شرح صدر میر گردد و باسلام حقیقی متعرف شود و کار نیست غیله نمی بینیم و تجلیات است و صفات که پیشتر
 از قطع منازل این پنج گانه عالم احوال اصول اصول ششم شود ظهورات بعضی از خواص عالم است
 و نصیب از بچینی و بهره از لایه کاتب دارد تجلیات است و صفات سالکی و تقاضای گفته است که کسی
 سال روح را بحدی رسیدیم پس اصول کجاست و سیر که شمع کینف الوصول الی سعاد و در دنیا باطن
 الجبال و در بین خوف با چون التفات نموده طلب حقیقت این راه فرموده بودند شمه از ان بطریق کمال

تقبل شام او میکرد پس حرام شد که شام او را از کباب و دستک حکم قبل شام او کرد و اینها شام او را در جنگ شام او
و عمر عثمان ختم است چنانکه با گذشت این معاویه مستحق ذم و کفو شام شامی برادر معاویه بنی سید
نیست نصفی از صحاب کرام کم پیش وین سجاد ابوی شریک پس محاربان امیر اگر کفره یا فستقه بایستند
انکار از شرط وین بخیزد که از راه کینه ایشان بگریزند و جویند بخندند یا مگر بزدی می که مقصودش ابطال
وین است که برادرش از آثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است پس علی الله تعالی عنده طلب صاحب نمودن
از قتله و طلحه و زبیر که اول مدینه برآمدند بوسطه تا خیر قصابان آمدند و حضرت صدیق بنیر با ایشان
امروفت نمود و جنگ جنگی در آنجا سیزده هزار آدم قبل رسید و طلحه و زبیر که از عسکره بیشتره اند نیز
قبل رسید بوسطه تا خیر قصابان حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه از شام بیرون آمده با ایشان
شرایطه جنگ ضمن نمودند اما مغالی تصریح کرده که آن مناعت بر امر خلافت بوده بلکه در
استیفاء قصاص و بدعت خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز میگوید از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابوشامه سلمی که از اکابر علمای حنفیه است گفته است که مناعت معاویه یا امیر در امر خلافت بوده که
بنیمیر علیه السلام اصلوات التیما معاویه فرموده بودند اما ملک النیل فاروق هم از آنجا معاویه را طعم
در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود و درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بوده
و توفیق و میان این دو قول نیست که مناعت مناعت تواند بود که تا خیر قصابان باشد بعد از آن طعم خلافت
نیز پیدا کرده باشد بصر تقدیر اجتهاد در محل خود و فتنه است اگر مخطی است یک وجه است و محق را در حق
بلکه ده وجهی برادر طریق سلم و بنیون سکوت از ذکر مشاجرات صحاب بنیمیر است علیه السلام اصلوات
و التیما و عرض اندک منازعات ایشان بنیمیر فرمود علیه الصلوة و السلام یا کم و ما بنیمیر صحابی
و نیز فرمود علیه الصلوة و السلام فاذا ذکر صحابی فامسکوا و نیز فرمود علیه الصلوة و السلام سادس
صحابی لا یخذه و هم عرضا یعنی تبرک لعلی غرض من حق صحاب من استبر سید از خدا جل و علا
و حق ایشان را ایشان را نیز خود سازید قال الشافعی و بنیقول عن عمر بن عبد الغیزه ایضا لک و ما طهر
عنها اینها فله نظر بها استناده از عیارت مفهوم میشود که خطا را ایشان هم بزرگان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد و نه از بدی و دولت از مره فستقه است توقف و لغت او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است

درشته باشد از سنتها خلاف آن جا که از حدیث آمده است و در القوم شیخیه و انجمنیه و اجتهادیه که از حضرت
 الامام الغزالی و القاضی قال البکر و غیره با بقیه تفصیل و حق مجاریان حضرت میرزا زین العابدین
 قال القاضی فی شفا قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی علیه السلام علیه و آله
 و سلم یا بکر و عثمان مساویه و عمر و ابن العاص رضی الله عنهم فان قالوا علی خلیل و کفران شیخیه و غیره
 من انتم ناس کل کمالا شدید افلا یكون محاربوا علی کفره کما عمت الخلاه من الرضه و لا کما انهم
 البعض و شایسته لقب بکثر من صحابه کثیره و کانت لقیته و طلحه الزبیر و کثیر من اصحاب
 الکرام منهم و قتل طلحه و الزبیر قتال بجل قبل خروج معاویه ثلثه عشر الفاضل القلی الصلیب و غیره
 مما لا تحجرا علیه السلام الا ان یجوز قلیه من ما بلغه ثبت و نحوه و عبارات حقیقت خلا او از زمان خلا
 حضرت امیر خواجه بودیه جو که بالش فسن و ضلالت است ابا قول بل سننا موفق باشد مع ذلک اباب
 ستمت از ایشان که تفاویم خلاف مقصود چنانچه نباید و زیاده بر خطا تجویر نمیکند کیف یكون
 جائزا و قدیم انه کان اما عادلا فی حقوق المسلمانه و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق و قد
 مولانا عبد الرحمن الحکامی حکما من گفته است نیز زیاده کرده است بر خطا هر چه زیادت کن خطا
 و آنچه بعد از آن گفته است اگر مستحق لعنه است انحراف از متابعت است چه جا و بدست و محل
 شایسته اگر این سخن در آینه ممکن گنجایش است اما زیاده حضرت معاویه گفتن عت دارد و در احادیث
 بنویسند و ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام حق مساویه دعا کرده اند اللهم علمکم
 و حساب احزاب و جاد و کفر و مفرود و اللهم اجعلهم اویا و مهیدا و دعا حضرت بقول هر این سخن
 از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سرزده باشد و ایضا مولانا در بیان ابیات قصیده
 ناکرده گفته است آن صحابه و دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر سید در بابا لایم خدنا ان لیسنا
 او خطانا و آنچه از امام شیخیه در ذم معاویه نقل کرده اند و کوشش او را از فسق بالا گذر نداده اند
 به ثبوت نه بویسته است امام عظیم که از تلامیذ اوست بر تقدیر صدق آن او حق بود و از
 نقل و امام مالک که از تابعین است و معاصر او و علم علماء مدینه شاکم معاویه و عمر و
 العاص قبل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چرا حکم

چه در این دنیا که جمیع مشایخ نقشند بر دین و تفاوتی که یک بل و وجد واحد بر عالم ابروی علی بن هفتم
 ان شتم و کار که حضرت محمد ص و ع و ک با کبلیت و لایت مهوود نیز برین نسبت خود خواهد بود و شتم
 و تحیل برین سلسله علییه اید فرموده نسبت جمیع ولایات دول این نسبت علیست زیرا که سائر ولایات
 از کمالات متبرکه نسبت قلیل انصیاب این ولایت بواسطه تناسب ضریب صدایق ازان کمالات
 حظ وافر دارد که انصاف بین تفاوت راه از کجاست تا بجا باشد برادر حضرت امیر جو که حامل بار
 ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوٰه و السلام تشریف مقام قطب ابدال و اوانا که از اولیا و غلات
 و صاحب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفعول با و اما انحضرت است قطب قطب که قطب
 مدار است بر قدم است قطب است بجا است دریا او هم خود را سر انجام نیاید و از عهد بدایت بر می آید
 حضرت فاطمه و اما این نیز در نیمه عالم با حضرت امیر صنی الله تعالی عنهم شریک ندیدند که صحاب و غیر
 علیه السلام الصلوات و التسلیمات همه گزینند و همه بزرگی یابد که در خطب انبیا روایت کند که رسول
 صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله اختارنی و اختار لی صحابا و اختار لی منهم صها و انصارا فمن
 فیهم خطه الله من اذ انهم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه علی الصلوٰه
 و السلام من صحی بک فلیعینه الله و الملائکة و الناس اجمعین و ابن سعد عایشه روایت کند رضی الله
 عنها که رسول فرموده علیه علی الصلوٰه و السلام ان شرا منی اجر اثم علی صحابی و من شرا ثا و
 محابرات که در میان ایشان نقشند ابر محال نیک صرف باید کرد و از هوا و تصدیق باید و نه زیر آن
 مخالفت نهی بر اجتهاد و اویل بوده نه بر او و موس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما بد نیست که
 محاربان حضرت امیر علیه السلام بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون خطا اجتهاد
 از ملامت دور است از مواخذه مرفوع چنانکه شامه موقف از آمدی نقل میکند که در مقامات جل صغیرین
 از روی اجتهاد و یوده شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی
 از صحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطا ایشان اجتهاد بود و شیخ ابن حجر در صوغش گفته که
 مناره معاویه با امیر از روی اجتهاد و یوده و قبول از مستحبات اهل سنت فرموده و انچه شامه
 موقف گفته که اگر صحاب بر آنند که آن بمنارعت از روی اجتهاد و یوده مراد از صحاب که امیر کرده

و فی بیان اینها مستوفی قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لو کان بعبد بنی لکان عمر المؤمن غزالی مؤمنه که در این
 غزالی حضرت فاروق علیه السلام بر حضرت صحابه کثرت است عشایر عالم چون در بعضی در فهم این معنی توفیق
 گفت مراد من علم است نه علم حیض نفاس از حضرت صدیق چه گوید جمیع کلمات حضرت عمر یک معنی است
 چنانچه غیر صادق آنرا خبر داده و محسوس میگردد انخطاطی که حضرت فاروق از حضرت صدیق
 زیاده از آن انخطاط است که حضرت صدیق را از حضرت بنویمبر علیه علی الصلوات و السلامات برقیاس کن
 که خطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و همچنین بعد از موت نیز از حضرت بنویمبر جدا نشدند و حشر
 نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس فضیلت بوسطه اقربیت ایشان بود این حقیقت را
 از کمال ایشان چه گوید از فضائل ایشان چه بیان نماید و در جبهه که سخن از آفتاب گوید و قطره را
 چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد و یا که برقی دعوت خلوق مبرج و اندو از هر دو طرف ولایت
 و دعوت بفره دارند و علماء مجتهدین از تابعین و تیر تابعین بنور کشف صحیح و فرست صاف و اخبار
 متنابعه که کمال ایشان را دریافته اند و شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده
 و بنویمبر را جبهه فرموده اند و کشفی که بر ایشان اجاع ظاهر شده بر عدم صحت عمل نموده اعتبار کرده اند کیف و قبح
 فی الصلوات و فضیلتها که در این جاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کفانی من النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم لا یخلد فی بحر احداث عثمان ثم ترک صحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یفصل
 بینهم فی رواه لابی داود و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حی فضل الله النبی صلی الله علیه و آله
 تعالی علیه و آله و سلم بعدد البکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته الولايت فضل من النبوة
 انما یسکون و انما ویلای غیر من جمیع که انصیب فر از کمالات مقام نبوة ندارد بنظر شما و آید شما
 فقیر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت فضل ولایت است اگر چه ولایت آن نبی با خود
 همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهات کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت و معلوم است
 که سلسله علیقه بشبذیه در میان این سلسله اولیا بنسب بجز حضرت صدیق است پس نیست صحود ایشان
 باشد و دعوت ایشان تمام بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان
 توفیق جمیع نسبتها که در میان ایشان شد و دیگران بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقت معامله ایشان

و فی بیان اینها مستوفی قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم لو کان بعبد بنی لکان عمر المؤمن غزالی مؤمنه که در این غزالی حضرت فاروق علیه السلام بر حضرت صحابه کثرت است عشایر عالم چون در بعضی در فهم این معنی توفیق گفت مراد من علم است نه علم حیض نفاس از حضرت صدیق چه گوید جمیع کلمات حضرت عمر یک معنی است چنانچه غیر صادق آنرا خبر داده و محسوس میگردد انخطاطی که حضرت فاروق از حضرت صدیق زیاده از آن انخطاط است که حضرت صدیق را از حضرت بنویمبر علیه علی الصلوات و السلامات برقیاس کن که خطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و همچنین بعد از موت نیز از حضرت بنویمبر جدا نشدند و حشر نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس فضیلت بوسطه اقربیت ایشان بود این حقیقت را از کمال ایشان چه گوید از فضائل ایشان چه بیان نماید و در جبهه که سخن از آفتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد و یا که برقی دعوت خلوق مبرج و اندو از هر دو طرف ولایت و دعوت بفره دارند و علماء مجتهدین از تابعین و تیر تابعین بنور کشف صحیح و فرست صاف و اخبار متنابعه که کمال ایشان را دریافته اند و شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده و بنویمبر را جبهه فرموده اند و کشفی که بر ایشان اجاع ظاهر شده بر عدم صحت عمل نموده اعتبار کرده اند کیف و قبح فی الصلوات و فضیلتها که در این جاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کفانی من النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یخلد فی بحر احداث عثمان ثم ترک صحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا یفصل بینهم فی رواه لابی داود و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حی فضل الله النبی صلی الله علیه و آله تعالی علیه و آله و سلم بعدد البکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته الولايت فضل من النبوة انما یسکون و انما ویلای غیر من جمیع که انصیب فر از کمالات مقام نبوة ندارد بنظر شما و آید شما فقیر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت فضل ولایت است اگر چه ولایت آن نبی با خود همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهات کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت و معلوم است که سلسله علیقه بشبذیه در میان این سلسله اولیا بنسب بجز حضرت صدیق است پس نیست صحود ایشان باشد و دعوت ایشان تمام بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان توفیق جمیع نسبتها که در میان ایشان شد و دیگران بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقت معامله ایشان

[illegible]

[illegible]

شما مجید بدان دعا میبند مکتوب و صد چهل و پنجم بلا صدام صد و بیست و پنج در جواب استفسار ما که نموده بود
 بعد از صلوات علیه الدعوات بنمایید که مکتوب این که بحقوق صدرالاشیته بودند رسید موجب فرحت
 گشت نوشته بودند که ذکر فی اثبات تالیف است و یک عدد ساینده است امامت تمیز شود و غیبت هم
 گاه گاه رویداد محبت انما در ذکر گفتن ظاهر شرطی از شرطی است و مستحق است که نتیجه بدان عدد شتر
 نکته بالمشاء انما استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را نوشته بودند که خطر
 صدیق صنی الله تعالی کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان التعلیقه و ذکر القلب و ذکر الروح
 شکر و ذکر الکفر بیانند که چون ذکر بی از ذکر و ذکر است هر ذکر بی که باشد مقصود قفا ذکر و ذکر است
 در تذکره و ذکر تعلقه و سوره و کفر فرمودند بهر چه از دوست و امانی چه کفر تحریف چه بیان
 بهر چه از راه انی چه شتر تحریف و چه زیبا اما ذکر را عرض این می پیش از حصول قفا و قبا باید است
 زیرا که بعد از حصول قفا و ذکر و ثبوت ذکر از وی بدو نمیشد اگر در معنی خدای مانده باشد در حضور استفسار
 خواهد نمود که حوصله کلمات است پس این فی الالهیات بحضر صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار
 مستحسن است استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 او در جوابی نوشته که و کافر حقیقی و کافر اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بن علی بن القضاة نوشته که اگر لکبه سال
 عبادت میکردم بخیر این کلمه الیه علی سینا حاصل شد از و نمیشد عن القضاة نوشته که اگر میفهمید مثل آن
 بیچاره طحون و طام امی شدند باید داشت که کفر حقیقی عبارت از فراموشی حقیقت است بالکل و بتبار
 کثرت است تمام که مقام قیامت و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که مومن است کافر حقیقی نسبت
 باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کونه نظری این سینا است که اسلام حقیقی دلالت نموده و فی تحقیق اول
 از کفر حقیقی هم نصیب نموده از وی علم و تعلیل گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر گرفته
 و در خضرش فلسفه مانده امام غزالی تحکیم را مینماید و بحق که اصول فلسفه او منافی حصول اسلام است و
 شیخ ابوسعید از عین القضاة بسیار مقدم است با وجه تالیف اگر شایسته از شایسته باقی مانده باشد و حضور
 استفسار خواهند نمود و سلام مکتوب و صد چهل و پنجم بلا صدام صد و بیست و پنج در جواب استفسار ما که
 که مکتوب شتر بوده است و در کتاب او تمیل بیان و آنچه گفته که در کتب او قاطع میگردد و لبس الله الرحمن الرحیم

و چون ظاهر از غفلت چاره نیست چه در ابتدا وجه در آنها پس بطل هر سه وقت محتاج به بزرگداشت غایتی باقی بماند
 و بعضی اوقات ذکر اسم ذات غرض از غفلت است و بعضی دیگر از اوقات ذکر لغتی و آنها را نسبت باقی ماند
 محال باطن در اینجا نیز از زمان انقطاع غفلت با کلیت از ذکر کثرتن چاره بود انقدر است که در ابتدا این ذکر
 ذکر متعین است و در وسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلبات قرآن داد و صلوة نیز بر طریقه غفلت ننموده
 گنجایش دارد ولیکن وقت قرآن بحال متوسط مناسب است نماز و فعل مناسب است ختمی است باید دانست
 که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس کم بملاحظه بها و صفات باشد اگر چه دائمی بود و در وقت چنان احدیه مجروح حال
 غفلت است این غفلت نیز بر طریقه یاد نمود و بپایان او باید رفت و فراق دوست اگر اندک است اندک
 نیست به درون دیده اگر نیم سوست بسیار است به از وقایع که رویند نوشته بود و پیش ازین بیشتر در جواب
 نوشته بود که اینها بیشتر است هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند که کیف الوصول
 سعاد و دونهها به قلل الجبال و دهن خنوف به والسلام مکتوب و صمد چهل و سوم بجانب ایا محاسب
 صد و یافت در غیب طریقه علیقه بنشیند به بعد الحمد و الصلوة و تلبیه الدعوات معلوم خوی غری با و که چند فوج
 و کتابها می رسد و طلب انصاف نموده بودند اما این حقیر نظر بر خایها خود انداخته اقدامی در جانب آن
 مسئول نموده چون طلب گشت بضرورت چند فقره نام بود نوشته آمد استماع نمایند و بدینند که آنچه بنویس
 است به ولایت است و آن مکلف امتثال امر است و آنها از توبه ای که می آید ماکم الرسول فخره و ما نه کم عنه
 فانه هم شایسته نمیست و چون با خلاص است الا الدین الخالص و آن به فاصول می بند و در محبت
 و دایمه شغور شود و لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل قیام و محبت فائیه است نیز ضروری آمد و حقیقت خلایق
 صورت پذیرد و طرق صوفیه در مراتب کمال تکمیل چونکه تفاوت اصالة است پس بر طریقی که مکتوم متابع
 سنت سینه باشد و اذقی با تیان احکام شرعی از برای حقیر اولی و النسب بود و آن طریق طریق الکابر
 نقشبندی است قدس الله سره اسم العلیه جلین بزرگواران دین طریق التزام سنت نموده اند و آنها
 از بدعت فرموده مها اکمن عمل بر خصمت تجویز نمیکند اگر چه بنظر ما بطن را فرمایند و عمل بر بدعت
 از دست نمیکند اگر چه بصورت در سیرت متضرر و اندک احوال موجب آید احکام شرعی خسته اند و در آخر
 صاحب احادیث علوم دینی نه جانی بر نفس عیبه در رنگ طبعان بخیزد و میز و جود حال عوض نمیکند و بر صوفیه

صطفی رساله که در ضمن احوال خیرکال شما بود رسید مرطالو ان باعث مستغنی گشتن و عیش و تنزه و چنین است
 باشند تا باید که از احوال گذشته بحول احوال بایستد که انجا چیهالت و ماد نیست بعد از ان اگر معرفت
 شستن سازند و بی شک است بلکه چه در وید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شهود و حد و کثرت باشد
 حاکم و حد و کثرت اصل گنجائش نیست آنچه بنیاید شهر و مثال آن وحدت است نه او پس حال شما
 و نوقت ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و تکرار این کلمه با هیچیکه در وید و دانش هیچ نگذار و درخت رحمت
 است چنانچه در وسایل انبیا اندازد تا بحیرت و چهل و دو از قاضیه نیست آنچه شما قناد نشسته اید معجزه است
 نه نماز چون بعد از وصل و بقیان دست بردار اول تم درین روزه با وصل کجا و اتصال که رسید کیف
 الوصول الی سعاد و دونهها فلفل بحال و دونهی خفوف با احوال شما درست است اما گذشتن از ان لازم
 است والسلام علی من اتبع الهدی صحت دیگر مستحقا بر شریعت است و تطبیق احوال است با حوال
 شریعت اگر عیاد با بسجانه در قول و فعل خلایف با شریعت پیاید خرابی خود در ان باید دانست طریق
 ارباب شریعت است و اسلام مکتوب و حدیث و کیم بجانب مولانا عالم محمد صدور یافت و ربان شریعت
 بعضی یاران بعد از صلوة معلوم خوبی ارشدی با و که احوال انجیر و مستوجب است یاران اینجا
 حرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام لغایت است سحانه پویا چهره و گشتند
 و از انکس خبری بسهم کمالی شدند هم ذلک نظر لغوف و انداز اینجا انصیب و اخراج حاصل کرده شاید میل جوهر
 نمایند و انحصار بر حقیقت سن لثا گاه گاه از احوال خود یار بیکه و خل طریق شده اند و میخواند نوشته باشند
 و چند روز در اینجا استقامت و زنده اسلام مکتوب و حدیث و کیم بجانب ملا بلال الدین صدور یافته
 در جواب بعضی سوالها نموده بودند بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات معلوم خوبی غرضی با و که در پیش
 کمال صحیفه شریفه ربانید موجب رحمت گشت از وید و تصور و شهن یا و اعمال خود نوشته بودند
 بوضوح انجا مید از حضرت حق سبحانه و تامل فرید این مسئله است و تمام این اتهام مطلوب درین راه
 این هر دو دولت از ملاک مورد حق نوشته بودند و شمس انمودند که شغل ستم ذات شما و تقدیر کجاست
 وجه مقلد حجت مد او است این اسم مبارک طرف میکرد و نه با نفی و انبیا تا با چه حد است و
 این کلمه تیر که چنانچه پیش از این دو چه بمقدار حجب آید میخواندند که ذکر عیارات از طرد و خلعت است

اول
 بعد از این

همچنین چنانچه اگر غمی که از روی شفق و مهر بانی مرسل آشته بودند بطالوه ضایعین آن بهیچ و مسرور گردید
 نوشته بود که عرض احوال تقدیر احوال است آنمحد و نامقصود از حصول احوال گرفتاری احوال نیست چون
 این گرفتاری حاصل است حصول احوال گویند نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم زری
 بسیار داریم آنمحد و ما القه که کذا لکن حصول الثمرات منوط بمردود و الا زمان حال الحیوة و بعد الموت
 و الا تحمل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود اما آن مقوله
 آئیده اما خیر است بخیال هم رسانند از سوی او یک رفته بود نوشته بودند از مخلصان ثلثات معنویت بظاهر
 هیچ زیاده از احوال خود تلقین نموده بودند بجهان لجه و المنة که شمار از مقبولان ساخته اند بقل من
 قبلا بل علیه نوشته بودند که دو سر راده آیده بودند که تلقین ذکر بکیر انداخته و ما استخاره در هر امر منسوب است
 و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره مری ظاهر شود خواب در وقت یاد بیداری که دلالت بر فعل
 یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر در اقبال آن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد
 و اگر قبالی آن تقدیر است که سابق داشت و نقصان پیدا کرده بهم منتهیست در نصیحت استخاره را اگر سازد
 تا زیاده اقبال منجم شود بیهک استخاره تا بهفت مرتبه است و اگر بعد از اقامی استخاره نقصانی
 در اقبال سابق منجم شد دلالت بر منتهیست در نصیحت نیز اگر استخاره را مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
 استخاره مکرر ساختن احوال و نسبت و اقیماست در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رساله
 مبدا و معاد که در بیان جبر و کسب تحریر یافته است پرسید بودند مخدوما مبارک است روح مرفعی را که دنیا
 و آخرت را احیاء است بهر طریقی که در کتب است این قبیل است مدعا که از روحانیت اکابر قدس و تعالی
 است که مناسبات احیاء است کالاک الا عذر انصرت الایا و بوجه مختلفه و انکار شتی طلب امان
 از فتنه ظلمت رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی که لایق به شمار از نشر آن ظلمت محفوظ ساخته است بظهور
 خاطر متوجه بنات قبلی باشد لکن و تقدیر میدست که این حفظ را موقت سازند آن رساله
 اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که غیر و ضرر صلاح و خیر نیستی مسلمانان بگذرد قال الله سبحانه
 و تعالی ان الله یخیر لکم خیر و انفسکم و السلام بکتوب صدق و بجهل شیخ یوسف برکی صد دریا
 در بیان بنیاتی این راه و بعضی از فواید کل طنبیه لا اله الا الله محمد و سلم اعلم بحاله و الا

تا جمیع حاصل شود و معالیه ترقی بنجامطالعه توفات لازم گیرند که سونو هست سجدادیم از گنجه مقصد
 نشان بود السلام علی من اتبع الهدی التزم متابعه المصلی علی الصلوات و التعلیمات تمها و کلمات مکتوب
 و وصی و ششم بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه در کثیر اخوان امید وایه است و در تفسیر آنکه
 بسا احوال و محارف میدان باعث توقف پیران شود و بجز بجز گردد و در بیان آنکه احوال میدان باید که
 که موجب باشد که ترغیب ترقیات نماید الحمد رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و علی آل الطیبین ^{الطاهرین}
 همچنین مکتوب شریف که بموجب حق جبهه جمعی رساله شده بود و در وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت چون
 احوال مسترشدان ایشان تفصیل انداج یافته بود و فرحت افزود زیرا که در کثیر اخوان بموجب اکثر
 اخوان فی الدین امید وایه است و در عین شهادت که با چنگ نیز میوید انجمنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون حرکت خود بود و بسا که ترقیات میدان باعث توقفات پیران
 گردد و حرارت مسترشدان در خانه مرشدان برودت اندازد انجمنی ترسان و لرزان باید بود و حال
 مقامات مردان در رنگ شیر و بر باید داشت چه جای آنکه با آنها منافرت و بیابان باید کرد که بسا و ازین
 راه در وازه عجیب که گردد و بلکه باید که بکرم بسیار شجسته من الایمان ترقیات میدان باعث ترسند و خجالت
 باشد و حرارت طلب لبان موجب غرت و غیرت بود باید که قصور اعمال و ستم و دشمنیات لازم وقت
 بود و انجان بکل مل من میرد مطلوب باشد هر چند متوجه از او ضلع پسندیده شما همین قسم معلوم است اما
 ملا حظه اعلامی دین که اما لعین بود نموده بطریق تاکید میبالت که کرده اند ازین راه بسا در و دور می
 توجه ظالمان افتد که مقصود جمع کردن این دولت است اقتضای برخی از قصور است خواهی چه سبب احمد
 باید که و خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بر وجه تم مرعی باشد میسر عبد اللطیف هم اگر توفیق
 تو میوید باشد و نمایند است تقاضا پیدا کنند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه فاکوریه التماس میکنند که بیدار
 طریقه نقشبندیه بسجکس هم طریقه تعلیم نهند که خلط و در طریقه نشود و اما اگر کلامه و شجره طلبند و تنجاره راه و در
 بیکه ندو بصیحه فریاد السلام علیکم علی سائر صحابکم و ارجاءکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعه المصلی
 علیه الصلوة و السلام تمها و کلمات مکتوب و وصی و ششم بمیر نعمان صدور یافت و در جواب کتابه
 که نوشته بود و متعارف نموده الحمد رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آل الطاهرین

اول

علی التواتر و التواالی فاضل است ۵ من آن عالم که با بر تو بهای پندار از لطف برین قطره باری به اگر بر روی
 ازین صیدم به چو سوسن شکر لطفش که تو نم به دیگر فرزندی لغوی محمد سید که در مکتوب خود اظهار احوال خود
 نموده بود بسیار اصل است بآن خصوصیت از بیان کم کسی را روده است این است که حضرت حق سبحانه
 و تعالی او نیز بواسطه خاصه مشرف گرداند و فرزند می محمد مصوم خود فیض خداوندی هلسطانه نالیت
 قابل انوار است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه فعل آرد بصفه حبیه علیه علی آراء صلوٰت و سلام مکتوب و وص
 وکی مصنفم بجا محمد طایب بنی صدویافته در غریب متابعت سنت سنییه علی صاحبها الصلوٰه و السلام
 و نتیجه در مداحی طریقه علیه نقشبندییه قدس تعالی اسرارم شبتنا السجانه وایکم علی جاده الشریعیه الحقه
 المصنوفیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و نتیجه و علی آراء السلام و صاحبها العظام خودی ارشدی کما بر طریقه علیه نقشبندییه
 اختیار این را باحوال و موجود کشف سازند لغت عظیم میدهند و اگر احوال و موجود ایشان بند و درین التزام
 و اختیار فتوری یا بندها احوال نامی پسند و آن موجود را میگویند و در آن فتور خبر خرابی خود هیچ میدهند
 زیرا که بنیان و چو یکسان هندو فلاسفیونان اقسام تجلیات صوری و کثافات مثالی علوم توحیدی بسیار
 دارند اما غیر از خرابی و در حقایق آن ندانند و خبر بعد و حرمان نقد و قوت شان نیست آن برادر چون
 بفضل الهی جل سلطان خود را در سلک الهیه این کابر و خل ساخته تا چار است که متابعت ایشان را التزام نماید
 و سر موقوف مخالفت با گنجایش پادشاه کالات ایشان سودمند و برخوردار گردد و اولاً تصحیح عقاید برفیق معتقدات
 اهل سنت و جماعت کسر هم السجانه فرماید و ثانیاً علم فرض و سنت و وجوب و حلال و حرام و مکروه و
 مشنبه که در علم فقه مذکور است و عمل بمقتضای این علم حاصل نماید تا آن نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن
 دست نکند طهران عالم قدس محال است و اگر احوال و موجود به حصول آن در بار و بیشتر خرابی خود را در آن باید
 الا با خودی میباشند داود بخا آمده اند صحبت ایشان را ختم شمرند بچند نصیحت و دلایم اینها نمایند که صحبت
 میدان این کابر بسیار بوده اند و بخا آمده اند صحبت ایشان را ختم شمرند بچند نصیحت و دلایم اینها نمایند که صحبت
 داخل بطریقه علیه نقشبندییه که صحبت متوالیه را غنیتر شمرند و در حلقه کجا نشینند و در یکدیگر فانی باشند

و کلمات نهمه شریفه و بختیاری که سجد جان به عالمین اولاً و آخراً و صلوة و السلام علی سید عالم و آتش و نور علی
 ابره الکرام و صباه العظام و السلام علی سائرین ائمه الهدی و الزم متابعه المصطفی علیه علی اهل الصلوات و التسلیمات
 انها و کلمات مکتوب صدوسی پنجم بملا عبد العزیز سمرقندی حاجی بیگ فریسی و خواجه شرف کابلی صدیر
 در بیان آنکه محبت این طائفه سرایه سعادت و بغیره و آخرویه است و توفیق اینان احکام شریعه تحصیل جمعیت
 معنویه ثمرات آن محبت است و اینها سبب بعد الحکم و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم شریف و دوستان محبت
 و مشتاقان تحقیقی با دو کلمه کلمات شریعه که منبئی از فطر محبت و شتیاق بوده بوصول آن شهر و مسرور گردید
 شبتکم استیجانه علی الحجه این محبت را سرایه سعادت و بغیره و آخرویه دانسته از حضرت حق شجانه و لغا
 نبات و اشتغال بر این است باید نمود توفیق اینان احکام شریعه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت
 باطن این سودت اگر عالم اعظمت و کدورت را در باطن بریزند و این محبت را بر پا دارند غم نایب
 خورد بلکه امید و آریا بود اگر کوه کوه الوار و احوال را در باطن اضافه کنند و سرسوی ازین محبت
 بردارند خبر خرابی هیچ نباید است و شد راج باید نمود و این ششتر اینک حکم داشته متوجه کار خود باشد
 و با سواد طائل عمر گرانی را تکلف سازند بهمانند من تنو نیست که توفیقی و خانه رنگین است
 السلام علیکم و علی سائرین ائمه الهدی و الزم متابعه المصطفی علیه علی اهل الصلوات و فضلها و التسلیمات کلمات
 مکتوب صدوسی و ششم بخند و مزاد که میان شیخ محمد صادق سلمه است و در بیان بعضی از سیر
 صدق یافت بعد الحکم و الصلوة معلوم فرزند ارشدی باو که از مکتوب که در شرح احوال نوشته بودند
 چنان پیغمبر گشته بود که شمار اینستی بولایت خا محمیه علی صاحبها الصلوة و السلام و ائمه پیدایشده است
 از بعضی شک خداوندی جلیطان بجا آورده که از دتهای آزوی آیند و است داشته که در حق شما بصول پیونید
 و این زمان امیدوار گشته متوجه آن باشد که شمار ایندلت جذبات با اتفاقاً و دین حبست و جو شمار داخل و است
 سوگو یافت علی نبینا و علی الصلوات و التسلیمات و از انجا گیشه دخل دائره ولایت خا سجد سجد سجد
 الحجه و المنته علی لک و چون شما بشور دین ولایت را آورده اند زیاده از است روز است که در کنار خود
 نگاه نهمه پیرویش نباید معلوم نیست که از ضعیف این نسبت معلوم شما شده باشد و حالاً چون اوقره
 آورده است است که معلوم شما نیز گردد و از اباقات حضرت حق شجانه چه گویند که در پایان عاصی

ملازمیت هر وقت نزول بصورتی است که مقام علم معرفت است و در مقام محاوره تجلی ذاتی که مبراست
 از شایستگی و منفرد است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه شرف پیدایند و می دانند که پیش از این
 هر تجلی که حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات شیون و اعتبارات بود هر چند عارفان تجلی را
 به ملاحظه اسما و شیون دانند و تجلی حضرت وجود صرف شمرند بحال انشایدن عدم که باو می هر شرف و نقص
 بواسطه ظهور نام حضرت وجود و تقاضای حسن پیدا کرد آن یافت که هیچکس نیافت قبیه لذاته بواسطه آن
 عارضی که گشت نفس انوار الهی که بالذات بشرات اعلی است از همه سعادت تمام بان عدم در او پدیدار
 تجلی حاصل نموده انوار و بهجتی که در وجود که مستحق کرامت گناهکارانند پدیدار است که عارفان نام المعرفة
 بعد از مقامات عروج و مراتب نزول فرایند و آینه داری حضرت وجود نماید هر آینه جمیع کمالات
 اسما و صفات در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا بهیچ و خواهد نمود با اطاقتی که مقام اجمال متضمن است که
 این دولت غیر از این نیست و این آینه داری بکاست فاخر که رقصه اند و در خزینه حضرت
 علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آینه داری در مرتبه علم است و آینه آن عارف در مرتبه
 خارج که در خارج کمالات را و نموده است سوال مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است بکلام
 اعتبار ملت وجود گفته اند جواب هم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم و اعتباری پدیدار شده است
 بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده و در شتابان وجود دینی و او را مراتب وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه
 عدم هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض است لاجرم معلوم خواهد بود و هر کمالات که در
 مرتبه عدم معلوم گردد و حضرت وجود مثبت خواهد بود پس چار عدم سبب ظهور کمالات و جوی گشت و گشت
 لا اله الا الله فافهم فانه یغفل الله سبحانه الهم ای فرزندان معارف که مسوده یافته است است که
 از الهامات رحما باشند که اصلا شایسته ساوس سلیطانی را در اینجا مجال نبود دلیل بر نفی آنند و که چون
 در صد تحریر این علوم شد و بتجلی بقیاب من اونی جلای گشت دید که گویا ملائکه کرام علی نبینا و
 علیهم الصلوٰه و السلام از نوعی انتم تمام فرماید میگرد و نمیکند شتند که در حوالی آن مکان بگرد و در سجانه
 اعلم بحقیقت احوال و چون اهل انعم جلیده او اعظم محاسن انوار این تعظیم حیات نموده آمد استیفا که از منظر
 مبرک باشد چگونه عجب انجالی باشد که اینانیت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود و سبقت نصیب است

اول

بنای ایشان بر علی صراط مستقیم نشاند یعنی بسیار داری هر که حکم بوجه وجود نماید مثال این سخنان چنانچه
 فرماید بچهرین حقیر ظاهر ساخته اند است که باسیات ملکات عدات اند با کمالات وجودیته که در آنها مجلس
 گشته است و متفرق شده کامر مفصلا و اندک بانه حق و یو بهد لبیل لے فرزندان علوم و معارف که بهر یک
 اهل البیان تکلم نموده است نه بصیرت و نه بشارت از اشرف معارف اند و اکمل علوم که بعد از هر سال در
 ظهور آمده و حقیقت و ارجحیت و تقدس ملکات را که با کین و یلیق بیان فرموده اند نه مخالف بکتاب و سنت
 دارند و نه بیاس است با قوال بل حق مانا که مراد از دعا نبوی علیه علی آله صلوات و اسلام که گویند از برای تعلیم
 است فرموده اند اللهم ارنا حقایق الایثار کما یبای این حقایق اند که در ضمن این علوم متبیین گشته اند و مناسب
 مقام عبودیت اند و نقص دل و کسار که ملایم حال بیده است دلالت دارند بر عجز خود را بر عین معاد و قادر
 خود دارد و چه طائف دارد از کمال الج اونی خیر سید هدای فرزندان آن فقیست که در امم سابقه در ظهور و قبلیت
 بپای خلعت است پیغمبر اولی الغرم مبعوث میگشت و اجبار شریعت جدیده میکرد و درین است که خیر الامم است
 و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه السلام که صلوات و تسلیات علماء را بر شیه بنی اسرائیل داده اند و وجود علماء
 از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر برآیه از علماء این است مجددی یقین بنمایند که اجماع شریعت فرماید
 علی الخصوص بعد از مضمی الف که در امم سابقه وقت اجست پیغمبر اولی الغرم است و بر هر پیغمبری در آن وقت
 الکفا منموده اند و ظهور وقت عالمی عارفی تمام المعرفت در کار است که تمام مقام اولی الغرم امم سابقه باشد
 شعر فیض روح القدس باز مد فرماید و دیگران هم بکنند پیغمبر میسجاد میگرد بای فرزندان وجود صرف مقابل
 عدم حضرت و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت و حیب الوجود است تا کون تقدس عین هر چه و کمال هر چه
 این عینیه هم اگر چه بسبیل اجمال شد در آن موطن گنجایش ندارد که شایطیبت دارد و عدم صرف که مقابل
 آن وجود است آن هم است که هیچ نیستی و ضافتی با و راه نیافته است و عین هر شر و نقص است هر چه بدین
 غیبت تاثیر در اینجا نمیکند که بوی از اضافه دارد معلوم است که ظهوری بر وجهاتم که در مقابل حقیقی آن شئی
 صورت نهند و بضد با متبیین الایثار پس ناچار ظهور وجود صرف بر وجهاتم در مرات عدم صرف حاصل
 گردد و مقرب است که نزول ندارد و چه هم است پس یک عروج او لغایه اندک بانه بحضرت وجود صرف
 مستحق نزول و ناچار عدم صرف مقابل او است خواهد بود لیکن وقت عروج بجا نیست که عارف است که اهل انرا

و این گرفتاری را بیک شخص از کاند بکند و معلوم نمایند و این حقیر خلاف آن ثابت شده است
چنانچه شمراندن بالانگور شده است عجب کسیت بعضی از اینها در این مطلب این قول را سند می آورند که
گفته اند که المودفان فهم لونا کلون اسد کلمه کلون اندیش ازاد اشتباه می اندازند و نمیدانند که این قول چنانچه
مطلب ایشان است و موید عرفان این درویش زیرا که کلمه تجزیه کرده است منفرجه با ایشان نمود و است
و منشا غلط بیان فرموده که سبب این اشتباه حق است سبحانه حق او او غلط نیفتد قال علیه السلام

و صلوة ما الدنيا والآخرة الا انظر ان ان ضمنت احد ما سخطت الاخرى درین حدیث نیز تصریح است
آنکه درین حسن جمال اخروی زلف و بیانیست و مقرر است که حسن نبوی رضی باشد و حسن اخروی رضی پس شمر
لازم حسن نبوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ما چنانچه اول علم بود و متاثراتی وجود آری بعضی از ایشان
هستند که بگویند چنانچه دارند و وجه دیگر آنست که این را از وجه اول و وجه ثانیه حسن و تمایز در بیان
این وجه و در بیان حسن قبح هر کدام اینها منقوض احکام شریعت است قال المسبحانه ما ائیکم الرسول فخذوه

ا ائیکم عنه فانتهوا و خبر آمده است که از الوقت که دینا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی
برو نظر کرده است و مخصوصه حق است سبحانه اینهمه بسطه قبح و شرارت و فساد است که از مقتضیات عدم
است که با فساد شر و فساد است حسن جمال نبوی و حلاوت و طراوت آن کامل طرح فی الطریق اند و منظور
نظر نیستند جمال آنست که شایان نظر است و رضی حق است سبحانه قال المسبحانه شکایتی عن عالم برید

عوض الدینا و الله بعد الاخرة اللهم صبر الدینا با عیننا و کبر الاخرة فی قلوبنا بجرمتنا من افتخار بالفقر و تجب عن الفنا
علیه علی الصلوات اتمها و اکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بر حقیقت شرارت و نقص فساد
اینها نمیدانست استحقاق ممکنات را صورت علمیه حق جل و علا داشته است که صورت مراتب حضرت ذات تعالی

و تقدس در خارج جزا و وجود نمیدانند انکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است و ان ظهور علمیه غیر از
صورتش و صفات و جوی نمانسته است جل سلطان لاجرم حکم بوحده وجود کرده است و وجود ممکنات
را عین وجود و نسبت تعالی و تقدس و شر و نقص نسبتی گفته نفعی شرارت مطلق و نقص محض کرده است اینها
است که هیچ چیز را قبح بالذات نمیدانند حتی که ضرر و فعلات نسبت ایان و نهایت بر میدانند نسبت بذات خود که
آخرا عین خیر و صلاح می انگارند و نسبت باب خود را با نسبت حکم نمایند و کبر و اسب و الله الا هو آخذ

معنی تاویل کریمه است

معنی تاویل کریمه است

معنی تاویل کریمه است که در السمت والارض زیر السیمین است که ممکنات با هر عدت اند که هر خلقت و شرف است و خیر و کمال و حسن و جمال اینها از حضرت وجود است که نفس ذات است لقا و تقدس و عین هر خیر و کمال پس چاره او آسانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت و حقیقت الهی تقدس و چون این نور در آسمانها و زمین و بیاطلال بود و است از برای رف و هم و همان که بتوسط فمندی مثالی از برای آن نور آورده حقیقت لقا مثل لغوه مشکوه فیها مصباح المصباح فی جبهه الای خالایه الکرمیه ثابوت و سیاط فراید و تفصیل تاویل این کیمیه نشاء الله لقا در جا و کجاست ثبوت و ثبوت که مجال سخن در اینجا نیست و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویل کریمه است زیرا که معنی تفسیری مشروط بنقل و سماع است من فسر القرآن برایه فقد کفر شنیده باشد و در تاویل مجرد تخال کافیه است بشرط آنکه مخالف کتاب سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و احوال ممکنات عدت و صفات و در وایل ایشان مقتضیات آن عدات که بجا و قادم مختار بسلطان وجود آمده اند و صفات کامله در ایشان متعارف از نظر کمالات حضرت وجود است لقا و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بجا و قادم مختار بسلطان نه موجود شده اند و مصادیق حسن و قبح ایشان است که هر چه رو با خیرت دارد و برای آخرت محبت حسن است اگر چه بظاهرت حسن نباشد و هر چه بد دنیا دارد و دنیا محبت قبیح است اگر چه بظاهرت حسن نماید بجلالت و طراوت ظاهر شود و از خفا الدنویه از اینجا است که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و ایچته منع فرموده اند از نظر کردن بیل و خورشید بحسن امار و دنایه و مخرافات دنیه کمالین حسن و طراوت از مقتضیات عدم است که با وای هر شر و فساد است اگر نشان از این حسن و جلالت وجودیه بود منتهی نمیدهند مگر ازین راه که توجه نمودن بظلال وجود اصل مستحب است و این منع سخت است نه و جوبی بجلالت است پس آنکه در مظاهیر جمیله دنیوی ظاهر وجود است نه از ظلال حسن است لقا بلکه از لوازم عدم است که بطل مجاور حسن حنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبح و ناقص است در رنگ آنکه زیر این عکس غلاف سناست راز پانده و نمایند و آنکه تجویز تمکانات لسا جمیله نکایه فرموده است بوسطه تحصیل اولاد و انقار نسل است که مطلوب است در آثار نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بظاهیر جمیله و نعمات مستحبه که قانند تحصیل آن در این جهان حسن است از کمالات حضرت و حقیقت وجود است لقا و تقدس که درین ظاهر ظهور فرموده است

که لوازم حال دانی زیرا که فیض وجود صرف عدم نیست و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب خود از
 ذروه اصل بحدیض تنزلات نزول فرموده اند در اینجا عدم نیز آثار از غلیظه حدیض صرف عدم اتقا
 نمودند چنانچه اینها در رنگ تجلیم عناصر متضاده است که صورتی ضد بر هر کدام را سنگسار ساخته و فرموده اند
 فبحال است چنانچه پیر الطلمه و لنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرفی نیز حکم با انضباط کرده بودی و صرف
 که فیض است پس از تمام فیضین پیدا شد گوییم که اجماع فیضین در یک محل محال است اما اقیام یک فیض به
 فیض دیگر و اتصالی یکی دیگری محال نیست چنانکه ارباب مقول گفته اند که وجود موجود است و اتصالی وجود
 بعد محال نیست پس عدم موجود و متضاد وجود در جبر محال باشد اگر گویند که عدم از محمولات ثانیه
 است که منافی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوییم که مفهوم عدم در این
 محمولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف بود و وجه فساد است چنانچه ارباب مقول در
 وجود گفته اند بطریق محال که وجود باید که عین ذات و حقیقت باشد زیرا که وجود از محمولات
 ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات و حقیقت وجود که از مقول در خارج موجود است پس عین نباشد
 و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از محمولات ثانویه است نه جریات او پس جریات از جریات
 او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود
 صفات حقیقه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان از وجودی حاصل نیست این سخن مخالف راجی
 اهل حق است شکر الله تعالی چه صفات بسیج وقتی از ذات تقا و تقدس جدا نمیدانند و محتسب الا
 تصدیق بر این جواب آنکه از این بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این طل لازم آن اصل است انفکاک
 بنایه فی ابواب رفیکه فلیوجه اید ذات است تعالی و تقدس از هم جدا و صفات بسیج ملحوظ نیست
 بر آئینه ذات راجی باید که تقا و صفات بسیج ملحوظ نمیشودند آنکه صفات و الوقت حاصل نیستند پس انفکاک
 صفات از حضرت ذات تقا و تقدس باعتبار ملاحظه عارف ثابت نشده با اعتبار نفس امر با اهل سنت
 مخالف باشد فافهم ازین بیان لایح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت
 حقیقت خود را بشناخت بوقصود است که به خیر و کمال در وی یقین کرده اند مستعار از حضرت و ارباب
 است تقا و تقدس پس ناچار در اینجا به خیر و کمال و حسن و جمال ایشان شناخت ازین تحقیقا و ضح گشت

چگونه نمی پذیرد که مقابل این جلالت نیست اگر متعالی دارد بجز حضرت وجود صرف دارد و تقابل سبب تمام
 العرفیه بجز حضرت خیر و برتری نموده و مقام عدم صرف نزول نماید و این عدم نیز بان حضرت انصافی
 پیدا کرده شوم دیگر و دو سخن میشود این زبان جمیع مراتب اعلام آن عارف که فی الحقیقه جمیع مراتب ذاینه
 او است اما تفصیل حسب خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع مراتب
 ذاینه سرایت نماید مخصوص بانچه عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصود است بر
 بعضی مراتب تفصیل اعلام ناپیدا و یا در جمیع مراتب تفصیل او دیده است علی تفاوت الدرجات و این قسم
 اخیر نیز در الوجود است اما در مرتبه جمال عدم که عین هر شرف و نقص است هیچکس را از غیر آن عارف بوسیله
 از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا کرده پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تمام گشته
 نیز حل سلام پیدا کند و نفس ناپاره او طمأنینه گشته از مولا خود را حنی گردد و از نیجاست که سید المرسلین علیه
 علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اهل شیطان پس هیچ غازی و غلا از وی سبقت نهند و شیطان را
 دالت که بخیر نیاید بجان انسان که ازین حقیر سخن است بنظر موهب آید اگر اکثر جمیع شده و تصویر آن
 گوشت معلوم نیست که می شود اما که خطا فرار ازین عارف انصاف مهند موعود علیه الرضوان خواهد بود
 اگر ابد شده بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت کن به قبارک الله حسن النجایین و الحمد لله العالمین
 پس ذوات ممکنات عداوت باشد که ظلال کمالات وجودی در آنها منگوشسته زمین ساخته است پس
 ناچار ممکنات بالذات مادی هر شرف و ادا باشد و ملاذ هر شرف و نقص هر خیر و کمال کم در آنها تعبیه فرموده
 عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فاضل شده است که می تواند صابک من جنة من الله و ارجا
 من سیئه من الله که شایسته نمی است و چون از فضل خداوندی جلالت این دید عاریت است
 باید و کمالات خود را درست از آن طرف بیند خود را شرف محض باید و نقص حاصل و اندویش کمالی در خود شایسته
 نکند اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که بر سینه بود و جابره عاریت در پر کرده باشد این دید عاریت
 بر کمال است و باید و نه چیکه درست جا به جا در تخیل بصاحبش به هر آینه خود را بدو حق بر سینه باید اگر چه
 عاریت و سبب باشد خدا این دید شرف به تمام عبودیت میگردد که فوق جمیع کمالات و لایست است این
 اجتماع خیر و شرف و نقص و کمال که فی الحقیقه تمام وجود و عدم است از تفصیل جمیع تفصیل نیست

محققان بر آنست که بطریق اشتقاق نیست عدم تیر که در مقابل آن وجود است محمول بر اینست حدیثیه بطریق اشتقاق
 نیست و از آنست که این بابیه را محدود نموده اند گفت بل بود عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که آن بابیت حدیثیه
 تعلق یافته است جزئیات آن بابیت متصف با عدم میگردد و حمل اشتقاق و اختصاص است فی آید و مفهوم
 عدم که در این اشهر از آن بابیت اجمالیه حدیثیه است و کما نطل است امران بابیت را بر همه افراد مفصلیه آن
 بطریق اشتقاق حمل میاید کما استبحی و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شرف و فساد بوده و در علم است
 هر شرف از شری دیگر جدا گشته و هر فساد از دیگر امتیاز داشته چنانچه در چاپ و وجود در مرتبه اجمال
 حضرت وجود عین هر خیر و کمال بود و در مرتبه تفصیل علم هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیر
 از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودیه در مرتبه تفصیل از این تعالیص حدیثیه متقابل است
 در عالم شگسختی است و در علمیه یکی دیگر با دیگری نمی پدید آمده است و آن عداوت که عبارت از شرف و
 تعالیص آن کمالات متضاده در مرتبه حضرت علم تفصیل علم یافته اند بابیات ممکنات اند غایت آن
 الباب آن عداوت در رنگ اصول و مواد آن بابیات اند و آن کمالات همچو صور حاله در آن پس اعیان
 نزد این حقیر عبارت از این عداوت و از آن کمالات است که با یکی دیگر کمتر گشته اند و قادر محتاج حلاطه
 این بابیات حدیثیه بالوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه که در اینجا حضرت علم شگسختی شده اند و بابیات
 ممکنات نام یافته هر گاه خواست آن وجود علمی منصب گردانیده موجودات خارجی ساخت و بسازد و آن
 حاجیه گردانید باید دانست که منصب ساختن وجود علمیه را که عبارت از اعیان نامیده ممکنات اند و بابیات
 این نشان یافته است که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکنند آن محال است و مستلزم
 جهل تعالی است فلک علو کبر بلکه این نیست که ممکنات در خارج بطریق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند
 و در وجود علمی وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکس تا در خارج صورت
 سر بر سر نموده در خارج اختراع آن نماید در بصورت آن صورت و نهی سر بر سر که در سطحی است
 آن سر بر سر از خانه علم آن بخانه برآمده است بلکه در خارج آن سر بر سر وجودی بطریق آن صورت
 و نهی پیدا کرده است فافهم بدانکه هر علمی بظلال کمالات وجودیه که متقابل است و شگسختی در
 گشته در خارج وجودی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که این اطلاق امتیاز گشته است و رنگ گرفته است

در رنگ اصالة و تلیت و سایر صفات حتمیه است زیرا که در مرتبه اصالة که موطن اجل است و غلبه
 حل این صفات بر طریق و اطاعة است نه بطریق اشتقاق توان گفت اصلا علم نمیتوان گفت که انشا
 عالم زیرا که در حتم اشتقاق از حصول سخره و جاره بود و لو باعتبار وجود موقوفه فی ذلک الموطن را سزا
 انشا بر لایکون لانی المرتب انطیاقه و انطیاقه ثمره لانه فوق العین الاولی الی النسب طه و لایست جمیع
 فی ذلک العین و لا ما خطه شی من الاشیا بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه اول که تفصیل
 آن جمالت حل اشتقاق بعد از آن است نه حل موطنه لیکن عینیت این صفات و انتمیه فرع عینیت
 وجود است لکن که مبداء هر چیز و کمال است و فشار هر جنس جمال این فقیر در کتب رسائل خود در عالمی عینیت
 وجود کرده است مراد از آن وجود ظلی باید داشت که هیچ حل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبداء را بار
 خارجیه است پس بیانی که آن وجود منصف کردند در مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود و
 غایب نماند که کثیر من المقوم پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و کمالات نیز در خارج موجود
 بودند و ای فرزند عالم مضلین که کالات ذمیه در مرتبه حضرت ذات تعالی تقدس عین حضرت
 ذات است مثلاً صفت علم در موطن عین حضرت ذات است انما و همچنین در اولاد و سایر صفات و ایضا در
 حضرت ذات علم است که بیانی بقدر شرف است اما که بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر ذات که بعضی
 شجر می انجامد و این کالات گویا منشاء حضرت ذات است و در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز
 پیدا کرده است انشا حضرت الله تعالی علیه السلام که الطرف الاجاریت الوجدانیت بعد از آن هیچ چیز در موطن
 نمانده که درین تفصیل و تحلیل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کالات که هر کدام ایشان را بود تعالی در مرتبه
 علم آمده است و این کالات منضله در مرتبه بیانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام حضرت
 ذات که عمل اینها است پیدا کرده اند و عیان تا به نزد جصاص و خصوص علیه الرحمة عبارات از بیان کالات
 منضله است که در خانه علم وجود علمی حاصل کرده است و زود فقیر حقایق کمالات عدا آنکه ما و ای سر
 انظر انما بان کالات که در اینها منکسر است نه اندازین سخن تفصیل میطلبد بگویش موشن باید شنید
 لکن که عدم مقابل وجود است و نقص است پس بالذات نشا هر شرف و نقص باشد بلکه هر شرف
 و فساد و در خارج وجود مرتبه جمال عین هر چیز و کمال است و چنانچه حضرت وجود موطن اصل

بلکه عظیم است بکرم نموده ایشانرا بسکارسازند چندانکه هست که این خیر اندیش ازین مغفله فرجی نوشته است
که بسا در آنکه او مبالغه گرانی آید **د** یازنار کبدن از دهر بخندد و بچو گلگون ز آسید صبا می بخندد اما از
دوستی دور نمود که بلا حفظ گرانی **د** چهره در مقام سکوت آید **د** حافظ و طیفه تو در عالم گفتن است و بس
در بندها این که نشنید یا شنید چندانکه هست و عیبه زیارت حرمین شریفین هر سه هاست سجانه عن الکافات
پیدا شده است و باعث این سفر بهمان دعیه است و چون بنمهی منوط استخراج و تشریح ایشان بود و خبر
کوچران دعیه در توفیق اندخت بخیر فیما صنع السجانه و السلام مکتوب و جدیدی چهارم تحقیق آگاه
مسافر و تنگاه عالم ربانی عارف سجانی محذوم زاده کالان یعنی الشیخ محمد الصادق سلمه که در سجانه و تنگاه
و او صلیه غایه ماتمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت و حیل الوجود تعالی وجود محض است که نشا
هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدوات اند که مبادی هر سر و نقص اند و محنی من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبار است و محنی تا ویلی که همه الله نور السموات و الارض و
بیا نسبک مع سوله و جوبه بتخلی توضیح هذا المقام و تبینها بتلیق تلخیص هذا المقام اللهم الله الرحمن الرحیم
اما بعد حمد خدا بچون و غیره بنمون معلوم فرماید باده حقیقت حق سجانه وجود حضرت که امری دیگر
آن نظام یافته است و آن وجود تعالی است و هر خیر و کمال است و مبداء حرمین و جمال و جزی است حقیقت
و بسیط است که ترکیب لا یان راه نیافته است لافها و لا خارجا و بحسب حقیقت معتمد تصور است
و محسوس بر ذات تعالی موافقه لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل لا تیر و نه وطن فی الحقیقت گنجایش نیست
نیکی که جمیع نسب در نجاسا گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجود حاصل است تعالی
و تقدس این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و اشیا و سبیل تشبیه اشتقاقا که موافقه و مراد از آن ظل
ظهور حضرت وجود است تعالی و مراتب تیرات و از افراد آن ظل و اولی مقدم و مشرف خرد نیست که محمول بر ذات
است تعالی اشتقاقا پس در هر مرتبه همان الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و مرتب آن ظل است
موجود صادق است الله تعالی وجود و چون حکما و نظریه و بعبیه وجود قابل گشته اند و بحقیقت بتفریق
اطلاع نیافته اند و ظل را اصل جدا از حقیقت اشتقاق و حمل موافقه هر روز در یک مرتبه اثبات نموده اند
و در تصویر حمل اشتقاقی محتاج به تحمل و تکلف گشته و محقق با حقیقت با الهام السجانه این است و ظلمت

[illegible]

ف
جواز فیض و یا عیسیٰ
منافخ رحمۃ العلیہ علیہم
تذیل حضرت امام
علیہ السلام
نمائے قدس سرہ
لفظ کر کے بنی کر کے

که اسما که مبادی اینهاست علیهم الصلوات و التسلیمات همان اسما بادی تعینات اولیا است پناه و اگر نیست
 فرق چیست اغریز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات است و مبادی تعینات
 اولیا جزئیات آن است که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما است که بقینه
 از قیود و اخراجات است کالاراده المطلقه و الاراده المقتده بشی و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات ترقی و تمیز میشود و فرآن قید نموده الحقی مطلق خواهد بود این فرق را در بعضی کاتبان
 بتفصیل مکرر ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منبع از کجای هر یک است که بدعت است
 یا آنچه در حق مشوق می بخشد جز از چیزها و دیگر که در زمان آنسر و نبود علیه علی که الصلوات و التسلیمات منبع نیستند
 مثل لباس حج و شال و سر و اصل خود و اعمال آنسر و علیه علی که الصلوات و التسلیمات و سلام بر او نوعی است بر سبیل
 عبادت است یا بطریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها می نگریدیم و در
 منبع آن بالغه نمایم که احداث و ردین است فان مردود است و عملیکه یا عرف و عادت است خلاف آنرا
 بدعت مگر نمایم که در منبع آن مبالغه نمی نمایم که بدین تعلق ندارد و وجود عدم آن منبئی بر عرف و عادت
 است نه ردین و گشت چه عرف بعضی لمبا و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
 تفاوت از منته تفاوت عرف و اقام است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز منتهای است و منتهی سعادت و اثبات
 سبحانه و یا باکم علی متابعت سید المرسلین علیهم و علی تابعی کل من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها
 و السلام کتوب و صدقه و صدقه و دویم بخاتمانان صد دریافت در بیان حقیقت دینا وینه و قبح
 منخرفات رویه آن و علاج از آنکه محبت این دینه و اینا سبب لک به حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت
 دینا وینه نامرئیه و قبح منخرفات و مهمات رویه در نظر بصیرت مستکشف گردانیده حسن حال آخرت را باطل
 جنات و اینها را آن یازادتی تقا پروردگار در آن جسد ظاهر کرده گرداناد بجز مبدء المرسلین علیه علی که
 الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها تا ازین قبیل سیر الزوال به غیتی حاصل گشته بکلیه تو حقیق با عالم تقا که
 محل را که سبب است جسد طمانه میسر آید و باقی این دینه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محال است
 و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی مشحوب الدینا را سبب کل خطیبه قضیه مقرر است
 و چون معالجه اجندا است فلاح الاثم محبت این دینه مشروط باشد بر غیبت نمودن در امور آخرت و اینان

کمال نشوند و بوجوه آن نهایت منزه و بزرگ و در وقت احوال پیش شیخان با فضل علم و کمال ایشان باندازه یافت
خود قلیل اکثری کند و بدایت را نهایت پیش برادر جرم طالب است و در زعم کمال محقق و فتور و طرب و راه
می باید بشیر کامل باید طلبید و معالجه مرض باطنیه لازم و باید خواست تا از اینکه بشیر کامل نسبد باید که این احوال را
درخت لا در آورده لغی بکنند و اثبات بهجود و حق که بچون و چگونه است نمایند حضرت خواججه نقشبند قدس
فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلام الفی آن باید کرد و بیشتر
هر چه رود و لغی بکنند که اولی که اولی است در عین اثبات عین از کلام بکلمه مستثنی بهیم درست
نباشد طریق کار این طریقت نیست و اسلام علی من ابته الیه و التزم متابعه المصطفی علیه علی آله
الصلوات و التسلیمات انهدا و اکملها مکتوب و صمدی یکیم بمیر محمد بنان صدور یافت در جواب سوال که نموده
و پرسیده که فرق در میان حصول حصول حبسیت و اسما که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
و التسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق حبسیت و پرسیده بود که منم از ذکر
هر سیکند که بدست است و حال آنکه فوق و فوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زبان آن سر و نبود علیه
اصلا و اسلام منع نمینماید مثل لباس فرج و مثال در اوایل نحوه و بصلی علی عبیده و سلم علیه علی آل الکرام
و مکتوب شریفی که مکتوب اول هر چند بنی از سوزش و غطاب بود اما مکتوب بنی ملایم همواره بوده است
و مشهور از شوق و سرگرمی محبت امار از زمانیکه بمیر محمد بنان ساری میشدند طلبت است نموند و اوقات
بیدار و متبعض بود و بدید که بجز خود توانست نوشت بمولانا یا محمد حیدر گفته که بنویسد در وقت بیداری
اگر کلام ملایم مندرج شده باشد محذور خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیزی بجا نکرده و در سالیه
بر هم نزنند و آن بجا نه و لکن کند که از اسی در میان باشد و یا از روی بخش عرض چیزی نوشته
از روی شخصیت اگر چیزی نوشته شود و خوشحال بود مکتوب بنی ثابا بسیار محفوظ ساخت حرارت و در
در کار است پرمردگی و افسردگی اضیابا با نوشته بودند که فرق در میان حصول حصول نمیتواند فهمید
بهم را و حصول با وجود بعد متصور است و حصول متعده عقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
که غنما هر مد که حاصل است انا و حصول انما تحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور و انبساط
در مرتبه شافی حصول آن نمی نیست اما اول شخصیت را بر قناید فاقه قنایا بر میسد و بودند

که علم عظیم است و در نظر مردان خود را شجیل دارند و در احتیاط و دقت با مشرقاتی از فراطینانند که باعث استغفار
 است که منافی افاده و تفاوه است و در محافظت حدود و شریعت نیک رعایت نمایند و اما ممکن عمل حضرت
 تجوید نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم منافی دعوی متابعت سنت سنی غیری فرمود
 است و این دعا فین خیر من خلاص المریدین چه را عارفان از برای اینجذاب قلوب طلب است
 بجناب حق خداوندی جل سلطان پس چار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان بسیار
 تعلیل است مطالب از ادیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان بر گمان کنند
 طالبان آن اقتدا نمایند این عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نعم خود باشد از اینجا
 کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تعلیل طالبان است و عارفان را بهر حال حیثیت
 عیاد با باشد سجانه این خود عین احاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسیار طالبان را اثر
 و از اتیان اعمال هیچکس استغنائیست غایت مافی الیای اعمال عارفان گاه هست که نفر طالبان
 که مربوط به تعلیل است نیز ملحوظ است و آن اعتبار از ایامی نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند
 که اکثر خلایق دین آدان هنگام طلب کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را بطعن
 اکابر رسانند حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند و دیگر از حصول شبهات شایع نوشته
 بودند وجه آنرا مکرر با ملت افهفته گفته شده است ما وای آن چیزی نفهمند که طایف خیریت نیست
 زیاده چه نویسد و اسلام مکتوب و صد است و هم بمیر محمد نمان صد دریافت در بیان بعضی
 از مضامین که بمقام تحمیل تعلیم طریقت تعلق دارد و ایناسب لک مکتوب مرغوب خوی سیادت بنام رسیده
 موجب رحمت گشت ای برادر مکرر بنام گفته شده است که مدار این طریقت بر دو اصل است استقامت بر شریعت
 بحکم بر ترک افوای آداب آن ضعیف نیاید شد و در سوخت و نبات بر محبت و اخلاص شیخ طریقت هیچکس
 اصلا بر و مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید و آید عیاد با باشد
 سبحانه ورامری از امور که این دو اصل متعلق است غلطی قمشود و اگر بنایت است سبحانه این دو اصل
 بنفسم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و انصاف و در دنیا و دیگر نیز گوش خود شنیده است
 در ملاحت آن قیاط و ایند بهر و زاری تملاتی تفصیل نمایند و در عشر این فی جمیع کلمات نشینند

گردد و سلام مکتوب صد و سیست و ششم به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود ابله نموده اند و درین
آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابد متفرع بر آن مایه ناله است مکتوب مرغوبی مرغوی حصول یافت
موجب فرحت گشت ای برادر وقتنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابد
متفرع بر آن جیف باشد که کسی این فرصت را تحصیل امور احوال صرف نماید لکن الامام محمد مودودی برادر
مردم از اطراف جوانی که بسیار بنوی نموده در رنگ مورد می ریزند و شام قدر دولت خاکی را نماند
و طلب دنیا و دنیه بدو می رسد و بوق خوانان حصول آید بچهار شعبه من الايمان حدیث نبوی است
علیه من الصلوات افضلها من التسلیات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل اید و این قسم جمعیت
شده اند که هر روز در سر می رسد اگر عالم گردید معلوم نیست که عیش و شیرین این دولت پیدا آید
و شمع ازین با جراحی کیند و شما اینچنین دولت را صفت از دست دادید و از جوان نفیس بجز و میور
در رنگ طفلان انکنا نمودید و عمر شمرست با دانه ر شمرست با دانه ای برادر با وقت و گریه یافت
نهند و اگر بدین چله بر بگذارد آن زمان علاج چیست و تدارک چه بود و ملافی بچه چیز حال غلط
کرده اید و خطا میسازید بکنها چرب شیرین مینموند نشوید و بیاسها نفیس و فریب نخورید و
تشیخ آنها غیر از حسرت و ندمت چه در دنیا چه در آخرت چه نیست بوسه رضا طلبی اهل عیال
خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب خردی نمودن از عقل و روانیش بسیار و درست چون سحانه
و تکیه عقل و یاد و متنبه کنایه ای برادر دنیا که دیو فانی مثل است و اهل دنیا که در ذرات و حسرت
مشهور است باشد که عمر گرامی خود را از پی بی وفا و خیس صرف نماید اعلی الرسول الا ابلاغ و بسیار است
و و صد و سیست و ششم بلا طاهر لاهوری صد و یافته در بیان بعضی از مضامین و موعظه که بمقام شیخی تعلو
دارد الحمد لله و سلام علی عباده الذین صدقوا بکتاب شریف و صول یافت موجب فرحت گشت
از حلاوت و التذایر ال نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر چون سحانه و تکیه که شما این
منصب است فرموده است شکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمایند و محافظت کنند که امری صادر شود
که باعث لغت این گردد که وبال عظمی است نفرت خلق مناسبات ملامتیه است که شیخی و دعوت کا
ندارند بلکه مقام ملامت ناقص است شیخی است ابا و این مقام را غلط نمایند و درین شیخی آرزوی ملامت نکنند

چه بلا خد میوه که ظلم کردن از انچه بخواهید و اگر از اقطام کند که خواهد پوست و اگر عیان باشد بجانیه این قسم
 اگر بخاطر و راه یافته باشد میوقوف گویند که تو کینه داشتی و بجزرت حق سبحانه بلتی و متضرع باشد که
 این ابتلا عظیم قبل از دوا این بلا خطرناک گرفتار نگردند و بجانیه الحمد و المنة که ازین همه
 ناپروا می و مضطرب باران هیچ غماری و آزاری بر خاطر نجات ندهاده است ازینجا امید و ابراست که
 عوفا موثر بجز دوا باقی احوال و ضعیف و لاخوی رشدی مولانا محمد صالح تفصیل مذکور خواهند شد
 و محل بعضی تنبیهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و السلام علی من اتبع الهدی و التبع متابعت
 المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیات آنها و اکملها مکتوب و حمد و است و بجم بملا طاهر لاهور
 صدور یافته و بیان آنکه در باریق این طریقه علیه احوال دیگر از در نهایت میسر میگردد و میشود لیکن
 بطریق اندراج نهایت و بدایت که لوازم این طریق است و ظهور چنین احوال در نهایت مستلزم آن
 نیست که حساب آن احوال کامل مکل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و اینا سبب لک پنجمه و فصلی
 طے بنیه نسلم علیه علی که اگر ممرسلات شریفه به در پی حصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و تلافی
 و جمیع ایشان اندراج یافته بود و فرحت و فرحت افز و غایت مافی الباب چون در طریق اندراج نهایت
 در بدایت است بتبدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال میدهد که شبیه باحوال منتیان است بچینی که
 فرق در میان این دو نوع احوال تواند کرد مگر عافیکه حد نظر داشته باشد پس بین تقدیر عظام و بر
 حصول احوال نموده آن حساب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در مضرت ضرر آن حساب
 احوال ق ضرر مسترشدان او است بخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه
 و ریاست که از لوازم مقام رتبه است او را در بلا اندازد که آماره او هنوز بر کمر خود است ترکیه ماوراء
 نیافته مضی مضی جمعی را که اجازت داده اند بملا میست بخواست نه سازند که این نوع اجازت بمنی بر کمال
 نیست کار بسیار نوزد پیش است این احوال که حاکم دارد داده است از قبیل اندراج نهایت و بدایت است
 و انصافی که مناسبت دارد و کار دارند و منقصبت اطفال و بچینه و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
 شغزان نهند که شاید بکرت نفس شما بجهت مقام رتبه برسند دیگر چون شروع درین امر بکرم
 نمودم از مبارک است سخی و اهتمام دارد کار دارد و سرگرم است باعث از یاد گرمی هنگامه طالبان

از حیاط اید بخود میراد با بکر و سیاه با بکر و قیول و قتیبه سیات از جهت حاکمیت و نظایر مسموم
 که در شمشیر این از راه طاعت و نصیحت آید و فر کردن آن متعسر است پس همیشه لحنی و متعسر باید بود و
 از حق شایسته که در شمس و زاری باید طلبید که ازین راه خیر لایق خواهند و هستند لایق و از مملکت طریق
 به تبارت میرسد که بابت ابد و نهائی فراید و فقر و نامردی جمال این طاعت است بسید و کزین غلبه
 بلکه از حیاطات و سیات و حضرت حق شایسته و تلک از کمال کرم کفیل رزق عباد و خود شده است و
 این کار ازین تر و جابجاء ساخته میزند تا من بیشتر رزق زیاد تر بجهت متوجه مرئیات حق
 باشد و تلک و آید من نمیستادان را بکرم او سبب جاده خواهد نماید و ابداً عند التلانی یعنی یاران که از
 طرف آمدند آنها را خود که هنوز تو هم آزار و نام طریقی بکن است بنا بر تلک و اک بتایید و مبالغه نوشته
 شد که رفقه سحر از نماید و دیگر کتابی بملا اید و تدبیر نوشته بود که متضمن نصایح و موعظه باشد ظاهر
 در ضمن آن کتابت مشمول طبیعتش و بتایید جواب کتابت لغز و بلکه در فرستادن و تاثیر خود را معاف
 و نه است که قبول طبیعتش نیست بانه کینه نیست و میسر و بندگان غلط و مواد خطا و ایشان را اعلام
 نمکند و حق را از باطل جدا سازد از عهد و چگونگی بر آید و در آخرت چه رونماید و بگوید من آنچه شرط
 باین است با تو سیاه بود تو خواه از ششم بد گیر خواه مال بماند که مقام شنی و دعوه خلق بحق جل و علایس
 مقام عاقل است این حق قومه کالبنی فی امته شنیده باشند هر چه سرور برک را باین منزلت علیچه شایست
 بر کدی مرد میدان کی شود و بشه آخر میدان که شود و علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت
 بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کثوف و الهامات و ظهور و تعبیرات و مقامات از لوازم این مقام
 عاقل است و در نهان خط و تعاد غایت مافی الالباب کا بر طریقت قدس شد تعالی سرایم بعضی از مریدان
 خود را بلا خطه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شنی برین نوعی اناجازات میدهند و بخوبی از تجویز میفرمایند
 که بطلبان حکیم طریقت نمایند که بر احوال و مقامات مظهر گردد درین نوع تجویز و ششم متعذر لازم است
 که آن مرید مجاز را با احتیاط و دین کار فراید و بتایید مواد و خطا را و نماید و بتکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد
 و مبالغه تمام می آنها را ظاهر میزند و نیست اگر ششم در اینها حق مسأله نماید خائن باشد و اگر مرید را بداید
 بدولت بود مگر نمیداند که رضا حق جل و علا منوط بر رضا کثیر است و منوط و تعالی مربوط به منوط است

مانند است که در سر برانظمت و کدورت است و هر چند لطافت عالم امر فرو می آید با عالم خلق اختلاط می نمایند
و امر حرامی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا نوشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه محمد طاهر رساله بدشته بودند رسید
حصول بطه که بنی برنا سبب تاسست در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا مواعظ مرقع شود اکتفا
لقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب خواش قرب ابدان را از دست نهند که تمامی نعمت مربوط باین قرب است
و پس قری با وجود قرب قلوب چون ابدان نیست بازای آبخانه که قرب ابدان داشتند زرسد لهذا اتفاق
کوه در لب بدستخیر ایشان که اتفاق کنند برابری نکند فلما تقلی بالعجوة و شما کاینا ما کان و نظام مکتوب
و وصفت بیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اهل احوال و وقعات
نمودن شیخ بزرگوار خود به اخوی خواجه جمال الدین حسین تمیست که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند
نشینده اند که مشایخ کبری میگردانند تا سه روز از احوال و وقعات خود بعضی شیخ خود را سازد کف پاک میفرمایند
رضای رضی دیگر چنین نکنند و هر چه رود در لوسان باشند قدوم مبارک اخوی اغوی را منتقم داشته در دست
و بخوبی گوشند و صحبت گرمی ایشان را غنیزد اندر ع دادیم ترا کج مقصودشان به مکتوب
و وصفت چهارم بمیر محمد نعمان خبثی صدور یافته در بیان رعایت آوار و دفع مظنه آنرا که توهم
نموده بود و امر با حیناط و تا یک در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بختای فقر و نامرادی و بعضی انصایح و تنبیهات
که بملا یار محمد قدیم دلشست این مکتوب نوشته شده به مکتوب شریف اخوی ارشدی رسالت پناهی میر محمد
نعمان حصول یافت و مضمون ماتی که ترتیب داده بودند و خواهی تشکیکاتی که نموده بودند بوضوح انجامید
بجمله مردم شمار عقل زان میگویند نفیس سخنان در میان آوردن با کسیکه از روی گذر و چاره نباشد
چه مناسب است قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست هر ذلک خیال نمیکند که اذین لغو سخنان
عجا که بجا طریحان راه یافته باشد که با نارا بنجاده چه جای آنکه بی نزاری بکشد خوبها گنما در نظر است و در آن
شما از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ وجه از انبجانب تصور نمایند که بوجه من الوجوه
آنرا قهر نیست چرا آنرا تصور شود که موجب انشعقی است اموریکه بهیو و نیان به مقتضای بشریت هر روز
بشایان موعظه نیست توهم آنرا طرائف خاطر برآورده تعلیم طریقه افاده طلبه سرگرم باشند امر باستحار با از
برایک در این امر است نه از برای لغتی این امر به گاه دشمن لعین و نفس مقین در کین این مسکین باشد

جلد ۶
متعدد و متفاوت نماید بدو است که بر آنست که میفرماید حق سبحانه و تعالی در تعلیم طریقت بیشتر بر طریقت
وضع است بر تعلیم هم شاد و شریعت و هم نهایی طریقت بخلاف پیرو خرقه پس رعایت آداب
تعلیم بیشتر بجا باید آورد و با هم پیری ادخا باشد و در بطریق ریاضا و مجاهدات بانفس
بایتنان و کمال شریعت است و التزم متابعت سنت سیدنا علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و آنچه
زیر که مقصود از ارسال سئل و انزال کتب فرموده اند نفس آماره است بمحادثات سوا که خود جلسا طاعت
گشته است پس فرموده ای نفس هر بوط بایتنان احکام شریعت میرساند که در شریعت سخن ترا بشنود
نفس بعد از بوی پس هیچ چیز بر نفس آماره شاق تر از امثال و امور و نوری تعلیم نباشد و خود را با خود تعلیم جدا
شریعت منصوب باشد ریاضا و مجاهدت که با و را تعلیم سنت اختیار کنند معتبر نیست که هر کس به هر چه
و فلا یؤمنان درین مشرکت دارند و آن ریاضا و حق ایشان جز خلالت نمی آفرید و بغیر
راه نمی نماید و درین طریق تسلک طالب بوط بصرف شیخ متقدم است بی تصرف او کار نمیکشاید
چنانچه بارج نهایت در بایت اثر از توجه شریف او است و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال تصرف
او کیفیت بخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار سبک نیست و توجهی که سبک
از شنش جهت است وجود آن در خود حوصله طلب و نقشبندیه عجیب فله سالار اند که بزرگوار
پنهان بحکم قافله را به این بزرگواران بچنانچه کلام بر عطار نسبت دارند و حضور و گاهی را دارند
وقت بطن صادق عطا میفرماید در سلب نسبت نیز قدرت تام دارند و یک لفظ التفاتی حساب
نسبت را مفلس سازد بی آنکه میبایست می شناسند هم عاونا را سبانه من غضبه و غضب او یار
الکرام و در بطریق علیه بیشتر افاده و متفاوت بکوتشت فرموده اند هر که از سکوت مانده نشد از کلام
چه نفهم خواهد گرفت و این سکوت را بکلیف اختیار نموده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا
توجه این بزرگواران با بعدی مجزیه است از انهم صفت جزوات نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن
توجه ملائک مقام سکوت و خیریت من عرفت اسکل التمانه معذوق این سخن است ختم نهاده اند
بجود سبانه و بصلوة حبیب الله محمد رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی السیدین ثم لا اله الا هو
مکتوب صد و بیست و دو هم بخواجه محمد بن شرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال و

و در این مقامات و وجدان همچنین در طریق و ارتباط و قرب شهودست و در اینها بعد و زمان بخلاف طرف اشارت
 متاخر کرام تفاوت طرق انبیا قیاس باید کرد و بزرگ انبیا طریق عالمی باید دریافت چه قرب شهود و جلاوت
 و وجدان از دوری و مجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بی جلاوتی و فقدان انهنایت قرب فهم من فهم
 در شرح این سرایت قدر و اینها که میگوید از نفس خود بخود نزد دیگری ندارد و نسبت قرب و شهود و
 علالت و وجدان در حق نفس خود او را موقوف دست و نسبت بعین خود که با و بسا نیست دارد این نسبت با مجوز
 فالعاقل تجمل الاشارة ما کابر این طریق علیه احوال موحید را تا کم احکام شرعی ساخته اند و اذواق و
 معارف خافیه علوم دینی و شبهه جواب نفیس شرعی را در رنگ طفلان مجوز و مجوز و حال عوین میکنند
 و بزرگات صوفیه غرور و مفتون نمیکردند و احوالیکه با رنگب مشهورات شرعی و خلاف سنت سینه حاصل
 قبول ندارد و نخواهند از اینجا است که سماع و فصل تجویز نمی نمایند و بزرگ جبر اقبال نمی فرمایند حال ایشان
 بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی است که دیگران را کالبرق است ایشان را در آبی است حضور که
 غیبت و رفتن آن باشد نزد این بزرگواران از غیر اعتبار سا قط است بلکه کارخانه ایشان از حضور
 تجلی بلند تر است چنانکه اشارتی بآن فرست حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجهگان
 این سلسله علیه قدس الله تعالی سرانهم هر زمانی در قاصی نسبت نمایند کارخانه ایشان بلند است و
 در طریق پیروی و میر و تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که
 متاخران ایشان پیرو میر را که در کلاه و شجره ساخته اند از اینجا است که بعد پیرو تجویز نمی نمایند و علم
 طریق را در شانند مانند پیروند و رعایت اطایا پیرو حق و بجائی آرند این از کمال جهالت و جهل است
 ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان چه صحبت و انیسر گفته اند و بعد پیرو تجویز فرموده اند بلکه درین
 حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جا دیگر بیند بے انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز انیمانی از علمای نجارا فتوی درست فرموده بودند که
 اگر پیر پی خرقه ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه ارادت بپذیرد اگر گیرد خرقه تبرک گیرد از اینجا لازم
 نمی آید که پیرو دیگر اصلاً نگیرد بلکه روایت است که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث
 دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد و چه شایسته است و جائز است که تعلیم و صحبت از شایسته

فصل در بیان
 مشایخ و پیرو
 ایشان و در بیان
 جهالت و جهل
 ایشان و در بیان
 خرقه و ارادت
 و در بیان
 تعلیم و صحبت
 و در بیان
 خرقه و ارادت
 و در بیان
 تعلیم و صحبت

اما در افای آن حقوق هرگاه متشالی و احرار است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه الیه
 راجع الامر کله فاعلموا و اعمل علیهم و ما کما یفعل علیهم و درین طریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتدا سیر از
 عالم است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک و ضمن طی محارج جذبه مندرج است
 و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم اندر سیر اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایه فی نهایت هم بگویند
 گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر آنها مندرج است آنکه از آنها برای سیر ابتدا فرو گزیند
 و بعد از تمامی سیر نهایت و بدایت سیرند از اینجا باطل شدیم یکدیگر میگویند که نهایت این طریق بهیت طرفی
 سائر مشایخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشایخ این طریق و قعده است که ایشان را سیر اسما
 و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان و قهر میشود پس درست آنکه نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر
 در اسما و صفات بعد از سیر و تجلیات و اتیه نیست چه سیر در اسما و صفات و ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن
 سیر هم قهر میشود نهایت مافی الباب چون سیر اسما و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند سیر
 تجلیات ذاتی مستور میگردد و تحلیل میشود که آن سیر را تمام کرده و حل تجلیات اسما و صفاتی بسبب عروض گشته
 است و چنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج و ولایت رجعی به عالم واقع میشود از برای دعوت خلق بحق
 جل علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعد نیست اما چه میگویند مشایخ
 او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مدارج نهایت و بدایت بدایت و نهایت و ولایت است و این سیر رجوع
 بولایت مخلوق ندارد نصیب است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته حصول حضرت
 خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقی خواهم
 که البته حصول باشد و این خواست ایشان ایجاب میفرمود گشته است چنانچه در سجات از حضرت
 خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصول نبود که آنها را ابتدا و آن اندراج
 یافته است خلیه بدیلتی باشد که درین طریق داخل شود و شفاست نور زویری نصیب برود و صریح
 خورشیده مجرم کسی بنیان نیست به آری اگر طالبی است اقصی اقبه گناه طریق حقیقت و تصحیل طالب
 که نمیرد که فی حقیقت موصول است به نفس این طریق و درین طریق و ابتدا حلاوت و وجدان است و در
 ابتدا به مرکز و فقدان که الزام نیست است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا به مرکز و فقدان دارند

در این طریق

جلد پنجم
 هست اینسان را چنان باشد که هیچیک از مشایخ این طریقه علیه نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتداء
 طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه بدایت ایشان بهیچ آئینه نباشد نهایت بهم بایک
 که سناسر این بدایت باشد و آن همان است که این فقیر با آنها آن امتیاز یافت که اگر یاد شده بود در سیر
 بیاید و توالی خمچه سبک است مکن : سبجانه لجر و المنت علی ذلک ای برادر و همدان این نهایت
 ازین طریق که از طرق دیگر قلیل اند اگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دو بچوبند
 فانرا نکاب بعد از آن خود چه سبب و نیاید که لکال الوصول الی نهایت الهیانه رجوع حبیبه و علی که
 الصلوات و ایستادگی و از جمله خصایص این طریقه علیه ضرور و وطن است که عبارت از سیر الفس
 است هر چند سیر الفس در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت بدیشتر شود بعد از قطع سیر فانی
 و در سیر طریق ابتداء ازین سیر است و سیر فانی در ضمن این سیر قطع می یابد پس مشایخ این سیر که در ابتداء
 حاصل میگردانند از این نهایت فی البدایت گشت و خا و دیگر خلوت در آن انجمن است که مستغرق است سیر
 در وطن بدیشتر پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجوه نفس راه نیاید این خلوت
 هر چند نه تنها این طرق دیگر نیز بدیشتر است اما در سیر طریق چون در ابتداء است سید از خواص این طریق
 گشت باید دانست که خلوت در انجمن تقدیر است که در ای خلوتخانه وطن بایستد باشد و روزها را
 مسدود است یعنی در انجمن تفرقه ملقت احد نگردد و شکم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را پوشد و حواس را
 بتکلف معطل سازد که آن سنائی این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف در ابتداء و در وسط است
 و در انتها ازین تخلفات هیچ در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا که گویان
 نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و نفس جمعیت
 باطن برابر اند هم ذلک اگر ظاهرا با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی از خصلت بود
 قال الله سبحانه امرکم بنیة علی آله الصلوة و السلام و اذکرکم ربکم و تمیل الیه تنیلا باید دانست که در
 بعضی امثال از تفرقه ظاهر چهاره بود که حقوق خلق را باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی امثال است گشت اما
 باطن هیچ وقتی از لغوات جابر نیست که آن خالص برای حق است سبحانه پس حصار نه عباد و مسلم
 برای حق شد تعالی باطن تمام و نصفی ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادبی حقوق خلق باشد

نزد این حقیر اعتقاد یاس نیکوتر از اعتقاد وصل بر چند اینجا وصل و یاس لازم یکدیگرند و جواب
اغراض دویم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر نشان
باینها و یعنی بالوصول العریان رفیع الحجب کلهای و زوال الموانع با سربا و لما کان عظم الحجب و اقوا لما هی
التجلیات المتشبهه بالظهورات المختلفة للبدان تقضی و تتم تلك التجلیات والظهورات تمامها سواء
كان التجلی والظهور فی مرایا الارکانیة او الجالی الجوهریة فانها فی حصول النفس الحجب سواء و اما کان
التفاوت بینها فی الشرف والترتبة و هو خارج عن نظر الطالب اگرچه پسند ازین بیان لازم می آید که
تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه نشان طرح طریقت تصیر کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب
گوئیم که بیهایتی تجلیات بر تقدیر نیست که سیر و اسما و صفات تفصیل و مقشود برین تقدیر وصول بحضرت
ذات القادوس میسر نیست و وصلی عریان حاصل و وصل بحضرت ذات القادوس منوط بطبی سماء و صفات
حت بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بیهایت گفت اند
چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات آن تصیر نموده است پس تجلیات را نهایت
گفتن بکدام وجه است این جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتی نیز بیهایت نیست و اعتبار نیست که
تجلی بیهایت آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه در صدد بیان آنیم امری است ادوی تجلیات باشد آن
تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن موطن جائز نیست بر تجلی عبارت از ظهوری است
در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله تعالی و اینجا مراتب همیه فقط گشته است و مسافت
تمام طیه شده اگر پسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه
مستأزاده است تجلیات صفا است و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات اینها ظهور و حقیقت
را که لقیین اول است و فلانک بر ذات نیست اما تجلی ذات گفته اند و مطلب با حضرت ذات است اما
و تقدس که بملاحظه معانی در آن موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشد آن معانی غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق
اجمال طیه شده بحضرت ذات القادوس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در
رنگ مطلب بیچون و بیچگونه است القضا که عقل آن را فهم کند از بیخارج است و شایان آن چنان
قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست اما عطا یا الملك المستطایه القضا که بیخلف بهیاس

جستار در رسید حقیقت معانی را که از کتب و انمود و روایت حضرت رسالت خلاصیت علیه علی اله السلام که رحمت عالمیان است و بنو قوت حضور از آن فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود و معجزه گشت که از وی قریب فیض کمال است اما این قریب که ترا حاصل شده است قریب است از کمال مرتب الوهیت که مخصوص الهی است که نسبت پس از فضل کلی نباشد و صورت مثالی نیمه تمام را بر هیچ شکی که از اینند که جایز نیست و محل این باب که از نازل گشت و این درویش یعنی از علوم که محل شتاب دارند و گنجینه تاویل و توجیه و کتب سائل خود نوشته بوده و شکر گشته خود است که منافع را از اهل طاعت علوم را که مخصوص خداوند جلالت است بگوید و امتیاز دهد که گاه شهر را شهرت و توبه و کار است تمام و این علوم غلاف شریعت است و نموده تعلیم و فضائل یافتند یا بتعصب و تکلف تفصیل و جمیل نوزند که درین راه غلبه این کلمات ابراری شکست جمعی را به هدایت سیر و جمعی دیگر را بضلالت شیعی میفرستد از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروههای نهاد و دولت که بضلالت رفته و راه راست را گم کرده اند از آن و خل و طریق صوفیه است که کار با انجام ما رسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته و السلام که در حق صمد است و چون حسین نامک پوری صدور یافته و بیان خصایص و کمالات طریقه علیقه شنیدند مثل فضیلت این طریق و اندراج نهایت در علویت آن با بیان نهایت این طریق و مثل سفر و وطن خلوت و درنجه و تقدیم جذبه بر سلوک ابتدای و سیر از عالم ارباب و در طریق اقر با طرق که البته محصل است و بدون این طریق بنحی که در ابتدا آن علوات و وجدان است و در انتها نبیند که فقدان از لوازم باین است و همچنین در ابتدا این طریق قریب و شهود است و در انتها بعد از زمان و اکابر این طریقه احوال و معجزات را به احکام شریعی ساخته اند و اوراق معارف را خاوم علوم و مینه داشته و درین طریق پیری و مرید و تعلیم و تعلم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات و مجاهدات بانفس آماره با بیان احکام شریعی است و التزام متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و ائمه و درین طریق تسلیکی طالب ملاحظه صرف شیخ مقتدر است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله ربانی نسبت دارند و در سلب این نسبت نیز قدرت نامند و درین طریق بیشتر افتاده و متفاده بگوشت است و از انکه از لوازم طریق اینان است و اینان را که در سلب این سلب و صلوٰه و السلام

و سماوی بهین است با نمودن شیء بحقیقت شیء حیاتیات یکفته است که جمیع محمدی اجسم است نمودن
از جمیع الهی چه جمیع محمدی شکل است جلال کونی و الهی پس چه باشد نمیداند که آن شمالی از عالم است
الوہیت است و نمودن شیء است از نمودن جات آن نه بحقیقت آن مرتبه مقدسہ بلکه نسبت آن مرتبه مقدسہ
که عظمت و کبریا از لوازم آنست جمیع محمدی ایچ مقداری نیست مالک مراتب ربانیت بهم در مقام که سیر
در اسمی که رب است و خشنود گاه است که ندارد که بعضی از کابر که یقین از وی اصل از بیواسطه بعضی
از درجیات فوق سیدہ اند و توسل الہی نموده اینجا نیز مثال اقدام سالکان است عبادا با سجدہ
که باین کنال خود را فضل داند و بخسارت ابدی بپونند و وجه عجب و کلام فیض است اگر بادشاہ عظیم الشان
و مالک سلطان در صرت زمین داری که دخل مملکت است برود و توسط آن زمین و بعضی از مقامات
برسد توسل آن فتح بعضی موصوفہ نماید غایب مافی الباب اینجا احتمال فضل جبری است که خارج از محبت است
چه هر حجام و حایک بعضی از وجوہ مخصوصہ خود بر عالم و فوہون حکیم و قلمون فضل دارد اما آن
فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درین
تیز ازین نسبتا با بسیار و فتنہ بود ازین تخیلات بسیار نمانی گشته و نامہا اینجا است در اول و بود
مع ذلک حفظ خداوندی جلالت شامل حال او بوده که در یقین سابق سرگزیدند بوقت و در حق و جمیع
علیہ قومی یافت سجدہ لہ الحمد المنة علی ذلک علی جمیع لغت و آنچه خلاف محم علیہ ہر شد و خیر
اعتباری آورد و در محال نیک صرف میکرد و مجاہد اینقدر میداشت که بر تقدیر صحت این کشفان زیادتی
را بفضیل جبری خواهد بود هر چند این و سوسه حاصل میشد که مدار فضل بر قرآنی است جلالت و اگر
زیادتی در آن قربت بر جبری چون باشد اما در جنب یقین سابق این و سوسه پراشتور میگشت
و هیچ اعتبار نیست بلکه توبہ و شغفار و انابت التجامی آورد و بتضرع و ناری دعا میکرد که ازین کم کثرت
ظاہر نشود و خلا متعلقان اہل سنت و جماعت سرگوشه گم دور وی این خوف غلبہ کرد کہ مباد
برین کثوف مواخذہ نمایند و این توہمات منالہ فریاد و غلبہ این خوف بقرار و بی آرام است التجا
و تضرع را بجا قیدس خداوندی جلالت مضا گردانند و اینجا تاملی کنیدا اتفاقا در وقت
گذر بر فرار غریبی اقتاد و دین محالہ آن عزیز را مدد و معاون خود کرد و دین شایعہ خداوندی

من
از اقا اندر غریبی
و دین محالہ مباد کرد

طبعی هست که دون آن با هم است و انزال آنها چنانچه خلقت هر شخصی با اعتبار بقدریت هم و است که بعد از
 نین اگشته است این قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف و مقامات عوالم
 بر خست که بری را حائل نیاید و بله توسط او ترقی نماید حضرت خواجه با میسر بودند که راجع به این جماعت
 عجم در وقت عروج چونکه از کسی که بمذاقین بر خیزد که بری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه
 السلام مراد داشته اند و حقیقت معالمت که بالا گذشت و منشاء آن غلط
 جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در سعی واقع شود که بمذاقین او است و آن
 هم جامع جمیع اسماست بسبیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت همان اسم است
 پس ناچار درین ضمن اسما که هادی تعلیمات مشایخ دیگر است بطریق اجمال خبر این
 سیر قطع خواهد کرد و از سیر یکی گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیه خود پیدا
 خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته نمود چی هست از
 مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون در نی مقام خود را چام می باید و دیگران را اجزاء
 خود می انکار و لاجرم توهم اولوین خود پیدای آرد و در مقام شیخ بسطام میگویی و لای از من کو کج
 از غلبه میگردد اند که رفیق لوی او از کو کج است علیه علی الصلاة والسلام بلکه از نمودن لوی او است که در ضمن
 حقیقت هم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فی ذل عرش
 قلب عارف بنهد چو محسوس نشود اینجا نیز شهباه نمودن بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحان
 او را عظیم میفرماید قلب عارف در جنب او چه اعتبار وجه مقدار ظهور یک در عرش است عشیر از ان در
 قلبیت اگر چه قلب عارف باشد و ریه اخروی بظهور عرش متحق خواهد شد این سخن امروز چند
 بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول ایشان خواهد شد این سخن را بمثال و صخر گردانیم ان شاء
 که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک اجزاء خود بیند و چون این
 دید غالبی و در نباشد که بگوید که من از کفرین کلان ترم و از سموات عظیم تر دین قوت عاقلان
 من فهمند که عظمت و کلاهی از اجزاء خود است و ذکره زمین و سموات فی حقیقت اجزاء او نیستند
 ازین اجزاء او ساخته و کلاهی او از ان اجزاء است که اجزاء وی اند و حقیقت که از منی

است بطریق انوار و در مقامات عوالم و در مقامات عوالم و در مقامات عوالم

وَاَلَا الْحَاجَةُ عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْلِيَمَاتُ وَتَكْرَارُ سُبُوحِ عَلَمِ وَتَسْتَعَاذَاتِ بِرُطَبِ قِيَمَاتِ الْكَوْنِ بِرُطَبِ قُدْسِ بِلَدِ تَعَالَى
 اسرارِ سم باید که از توهماتِ نبی فتوری قائم نشود و اگر فرضاً ظلمت و کدر و تاری طاری شود و علاجِ اِکْبَالِ التَّجَا و تضرع
 و نیاز و شکایت است بجنابِ قدسِ خداوندی جلجلطانه و نوحه نام است بمهرِ خود که وسیله حصولِ اغیث است
 اوست و در حضور و نیست رعایتِ اَدْوَابِ سَائِلِ اِنْ دَوْلَتِ عَظَمَى را پیک نمایند و رضا آئین بزرگواران
 را وسیله رضا حق سازند بجانهِ طریقِ نجات و فلاح نیست و اَللَّامُ مَكْتُوبُ صَدْرُ تَوْفِیْقِ هَمِّ
 بزرایبِ ج صد و یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر آنکه مرض ظاهر خود است و در نظر
 ظنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و با نیاسبِ کاک عَصَمِ اَللَّهِ سَجَانَهُ عَمَّا يَحْكُمُ و صَانِعِ
 عَمَّا تَحْكُمُ بجزته بیدارالایین و الاخرین علیه علی که همچنین من کسملواتِ تها و التَّسْلِيَمَاتِ
 اَللَّهِهَا سَعَاوَتِ وَنَجَاتِ اَمَّا اَدْوَمِ رَاجِحِ وَضِيٍّ اَزْ اَمْرَضِ ظَاهِرِ طَارِيٍّ مِیْگَرُ و و عَصَاوُ غَضَاوُ
 آفتی پیرانند سخی مبالغه نمایند که مرض فخر شود و آن آفت ناکل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاری
 با دهن حق جل و علاینجی روی استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابد رساند و بعد از
 سرگردانیش گرداند هیچ فکر از اَللَّانِ نماند و می در دفتر آن منصرف باید اگر این گرفتاری را
 مرض نمیداند ضعیف مختص است و اگر میدانند و باک ندارد و بلید صرف مانا که از بهای ادراک این مرض عقل
 معاد و کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود متصور بظاہر یعنی است عقل معاش چنانچه آنات
 معنوی را بوسیله ملذذات فانیه مرضی الخار و عقل معاد و تیر امراض صوریه را بوسیله شوبات آخرویہ
 مرض نمیداند عقل معاش قصیل النظر است عقل معاد حدی البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیات
 علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مغرب غیا و اربابِ نیاستان باینها و حسابی که
 محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت در آخرت مشرف
 شده اند و ادیم تر از آنچه مقصود نشان بگزاریم و سیدیم تو شاید بستی نباید و است که مرض
 ظاہر چنانچه مرتب ادا می حکام شیعیه است مغرب طین نیز مستلزم آن نیست قال الله تبارک
 و تعالی کبر علی الشکرین و اَعْوَمُ اَلِیْهِ قَالَ سَجَانَهُ و اینها لکیرة الاعلی الحاشین از ظاہر صرف قوی مجاور
 مستلزم آن نیست و در رابطین ضعیفین و بعضی ایان موجب هم اسیر و الا در تکالیف شرعیه همه

جلد
از طاعت و عبادت و غیر اینها که در این کتاب است و بیان آن در کتاب
و شکی نیست که این قلمی ثابت شده است و بنزول ملک متفرقه و اجماع علماء و مجتهدین تیراج
باین اصل است و از این چهار اصل شکی بر وجهی باشد اگر موفق است باین اصول مقبول و الا فلا اگر
از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشف ایشان بود و بجا وجود حال تا بنیر ان شریع نشد
بیم خود بخیزد و کشف الهام را تا بحد کتاب سنت نرسد به نیم حیل نمی پسندد مقصود از سبیل
طریق صوفیه حصول از یاد و یقین است بحقیقت معتقدت شریعه که حقیقت ایمان است و حصول
است و از اینها که شریعه نامری و غیر و رای آن چه رویت موعود با خبرت است در دنیا و آخرت
نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیایان خرسندند از این بطلان است و تلی بیش به مثال معنای
و از الوهیت میسر که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را که ای گویم فتوری و طلبت بیان این
راه افتد و تصور در شوق ایشان پیدا یزدان نیز میسر که اگر گویم با وجود علم تجوید العباس و غیر اینها
که در عالم بصورت اینها میبایم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر یکجلی و شود کوه موسی علیه السلام
علیه نبیا و علی الصلوٰه و السلام باید و اگر درست نیاید با چار بطلان و شبه و مثال باید و البته درست
چه در فک مقصود است و در دنیا از ان چاره نبود اگر بر این متجلی شود و اگر بر ظاهر و فک البته
باید خاتم الانبیا علیهم الصلوات و السلام است ازین و همه سبب است او را در دنیا و دین میسر و سبب
از جانی و کمال تا بیان او را که در این مقام نصیب دانسته اند به پرده ظلی از بطلان نخواهد بود صاحب
بانه هرگاه کلیه اسرار مشاهد این عالم آنکه تجلی شود و ضعف و گرفت و گیجانی چه باشند و بگوید
مقصود از اجازت یعنی از مخلصان آن بود که درین طور که در ضلالت جمعی را بر راه حق جلو علم
نمایند و خود هم با اتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند و شکر لاگاه داشته
سے نمایند که بقای خود را بر باد داده کوشش نکنند که مسترشدان تیر باندولت مشرف شوند
آنچنان اجازت در تمام کمال تکمیل اندازد و از آن مقصود باز دارد و علی الرسول الا البلاغ و السلام
مکتوب و چند سوره هم بملا و او صد دریافت و پیلان است بر طریقت مکتوب شریع اخوی غری
داود و سید و حجت گشت حضرت حجه سجده کما فی بابین را بر ضیانت خود متجلی نمیند و از تیر باندولت

جلد ۲۲۲
حضرت قیله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محمد الدین جیلانی قدس سره در بعضی از
سائل خود نوشته اند که در قضا و مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدگر مرا که اگر خواهم بجا هم صرف کنم
و این سخن تحریف میسر کند و هبتاد میفرمودند و این نقل بد تا در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه
حضرت سبحانه تعالی بایندولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم که به بعضی از
دوستان نامزد شده بود در الوقت اجتناب و قضا و نیاز و خشوع تمام و مشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ
قضا و این امر مطلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گویا من و نایب من و دوست داده و سخن حضرت
سید محمد الدین قدس سره بیا و ادمه تائید باز بچی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته
متوجه شده و محض فضل و کرم ظاهر ساختند که قضا و مطلق بر دو گونه است قضا است که تعلیق او دارد
لوح محفوظ ظاهر ساختند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضای که تعلیق او نرود خدمت جل شانزه و
در لوح محفوظ صورت قضا مبرم دارد تا قسم اخیر از قضا و مطلق نیز احتمال تبدیل دارد و رنگ قسم اول از اینجا
معلوم شد که سخن بید و فنا نیست که صورت قضا و مبرم دارد و رنگ قسم اول از اینجا
که تصرف و تبدیل در آن محال است عتقا و شرعا گما لایحی و بحق که کم کسی را به حقیقت آن قضا و مبرم است
است فلیکف که در اینجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست شده بود در آن قسم اخیر یافت و
معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی کوفه آن بلیه فرمود و بعد از آنکه سبحانه علی ذلک جمعا کثیرا طیبیا
مبارکاته مبارکاته بیا و یمنی و المصلوة والسلام و لیته علی سید الاولین و الاخرین خام
والاصحیح الملائکه المقربین جمیعین اللهم جعلنا من محبهم و متابعی اناسهم بیکرته هؤلاء الکبار و
یرحمهم الله عدا قال آمینا بر سر جبل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطا که در بعضی علوم الهی
متمم میشود و گشت که بعضی از عقائد مسلم که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کا فضا با علمی الهی
خطا میشود بجهتی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم الهی آنکار و پس تا چادر مجموع خطا
و تم شود بلیه خطا بعضی از آن و الاضا گا بهرقت که در شوق و قنات امور عینی نمی بیند و خیال
که مجموع هر خطا و مقصور صورت اندازه آن خیال حکم میکند و خطا و تم میشود و نمیداند که آن مقصور

آن را بطریق آید مثلاً اگر کرد که فلانی اجازت بیکاه خواهد داد و یا از سفر وطن محبت خواهد نمود و اتفاقاً
اجازت بیکاه از اینجی چیز بیکاه که در آن وقت بتبصیل آن که شرط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن نمی
بوده است که حسب کشف در آن وقت بتبصیل آن که شرط اطلاع نیافته و حکم کرده حصول آن نمی
مطلوباً یا اینکه گویم حکمی از حکام مومنه عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محمولان است
و از قبیل قضا معلق اما آن عارف از حقیقت قابلیت محمول خبر نه در ضیق اگر مقتضای علم خود حکم کند ناچار
احتمال تخلف خواهد داشت منتهاست که روشی حضرت جبریل علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام پیش
حضرت بنیامین علیه و آله الصلوٰه و السلام آمده خبر کرد و حق شخصی که این جوان فروا علی صاحب
خواهد بود حضرت بنیامین علیه و آله الصلوٰه و السلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
آرزو داری گفت دو چیز منگوه بگو و حلوا فرمودند تا هر دو میبایست آن جوان شب بایلیه خود
خطوبت باشد بود طبق حلوا و پیش اتفاقاً سائل محتاج بر آورده اظهار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا را در دست برداشته آن فقیر را چون صاحب شد حضرت بنیامین علیه و آله الصلوٰه و السلام
انتظار خبر فوت آن جوان بودند چون در شد فرمودند که خبر بیاید که آن جوان چه حال دارد و خبر
که خوش و خرم است متحیر ماندند درین آند حضرت جبریل علیه نبینا و علیه الصلوٰه و السلام آمده
گفت که صدق حلوا و فرم بیا آن جوان نمود زبیر او را کلامی یا قند که مرده و در درون آن
انقد حلوا گرفته اند که باری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل یعنی پس در توجیز خطا
بر جبریل امن نمینماید که حامل وحی قطعاً است و احتمال خطا بر حامل وحی توجیز نمودن مستقیم است که گویم
که عصمت و امان عدم احتمال خطا او مخصوص وحی است که تبلیغ است که محل محو و ابیات است پس خطا را درین خبر
قسمی نیست بلکه اخبار است از علمیت و از لزوم محو است که محل محو و ابیات است پس خطا را درین خبر
مجال پیدا شد بخلای وحی که مجوز تبلیغ است فافقاً کالفرق بین الشهاده و الاخبار فان الاول معتبر
فی الشرع الا انانی بدان ارشد که تبلیغ است که مجوز تبلیغ است فافقاً کالفرق بین الشهاده و الاخبار فان الاول معتبر
مهم در قضا معلق احتمال تغییر و تبیل است و در قضا مهم که تغییر و تبیل را مجال نیست اول
سجاء القابل قبل سی این قضا مهم است و در قضا معلق که تغییر و تبیل را مجال نیست اول

و از سینه دیده تر بگویند و از زیاده افاده و کمتر از برتوج و طبع آند بر اینها و عدم آنها بخاطر قیاس است باید است
که بچنانکه در حصول نفس و الیت سر کمال علم و ولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود
هم شرط نیست بلکه است که مردم ادوی خوارق نقل کنند و از ان خوارق اصلا اطلاع و اولیا
که صبا علم کشف انداخته است که بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صورتی الیه شان را در کمنه
متصوره ظاهر کند و مسافات بعید کارها عجیبه غریبه از ان صورت ظهور آید که صاحب آن حصول
از آنها اصلا اطلاع نیست ع از او تنها بهانه ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمود
که غیری میگفت عجا ربکا و بار است مردم از اطراف جواب میگویند که ترا در کمنه
دیده ام و در موسم حج حاضر بوده اید و اتفاق چه کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم
و آنها را شناسای بنیایند من بزرگ از خانه خود نه برآمده ام و بزرگ از تقسیم مردم را ندیده ام چه
تمت است که بمن میکنند و اندک بانه علم عجایق الامور که با زیاده برین اطالیست اگر تعلقش
ایشان را معلوم است و در بیشتر خواب و نوشت ان شاء الله کتب و تصدیق و تصدیق بمبدأ طاهر
بخشی صدور یافت و بیان آنکه نسبت باطن هر چند چنانچه حیرت کشنده است و در بیان
حقیقت است که در بعضی از کشف اولیا الله غلط فهم میشود و خلا آن ظاهر میگردد و فرق در میان
قضا و خلق قضا و مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و نشان عظام و کتاب
وست است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را عطا کما فی تکمیل نیست
و خالق ذاک با محمد الله العظیم الصلوة علیه السلام علیه السلام و علی الله الطاهرین همچنین نیست
که از حوال او صنایع خود اطلاع نداده اند بهر حال شهادت مطلوب است سعی نمائید که سرسوی خلاف
شریعت عظماء و علماء بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود را از هم مبرا است و هر چند بجا جهت
کشنده زیاده بود و چنانکه بجانب حیرت بخاطر بیشتر است که شوق الهی و انوار اسمای و شناسایی
راه است بعد از حصول اینها بهر کوششی نمیکند و هرگز از جهالت و عدم فهم مطلوب دیگر نیامان
کنند کونی چه گویند که آنجا محال خطایا است و مظنه غلط غالب و عدم از مساوی باید دانست
اگر پسند چندیست که در بعضی از کشف کونی که از اولیا الله صادر میگردد غلط فهم میشود و خلا

نامها بطریق مجید و جلیلت در دنیا و کمال این است که بسیار گذشتند اما از قدر غارق نماز حضرت سید
 محی الدین چنانکه قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت محسب
 سراسر معارف را ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلندتر و قنده است و در جانب
 حریف و در مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلندتر است مناسبت حکایت خود حسن بصیری و
 عجمی است قدس سره منقول است که روزی خود را در جوی بسیار آب داشتند گفتند که کشتی میسر گشت چه بسیار
 از آن بگذرد و این نشان و جیبی می رسید پس که چرا آب تاده اید گفتند که کشتی از آب گذشت و خود
 گشته است شما یقین ندارید خود را در جوی کشتی تو علم نداری جیبی اعانت کشتی از آب گذشت و خود
 در آن کشتی استاده اند حسن بصیری چون بعالم اسباب فرود آمده بود باز توسط اسباب عالم میفرمود
 و جیبی عجمی چون اسباب دست از نظر انداخته بود و توسط اسباب بندگان میگردید و فضل حسن
 که صاحب علم است و عین یقین بعالم یقین همه ساخته است و ایشان را چنانکه هست دانسته چه از
 قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و جیبی عجمی صاحب کبر است یقینی بفاعل حقیقه دارد و بی آنکه
 اسباب خلقتی بود این دید مطابق نفس انریست زیرا که توسط اسباب محجب و مرقم کائن است پس عالم
 تکمیل و از شاد و عکس عالم ظهور غارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند باز اثر کامله که در شاد و جیب
 مناسبت در میان مرشد و مستر در کاس است که منور به نزل است بدانند که اغلب است که هر چند بالا
 رود پیمان ترف و آید ایندا حضرت سالت خاتمت علیه علی آله الصلوٰه والسلام و آنچه از سبب
 رفت و در وقت نزل از سبب پیمان ترف و آید اینجا است که دعوت اتم گشت و به کافه انام مرسل شد
 چه بواسطه نهایت نزل مناسبت به سبب پدید آمده و راه افاده تمام تر گشت و بسیار است که از سلطان
 این راه القه را فاده طالبان بوقوع آید که از سبب پیمان غیر مرجع میسر نشود زیرا که توسط سلطان بیشتر
 مناسبت دارند به تبیین غیر مرجع از اینجا است که شیخ الاسلام بر خود مرسل شد و گفته اگر خرقانی
 محمد قصابی بود خدی من شاربوی فتنه می نه بخرقانی که فی شمار سودمند بود از خرقا
 یعنی خرقانی نیست بود و میزدی بهر که تا فتنه یعنی غیر مرجع نه منتهی مطلقا که عدم فاده تا
 در حق و غیر و قهر است زیرا که محمد رسول الله علیه السلام شیعیه تیو بهر از سبب حال آنکه فاده

اول

جلد اول

فرماند که سید و شایسته است هر ذلک سعادت مجموع عقیبات ملکته تا در بیان ^{حکمت کثرت و کافرا و اذیان}
 بکار نه عمل خیر یک کیمیه اند ایضا عفت لین کثیرا ثمرات به نهایت حاصل این پنج کمال عالم چند
 روزه آتیجات مخلد خرافه نموده اند و اند فدو فضل الجلیم اگر پسند که تضاعف اجرو حیات است
 و در سیات خبر مثل است پس قفار البوسطه سیات سود و غدا لید چون بلشد کومیم که فما
 جزا معل امفوض لجم و حیب است لکا و تقدس علم مکن ازاد راک فاصر ست شلا و قد
 محصله جزا مائل آن بشیر لقد ایزایانه فرمود و در عقد قلم بین سارق خوار آن نمود و در خدا و در
 حدیث کذیر صدایان بالتخریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخ حکم برجم فرمود علم ایند و در
 تقدیرات از حقوق بشیر است ذلک تقدیر الخریر یکم سرن باده کفار حق سجانه لکا کفر ثبت را
 عذاب لید و جزا و فاق فرمود معلوم شد که خوار مائل مرکز موقوف را ببین غضب مخلد است و
 خواست جمع کام شعیر اسمقول خود از و باده عقل برابر باید نکس سک طوبخت است علیه استخو
 باو نخن کردن بجز بی است بشیر که نکس لقد ایران و خبر و نهی با انست جوابش که جهش بندی
بقیة المرم را قع فقیه امیان شیخ احمد و لا ع مغفرت نیای شیخ سلطان تهانی که است
الطوا احالها کثیرا که انست به بدر بزرگوار او بوده نموده بجست علیه بنو سل این فقیه خود را باید
ست و از طایفه الطایان صغی بود که در کینه اندزی که فرموده بودند و الا عند کم بن کل من
عند السلام علیه سار من اتبع الهدی و التزم متابعة اصطفی علیه و علی که اصولات
التی ما کتوب و صد و ما نزد و هم بمزا دارا صدور یافته در دست دنیا با کتوب تریف که از
حسن تار هتد و فطری نیاز تمام فقر اربی ایضا ایله شته بودند سید خاکم است سجانه عنا جیه
النجار الصد حبیه علیه که اصولات التلیات ای فرز ببار باب نیاه و صا غنا به با عظیم که قرار
اند و ابتلا عظیم تلا زیر که دنیا بمحقق است سجانه و مرد از ترین جهنم نجاسات در ظلم النشان
میر خند اند و نیست دایند در نگ که نکستنی را خدا ند و در سازند فری را شکر آلود
سود ذلک عقل و اندیش را بشیر اعت این دینه تهمت خست و بر قاجات این با مغیره لا مغیر
لین علما فرموده اند که اگر شخصی ویت کرد که مال مرا اعتقل زانه به بند بزمی باید داد که

کتاب

جلد ۲۱۸
 اینک نیست و همان در کمال کفایت است عظمی و نذیر است اگر در معرض قبول افتد چنانچه است
 نقابت و نجابت و سنگاها و غلظت و زنده انصاف و خفا و انبساط اهل زمین و ارباب شریعت است
 زمین و شریعت و بطلان و طایفه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیانند در میان سایر فرق است
 نجاست و متابعت این بزرگواران محال است و فلاجری اتباع آرای اینها ممتنع و لاف و عظمی و نقابت
 و کشف برنجینه شایسته است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر است و خذل از نظر اطمینان
 این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را رسم قاتل باید دانست و عجب است او را از فرقه اهل سنت
 طالب علان باک از هر فرقه که باشد انصاف و این انداختن از صحبت اینها نیز از ضروریات است نهیم
 فتنه فساد که در دین پیداشده است انشومی این جماعت است که بواسطه حطام و نویی آخره خود را بر باد
 داده اند و لکن الدین است و الضلالت بالهدی فماریجت تجاریم و ما کافرا مهتدین ابلهین لحن را
 شخصی دیده که آمده و فاضل کمال نشسته است و دست را از اغوار و ضلال کوتاه کرده سزاوارترین گفت
 علما را سوگینوفت کار مرا کفایت کرده اند تکفل اغوار و ضلال گشته از طلبه کجا مولانا عمر نیکناد
 است بشرط آنکه او را دل بسند و در راه حق دیر سازند و فاضل امام نیز جنون اسلام دارد که در سلام
 ازان جنون جاری بود و دل جوین اجد کم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر گفت و نوشتن
 در تحلیص صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از صاحب جنت سود خود را معاف
 نموده که آنرا اهل عظیم میدانند و قبول عند کم بل کل من عند الله فطوبی لمن جبهه من غیره بخیر تذکر احسان
 شما بر من گفت و گوی می آرد و ملاحظه الضمیم و دلال از میان بر می اندازد و اسلام مکتوب و صد
 و چهارم خانان صدویافته در بیان آنکه دنیا مرزعه آخرت است و در جواب این سوال
 مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب محذوچون باشد و سفارش بجهنم بطوبی لمن جعله الدنیا
 مرزعه آخرت حق سبحانه دنیا مرزعه آخرت گردانید بیدولت باشد بلکه نعم را در دست بخود و
 بزمین استخوانیندازد و از یکپارنه مقصودانه سازد و از برای روزی که برادر را برادر و برادر را برادر
 نیامیزد و خیره نکند خسارت دنیا و آخرت نقد و حق است و حضرت و ذرات و زمین کفر و است و
 صاب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند نه از برای آن غرض که صاب و خفا و تلذذ است

(ن)
 ۳۱
 عذرا بعد فیه
 و ایضا که
 حلت است
 الخرا بعد فیه
 اندوختن و عظیم
 میران حله اند و میر
 سوادک عقل دور اند

از استعداد دست خود رسیده اند علی لایق رسیده اند باین مراتب و تقی که مناسب مقدار دست به بزرگی
 که بشمارین استعداد او باشد مثلا هر یک که استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او معلوم
 بنصف راه آن ولایت است پس صاحب این استعداد خود تواند بقصای درجات آن ولایت رسانید
 اما آنکه او از اولانیت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات نبشت معلوم الوقوم نیست
 و العینا پرسید بگویند که آن کدام مرتبه است خفی که لطف لطائف انسانی است و از مرتبه هم نفس ناطقه
 دارد و ذرات و حشرات بنحبه او پیدا میکند معلوم غوی باو که خفی هر چند لطف لطائف است
 اما داخل در آن مکان است و بدین حدوت قسم چون ساکنان در آن مکان بیرون هند که در مراتب
 و جویب فرنیاید و از ظلال و جویب اهل آن برسند از ترقی صفی و شان دارد و ناچار نا ممکن و نظار
 خوار و بی اختیار آید و هر نفس لطف او را در ذرات و حشرات برابر بیند و نفس خفی را درین مقام
 تو این انکار و نوشته بودند که بوسطه یابی و وسطه از تو شنیدیم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر
 عبادت کردن موجب تشریف است سبحانه بنده و اربادت باید کرد این که او را سبحانه حاضر داشته
 عبادت کند سو اکو لب محبت آنرا این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر برزده باشد جا
 و تجددیده باشد و وقع که نوشته بودند حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در آن وقته دیده
 بسیار نیک است که احوال دارد کتاب یا از علم است دست در آن کردن حصول قدرت است در
 علم و مبارکت حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در نبینی موجدان حصول است آنچه حضرت
 آئیند حضرت رحمن است و علم آدم الالاسما و کلهای غایبانی الیایب از علم درین وقته علم باطن است
 بلکه نوعی از علم باطن که نسبت بنبوت اهل بیت دارد علیه السلام رضوان الیایباتی عنان التانی والسلام
 مکتوب و صد و سی و نهم زیادت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان موعظ و انصاف و در غریب
 بر متابعت علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجینه و اجتناب صحبت علماء سوء که علم را وسیله طام
 و نوی ستانند و عیال سبحانه عمال الیومین و عیال بکریمه بر کرم الامجد علیه السلام علی الصلوٰۃ و السلام
 قال الله سبحانه و تعالی کل خیر الا احسان الا الاحبابین نمیدانند که احسان چهار کجاست احسان سکافاتی
 نماید غیر از آنچه در او تعات نیک عکس است و این طایفه انسان باشند که سبحانه و تعالی که آینه

مکتوب چه در یازدهم بمباران محمد بنی صدر یافته در جواب سوال که کرده بود از مکتوب مولوی علیه الرحمة
 در بیان شرایط ضروری مقام تکمیل دانش و مکتوب مغربا خوی غری مولانا بایر محمد قدم حصول یافت موجب
 حضرت گشت حق سبحانه و تعالی بزرگوار کمال تکمیل رسانا و بجزیه النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و تسلیما ان مکتوب مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده
 ای این گفتن جایز است باینه بدانند که انقسم امور درین راه بسیار دایم میشود زبان می آید این نوع
 معامله تحلی صورت که صاحب عالم آن صورت بجای راحتی می آید و تالی شان سخن همان نسبت که شیخ
 اجل الامم ربنا حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند ملک خیالات تربی بها اطفال الطریقه دیگر
 چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشتی خوش
 استام نموده بعمل خواهند آورد بدانند که چون طالبی بالاراده پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و با دین ملت را به شما خسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید
 فرقی و سرور پیدا شود باید که دین بایه اجتناب و تضرع اختیار نموده شما را برسد و نمایند تا آنکه پیشین
 پیوند که طریقه را باید گفت و هدایم و خرابی مراد نیست زیرا که در بند با حق سبحانه تصرف کردن
 و وقت خود را در عقاب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست که میبایست خروج الناس من
 الظلمات الی النور بان بهم دلالت بر نیستی دارد غریزی فوت کرد خطاب آمد که تویی که زنده شوی
 بود درین من بر بندای من گفت بی فرمود و او کلت خلقی الی قبلت بقلک علی و جازتیک لئلا
 و ذیگران کرده شده است مشروط بشرایط است و منوط است بحصول علم بعضی او تعالی هنوز اوقات
 نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا ورود اوقات شرایط را اینک معنی دارند خبر شرط است و بهر
 علم بعضی نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهند نمود با جمله سعی نمایند که اوقات برسد و از تنگی شرایط
 دارند و السلام مکتوب و صد و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بنی صدر یافته در جواب
 بعضی سوالات که پرسیده بود و حل یافته بود نوشته بود مکتوب مغربا بنی در پی رسید حضرت یوسف
 انور و حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت که است فرماید بجزیه مبدء المرسلین علیه و علیهم السلام
 تسلیما آنها و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعدا بتصرف خود بمراتبی که فوق

اجازت تعلیم طریقت

سائر الاعتقادات و الاضمار مقصود تحصیل سبب احوال احکام فقهیه و از آنکه سبب از آنکه نفس
 و ضمیر این تفسیر نسبت که طریق صوفیه تحقیق خادم علوم شرعیه است نه امری مباین از شریعت و همچنین
 در کتب سائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این نظر اختیار طریقه علیقه تشنبدیه در میان سایر طرق
 با و کتب نسبت چه این بزرگواران التزام متابعت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده که اندا اگر دولت
 متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسند و اگر با وجود احوال متابعت قوت دارند آن احوال را
 نمی پسندند حضرت خواجہ جلال قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال و واجبه را بپذیرند و تحقیق را
 با اعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند خیر خرابی هیچ بیندایم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را
 بپذیرند و از احوال هیچ نپذیرند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
 پس در اول قدم آن می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است با جماع تفصیل سنت
 و شمول عدم شمول همین نسبت بعینها نسبت صحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر است
 علیه علی آله الصلوٰت و التسلیات آن یافته اند که اولی ارامت را معلوم نیست که در نهایت پیشتر
 از اینجا است که در پیش فی قدس سره که خیرات بعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
 که یکبار صحبت خیر البشیر علیه علی آله الصلوٰه و السلام سیده فرسید زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
 و کمالات است چه ایمان ایشان شهود است و دیگران را بر گزاین دولت پیشترده مصرع شنیدگی بود
 مانند دیده به لند اتفاق پیشتر ایشان بهتر از اتفاق کوه و دریا بگلان آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت
 برابرند پس همه را بزرگ باید و بیکای باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام
 برابر روایت بکے را روایت دیگر غیرتی نیست حاملان قوان مجید ایشان بوده اند و آیات متفق
 را با اعتماد ایشان از هر کدام دو آئینه برآید کم و بیش از خود نموده جمیع خسته اند اگر در یکی از صحاب
 جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و مخالفان و منافقان
 که در میان آن بزرگواران گذشته بر محال نیک صرف نماید نمود و از هر دو مقصد خود را باید ساخت
 قاتل است که در حجه اسد سحانه در مع علم بحال الصحابه علیهم الرضوان بلکه باطله اند و عینا اینها
 عنہا المتساوین من سقره الزمام جل جلاله و جلاله حقیر منقول است و السلام اولاً و آخر

و بی صلاهی این با پیروی نویسد و بصیرت یا با شریعت ازان متوجه خیرند لیکن ازان تیر میترسد که اگر از

قول معروف هم خود را معذور میدارد و کار خجسته و ذرات بخت و بطنه و نخل بنجامه بنا بر علی و کائنات کلیمه حیات
بنیاید و مامت بقا و نیا یس قلیل است و ازان قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده ویت بقای خیر
خلود و دوام است معالیه خلود را بقای چند روز مر بوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دائمی است
یا عذاب سرمد منجر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل و سر اندیش را گاه
باید فرمود مخدوم و ما شرف عمر در هوا و هوس گذشت و بعضی اعتدال چنانچه است و از فیض علم
اگر امر و از آن هم برضیات حق جل سلطان صفی بکیم و ملا فی شرف بارز دل هم نمایم و محنت اقل و اسل
راحت مخلصانیم و کفارت پیاپی کشته را بحسنات قیلیم هم نصرا بیم فردا بکدام رویش اولیا خواهیم
و کدام حیل را پیش خویشیم بر خواب گوش ناکه خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بعد
خواهند بردشت و پنبه غفلت از سامانه خواهد نمود اما سود نخواهد داشت و خبر حسرت و زهد است
لقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کار خود باید ست و اشفو گویان باید مرد اول از درستی
اعتماد و چاره بود و از تصدیق با آنچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گذرنه و باین علم
و علم آنچه علم فقه متکفل است نیز ضروریست و ثانیاً سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از برای
آن عرض که صورت کمال غیبی است آمده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود و دخل و لغو نیست
صور و انوار و چه نقصان دارد که کسی اینها را گذشته بر یا ضایع و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید
این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات دال بر صانعیت حق تعالی و اوقات
و ماستاب از عالم شهادت است بوجه فریته دارد بران انوار که در عالم مثال بینا ما چون این دیدگی
است و خاص و عوام در آن شریک دارند از نظر اعتبار ساسا خسته هوس انوار غیبی بینا نمایی که یکروز
پیش دست تیره نماید بلکه متصور و از سلوک طریق صوفیه تحصیل از دیالقتین است در معتقدات
شرعیه و مضیق استدلال بفضا که آید و از اجمال تفصیل گرایند مثلاً وجود واجب و حق تعالی
و تقدس و حق تعالی و سبحانه اول طریق استدلال بتفصیل معلوم شده بود و باز در ابولفتین هم میخوان
طریق صوفیه پیش دران استدلال بتفصیل و شهود مبتدل میگردد و باین اکل حال میشود علی بن ابی طالب

و آنکه علی بن ابی طالب از آن احوالات و تعلیقات است که از وی که مرثیوم فرموده بود و گفته
 معالمان جنگی است بهیست که در نجات مذکور است از مرید شیخ این السکینه قدس سره که روزی آن جناب
 بتقریب غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده و بصره را دید و آنجا که خدمت و فرزندان بهیست
 و بهیست سال منصرف است و در زید آنجا فاروزی بتقریب نیل از آب نیل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده
 و دید که در کنار دجله چاهی او که اول کناره دجله گذشته بود بحال است جامه ها را پوشیده بخانه در آمد و
 گفت ای سکه از برای همان محمود بود که بهیست الی آخر القمه مخدوم که آن شکل این حکایت از آن
 است که در بحیثیت کارین جلوه می شود چه قسم معالمان بیا بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمت علیه
 علیه السلام و آنکه در شصت و شصت بعد از طری معراج و طعم منازل و حصول باطن منین میشود چون
 باطن خود جوهر فرو رود و دید که نور حرارت بر سر خواب تل شده است و حرکت آب در ابرق برای
 بهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و بهش همان است که در نجات بعد از نقل انجکایت مذکور است
 که از قبیل اسطرخان است بلکه شکل آن حکایت ازین میگردد است که در بناد آن یک باشد و در مصطلح
 آن است و بهیست سال پیدا کند مثلاً اهل بناد و در آن زمان سال سید و شصت باشد از این برای
 باطن معروضه و وقت در سال سید و شصت معقل و نقل تجویز نمی نمایند این سال نسبت به
 یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بالا و مختلفه و اما گفته معده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگردد است
 که انجکایت نه از عالم تعینه است بلکه از قبیل رویا و وقعات است که مسموع رویا بر دیده مشبیه گشته است
 و نوم نقطه البتاس با قسم تقسیم شباه بسیار و تم میشود بلکه از مظان شباه است و در خواب دیده است و در
 خواب بهیست خود گفته و فرزند را آورده و حکایت که بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین بن العربی
 قدس سره نقل می کنند ازین قبیل است و الله سبحانه عالم بحقایق الاسرار که نوشته بودند که شرح این
 عبارت باید نوشت که بجز جسد روح است و معرقات قلب مخدوم و ای این بر و عبارت و حد آن
 تربیت عالم امر و چون لفظ جسد مقرون با لفظ روح در ملاقات بسیار و تم میشود و مناسب
 در عیال قالب قلبی بهیست که ام را بمناسبت خود جمع کرده یقین عبارت اختیار کرده است
 طلب نصایح رفته بود مخدوم عطف آن را با شرم می آید که با وجود اینهمه خالی از قناری و کم بضاعت

شرح عبارت که مرثی
 جسد و شصت و شصت
 قال قلی جسد

علی بن ابی طالب

بر آسمان تاخسته بنزین و زمان را پس انداخته و عبارت دیگر از آن رساله که درین مقام و مقامش بود
 نیز حل شد و آن عبارت نیست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صورتی است حقیقت کعبه نیز مسجود و جالب
 آن ایستاد چهار مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق بسیار عبارت از سهامی الهی است
 که مبادی فیوض وجودی توابع ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن است پس بر این حقیقت
 کعبه متوجه حقایق است یا باشد آری اگر کل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را
 گرفته عبارت حقایق خود که شبیه با جبار طبعی است یا است در برابر عظیم فرود آیند کعبه از برکات
 ایشان توقع خواهد نمود و کما مر سابقا و ایضا در رساله مبداء معارف چند فقره نوشته است در بیان فضیلت
 انبیا و اعظم صلوة الله تعالی و تسلیما علیه من فضیلت ایشان را از بعضی دیگر و چون بنا آن
 بر کشف و الهام است که ظنی است از آن نوشتن و تصریح نمودن و فضل نام و مستغفر است چه در آن باب
 سخن کردن خبر بیل قطعی جائز نیست استغفر الله و التوب الله من جمیع ما کرده الله قولا و فعلا و کموتا
 خود نوشته بود که در سری فرج پزیده بودم که تعلیم طریقت مطالب از انبیت بمن مضی است یا نه تو
 جوابت بودی که نه خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرط است
 مطلقا مضی نیست و الحال هم همین طور میباشد باید که در رعایت شرایط نیک احتیاط نمایند و با او
 مسا بکنند تا با استخارای یقین بشود که باید گفت بخونید و خوی مولانا یا محمد قدیم را نیز همین دلالت
 نمایند و بتاکید گویند که تعلیم طریقت سرعت نماید مقصود دو کان پس کردن نیست مضی حق را بجا
 باید و خطم و خنجر شرط است و دیگر از مشرکان خود گله نموده بودند که از وضع خود باید کرد که بان جایز نباشد زندگانی
 میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را تحمل نماید نه آنکه در خطا را بجا آید
 و مصاحبان سلوکند و بحرف حکایت هنگامه گرم دارد و سلام مکتوب و و صدم بملایم و صنفی
 صد دریافت و در عبارت نفحات که مرید بود و در ذکر بعضی از اصحاب ضروری که مساله نموده بود مساله
 شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بود
 بحطالعه ان مشرف کشته مبتهم و مسرور گردید سلامت باشند و سلامت بر فرد و تابا باشد محبت
 فقر باشد و چون بودند محبت ایشان را سرایه بغیرند و چون خیرند محبت ایشان خیرند و بجز این فقر

حضرت مرید که خاتم الرسل علیه السلام بعد از وفات مبارک او بشارت فرموده بودند از هر سال
 بوجود خواهند آمد و حضرت عیسیٰ علیه السلام خود نیز بعد از هر سال از آنجا میفرمودند و میفرمودند
 که الا اولیاء این طبقه شبیه کمالات صحابه است مگر اینها از انبیا افضل صحابه است علیه السلام
 و السلام اما کمال آن دارد که از کمال تسبیح را بر دیگری فضل نتوان داد و از اینجا تواند بود که آنست که
 فرموده علیه السلام لا یدری الا الله و لا یدری الا الله خیر ام آخرهم خیر ام اولهم خیر ام آخرهم
 اعلمه بحال کل من یقین لهذا تملی خیر القرون قونی اما چون از کمال شایسته جا نزد و بود فرمود
 لا یدری الا الله پسند که آنست و علیه السلام علیه السلام بعد از قرآن تا بعین را خیر است
 و بعد از قرن تا بعین قرن تا بعین را پس خیر است این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد
 پس برین طبقه در کمالات صحابه چه بود و جواب گویم تواند بود که خیر است آن دو قرن
 برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت و جود اهل بیت و ندۀ ارباب حق و نصیب
 و هو لاینافی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیر من اولیاء ذینک القرون کحرفه
 الله مثلا فیض روح القدس باز در فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازد اما قول صحابه
 از جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند و خیر متقربان باشند
 که اتفاق کوه و سهیل یکمان به شرح ایشان رسد و اندک سخن حجت من استوار باید دانست که انبیا
 سابق و خیر گشت معنی آن عبارت که در رساله بعد از معاد فوق این کورس طرح شده است که حقیقت
 را بحسب حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه را بعینها حقیقت محمدی است که حقیقت محمدی حقیقت
 ظل او است پس چار سبب حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که بطواف اولیاء است اومی آید و از
 ایشان برکات می جوید و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی یعنی چگونه جائز باشد در برابر
 که حقیقت محمدی بهتر مقامات نزول محمد است از اوج تشریف و تقدیس حقیقت کعبه است مقامات عروج
 کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی بر مرتبه تشریف حقیقت کعبه است و نهایت عروج او را
 غیر از حق سبحانه اطالع ندارد و چون اولیاء اکمل است او را از عروج آنست و علیه السلام علیه السلام
 نصیب نام است اگر کعبه برکات این بزرگواران در نوزده نماید چه عجیب نیست زمین زاده

بیشتر بگوید و بپایان حق که جانب بشریه در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی جلیل خود را صلی الله علیه و آله و سلم با که در چهار میفرماید با آنها بشریه خود که قال سبحانه و تعالی قل انما ابائکم بشر مثلکم یوحی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید است و بعد از آن از نشاء عنصری شباب و حاشیه و علیه الصلوة و السلام غالب است و بنسب بشریه و تقصص آورد نورانیت و غوة تفاوت پیدا کرد بعضی از صحابه کرام فرموده اند که هنوز از فن انسر و علیه و علیهم الصلوة و السلام فارغ نشده بودیم که در لکها خود تفاوت یافتیم بلایان شهودی بایان غیبی بمثل گشت و معامله از خوش گشت گشت بدیدار دیدن بشیدن آمد و از زمان حلت او علیه و علی آله الصلوة و السلام چون هزار سال گشت که مدت بیدید است و او منتهی استطاوله جانب و حمایت برنجی غالب است که جانب بشریت را تمام متلون بلون خود است که عالم خالق را به عالم امر گردانید پس ناچار از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة و السلام رجوع بحقیقت خود نموده بود و بحقیقت محمدی عروج فرموده و حق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی بحقیقت احمدی متحد شد و از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینا یقین اسکانی خلق و امر او است علیه و آله الصلوة و السلام یقین جوینی که یقین اسکانی او ظاهر است چه عروج یقین جوینی را معنی نیست و متوجه گشتن بآن یقین بمقتول چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نزول خواهد فرمود و شریعت خاتم الرسل علیها الصلوة و السلام خواهد نمود و از تمام خود عروج فرموده تبیین بمقام حقیقت محمد خواهد رسید تقویة دین او علیها الصلوة و التحیت خواهد نمود و اینجاست که نقل میکنند از شریف الیه ما تقدم بحمد بعد از هزار سال از حال بنجبران اولو الغرم از اینا کرام و رسل عظام مبعوث میشوند که تقویت بشریت این بنجبران فرمایند و اعلام را که نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشود بنجبران اولو الغرم و دیگر مبعوث میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة و التحیت از دنیا رفتند و تبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم انبیا داده کار تقویة شریعت و نمایند ملت را بایشان تفویض فرموده و ذلک یک پیغامبر و انما لکم فی انبیاکم اوستا ترویج شریعت او نموده است قال الله و تعالی انما نحن نزلنا الذکر و انما لکم اظنون بدانند که بعد از هزار سال بعد از آن خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة و التحیت اولیا است او که ظهور آیند و هر چند اقل باشند کمال تقویة این شریعت بر همه تمام نمایند

اعتبار است نیز صفاتی آن میکنند که فوق آن معنی نماند و دیگر نشان سبب آن نشان که مبدء وجود و مبدء
 او گردد پس این اسم را از آن مرتبه نصیب حاصل شده و در فوق آن معنی نماند نیز این همان جا است
 اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقر که بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما فوق
 آن مرتبه غیر از استیلا که انحلال نصیب ندارد و فوق کل فی علم علیم شمس و اینا را باب النعمیم تعجیب و الوعظ
 المسکین مایعج: به تفاضل اقدام اهل السبب اعتباری این مرتبه شکی نیست علی تفاوت الاستعداد
 و القابلیات و الوصول الی الله تعالی و قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم و حصول الظل من خلال فلك الاسم
 بعد از آن بجوای مرتبه الامکانیه باسرا بطریق اسلوک و السیر التفصیل و قد توهم الوصول الی ذلك الاسم فی
 طریق الجذب و الصفة ایضا لکن غیر معتبر و لا یجذب و الذین عرجوا من ذلك الاسم و قطعوا مراتب المتفاوتة و قلت
 او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله ا صلوات و بیحات
 در رنگ کافرانام مرکب از عالم خلق و عالم مرست و اسم الهی جلشانه که عالم خلق است او شان العظیم است
 و آنکه تربیت عالم را و مبدء غایب آن معنی است که مبدء وجود اعتباری آن شان است که حقیقت محمدی عبارت
 از شان العظیم است حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبدء آن شان است حقیقت که به سبب آن جهان معبود است
 بنوعی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آن سرور را حاصل بود و از آن مرتبه
 خبر داده و گفته گشت بینا و آدم بن المار و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که لیا اخلق
 و ارد بهین اعتبار حضرت عیسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام که کلمه الله بوده اند و لیا اخلق امر بهین است
 و اشته بشارت قدوم آن سرور علیه علی آله الصلوات و التسلیمات باسم احمد داده و فرموده و پیش از رسول
 یا من بعد محمد بنوئی که بشارت عیسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام که کلمه الله بوده اند و لیا اخلق امر بهین است
 در این در غیر مرتبه آن شان و مبدء آن شان لهذا دعوت غیر مرتبه ام است از دعوت مرتبه سابق
 چه در غیر مرتبه دعوت مخصوص لیا اخلق مر بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و در غیر مرتبه دعوت
 شامل خلق و ام است و تربیت او شامل بر جمیع احوال و احوال غایت مافی الایان پس بشارت انما عظمی
 او را علیه علی آله الصلوة و السلام غالب ساخته بودند بر فناء ملک او تا بنامیت که نسبت داده و تهادیه است

و شب و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شکر می باغها بر مقامات
 پیدا کرده اند چنین است بلکه نجا اشتباه ظل شنی تحت بنفس شمس اللهم انا خالق الاشیاء کما هی و جنبنا
 عن الاشیاء کما ینالها بمررت سید الاولین و الاخرین علیه علی آله الصلوٰة و التسلیات انهم و اولادهم
 مکتوب و صد و نهم بمیر محمد لغمان خدشی خدو فرایفته در حل بعضی از عبارات مکتوب رساله مبدا
 و معاد که بر سیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته در جواب مکتوب او که مشتمل است
 بر بعضی ضروریات این راه احمد مد رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و الاطهار
 اجمعین سیادت پناهی انجمنی محمد لغمان بحیث باشد احوال انجمن و مستوجب حمد است
 در وقت و دواعی در سرای فرخ شما و خوی خواجه محمد شرف معنی آن عبارت در رساله مبدا و معاد
 و فاشده بر سیده بود و چون وقت سعادت نکرد و موقوف مانده بود بحال بخاطر رسید که در حل
 عبارات چیزی نویسته شود که موجب شرفی اجاب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از هزار
 و چند سال از زمان حلت آنسر و علیه علی آله الصلوٰة و السلام در آنجایی که حقیقت محمدری از مقام
 خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدری حقیقت احمدی نام یابد
 و منظره ذات احدی سلطان گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی مستحق شود و مقام سابق حقیقت
 محمدری خاکماند تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوٰة و السلام نزول فرماید و عمل بشریت محمد
 نماید علیه الصلوٰة و التسلیات و الوقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدری
 که خاکمانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارات از تعین و جویی است که تعین اسکا
 هم شخص ظل آن تعین است و آن تعین و جویی سبی است که از اسمی الهی جل سلطان کالیم و تعین
 و المید و کلم و امثالها و آن اسم الهی جل سلطان را شخص است و مبدا فیوض جود و توابع وجود
 و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی نهاده مرتب شتی است و در مرتبه شان صفات که وجود آن زائد
 است بر وجودات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زاتی آن بر ذات مجرد اعتبار است
 نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان وجود و نشان در کتب و بیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته
 شده تفصیلش گزیده است اگر خفا می باشد آن بباله رجوع نمایند و شک نیست که حصول قیام آن اگر چه

ان الله تعالى عز وجل لا يهتدون شيا به الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات
 بالا را با وجود کفر و فرود می آید درین اهل علی تفاوت می باشد که شباهت با این طریقه ایشان و بگویند
 اقامت می نمایند و چون بنیان اینها اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در همان آسمان پدید آید
 که متوجه حضرت و است لقا و قدس ناچار در وقت عروج بان آسمان خواهد رسید و از اینجا بطریق
 خواهد گذشت علی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرو آید و با سیمکه متبدل می
 نقیض وجود اوست نزول نماید آن هم البته پایان تر از آن آسمانکه مقامات اینهاست
 علیهم الصلوات و التسلیمات خواه بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است
 هر که مقام او بلندتر است فضیلت است و تا سالک با هم خود نگرود و هم خود را پایان تر از آن آسمانی نماید
 فضیلت آن بزرگواران را بطریق فوق و حال نتواند دریافت بقیله ایشان از فضل میگوید و بقیه
 سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجدان او مکتب علم اوست درینوقت اجازت تضرع و عجز و نیاز بحضرت
 حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مرتبه قدام سالکان است چون از
 ایشان میگویند که اینها را بجهت عقل گفته اند که در خان مرکب اجزائی و اجزای ناریست و قتی که در خان
 اجزای ناریست بجهت اجزای ناری بالا خواهند رفت و بجهت قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر در خان
 قوی باشد عروج او تا گره نرسد و درین صعود اجزای ناری بمقامات اجزای ناری و اجزای هوا
 که باطریق فوق دارند خواهند رسید و از اینجا عروج نموده بالا خواهند رفت درینصورت نمیتوان گفت که رتبه
 اجزای ناری بلندتر است از مرتبه اجزای هوا چنان تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و
 بعد از وصول بگره ناری چون آن اجزای ناری بهبوط نمایند و بمرکز طبعی خود برسند هر آینه مقام
 اینها فرودتر از مقام آب هوا خواهد بود پس در این فیه عروج آن سالک ان مقامات باعتبار
 قاسر است که آن قاسر فراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام و تحت
 آن مقامات این جواب گفته شد مناسب حال مشتبه است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در
 مقامات بالا کار باید و جهش است که هر مقام را در آن و تو معطل می باشد است و مبتدی متوسط
 چون بطلان اینها می بینند خیال میکنند که حقیقت آن مقامات این فرق میان اطلال و حقایق نمیتواند کرد و همچنین

لما كان في يوم النجاة ومناط الفوز بالسعادات النورية والآخرية ثبتنا الله سبحانه وائياكم على ذلك
 بحرمة سيد المرسلين عليه وعلى آله الصلوة والسلام والكلها مضموع كاشيت غير منجيب؛ افرات صوفيه
 ميكنها وازحوال ایشان چه می آفرید اینجا و جلال تا میز آن شرع نشنیده بهیم جلیل منجید و کثوف
 و الهامات را بار محک کتیب است نرنده بهیم جوی نمی پسندند مقصود ازینکه طریق صوفیه حصول از و باز
 بقین است بمحققان شرعی که حقیقت ایمان است و نیز حصول است در ادا احکام فیه نه امری دیگر
 و ساکن چه رفته موعود با حضرت است در دنیا البته واقف نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفی
 بان خرسندند نام بظلال است و ملی بشیه مثال او تمام و افرات است عجایب کار و بار است اگر
 حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان را که گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طاعتین بیان
 این راه پیدا شود و قصور در شوق ایشان افتد و از آن نیز میسر شد که اگر نگویید با وجود علم تجوید البتاس
 حلال بحق کرده باشند دلیل المتحیرین و لکن بحرمة من جملة رحمة للعالمین علیه و آله الصلوات
 و تسلیما گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرایند موجب یاد محبت است و السلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات و تسلیما و فضلها و اکلها مکتوب
 و شسته بحضرت مخدومزاده غنی میان محصادوق سلم الله سبحانه مضارق المحجین مخدومزاده
 در جواب اینکه نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که خود را در مقامات انبیاء علیهم السلام
 و صلوات بلکه بعضی اوقات می بیند که از آن مقام نیز بالا رفته است سر نمی خیزد حقیقت فرزند
 بر سیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود را در مقامات انبیاء علیهم السلام
 و تسلیما آنها و اکلها یابد بلکه بعضی اوقات میداند که از آن مقام نیز رفوق رفته است سر نمی خیزد
 و حال آنکه مقرر است و محجوب علیه فضل انبیاء است علیهم الصلوات و التحیات اولیا هر چه می آید و کمالا
 ولایت بمسالت ایشان بر سر عروج البش نیست که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات و البرکات نهائیات
 مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بر آن مقامات بالا رفته است چه مقامات
 عبارت از اسماء الهی است جلوس طاهر که بادی بیکسیرات ایشان است و سوال فیوض حضرت ذات
 و تقدیر حج حضرت ذات بر می توطا بهما عالم بهیم منبج نیست و غیر از غنا بهیم نسبتی حاصل نمی کریم

باید که بعد از تجلی ترین باریان احکام شرعیه علماء و محققان و مفتیان آری علماء اهل سنت و جماعت و علماء
تکلیفیه و اهل علم خود را که الهی جلایه معهود دارند و نمیشود که در طریقه علما کار نشینند و قدس است
اسرارهم خدا کرده اند تا فرمایند که در طریقت این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان
فوق شهباست کویه اندیشان این سخن را باور دارند و بجهت مقصود ترغیب تشویق و دوستان است
مخالفان خارج از محبت اندر هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است
باجمل فلاح اخروی را بر بوطی که کثیر و شسته اند کرمیه و ذکر و اسرار حکم تعلیم است لایستنی معنی است
پس هر کس که کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است آنرا دشمن باید داشت علامه رشک المصطفی
اعلی السوالم الله علیه السلام ذکر گوشت را ترا جان است ؛ پاکلی دل ذکر رحمان است ؛ الا بکر الله
تطهر القلب نص قاطم است السوالم من الله سبحانه التوفیق علی ذلک الثبات و الاستقامه علیه فانه
ملاک الامر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه وآله الصلوات و التسلیمات علیهم
و آلهما با جفری که در اوقات ینک مکرر پوشیده شده است مرسله شده خواهند پوشید عواقب جمیع امور
بخیر باد البنی و آله الامجاد علیه السلام و علیه السلام مکتوب و صد و هشتاد و هشت بزرگواران حماد الدین احمد
صد و سی و هفت در بیان آنکه قریب بدان در قریب قلوب تا غیر عظیم است و در بیان آنکه وجد حال
تا پیچیده ان شمع نسجند بنیم حیل نمیند آنکه سلام علی عباد الله صطفی مکی است که خیار
سلاک جناب و حضرات مخدوم و مرادها فرزندی میان جمال الدین حسین و سارا عزه و خدمت حق
علیه و علی الخصوص میان شیخ الهمداد و میان شیخ الهمدیه زریده مالم آن غیر از ایشان در افتاد با نخواست
آری قریب بدان در قریب قلوب تا غیر عظیم است لهذا هم ولی بمرتبه صحابه زریده و پس قرنی بان نیست
که بشری صیحت خیر الی شری علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زریده بمرتبه ادنی صحابی زریده شخصی زریده
بن المبارک علی الله علیه و آله و آله افضل معاونه ام عمر بن عبد العزیز در جواب سرود الغبار الذی
دخل انف فرس معاونه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مره حوال
و اوضاع این دو مع لوحین و توابع مقرونین بجا نیست است سبحانه الحمد و المنة علی ذلک علی
جمیع النعماء و الا لآ و علی الخصوص علی نعمه الاسلام و متابعته سی و الا نام علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

بچگونگی بچگونگی بعد از توحید بکلیه طلب آفرینید و بجای حاضر و ناظر تصور نکنید هیچ معنی ندارد
اسم مبارک بعد از توحید چهارده در دل حاضر دارند بعضی امور ضروری به حضور و صحبت اند اگر ملاقات
نکود خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجوده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه نمایانند
میگردد و السلام مکتوب و صد و چهارم بمیر محمد نمان بخشی صدور یافت در بیان آنکه از توحید
اهل خسران محنت بخشند و بکار نیک در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان حصول اتقیات
ایشان بمحمد نمان از نمان پیشان ارباب خسران محنت بخشند کل اهل علی شاکسته لایق آنکه بکار
و مجازات متعرض نشوند دروغی را فروغی نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات مناقضه آنها خواهد بود
من بحبل اسد نور افشالم نور شعلی که در پیش دارند در همان کوشند و از غیر ان چشم پوشند قل اسد
درهم فی خوضهم لیومل غوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدن عشره عثمان با اتفاق بجای آورده و بفتوحات
واردات مجوده مشغول گشتند و الحمد لله سبحانه که اوقات سایر دوستان نیز مقرون بحجیت است
و تزییات کبری ذلک فضل الله یبزی نسیاء و الله الفضل العظیم مکتوب و صد و پنجم بخواجه محمد شرف
کالبد صدور یافته فی بیان ان متابعه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و الحجة ملاک الامر مسلم
سبحانه بکمال المتابعة مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و الحجة فایده ملاک الامر و منیته الصدیقین و اسود
ذلک فایده باطله و خیالات فاسده بخانا الله سبحانه و ایاکم عنهما و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات و ایا مکتوب و صد و ششم بلا عجله الخور سمرقندی صدور یافته
و زیست دنیا و نکو تر گزین تنهات ان اللهیم نبیها قبل ان نبیها الا بحجة سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوٰات و التسلیات انها و فضلها منافع لطیفه و ملاحظه شریفه که ناظران حقیر در افتاده
نموده بودند حصول ان بهیچ وجه و سر و گردید جز انکه الله سبحانه عنایه بخیر انرا ای برادر آدمی را در دنیا
از بر اطعامها چرب نگیرد و لباسها مزین نفیس نیارده اند و از برای تمسک و نعم و لهو و لعبت فریده
مقصود از خلقت اول و انکار و عجز و افتقار اوست که حقیقت بندگی است اما ان انکسار و افتقار
که شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و التسلیات و الحجة بآن اذن فرموده چه ریاضا و مجاهدت
اهل باطن که موفق بشیریت عز اندار در جزئیات و خدایان نمی و غیر از حشر و فرشتگان نمی گارد

که جلالتش از این شرافت بزرگتر است در حد نبوی است علیه من الصلوات اجتهاد من اجتهاد
 که خداوند تعالی فرشتگان خود را می کشد اعمال در راهها و سرگذرهای میگرداند و طلب اهل فرامیگردد تا آنکه
 این طائفه را که در گردن میگرداند که بشناسد بگوید چه چیزی است پس گردانید ایشان را با آنچه خویش
 و از بسیار آسمان سپید خورشید و خورشید تعالی که داناتر است بحالندگان از ملائکه پیوسته چنان دید
 بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو میگویند و ترا به بزرگی یاد میگرداند و ترا از جمله محبوب
 و نصیبان تشریفی بنموندند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
 چگونه با ملائکه گویند بیشتر بخیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بیشتر
 میطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بیشتر را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
 چگونه باشند گویند بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه از دوزخ میترسند
 و توبه نامه می جتهد حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر
 ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند در راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
 فرشتگان را فرماید شمار آگاه گرفته ام ایشان را همه یا مریدم ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذکر آن فلان
 از برای ذکر نیامده بود و حاضری است برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسند یعنی
 جلیس آن منتهی حکم آن جلیس من ذکر نیایش ایشان بدست نباشد پس ازین است و از حدیث
 سابق که مردم من احب لازم می آید که مجاز این طائفه بایشانند هر که بایشان است
 چنانچه ثبت است الله سبحانه و تعالی علیه السلام لا اله الا الله محمد بن عبد الله علیه و آله و سلم
 و التحيات كلها ذكره الذكر و كلما غفل عن ذكره الغافلون و آنچه از احوال خویش در کتابت این
 که دادی نموده بودند تقسیم نمودم شدتها طالبان را بسیار رو می دهد بهمت بلند دارند و هر چه است
 افتد قناعت نمیکنند پس بزرگ است یار و نخواه ای دل بدو قائم نشوی بزرگ ناگاه داری که
 صحبت این طاهر از خبر و ریاضت است حق سبحانه و تعالی صحبت ایشان اندازد که در میان
 کرد اگر کم می رسد بگوشت نه که بوی هر چه باشد محبت ایشان پس است بهمان طریقی که از
 حضرت قبله گاهی یعنی خواسته عبد الباقی گویند سه مرتبه بخواند باشد اسم مبارک الله ربنا یعنی

نهایت دیگر آن در بابت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن بکشتن من بهای آن حال
 چون آن گره توسط نقلهای متعدد مهینه دیگر پیدا کرده و ستایان آن گشته که اندر انجانیست بهات دیگر
 تاسخی گردد از سبک و رفاه آن باین چند کلام اقدام نمود از آشنائی شما بهیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی بهیچ
 نقصی برآه نمی بیند بطور و منطوق خیر اندیشی شما بود اما الرضی بالضرر لا تخن انظر مثل مشهور است یقین دارند
 که این فقیر خیر شما نخواسته و نخواهد خواسته انشاء الله تعالی سخن بود از روی غیرت که درویش از امیست
 بتقریبی گفته بود بخاطر باز نهند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق اعظمی بعد از آنکه فضل دارند
 امر از روح حال غایت زندق محض یا جابل صرف این فقیر پیش ازین چند سال مکتوبیکه
 بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن انقسم
 سخنان را تجویز مینمایند که یک حضرت امیر افضل از حضرت صدیق گوید از جر که اهل سنت نمی آید
 فلیک که خود را فضل اند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از بسک گر گین بهتر دانند از
 کمالات این بزرگواران محروم است اجل سلف فضیلت حضرت صدیق بر جمیع است بعد از انبیا
 علیه السلام صلوات الله علیهم است آنچه باقی است تو هم خرق این اجماع نمایی این فقیر در کتب و رسائل
 خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یحمر بهیچت خیر البشیر علیه علی آله الصلوٰه و السلام
 سید از ویس فی کثیر التابعین است بهتر است پس حق بطور شخصی انقسم سخنان تحیل نمودن عقل و ادب
 و درست عبارتیکه مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معارف و رسید مجرب و تعلیل دار با
 نمودن چه نسبت با آنکه مشایخ و غلبه بر چیزهای نامناگفتیم شد بسطام میگوید لوی ارفه من لوی
 محراب انجانی فضیلت توان که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که انقسم چیست مذکور
 شده باشد و السلام مکتوب و صد و سی و سوم بلا حسینه صد و ریافته در تحریض بر محبت این طایفه
 علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از تفاوت محفوظ است و مایناسب گفت حسن الله تعالی و اکرم
 و صلح سبحانه اعمالکم و اما لکم مکتوب شریف چون منبری بر محبت فقیر بود رسیدن آن فرست فزاد آن
 روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه هر روز بر روز زیاده گرداند و نیاز مندی نسبت
 با ایشان سرمایه روزگار را در حکم الموضع منجی حب مجبان ایشان با ایشانند و ایشانند

و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه سخیان است در جمعی این بیت میخواند
 که شکستی دل و زبان ازین قفل چهار ایه میباید بدستنا الله سبحانه علی طریقه هولاء الاکابر
 و السلام مکتوب و یکم یک حصار صمد یافته در شفا از احمد و سلام علی عباده الدین
 اصطفی جبار یک یک حصار پریدند که شخصی میگوید که علوم تمام در دو حرف مندرجست این سخن را
 با و میتوان کرد بانه در جواب گفته شد که ظاهر از آن شخص از وی علم و سماع و مطالعه نگرفتند بآنکه از کبار
 متقین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم در این
 بسمله مندرج است بلکه در نقطه آن با و اگر شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس مرا و از روح حال
 خالی نیست اگر گوید بر من کشف ساختند که تمام علوم در دو حرف مندرج است عام تر از آنکه آن
 دو حرف را بخصوص علوم او کرده باشند بانه تمام صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در دو حرف
 حروف بر من کشف گردانده اند و در صفحه آن دو حرف تمام علوم را مطالعه میفرماید پس بر من کشف
 است از و با و بناید کرد و السلام علم این است که التزم متابعه المصطفی علیه علی الصلوات و التسلیمات و السلام علیها
 مکتوب و صمد و یکم بمیر یافته المصطفی صمد یافته در تاسف از حال جامعه که خود را در سلاک اراده
 این اکابر دخل ساخته اند و بموجب قطم این بزرگواران نموده ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی الطریقه
 المستقیمه الرضویه المصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیمه روزی سخنی از غیرت منشأ
 نقشبندی قدس الله تعالی اسرار هم مذکور شد در آن اشنا مذکور شد که حال انجاء چه خواهد شد که خود را در
 سلاک و داین اکابر دخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را آورده اند و ایشانان قبول فرمود
 و در ثانی الحال به جهت و بموجب قطم این بزرگواران نموده اند و بظن و تخمین منشأ اذیال
 دیگران گشته در ضمن نام شما و نام قاضی شام مذکور شده بود و آن مذاکره معلوم نیست که
 یک لحظه کشید باشند و انهم بهی بر تفریب بوده بعد از آن خدا بکند جلشانه که فقیری از مساکین
 خواسته باشد یا در دل کینه نگا داشته خاطر شریف ازین بگذر جمع باشد معلوم نشا شده باشد
 که طریق ماطریق دعوت آنها نیست اکابر این خلقت استهلاک در سالی این بهما اختیار فرموده
 انابتاء و توجیه ایشان با حدیث صرف است از هم و طفت فطرت میخوانند و تقدس لا جرم

که بطریق حیدر حوسه است که از مرکب کرم و سستی که خطم ازین راه بی مدوان مرکب تشریف بجوید و باید که
 بصورت مطلوب رساید بایستی است که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک بپا قلب و روح
 میرود و نباید که علم و عمل که آن بر راه مسلوک مناسبت ندارد اول انجستی که فرود می آید همان روح است
 و ثانیاً قلب که باطنی چیست بدان است از رکاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش میرسد که سلطان
 در خمیه است و بحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب داشت باندک بشارت از سستی فرود
 و آن دو ترکمان چون جذب می داشتند و غلبه محبت با افعال این جبهات کول نشاند و مرد و
 بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بگذشت سلطان زهر گز در خمیه نخواهد یافت که اولیاً
 در اول و سستی قوله برشته است و بشکار شده یعنی بر مجالی و مظاہر جمیل برشته است و بصید
 و لیک عشاق شده و این آواز و نغمه بانی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق
 سترگ با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست او تعالی و تقدس نشستن و بشکار شدن معنی ندارد
 بیت لا و هوزان سرگروزی به بازگشتند و حبیب کیسه به با و این عبارت را معنی دیگر نیز
 بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام نفوذ کبریا می است هر چند نغمه نیرشایان جناب قدس آنحضرت
 نیست جلایه اما از محانی دیگر اوست و انبیا است که بروحدت که تعیین اول است
 و فوق مرتبه هدیه برشته است و چون در مرتبه وحدت آن محال است لکن علم و عینی است
 بشکار که سبب هلاک و حوش و طبع و سستی مناسب مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمدرحمت
 و امیر عجب و بشکار گاه سلطان رسیدند و صید او گشتند اما محشوق طوسی اقدم و اقرب است حسین
 قصاب بانی گشتن سلطان و خمیه های و هدیه ماند و اندک سجانه علم بحقیقت المراد و مایه من الصواب
 و الله و مخدوم و اکابر طریقه نقشبندیه قدس تعالی سراییم باین راه نامسلوک را اختیار کرده اند و
 آن راه ناممهور و در طریقه های بزرگواران راه مهور گشته است و عالم غلام را ازین راه توجیه و
 بمطالعین رساند این طریق به وصول الله است اگر مرعات آداب پیر تقی را نموده آید چنین
 طریق پیر و جوان در وصول برانند و لکن و صبیان تساوی بلکه موتی نیز درین دولت امید دارند
 حضرت خواجہ نقشبندیه قدس سره فرموده اند که از حق سجانه طریقه خوشتر است تا مگر که البته حصول باشد

اینکه در صورت ظهور و ظهور است و کما و قدس آن حضور و شورا با ماه اشارت فرموده این مقام بیان
می نماید که پیش از این می شنید که مدبر جسد روح است و مرید نال قلب قوای جسدی که تسبب
از قوت روحانی است و عاقل است و اما در این زمانه پس از چهار و وقت توجه قلب روح بجناب
قدس و در جانشان که لازم طریق نبوده است و اما در حال آن که نفس است فتوری و تدبیر جسد
و تربیت قلب الهی باید که به تعلیل حسن و قبول از شورش و گدازسته قوی و جوارح میرساند و بی اختیار
بر زمین می نهد و از این حالت که شمشیر اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره و فتوحات
میکند که بسیار روی فرموده است و سماوی که بر قفس حرکت دوری است آنرا سماع گفته و بسیار
منع آن نموده پس متعین شد که این غیبت نه می تخمین حضور نویست و این در اول جسد متعلق
شود و قوی که تغییر از آن باه مناسب بر سر عمل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی ماه
بدر سیاه کنایه از ظهور غیبت باشد که مبتدیان را استنار آن حضور و آگاهی میرساند و این
استنار تا توسط ارواح است چه توسط سلطان این استنار نسبت هر چند بی استانست تواند بود که همین
منه گفته باشد که چون نیم شبی باشد دیگر باره ماه انار بیرون آمد و اثر قدم آن و جوارح و باز یافتیم
چه در این استنار که افان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع است بیشتر نموده می آید چون
صبح رسید یعنی آن غیبت و قبول نائل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق هر گشت
و کنایه از این حضور و ظهور آفتاب کرد و هست کوه عمارت از وجود بشریه است که در وقت ظهور و
ساعت انکار این طریق ترک افکند و بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب هستند و
هستند از محبت لاجرم مرد و آبر با بالای کوه بشیه نهانند و بیک ساعت بر آن بالا باشند و
سخنی از فنا مشرف گشتند و همین قصاص چون آن قوت جذب شدت محبت تمام بالای
آن کوه برآمد آنهم بیک ساعت است آن دو ترکمان میسر شد و بالا سرش بر میباشند و لشکرگاه
عمارت از مرتبه ایمان ثابته است که جامع اینک است تحقیق است که است و علم و چرا که همه را
به نهایت کنایه از ان یقینات است و در آن جنبه میان عظیم اشارت چنین علم و چرا که است و
و نقد کس آنرا چنانکه لطافتی گفته چون چنین قصاص شنیده که آن جنبه سلطانی است و حال کرده

اینکه در صورت ظهور و ظهور است و کما و قدس آن حضور و شورا با ماه اشارت فرموده این مقام بیان می نماید که پیش از این می شنید که مدبر جسد روح است و مرید نال قلب قوای جسدی که تسبب از قوت روحانی است و عاقل است و اما در این زمانه پس از چهار و وقت توجه قلب روح بجناب قدس و در جانشان که لازم طریق نبوده است و اما در حال آن که نفس است فتوری و تدبیر جسد و تربیت قلب الهی باید که به تعلیل حسن و قبول از شورش و گدازسته قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین می نهد و از این حالت که شمشیر اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره و فتوحات میکند که بسیار روی فرموده است و سماوی که بر قفس حرکت دوری است آنرا سماع گفته و بسیار منع آن نموده پس متعین شد که این غیبت نه می تخمین حضور نویست و این در اول جسد متعلق شود و قوی که تغییر از آن باه مناسب بر سر عمل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی ماه بدر سیاه کنایه از ظهور غیبت باشد که مبتدیان را استنار آن حضور و آگاهی میرساند و این استنار تا توسط ارواح است چه توسط سلطان این استنار نسبت هر چند بی استانست تواند بود که همین منه گفته باشد که چون نیم شبی باشد دیگر باره ماه انار بیرون آمد و اثر قدم آن و جوارح و باز یافتیم چه در این استنار که افان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع است بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و قبول نائل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق هر گشت و کنایه از این حضور و ظهور آفتاب کرد و هست کوه عمارت از وجود بشریه است که در وقت ظهور و ساعت انکار این طریق ترک افکند و بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب هستند و هستند از محبت لاجرم مرد و آبر با بالای کوه بشیه نهانند و بیک ساعت بر آن بالا باشند و سخنی از فنا مشرف گشتند و همین قصاص چون آن قوت جذب شدت محبت تمام بالای آن کوه برآمد آنهم بیک ساعت است آن دو ترکمان میسر شد و بالا سرش بر میباشند و لشکرگاه عمارت از مرتبه ایمان ثابته است که جامع اینک است تحقیق است که است و علم و چرا که همه را به نهایت کنایه از ان یقینات است و در آن جنبه میان عظیم اشارت چنین علم و چرا که است و و نقد کس آنرا چنانکه لطافتی گفته چون چنین قصاص شنیده که آن جنبه سلطانی است و حال کرده

که مشتمل بر شش است و چون مجروح شدن کفایت نمیکرد و تعلیق بجنبه محبت و شست بنابر آن تصدیق نمیشود
 مشارالیه داده شد و اسلام که قوه صمیمه است بمثل شکیبایی صفتها قصد دریافت و حل عبارت نفحات که
 اعلاق و شست و طلب شرا و فرموده بود و اسلم بعد از الحاحین و اصطلاح و اسلام علی سید المرسلین و علی
 ائمه اطهارین و همچنین عبارت نفحات که فی الجمله اخلاقی و شست فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد و بنابر
 آنچه ذکر کرده است نمود و محذورات را با عین تامل میگوید و بیان حال آنکه بجهت راهی را که مسلوک
 رفتند بعضی از ایشانرا مغلوبی و پناه خود نگذاشتند و مستی سنا بیان آنرا نشان شد و هر که باین
 مشرب و شستند مراد از راه مسلوک و اسلم بجهت علم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
 مشهوره تشریف تفصیل و درین طریق تنزیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و انابت مشرب
 هدایت است و راه نامسلوک عبارت از طریق جذب و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تنزیه و راه هدایت
 است که مشرب بنات است و این طریق طریق محبوبان و مراد است باینکه طریقت اول که
 طریق محبت است و راه میرین بعضی از ایشان که قوت جذب و شست و سنیلا محبت که مغلوب و مستور
 عبارت از آن است از شرب طبعی و فانی و نفسی محفوظ ماندند و از خوا و ضلال ایشان بعضی از چند
 خدمتند اما فی الجمله طایفه سنیونی فرموده و ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود
 یعنی قوت جذب و شست و سنیلا محبت و حق وی مفقود بود چون راه بر شست اعدا و دین
 او را از راه برود و بلکه ش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن
 دو ترکمان بودند که حسین قصاص فرود شارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه
 می رفتیم ناگاه دو ترکمان از میان کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک او پیش گرفتند و آخر
 القصه را پس که کاروان عظیم بآن راه می رفتند راه سلوک است که قطع مقامات عشره مشهوره تشریف
 صورت بند و چه اکثر مشائخ طایفه سنیونی متقین همین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک
 که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاص از ایشان در آن راه متابعت نمود و طریق جذب و
 که نزدیکتر است به حصول ازان راه مسلوک هر دو و مقدمه این طریق التذاف و آرام است که سبب
 در نهایت است از شرب طبعی و فانی است از شرب طبعی و فانی است و چون این غایت و ذوق

و این است که مشرب بنات است و این طریق طریق محبوبان و مراد است باینکه طریقت اول که
 طریق محبت است و راه میرین بعضی از ایشان که قوت جذب و شست و سنیلا محبت که مغلوب و مستور
 عبارت از آن است از شرب طبعی و فانی و نفسی محفوظ ماندند و از خوا و ضلال ایشان بعضی از چند
 خدمتند اما فی الجمله طایفه سنیونی فرموده و ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود
 یعنی قوت جذب و شست و سنیلا محبت و حق وی مفقود بود چون راه بر شست اعدا و دین
 او را از راه برود و بلکه ش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن
 دو ترکمان بودند که حسین قصاص فرود شارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راه
 می رفتیم ناگاه دو ترکمان از میان کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک او پیش گرفتند و آخر
 القصه را پس که کاروان عظیم بآن راه می رفتند راه سلوک است که قطع مقامات عشره مشهوره تشریف
 صورت بند و چه اکثر مشائخ طایفه سنیونی متقین همین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک
 که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاص از ایشان در آن راه متابعت نمود و طریق جذب و
 که نزدیکتر است به حصول ازان راه مسلوک هر دو و مقدمه این طریق التذاف و آرام است که سبب
 در نهایت است از شرب طبعی و فانی است از شرب طبعی و فانی است و چون این غایت و ذوق

بقول

جلد ۱۰
۱۹۷
حقیقت ترک آن عبارت در ترک رغبت و تمی میسر شود و کما یجوز
عدم آن مساوی باشد و حصول نتیجه بی صحبت ارباب جمیعت متعسر است صحبت این بزرگان
اگر میسر شود محتتم باید شمرد و خود را باین باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل هر چند شمارا مستقیم است
و امثال این غیر بغیر الوجود اعز من کبریت الاحمر باشد و اهل کرم ایشان است یعنی تقدیم حاجت بر حاجت
خود چند روز اگر میان شیخ منزل اخلاص فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار ایشان و بعد از غیر
باز خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شمارا کار حضور میکند زیاده تصدیه است زرقا الله سبحانه و یام
الاستقامه علی تالیفات همیشه علیه علی آله الصلوٰة و التهان من النجات اکملها و السلام والا کرام
مکتوب صد و نود و هشتتم بخا خانان صد و ریافته در بیان آنچه آشنای فقر با غنیان
زمان بسیار متعسر است و اینا سبب اکثر فتوحات مکیه منفتح فتوحات مدینه با و بمرته الهی و الا لا انجا
علیه و علیهم الصلوات و التلیات التفات نامرگامی که نامزد فقر بودند و وصول یافت با عوشت از دیار
محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم مخدوم فقر را با غنیای کردن درین زمان بسیار متعسر
اگر فقر بگفتن یا نوشتن راه تو ختم و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگردند کوه اندیشان
از خود غن خودی انکارند که طامع و محتاج اند از هر درین غن خسر دنیا و الآخرة میگردند و از
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقر با استغنائی از لوازم فقر است حرف میزنند قاصر
نظران از خلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنائی از لوازم فقر است که در خند
۱۰۰. اینجا استجانه برآمده است ابو سعید خدری میفرماید عرف ربی بجمع الاضداد هر چند ارباب نظر نمیکنند
قبول نمیکند و محال نگارند لیکن غنیت طور ولایت ورامی طور نظر عقل است باقی احوال را میرو مولانا
تفصیل مروض خواهند داشت و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین
صد و ریافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود و زور و مشغولی صحیفه گرامی که بنویس
از فقر محبت و اخلاص و مشعر از مروت و اختصاص و دیاف موجب رحمت گشت عافا که الله سبحانه
انها را طلب رومی از او داده بودند بنا علی فکاک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده
تا بزرگی ازین طریق علیه مشغول سازد و با آنچه میفرمایند در امثال آن سعی بلین خواهند نمود و میداد

صحیفه محرمه و قلمی که برست و در آغاز منته و در و یافت مسجد سجانه احمد و منته که خواص از یاد و عالم افکار
 نیستند و مهتران از غنچه‌گرگی که تران خاکنند جزاکم مسجد سجانه عنان خیر الجزاء و مخرج از هر چه بر سر
 سخن و مست خوشتر است به این راه که ماد و صد و قطعه نیم یکی بهشت و گام به عالم خلق تعلیم و بار و
 پنج گام به عالم امر گام اول که سالک عالم امر نیزند تجلی افعال روید و بد و بگام دوم تجلی صفات
 و بگام سوم شریع و تجلیات ذاتیه می افتد و ثم و ثم علی تفاوت در جاهتها که لا یخفی علی اربابها
 کل فیک من طمنا بلعت سید الاولین و الآخرین علیه و آله من الصلوات و فضلهای من تسبیحات
 و تحیات ائمه که گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر و شریعت و علم
 الاجمال و تیسیر علی نظر الطلاب بهر گامی که این مهبانی سفینه گانه از خود دور می افتد و بحق سبحان و
 و بعد از این این گامها فانی می شود که بقای اهل بران مترتب است و این تفاوتها حصول ولایت
 خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوٰه و السلام و نتیجه مصرع این کار دولت است کفایت آن که رسد
 با فقیهان نام و را با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر آنکه کام و دوان خود را بر لال این
 کمال سیلاب و شیرین داریم رباعی اگر ندایم از شکر خیز نام بهر این بسی خوشتر که اندر کام زهر بهر
 نسبت لاجش آمد فرو برد ورنه لبس عالیه پیش خاک توبه و السلام اولا و آخراً مکتوب و فو و فو و فو
 به بلوان محمود دریافت در بیان آنکه سعادت مند کسی است که دلش از دنیا سرور شده باشد و بخت
 محبت حق سبحانه و تعالی گرم و مایه سبب نکشتم مسجد سجانه علی جاده الشریعه سعادت مند کسی است
 که دلش از دنیا سرور شده باشد و بخت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سرگناهان است و ترک آن
 سرچشم عبادت چه دنیا مقصود حق است سبحانه و اما آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده و اولی
 باغ طرد و لعن موسومند و خبر است که الدینه ملعونه و ملعون با یها لا ذکر الله چون ذاکران بلکه برزده
 از ذرات وجود ایشان بزرگ مسجد سجانه ملعون است پس فکر آن حق سبحانه ازین و عید خارج باشند
 و در شمار اهل دنیا بیایند زیرا که دنیا چیهی است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد
 خواه احوال و سباب باشد آنچه و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس و غرض عن من تاملی
 فصل علم است هر چه از دنیا است بلا حی جان است اهل آن در دنیا همیشه و تفرقه اند و آخرت اهل آن

آن کس ایشان اعلام بخشد و در رفاه آن کوشند شاید بقایا اینها ممتنی باشد بر عدم علم با و شاه بهشتی
 آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علما و اهل اسلام با اعلام بخشد که اینها بر شما مستقیم
 اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی آنها خوارق و کرامات هیچ در کار نیست و برایتان
 عذر نخواهند شیند که بر تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرده اند باینکه علیهم الصلوات و التحیات که بهترین
 موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبند منصرف شوند که معجزات از برای
 خدمت غرض تبلیغ احکام است و تواند بود که در آن آنها شایسته سجانه و تقاضای امری ظاهر است
 که با اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعی طلاع دادن ضرورت
 تا این واقع نشود عهده بر ذمه علماء و مشربان حضرت با و شاه است چه حاوت که درین گفتگو
 جمعی باز رسد انبیا علیهم الصلوات و التحیات و تبلیغ احکام شرعی چه آنها را بفرستند و بفرستند
 ندیده بهترین ایشان علیهم الصلوات و التحیات که آنها فرموده ما و ذی بنی مثل
 ما و ذی بنی عمر بگذشت و حدیث در و آخر نشد شب با خورشید کنون کوه کمزاف را
 و سلام والا کرام مکتوب و نوحه چهارم بعد جهان صدور یافته در تحریرین ترویج ملت
 و نایب دین و ما متعلق ذلک سلم الله سبحانه و عظام استماع سخنان ترویج احکام شرعی و تذلیل
 اعلام ملت مصطفوی علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه مسلمانان ماتم زوگان فرج بخش
 و روح افرست احمد الله سبحانه و المنة علی ذلک و اول من سبحانه المملک القدیر از و یادند الامم العظیمه
 بحرمه النبیه البشیر النذیر علیهم السلام الصلوات و التحیات که آنها یقین است که مقتدا یا
 اسلام از انبیا و عظام و علماء کرام و خلا و ملا متصد از و یاد این دین شریف و تکمیل این صراط مستقیم
 خواهند بی سر و بر دین با چه دراز نفسی نمایند شینده شد که با و شاه اسلام از حسن استعداد و
 خوامان علماء اند محمد سبحانه و علی ذلک معکوم شریف است که در قرن باقی هر تادیکه پیدا
 از شومى علماء سودا بطهور آید در نیاب بتم تمام شرعی شسته از علماء دین و از انتخاب نموده
 اقدام خواهند فرمود علماء و اصول دین اند مطالب ایشان حجاب و ریاست و منزلت
 خلق و بندگان باید بچشم فتنه از می بهترین ایشان بهترین اند ایشانند که فردای قیامت سیکه ایشانند

در حوالی خود مسجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علیه ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی تدریجاً توفیق از
فرماندهایم بخبر که مخلصان شتوند غایه الغایت مسرور و پیروز میگردند سیادت پناها که ما را مروت
بسیار غریب است چنانکه که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکلیه و میبخشند تا که امام شاه باز را بایست عظمی
سازند و چون تقویت ملت در هر وقت از هر کس بوقوع می آید زیبا است و رعایا درین وقت که
مغیرت سلامت است از امثال جوان مردان اهل بیت زیبا تر و رعایا تر است که این دولت خانه زاد خانه
بزرگ شما نیست از شما و تیسرت سزاوارتر این عرضی حقیقت و راست نبوی علیه علی آله من الصلوٰت
افضلها من التجات و تسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله صحاب و مخاطب ساخته فرمودند که شما در زمانی موهب و شده اید که اگر ادا و امر و نو اهی
در هم حصه ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما اگر کسی خواهند آمد که اگر در هم حصه را از ادا و امر و نو اهی
آوند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه که کوی توفیق مسامت
در میان افکنده اند بکس نمیدان در نمی آید سواران راجه شد و درین وقت کشتن کافر لعین
گویند و اهل بسیار خوب شد و باعث شکست عظیم بر نمود مرد و گشت بهریت که گشته باشد و بهر عرض
که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل سلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند و خواب
دیده بود که بادشاه وقت کله سرش را شکسته است و بحق که آن کبرئیس اهل شرک بود و اهل کفر
خطیهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک
باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شدت شلم و فوق جمعهم و خرب بنیانهم و خذهم اغیر نعمته
غیر اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از خد جزیه خواری کفر است و امانت
است هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام بآنقدر است این سر رشته را اینک باید بگفت
و اکثر مردم این سر رشته را کم کرده اند و از شومی آن دین را بد داده قال الله سبحانه و تعالی
یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و عظمایهم و کفار غلظت بر ایشان از ضرورت این است
بقایا رسوم کفر که در قرن سابق پیدا نشده بود درین وقت که بادشاه اسلام ملان توجیه اهل کفر
نمانده است و در کما مسلمانان بسیار که ان است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از شستی رسوم

اهل سنت و جماعت و تحصیل علم احکام فقهیه از حلال حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و
 بیان غریب اسلام و اغراض برتر و بزرگ و تأیید آن الله تعالی احکرم و معینکم همه کمال یحیی و یحیی و یحیی
 ضروریات برای تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
 میهم که نجات اخروی وابسته باتباع آراء صواب نمایان بزرگواران است و فرقه مانجیه هم ایشان
 و اتباع ایشان را نشانند که طریق النور و صحاب اکبر و صلوات الله و تسلیاته علیه و علیهم اجمعین و از علم سینه
 کتاب سنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران از کتاب سنت بخندیده اند و فهمیده اند زیرا که
 هر چند وصال عقائد فاسده خود را بر علم فاسد خود از کتاب سنت اخذ میکنند پس هر معنی از معانی
 مفهومی از اینها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حق رساله امام اجل تو شستی بسیار است
 و قریب بهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکور چونکه مشتمل بر استدلال است و طولی
 بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و مناسب خواهد بود و این اثنا و بخاطر
 حقیقت نیز خطور کرده که در نیاب رساله نویسد که متضمن عقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المال
 اگر پیشتر نوشته متعاقب خدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
 و واجب سنت و مندوب مکروه که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضرورت
 بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب که عبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
 مجموعه خان و عمده الاسلام و اگر عیاذ الله سبحانه در رساله از مسائل اعتقادی ضروری مثل رفتن از
 دولت نجات اخروی محروم شود اگر در عقیدات مسأله رود و تحیل که تبویه هم در گذرانند و اگر متوجه
 بهم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول
 که میفرمودند که اگر تمام احوال و معجزات را بماندند و حقیقت ما را بعتقاد اهل سنت و جماعت متجلی سازند
 خبر خیرانی بهم نمیدانیم و اگر تمام خطیبه را بر اجماع کنند و حقیقت ما را بعتقاد اهل سنت جماعه بنوازند هیچ
 مانع نداریم ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرخیه بمرتبت الیه علیه علی الله من الصلوات
 و التسلیمات اکملها درویشی از جانب الهی بوده بود گفت که شیخ حیو و مسیحی حاجت نخواستند
 از برای نماز جمعه حاضر شدند و در میان رفیع الدین بعد از اظهار التماس ایشان گفتند که نواب حیو

در تکلیفات شرعی مراعات نسیم نموده اند و تخفیف تمام فرموده: الحمد لله الذی هدانا لهذا وانا كنا لنهتدي
 لولا ان هدانا الله لكانت لبنا الحق سعادته بدی نجات سرمدی مربوط بتعالی است اینها صلیت و سلم
 و لیکن اینها سبباً علی جمیع عموماً علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده شود در ایضاً شاقه
 و مجاهدت شده بجای آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد بخوبی نمی خرد و بخواب نمی ریزی
 که سر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع شود باینکه اندازند و مثل سراب
 بقیصت می شمارند کمال عنایت خداوندی جلطانه آنست که در جمیع تکلیفات سبباً جمیع
 و مامورات و مینه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در پشت پهلوان و در
 بهشت که در نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت است مع فلک در قرائه آن
 بهر چه سیر شود و کفایت نمود و اگر قیام متعذر شود و بقعود تجویز فرموده در وقت تعذر قعود باضططیاع اشارت
 فرموده و چون کوع متعذر شود یا یا و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال
 آب مستحق نشود شیم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه البقره و ساکین تعیین فرموده و از آنجا
 سفد با بوالنا میوه الغام سائمه اشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع فلک شرط برادر
 و راحله و بن طریق گردانیده و دایره سیاح را و سه سال چهار زن بکلیح و از سراری هر قدر که بخوابد
 فرموده و طلاق و سیله تبدیل بنا گردانیده و از طهر و اشهد به قمشه اکثر ابیاح خسته و اندک
 محرم و آنهم بوسطه مصالح عبادا اگر چه یک شراب بنیزه بر ضرر احرام گردانیده اما چندین پیش
 خوشخویش نفع را در عوض آن مباح خسته عرق و فلفل و عرق و آبچینی با آن خوشخویش خوشخویش
 منافعه و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بد مزه تند بوی بد بوی خوش بر یک خطری را با آن عرق
 خوشخویش چه مناسب است با اینها مع فلک مجتهد که از اهل حرمت متعذر و جد است و تمیزی که
 که از رگد زهنگا پروردگار جلطانه و عدم رضای او تعلق پیدا میشود علاحد و بعضی از
 لباسها اگر چه محرم فرموده چه بک که چندین انواع جامه های مزب و قماشهای فرین و غیر
 این حلال گردانیده است و لباسها همچنین که مطلقاً مباح است بجز آنکه از لباسها اگر چه
 بهتر است و اگر لباس از شیم بر زنان مباح فرموده که منافعه آن نیز عاید بر زنان است همچنین است

نباید کرد و البته بسم الله الرحمن الرحیم که دوام ذکر و مراقبه حضرت خواجه کمال قدس الله تعالی علیه السلام و اولاد
 میسر میگردد و در طریق اندراج نهایت فی البدایه حاصل میشود پس ختمیایین طریقه علیه مرطاب او واجب
 باشد بلکه چنانچه لازم است پس توبه که قبل توبه را از سر سرگردانیده و بکلیت بجناب عالی اگایین طریقه علیه
 اقبال آنکه مومنی از اهلین شریفان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صغیری
 کردی که آن مضعه همچون حجره است مر قلب حقیقی را و هم مبارک الله را بران قلب بجزانی و در وقت
 اتمه پیچ عصبی حرکت میبخشد بکلیت متوجه قلب شینی و در تخیله صورت قلب جاندهی و آن
 طاعت نباشی چه تصود توجه بقلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را به چونی و
 بچگونگی ملاحظه نمایی و همه صفت را بان منقسم سازی و بخاطر و ناظر نیز لمحوط کنی تا از ذره
 حضرت ذات تعالی بسفید صفت فرد و نیامی و نه انجا بشود وحدت و کثرت نیستی و اگر قیامی
 همچون بشود چون آرام نگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود همچون نبود و هر چه در کثرت
 نمود و اگر در وحدت نباشد همچون راد ای دایره چون باید هست بید حقیقی را بیرون محاط
 کثرت باید طلبد اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
 نگاشته ذکر باید گفت میدانی بکلیت پیر کس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی حلقه
 استفاده نماید و اعانت بادین طریق یابی مجرد کلاه و دانهی و شجره که عرف شده از حقیقت
 پیر و میر و خاچه است و در خل سوم و عادات گرانکه جامه پیرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری
 و باعتبار و خلاص با زندگانی نمایی جمال ثمرات و نتائج و بصورت نیز قولیست و بدانی کلمات
 و اوقات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب بادشاه و دیا قطب وقت یافت
 فی الحقیقت چنین است بیرون خواب و قیام اگر بادشاه بشود یا قطب گردد مسلم است پس حال
 و معجزه هر چه در بیداری و افاق ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که لغز و در تیر تیر آثار
 بران مربوط باینان شریعت است پس ادای فرافروغ سنن و تهنات محرم و مشتبه نکلیت
 باید کرد و در قلیل کثیر بعلماء رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی پنهان و گاهی نمود و اسلام گویند
 و توفیق بخانان صدور یافته در غایت متابعت اینها علیهم الصلوٰة والسلام در بیان

جلد اول
 نه آن لطائف که در او ای قلوب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و یکی شخصی
 که استعدادش تا مرتبه قلب پارس است پیر صاحب تواندا و ابرار است فوق رسانید اما اینجا دقیقه
 که بعضو تعلق دارد تجربه بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر رنگ باطن متلون شود و باطن بلون
 ظاهر منصف نگردد و چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن و ظاهر هر یک را آید و از اسلام مکتوب
 خدمت و در هم بر شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه باید فقر با وجود گرفتاریهای لاطائل
 مناسبت است با فقر و بطراوت دنیای دنی فریفته نباشد و بهیچ باطن را غریب باید داشت
 و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بهیچ واری تمام قبول باید نمود و ما بنیاسبت
 الحمد لله العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین مکتوب
 شریف فرزند می ارجمندی ارغی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب رحمت و بار
 بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل فقراء و دراز کاران از یاد فرشته اندامی
 یاد از شدت مناسبت میدد که سبب داده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
 نیک و جل است و ارتباط معنوی اول لیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته نشوی و بگو
 فریبه معنی او مفتون بخردی که به ملا و بی اعتبار است امروز اگر انیضه معقول شما نشود فردا
 البته معقول خواهد شد و فایده خواهد داشت و گوش از بار و گران شده است به نشود و ناله فغان
 مری باید که سبق باطن از جل نعم خداوندی جلشانه دانسته بتکرار آن مولع و حریص نشوند
 پنج وقت نماز را بجا بیاورند بی کسل و فتور و دانمایند و از چهل یکی زکوة را بمنیت بفقراء و مسکینین
 و از محرمات و مشتهات اجتناب نمایند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریق نجات مرستگار
 اینست و السلام مکتوب و نو و دم یک از فرزندان میر محمد لغمان خدشی صدور یافته و در تحریک
 ذکر الهی جل سلطانیه و در تحریک با حق تعالی نمودن طریقه علمیه نقشبندییه قدس الله تعالی اسرار مکتوب
 طرز ذکر و اینها سبب لک الحمد صدربا العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين
 اجمعین و انا و اگاه بابش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه ذک و مولا و خود
 جل سلطانیه نامکن باشد جمیع اوقات را مستغرق در ذکر الهی جلشانه باید ساخت و کلیت تجریر غفلت

دوست پرست من است و دوست داشتن سال ان بنین الکفین است به ظاهر است که این عبت را فرمودند
 است و همچنین است آنچه علماء در نیت نماز سخن داشته اند که با وجود اراده قلبی بان نیز باید گفت
 و حال آنکه از آن سر و علیه علی الهی و الهی و الهی نامت نشده است نه روایت صحیح و نه روایت ضعیف
 و نه از جهات کمالی غلام که زبان نیت کرده باشد بلکه چون قاسم میگویند تکیه تحریر میگوید
 بپشت زبان بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جا
 رفع نیت که فیه فرض میباشد و در تخییر آن اکثر مردم زبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی بکن
 ندارند پس در متعین فرضی از فرض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و ولفساد نماز میسرساند
 علی هذا ایتماس سائر التبعات و التذات فانها زیاده است علی سنته و لو بوجه من الوجهه و الزاد
 نسخ و انهم رفع فعلیکم بالاقصاء علی متابعتی رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و الا کتفا
 علی اقتداء اصحاب الکرام فانهم کالجویم باهم اقتدیتم و انهم یقاسون الاجتهاد فلیس یکن
 البتة مخشی فایه منظمه لکنه لافصول لا یثبت امر زائد فاعبر و ایا اولی الابصار و السلام علی من اتبع
 الهدی و انتم متابعتی الصلوة علیه و علی الصلوات و التذات مکتوب و همیشه و همیشه
 بخواجه سید کمالی صمد دریافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان
 آنکه رابطه نافع تر است مرید را ز ذکر گفتن او به کتابی که بیار آن نوشته بودند بنظر درآمد و حاصل
 مسئله مطلع گشت بداند که حصول رابطه شیخ مرید را بی تکلیف و الجعل علامت مناسب است نام است
 در میان مرید که سبب است و استفاده است و هیچ طریقی اقرب و صواب تر از رابطه نیست تا کدام و نیتند را با
 سعادت بسند سازند حضرت خواجه حارثی علیه السلام در فقرات می آرند که سایه رهبر است
 از ذکر حق گفتن باعتبار نعم است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را در نیت
 بمذکور حل علامت مناسب است کامل حاصل نیست تا براه ذکر نعم تمام تواند گرفت و سلام و لا و آخر آن
 مکتوب و همیشه و همیشه بخواجه صمد دریافته در بیان حل مسائل که سید
 بودند مکتوب مغرب خوبی اغری و صول یافت از امور است که بپرسیده بودند و محبت
 اخفا بعضی از لطائف در مرتبه قلب منقصود بیان لطائف است که قلب متضرر آنهاست

و در بیان آنچه بر تفضلت است : از حضرت حق سبحانه و تعالی بجز و از ای و التاجا و اقتدار و از ای و التاجا
 در هر چهار سال بنیاید که هر چه درین محدث شده است و مبتدعه گشته که در زبان خلیفه
 و خلفاء را شنیدن او بوده علیه السلام و تالیفات اگر چه نخبه در روشنی مثل خلق صبر بود این ضعیف را
 جمع کرده است و گفتار عمل آن محدث مکرر و نام و مفتون حسن آن مبتدع مکرر و بحسب احتیاج
 و آله الا بر علیه السلام علیه السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیه حسنه
 آن عمل نیک گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء و ثمین علیه السلام و تالیفات تمام و التاجا
 اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیه آنکه رافع سنت باشد این فیه در سیم بدعتی ازین
 بدعتها حسن و نوریته شده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را
 امروز بواسطه ضعف بصارت بطاوت و نظارت بینند فردا که حدید البصر کردند دانند که جز خسارت
 و ندم نیست نتیجه بدست سبب بوقت صبح شود و سحر و زحلومت : که با که باخته عشق و شرب و مجور
 البشیر میفرماید علیه السلام علیه السلام و تالیفات من احداث فی افراد الیس منه فهو و چیز نیک و
 باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه السلام و السلام ابی الدان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
 بری و شرا الامور محدثاتها و کل عه ضلالتة و قال علیه السلام و السلام ویم تقوی و السلام
 و بطا و ان کان بعدا عیشا فانه من عیش منکم بعدی فیسری اختلاف اکثر افعیلک استی و سیه
 الراشدین المهدیین تسکوها و عضوا علیها بالنواجذ و ایام و محدثات الامور فان کل محدثه بدعه
 و کل بدعه ضلالتة هر گاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس منحوس و بدعت بدعت و بدعت
 انچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد پس هر بدعت
 سیه بود و قال علیه السلام و السلام ما احداث قوم بدعه الا فرم مثلها من البسینه فتمسک بربته فیرین
 احداث بدعه و حسن حسان قال ابند قوم بدعه فی دینهم الا نزع السمن من مثلها ثم لا یحید الیهم الیوم
 باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و شایخان آنرا سنی دانسته اند چون نیک لاخته نموده می آید معلوم شود که
 سنت اند مثلاً در کعبین بیت عمار بدعت جبهه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
 چه زیادتى بر عده و نوز که سه نوبه باشد نسیم است و نسیم عین رقم و همچنین مثلاً از ارسال فخر را جانب

[illegible]

منتقشد و بزرگ عوام الناس محتاج بدلائل مبرمین گشت و چنانکه پرورشم میدهند سر و غم و سلام
مکتوب صد و هشتاد و دوم بملا صالح کولابی صد و ریافته در بیان حدیث نبوی علیه علی الصلوة
والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را که شکایت از خوطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان
و اینها سبب ذلک است جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان و سیاق
آوردند در ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البریه علیه السلام صلوات الله علیهم
پیش آنسر و از خطرات سوء خود شکایت کردند آنسر فرموده علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال
الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بجا طر گذشت و الله سبحانه علم بحقیقه الحال
که کمال الایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مشرب بر کمال قرب هر چند قلب و باطن و احوال
از طوائف قریب الله جلشانه بیشتر پیدا شود و ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلل و اقبال افزون
خواهد گشت این بیان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب تر لایح خواهد گردید و بصر
ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس مسیبتی نهایت نهایت را هر چند خطرات بیشتر و نامناسب
الکیلت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مسیبتی تمام دارد و الطف لطائف بالطف
قالب این مسیبتی هر چند افزون تر قالب عالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و ورود و خواطر و
وساوس در آن بیشتر بخلاف مبدی و متوسط که این قسم خطر ایشانرا سم قائل است و زیاده
نخستین مظهر فلاح من العاصین این معرفت از معارف غایبه این درویش است و السلام
علیه من تابع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی الصلوة والسلام مکتوب صد و هشتاد و سوم
بملا معصوم کالبی صد و ریافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام و التوجه استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردان
میدست که تعلقات شقی و ثوی جهات پراکنده که بظاهر سستیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند
مع ذلک سعی نمایند که تحقیق در تفرقه ظاهر پدید آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول بطلبان
وارد عینا ذابا مسیحانه من ذلک دنیا و اینها اگر هم آن نمیکند کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل
کنند ضرر شرط است خواب بگوش تاکی خواهد بود پس ای سرای و باغ تو زندان تو به خان مان تو بلا

خالی نیست یا نظیر آنکه میگوید که قریب یا بعد میداند و بعد را قریب یا سبب یا حکایت یا مقام
 اینست و از این یقین یا ترتب یقین بر قریب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قریب بیشتر
 یقین بر آنکه ترتیب کلیت آن مقامات نیز امتیاز یقین است نه امر دیگر و نظر کشف هم همین است
 غایت آنکه بعد حصول قرب مراد لطف لطائف است پس یقین نیز نصیب نمیشاید باشد و کلیت این
 مقامات چون مترتب بر یقین است نیز ایشانرا حاصل بود پس تواند بود که
 بزرگی یا وجود و قوت قریب و تمامی از مقامات لطف لطائف اقامت و زبده باشد
 و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قریب بیشتر
 دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است مجموع کرده چه لطیفه قالب چون ازان قریب هم
 است پس یقین نیز نصیب نباشد پس کلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی رجوع او
 باین لطیفه قاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود
 مستغوثه بجا بزرگی که تعالی است و او نیفتاده است حکم او حکم لطف لطائف است قریب
 یقین در حق او است و دارد و منتظر پیدا نکرده پس چار در مقامات مذکوره تمام و اکمل بود اما
 باید دانست که صانع جمیع بچنانکه در قریب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این
 کمالات او را مستور است و در بر وی دعوت خلقت و حصول نسبت نبیالایت که سبب افاده و هتاف
 است ظاهر او را بچو ظاهر عوام الناس گردانیده به مقام بالا صالیه مقام اینها و مل است
 علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علی الصلوٰۃ و السلام طلب
 اطمینان و قنوع و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بر دینیه بصری گشت و حضرت غفر
 علیه و علی الصلوٰۃ و السلام گفت ای محیی بدها شد بعد موته و آنکه رجوع نموده است از یقین خود گفته
 لکشف الخطاء ما زدوت یقینا این کلام ازناست بشود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و چه پس
 محل بران باید کرد که پیش از حصول رجوع نموده باشد بعد از رجوع صانع جمیع در رنگ عوام الناس
 حصول یقین محتاج بملائل و این است این در پیش از رجوع جمیع معتقد کلام میسر
 شده بود و یقین آن معتقدات را زاید از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع آن یقین

چه چنانچه با آنکه باطنی حسن و شریک و لالت نماید بلکه نزدیک است که آن ولایت و خلج بود و ادب بود
 غایت آنکه البانی آدمی در وقت احتیاج به حقیر و نفیر تشبث نماید و از هر ضعیف و نحیف است و خود بخوبی
 بنابر آن تعلیم ده گشته است و ارباب سله نموده آمدند و ما که احسان هم چاه محمود است علی الخصوص
 نسبت به جماعت که قرب جوار دارند حضرت خاتمت عیله علی آله الصلوات و التسلیمات و راء و حقوق جوار
 آنقدر مبارکه میفرمودند که اصحاب کرام ازان مبارکه گمان می بردند که شاید باطل جوار را در هم
 بد با نند مشغولی چون چنین با یکدیگر همسایه ایم به تو جو خوشید و ما چون سایه ایم به چه بی
 لایه مایی بیایگان به والسلام مکتوب و هفتاد و نهم همیشه عبد الله ابن میر نعمان
 صدور یافت و نصیحت به فرزند می اخروی لازال کاسمه موفیق باشند موسوم جوانی را غنیمت
 دانسته تحصیل علوم شرعیه عمل بمقتضای آن علوم متعال دارند و تمام نمایند که این عمر گرامی
 در الا صرف نشود و بهر و کتب نگردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز شما ملحق خواهند شد و ازا
 تعالی رسیدن ایشان از متعلقان بوقعی خبر دار خواهند بود مصرع پدر خویش باشد که مردی
 مکتوب و هشتادم بخند و مزاده انکس یعنی خواجه ابوالقاسم صدور یافته در ستفای بعضی از ساس
 پیران که در آن تردید پیدا شده بود مخدوما که ما آنچه از حضرت خواجه یعنی خواجه محمد باقی آرحمة باریده
 است در تحقیق سامی پیرانیکه باین حضرت مولانا خوابگی انکس و حضرت خواجه احرا گزشته اند است
 که در بزرگانیک ازین دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است یعنی مولانا درویش محمد درویش
 از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناه
 خواجه خاوند محمود و با چند و تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور سا
 و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید میگفتند و در او آخر عمر شروع در سخن کردند
 گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ما در الهیزه بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمیشود که
 که بجا بارت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در او آخر که این قسم عمل داخل حیات است با
 این بطن نمیشود آن کرد فکیف با کار برین بعد از آن خواجه خاوند محمود گفت که یکروز مولانا پیش
 کلان و ده بیکورفته بودند و ایشان خرپوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان گفتند که خرپوزه شما

عزیز کارای من است

مستمر از دست اندر نمی دیگر وقت نا در راجع باین بیان باشد چه نسبت بعضی لطائف است
و نسبت بعضی دیگر ندره فلاخلاف بالجملة ظاهر البشیریت غرا متجلی داشته بکار رسانی باطن و بافت
نماید **۵** اندرین بحرینی کرانه چو غوک به دست و پای بزن چه این بوکث خوبی غری مولانا محمد
در اگر اندامات ایثار غنیمت دانند مکتوب صد و هشتاد و ششم بملا محمد صدیق صد و یافته
و بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با مورا طائل تلف نشود بحسب
سلام علی عبادہ الذین اصطفی من حسن اسلام المراد استغاله بالعیضیه و اعراضه عما لا یغنیه لیس محتاج
اوقات خود چاره نبود تا با مورا طائل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا داشته بیک
و حفظ نسبت باطن باید پرداخت جمیع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن از برای
تشتت خاطر اندانچمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از جمیع حسنہ جماعی که سبب تفرقه
باشد نحاشی از ان لازم است با جمعیت باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود شوم مبارک
نوعی باید زندگانی نمود که محبه را در صحبت اینکین جمعی حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و دوری
خود را باید گردانید و از گفت لبکوت آمد وقت مشاوری نیست و هنگام محاوره نه هر چه وقت سر بحث
کشف و کثافت است و سلام مکتوب صد و هشتاد و ششم بحال الدین حسین بدشی صد و یافته و غیب
بر تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سبهم به خواجہ جمال الدین حسین
عفتوان شباب غنیمت شمرند و بها اکن صرف مضیات حق نمایند جل علیہ العالی اولاد تصحیح عقاید
بمقتضای آرای صائیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سبهم لازم داند و ثانیاً عمل بموجب حکام و شریعت
و ثالثاً سلوک طریقه علیہ صوفیہ قدس الله تعالی اسرارهم و من فوق لهذا فقد فاز فوزاً عظیماً و من
عن هذا فقد خسرنا مبداً خدیگاری فرزند ان خواجہ محمد صالح لازم سعادت عظمی مانند حیران است
فیه تحقیقت اعدا و اعانت بخوبی شار الیه است که از پیشکشان است مرصع و اویم ترا که منظور است از این سلام
مکتوب صد و هشتاد و ششم بملا محمد صد و یافته در غارش شخصی و در غیبت سبب البیت سید المیان
و خلاصه دمیان علیہ علی آله الصلوٰت و التسلیمات به عظم الله ذمکم و رفو قدرکم و لمیر کم و شرح
صد کم بمرت سید السیدین علیہ علی آله الصلوٰه و السلام تمخلفان اخلاق نبویه را علیه الصلوٰه و السلام

و در علی سببیکه جزا بود تسوایف تاخیر را تجویز نمی یابند تعلیل تاخیر را مستحق مجاز نمیکارند نقد
 را بر خرافات بهر دو معنی میکنند و سر عمر را به مومات لا طائل تلف نمیفرمایند از تشریف بخشیدن نمیگیرند
 و از مرضی نمیمنتقد انبیا نمیاینند بل بهما کجرب شیرین خود را نمیفرستند و کجاها کجرب و من خط بند
 نمیدهند عازان از آنکه تحت سنا را بقا و در است تعامات طوشت دارند و تنگ دارند از آنکه در ملک
 خدا و دی جلسه طائعات و غری را شرکت دهند ای برادر اینجا سهمین حاصل میطلبند لا اله الا الله
 الخالق غباری نیست که تجزیه نماید لکن شرکت لاجبطن ملک راسته بحال خود در رویا گیرین
 دین انصاف سرزند است بشری لکم والا علاج دفته پیش از وقوع باید کرد و واقعه که نوشته بودند ظهور
 بود و تشریف تطل نایب تسمیاء و حضرت ابو طالبان بسیار واقف میشوند غم نیست ان کیل الشیطان
 کان ضعیفا و اگر باز نماند بکار کلمه نجید لا حول الا بالقوت الا بالله العلی العظیم و فهم ان من غیر نمایند
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما تمام اکملها مکتوب صحیح
 و مقصود و توهم بجا فظنم وجه و در بیان تلویحات احوال حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله و
 معاه و غیره برادر که حصول یا شمر از تلویحات احوال خود نوشته بود و بر آنکه سالکان را چه در بدایت
 وجه در نهایت تلویحات احوال چاره بود غایت مافی الباب اگران تلویح بر قلب است سالکان از باب
 قلبوست و سحر باین الوقت و اگر قلب تلویح حبست و از رفقت احوال خود از او گشت و بتعمال
 پیوست این زمان در و در احوال متکونه نفس است که بمقام قلب بخلاف آن نشسته است این
 تلویح بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلویح را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر محض
 فضل از روی جلسه طائعات نفس نیز ازین تلویحات برگزیند و بمقام تمکین و اطمینان پیوست این
 زمان در و در تلویحات قلب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلویح دائمی است چه تمکین
 در حق قالب متکون نیست اگر چه منصب شده باشد بر کمال لطف لطائف زیرا که تمکین که اندر راه این
 انصاف می آید بطریق تعین است و در و در احوال متکونه بطریق حصول اتصال است و اگر چه سحر است
 لا حاصل لا للیق و صاحب این مقام از خصوص احوال است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود که معنی
 حدیثی است که از ان سرور علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما نقل کرده اند و جمعی از وقت و وقت سحر

بکلیه شش از مقام ضعیف است اما بعد از قوه بصیرت شش نیز در رنگ منلی است و شش و چون
 مرتبه و جوی جامع است و صفات الهی است جلطانه و مستطوق سمیت ساکن حدیقه مجروده است که تحقیق
 عبادت نیز در این وطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در راه
 اسما و صفات مطلقه اگر قناری با و در آن شکاری می نماید چو دل با دلبری آرام گیرد و
 وصل بگیرد کج کام گیرد و نهی صد دست بیکار پیش بلبیل و نخواهد خاطرش جز نگهت گل و نه مهر
 آتش چو دینو فرافتد و تماشای مهش که در خور افتد و چو خواهد تشریف جانی سینه آب
 نیفتد سودمندش شکر ناب و و کمال در اعتبار ثانی که مقصود از ان نفی مقصودات غیر مقصود است
 است که شش و مرتبه و جوی نیز در رنگ شهود مرتب مکانی در تحت لا داخل شود و در جانب ثبات هیچ چیز
 ملحوظ نبود مگر لغوه بکلیه شش چگونیم با تو از معنی نشانه که با عتقا بود هم آشیانه و رعفا است
 نامی پیش مردم و نزع عن بود آن نام هم کم و کجی که فطره علیا و همیت قصوی همین قسم
 خوانان است که هیچ از ان در دست نیاید بلکه هیچ کردی بین ادراک ز سر رویت اخروی حق است
 اما تصور ان مرا از جامی بر دم مردم بوعده رویت اخروی مسرور و ملاحظه اند و گز قناری من بجز عین
 به همی سمیت خوانان است که سر وی از مطلق غیب شهادت نیاید و از کوش باغوش ز سر درخت
 از عالم غیب نکشد چه توان کرد و چنین آفریده اند هر کسی را بهر کاری ساختند و هر چند دین
 مقام از دیوانگی با بسیار دارم اما از ادب تو خاتم جنبانید و جنونی من حبیب زوی فتون است
 عمر بگشاید و حدیث در و با آخر شد و شب با خرسد کنون کوه کم افسانه را به دست لام علی من تمام
 و انرم متالجه المصطفی علیه علی آله الصلوات و التسلیات آنها و اکملها تصدیق و مقبولها
 نجا به است که کالی صد در یافته در بیان آنکه و یو الگان این راه باین محبت تسلی نمیگیرند و این
 بعد قریب تسکین نمی یابند قریب میخوانند بعد نماز و صلی میجویند سحر آسود و بیان آنکه واقعه که نوشته
 بودند ظهور جن بود و تصرف باطل و بکتور معجب اخوی بغری و صولیت چون منبری از محبت فقر و تجا
 باین طائفه عیسیه بود و موجب خست گشت المرح من حسب نقد وقت و انبیا ما بدانند که دیوانگان
 این راه باین محبت تسلی نمیگیرند و این بعد قریب تسکین نمی یابند قریب میخوانند که بعد نما باشد

اول

بلاصالح فی الدین و دنیا که الامن بصلوات الله و تسلیم و تحیات افعال نیات خود را که مثل فلق صبح باشد و عین اعتقاد احوال و بواجب خود اگر چه صحیح و مطابق باشد تمام و نباید کرد و دشمن نباید بدو اشتباه و قوت نمایند و قوت و دست ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه بقیسم نمایند گاه هست که از کافر و فاجر هم آید قال علی الصلوٰۃ و السلام ان ما علیک لکون فی الدین بالرجل الفاجر مریدیکه بطلب آید و اراده مشغولی نماید از در زنگ بر و شیر باید داشت و باید ترسید که مباد ازین راه غریبی او خورند و هستند که او نمایند و اگر فرضاً در قدم مرید در خود فرجی و سوره یا بند آنرا کفر و شرک دانند و در آن بزمند و منتظر خندان نمایند که اثری از آن سرور نماند بلکه بجا آن فرح خزن و خوش نشیند و بنکاید نماید که ظمی مال مرید و واقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی بهرجه آنها همه تن خالص میطلبند الا بعد الدین الخالص شرک است و در حضرت پیغمبر و جبهه کجایش نیست و بدانند که هر ظلمتی و کدورتی که بر دل طاری گردد و آنرا آن توبه و استغفار و توبه است التماس سهل و جوده نیست مگر ظلمتی و کدورتی که از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود منتفع میگردد و اندوختن میازد و در آنرا آن تسلیم است و تعذیر کمال صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاربنا اس کل خطیئته بخانا الله سبحانه و ایاکم عن محبه الدین و محبه ابناءها و اربابها و الاغلاط بهم و الصاحبه بهم فانه هم قائل فی مرضی کمال بلا و عظیم و ادا عظیم اخوی ارشدی شیخ حمید حسن بویه مترود آن حد و دانند استماع سخنان و تازه ساز ایشان عنایت داند و ابا غنچه که پیغمبر و رهگذار و دویم شیخ بیل الدین صدور یافته در بیان بعضی ادرار حاصل که نصیب اقل تبلیل است از خصوص بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دایره مشیت بیرون میآید با ذکر سیبانی و تبلیلی آن با ظاهری شریعت غایب با تعلق بذکات بعد الحمد و الصلوٰۃ معلوم اخوی اخوی باد که شریعت لا محوره است حقیقت صورتش که نیست که علماء و اطوار بهر بیان آن مشکل اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیهم السلام ممتاز اند نهانیت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ملکات است بعد از آن اگر در مراتب و جویب میروند و ظهور صورت حقیقت بجز خواص و طایفه از این قریب تر عروج نشان اعلم است که مبدء التوحید البشیر است علیه و آله الصلوات و التحیات

جلد ۲
۱۶۴
پیر تمام خود را از میان کشید و طالب را بمطوب بجا توسط خود وصل گردانید پس در ابتدا او را
مطلوب را پس آینه پیر نمیدانید و در انتهای توسط آینه پیر جمال مطلوب بود که میگردد و وصل میاید
حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آنوقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب
اشتها چنین گویند و براه بی ادب بنویسد و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب و مکتوب و مکتوب
بیشتر نور صعد و ریافته در بیان آنکه آدمی را بچنانکه از امثال او امر و نواهی حق جل و علا چاره است
از مراعات ادا حقوق خلق و موااسات ایشان نیز چاره نه و اینها نیست الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اقر برادر شد آدمی را بچنانکه از امثال او امر و نواهی حق جل و علا و انتها از نواهی چاره نیست
از مراعات ادا حقوق خلق و موااسات ایشان نیز چاره نه العظیم لامر الله الشفقه علی خلقه ان الله یبذل
اذا داین و حقوق میفرماید و مراعات هر دو شرط آن ولایت نیاید پس اقتضای ربیکی از ان و امر
قصود است و اکتفا بر خبر و اکل از کمالات و در پس تحمل اداء خلق ضروری آمد حسن معاشرت با ایشان
و حبست بجا و ماغنی نمی کشید و ناپروا می نمی سوزد هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالم هست
نازکی کی است آید باری بایک کشید چون مدتها در صحبت بوده اید و موعظ و نصائح شنیده
از اطالت سخن اگر اصل نموده بر فقره چند اختصار اقامت بنا الله سبحانه و ایاکم علی جوده الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و لیحیة مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است دوام دل است و فقر و اداء و طائف عبودیت و محافظت
حدود شرعیة متابعت سنت لیسنه علی صاحبها الصلوة و السلام و مشاهده استیلا و نوب خوف مقام
علام النبوت و اینها نیست الحمد لله رب العالمین و لمصلوة و السلام علی سید المرسلین که اطاعتین
آنچه بر ما فقیهان لازم است دوام دل است و فقر و انکار و تصرع و التماس اداء و طائف عبودیت
و محافظت حدود شرعیة متابعت سنت لیسنه علی صاحبها الصلوة و السلام و لیحیة و تقیم نیات و تحصیل خیرات
و تخلیص اطن و لیم غواهر و رویت و مشاهده استیلا و نوب خوف مقام علام النبوت و قلیل نیست
حس خود را اگر چه بجا باشد و کینه انگاشتن نیات خود را اگر چه اندک باشد و ترسان
و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علی الصلوة و السلام بحمد ربی و علی شریکین و علی رابعین

بر آن است و احتیاج به لذت هم گنجایش دارد نماز تہجد را بحیث تمام آن نمایند و این بدعت را در
 مریک بہت ترویج و مسجد روح و رونق می بخشد و این عمل را یک مینداسند و مردم را بر آن ترغیب
 میکنند و حال آنکہ ادا و اوفل را بجای آن فقہا شکر خدا تعالیٰ میگویند کہ وہ گفته اند کہ بہت خوبی ہوا کہ
 شکر کہ بہت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقتدا بحیث مسجد ساخته اند و زیادت از سہ
 کس با اتفاق کرده گفتہ اند و ایضا نماز تہجد را باین و ختم سیزده رکعت می انگارند کہ دوازده رکعت
 ہوادہ میگزارند و رکعت نشستہ کہ حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند کہ ثواب قاعده نصف ثواب
 قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و حجۃ حضرت پنجاہ
 کہ سیزده رکعت ادا فرمود و اند ہر رکعت و فرستہ دو رکعت نماز تہجد از فرستہ رکعات و تہجد
 شدہ است لا کم از کم ہو الا العظام سہ اندکی پیش تو گفتم غم دل رسیدم کہ دل آزرده شوی
 و نہ سخن بسیار است بجزیب است کہ در بلاد ماوراء النہر کہ ماوی علمای اہل حق است انقیس بدعہا
 رواج یافتہ و این نوع شتم غارت شیوع پیدا کردہ و حال آنکہ ما فقیران علوم شرعیہ را از رکعات ایشان
 استفادہ نہ نمائیم و اللہ سبحانہ اللہم لا تصوب ثبنا اللہ سبحانہ وایاکم علی جاوہ الشریعہ الصطنویہ علی
 صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و حجۃ در رحم اللہ عبد قال مینا مکتوب محمد و شصت و نہم شہید محمد سلطان
 پور محمد و یارفتہ در جواب سوال فرمودہ از حال سیدی کہ پیر خود گفتہ اگر وقت خاص من کہ بہ حق سبحانہ
 باشد تو در میان دسہ از تن جدا کنم پیر آن سخن ادا پندید و در کنار گرفت بپیشش رب العالمین و الصلوٰۃ
 اسلام علی سید المرسلین واکہ الظاہرین اجمین مرسلمہ شریفہ و معاوضہ لطیفہ کہ از روی کرم صادر
 فرمودہ بودند رسید بہ وجب گشت ہفتاری رفتہ بود و مخدوم مقصد قضی مطلب است حصول
 بجناب تہدیر غافل نیست جلد سلطانہ لیکن چون طالب در ابتدا بواسطہ تعلقات شنی نہ کمال
 تدنس متزلزل است و جناب قدس تعالیٰ در عنایت تہذیب و ترفیع و مناسبتی کہ سبب افاضہ و
 استغاضہ است در میان مطلوب طلب و استیلا جرم از پیراہ دان راہ بین چارہ نبودہ کہ نہ
 بود و از ہر دو طرف خط و افراط و تفریط و حصول طالب بہ طلب مگرد و ہر قدر کہ طالب بہ مطلوب
 مناسبت پیدا میگرد و ہمان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب بہ مطلوب مناسبت تام پیدا

فرموده اند که قلبی دلالت نموده اند و از سماع و قس و توحید که در زمان آن ستم و رب الصلوة و السلام
 و در زمان خلفا را شنیدیم نبوده علیهم الرضوان منهم فرموده و خلوة و اربعین که در جداول نبوده
 بجای آن خلوت و نجسین اختیار کرده لاجرم تاج عظمی برین التزام مترتب گشته است و مراتب
 کثیره بر آن اجتناب متفرع شده از اینجا است که تعاضد و دیگران در بدایت این بزرگواران
 متذکر است نسبت ایشان فوق همه است و آمده کلام ایشان دواد امراض قلبیه است و نظر
 نشان شفا علی سحر و جیه ایشان طالبان را از گرفتاری کوفتن فحاشا بی بخش و هست
 رفیع شان مریدان را از حیض امکان بذروه و جوب بر سر نشیندند عجب فایده سالارانه که نذر
 پنهان بحرم قافله را از دل سالک جاذبه صحبت شان بی برد و سوسه خلوت و فکر حله را پذیر
 درین اوان که آن نسبت شریفه عطا مغرب گشته است و رو با ستار آورده جمعی بهمین طریقه از انبیا
 آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جوامع نصیحت ریزه چیده
 خرسند گشته و در رنگ طحالیان بجز و موز آرام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را
 گذاشته گاهی بچهره میسجوند و زمانی لبها و قفس آرام میطلبند و چون در انجمن ایشان خلوت
 میشدند اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب آنکه این بدعتها را تمام و مکمل این نسبت شریفه می انگارند
 و این تخریب را عین تعمیر می بینند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از اضاف و با و شمه از کمالات اکابر
 این طریقه بمشام جانهای ایشان رسانا و بانوان و الصاد و بجمه النبی و آله الامجاد علیهم السلام
 و الصلوة و تسلیات و چون این محذورات در آن دایره شیعوی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر
 پوشیده ساخته و ضمیمه و تشریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم غرض
 نموده بخاطر ریخت که شمه ازین ماجرا بخدادان آن عتبه علیه السلام نماید و باین وسیله در دول بر
 اندازد و بیند اندک انیس مجلس خدمت مخدوم را دگی از کدام طائفه است و محفل از کدام فرقه
 خواهم بشنازیده درین فکر جگر سوز که تا غرض که شد غرض آنسایش خوابت و استنول است
 سبحانه ان یغصم جناب تقدیم عن عموم نزه البلموی و ان یحفظ عتبه شرفکم عن شمول نزه البلموی
 مخدوم را با احداث و ابتداء و درین طریقه علیه بحیثی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که در طریق التزام

براینده اند رام چه سبب است و برادر لکهن و شوهر سیتا هرگاه رام ندیده خود را نگاشته اند
 غیر از آنچه در بنام عقل و دانندیش را کار باید نمود بتقلید ایشان نباید رفت هزاران عار است که کسی
 پروردگار عالمیان را با اسم رام بکشد یا او کند در رنگ اکنت که بادشاه عظیم الشان با اسم ازل
 کسان را نکند رام در حسن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق نمی شود و همچون پاپیون
 متشبه نمیکرد و پیش از خلقت رام و کاشن پروردگار عالم را رام و کاشن نمی گفتند بعد از پیدایش
 اینها چه شد که نام و کاشن با هم مجاز و تعالیا اطلاق میکنند و یاد و کاشن و رام را یاد پروردگار
 میدانند جانشان و کلام جانشان و کلام پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات که قریب یک لک
 است و چهار هزار گذشته اند خالق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع
 نموده و خود را بنده و عاجزانسته اند و از سبب او و عظمت او و تعالی شان و لزان بوده اند
 و آیه منو خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آیه دانسته هر چند به پروردگار قائلند اما او را
 در خود حلول و اتحادیات کرده اند و از جهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آیه گویند
 و در اینجا شیخی افتاده بر علم آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام
 این خیالات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات که
 خالق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از ان چیز باز داشته اند و وجه اتم و کامل خود را بشیر مثل
 سار بشه میگفتند بین تفاوت ره از کجاست تا بجای طبع و صفت و شخصیت و هم
 نمزد و مراده آنکه معنی خواججه قاسم صدر یافته در بیان علو سلسله علیقه شبنمیه و شکایت احوال
 جامعه که محذرات و مختصرات دین طریقه شریفه لاحق کرده اند و مایه سرفکشت الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهیرین جمیعین اما بعد دعوات موفوره و نیجاتا محموده
 بعالیجناب سلا آیه الشاکر الکرام نتیجه الاولیا و العظام خدمت محذوم و مراده سقیم بر جاده سلمه و کمال
 سجانه و ایقانه تبلیغ نموده اظهار شتیاق و آرزو مندی نمیدارد و کیف الوصول الی ساد و دونه
 قلل الجبال و دود من میخوف به معلوم شریعت محذوم و مراد بگه با ذکر علو این طریقه علیه و درخت طبعه
 نقشبنیه بواسطه الزام سفت است و احتیاج را بنده است لهذا اگر این طریقه علیه از ذکر جبر و احتیاج

مخدوماناً چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی بر خود از مغصه و غم باید سجد نمود و بر او همه را
 مرده باید انگاشت و جادو چندی حس و حرکت باید پنداشت آنکس میت و اهل بیت و انصاف قاطع است
 فکر از اهل مرض قلبی درین فرصت یسیر نکند کثیر از اهل بیت و عیال علت معنوی درین مهلت
 قلیل بیاورد چنانکه از اعظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه توقیف خیر روحی که بکل بکسر است
 نفس اماره از او بهتر است آنجا که سلامتی قلب طلب و خلاصی روح میجویند و ماکوت اندیشیان همه در
 فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیهات و هیات چه توان کرد و تامل هم اندک و لکن کائنات انفسهم
 یظلمون و دیگر از مضاعف بر اندیشه نکند انشاء الله تعالی بصحت عافیت تبدیل خواهد یافت
 خاطر اینجا بنابرین برگرد جمع است با قدر که طلب شسته بودند پیرین فرستاده شده خواهند
 پوشید و مقصد تاج و تملک آن خواهند بود که کثیر البکرت است هر کس انسانه بخواند
 افسانه است بدانکه ویدیش نقد خود مردانه است السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
 المصطفی علیه علی الاصل و التیلمات مکتوب و شفقت و شفقت به بر روی رام هند و که اظهار
 اخلاص باین طایفه نموده بود و صدور یافته در ترغیب عبادت پروردگار عالیمان که بچون
 و بچگونه است و اجتناب از عبادت آنچه باطله نبود و دو کتاب شمارید از هر دو محبت فقر و التجا
 باین طایفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی بایند و ملت بنوازند تا یثاب من آنچه شرط
 ملائمه است با تو میگویم تو خواه از سخنم بپذیر و خواه ملال بدان و آگاه باش که پروردگار را
 و شما بلکه پروردگار عالیمان چه سکوات چه ارضین و چه علین و سفلیین یکیه است بچون و بچگونه
 از شبهه مانند شتره است و از شکل مثال مبرای پری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفایت
 و تامل را در آنحضرت چه محال است تا بکشد و حلول در شان او سبحانه مستحسن است و مظنه کمون
 و بروز در آن جناب مستقیم زمانی نیست که زمان مخلوقی او نیست مکانی نیست که مکان صانع
 اوست وجود او را بابت نیست و بقای او را بنای نه بر چه انحراف و کمال است با و سبحانه تا
 است و هر چه از نقص ال است از تعالی بسط و مستحق عبادت او تعالی باشند و سزاوارتر
 او سبحانه رام و کوشش و مانند آنها که آنچه میهن و انداز کینه مخلوقات و نیک و از مادر و پدر

همچو نشود چنانچه صدقین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگر نیست نیک با بد فرود
 که بنور کار از دست زنیته است تدارک مصلحتی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از دست صاحب
 نخواهد بود **نوع دوم** بوقت صبح شود همچو روز معلومست بیکه یا که باخته عشق در شب و بچو به متاع دنیا
 غرور و غرور است معالجه اخروی ابدی بران بهتر است زندگانی چند روزه اگر عیب بافت نیست
 اولین و آخرین علیه علی آله الصلوات و التسلیات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا هیچ
 در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند **نوع سوم** غیر عربی کابردی و دوسرست بیکه خاک در شستن
 خاک بر سینه او به حصول این دولت عظمی متابعت سوختن ترک کلی دنیاوی نیست تا مشوا
 نماید بلکه اگر زکوة منفرده مثلاً سودی شود حکم ترک کل دارد و عدم وصول حضرت جلال من
 از ضرر بر آمده پس معالجه و فم ضرر از مال دنیاوی خارج زکوة است اگر چه ترک کلی اولی و افضل است
 اما ادای زکوة هم کار آن میکند **نوع چهارم** آسان نسبت بپوشش ده فرود و در نه پس نیست پیش خاک
 توده پس لازم است که کمی همت در میان احکام شریعت باید صرف نمود و اول شریعت را از علماء
 و علما تسلیم و توقیر باید داشت و در زیر شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را بخواباید و دست من
 صاحب بدعتی فقه اعلان علی بهم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول و کاند
 علیه الصلوات و التسلیات دشمن باید بود و در دل خواری ایشان سعی باید نمود و هر چه وجه عزت نباید
 داد و این بیدولتان را در مجلس خمر راه نباید داد و انس نباید نمود و راه شدت و عظمت را با ایشان پیش
 باید کرد و در جهالکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت
 آن بجز که حفظ ارفضاء حاجت از ایشان باید نمود و هر یک که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه علی
 آله الصلوات و التسلیات میرساند نیست اگر این راه رفته نشود و حصول این جناب قیس دشوار است
 بهیهات بهیهات **نوع پنجم** کیف الوصول ابی سعاد و در بخار قلل البجالی و نهن حیون به زیاده چه
 ابرام نماید **نوع ششم** اندکی پیش تو گفتم غم دل تحسیدم بیکه فلان بده شوی و در نه سخن بسیار است
 کمتر حکم و شصت و ششم بلکه محمد امین صمد و یافته در بیان آنکه ما بر خیم است
 چند روزه نباید نهاد و فکر از آنکه عقل قلبی دین فرصت یسر بیکه کثیر که از هم جهام است باید نمود

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خصوص عوام و ارباب تفاوت قبول او عدم قبول آن ازین طرف
 ناشی است از حق سبحانه و تعالی که بر عباد شریعت استقامت بخشد بمنه اگرچه فیض حق سبحانه و تعالی
 علی الدوام بر خصوص عوام و لیام جمیع اقسام احوال و احوال وجه از جنس ملایمت و ارشاد و بی تمیز و در دست
 تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر با ظلم و انصاف
 انفسهم نظایر آن آفتاب است آن بر کافر و جامه یکسان می نماید روی کافریا میگرد و جامه او
 سفید این عدم قبول بعضی سطره اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطان معوض او با
 لازم است و حرمان از نعمت و حبس اینجا کس نگوید که بسیاری از معضات باشند که نعمت
 علی بلمه متنازع و عرض حبیان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است که بصورت
 نعمت ظاهر گردد و اینده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در عرض مضلالت منهدم گردد
 قال الله سبحانه و تعالی حیون انما ندیم به من بل و نبین لناع لهم فی الخیرات بل لا یشرعون
 پس دنیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الخذر الخذر و السلام کم تو صبیح و صبح و بزم
 بیاد و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در غیب متابعت صاحب شریعت علیه علی
 الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام
 ب: شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرضی الهاشمی علیه علی آله من
 الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و رحم الله عبد الله
 آینه میراث صوری کنسر و علیه علی آله الصلوات و التسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
 بعالم امر که انجا همه یاران و معرفت در شد و هدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری است که میراث
 معنوی متعلق کردند بآل کرام ^{تشریف} المیراث المعنوی لا یشیر الا کمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة و السلام و التجه
 فخلیکم با تباعده طاعت فی او امر و تواضع و کمال متابعت فرع کمال محبت است با کنسر و علیه الصلوة
 و السلام مصرع ان المحب لمن سواه مطیع است علامت کمال محبت کمال بغض است با عداوت او علیه
 علیه سلم و اهلین عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام در محبت علامت کمال
 ندارد و محبت و یوانه محبوب است تا مخالفت ندارد با مخالفان محبوب و چه شریعتی نماید و محبت مبتدیه

که کار تا بجا می کشد و از مسلمانان بوی نمی ماند غریزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و بگمانی
دیوانه عجز از او بیشتر است از نفهم و ضرر خود و بواسطه اعلامی کلمه اسلام یا مسلمانان هر چه شود و کوشود
اگر نشود و کوشود و چون مسلمانان است رضا خدای عزوجل است و رضا پیغمبر علیه الصلوة والسلام
الهیته و روحی غلیم تر از رضا مولا نیست رضینا یا الله سبحانه ربا و بالا سلام عینا و محمد علیه الصلوة
و السلام بنیا و رسولا که می بینیم بداییم یارب بجزمت بید المرسلین علیه علی آله من الصلوة فضلهای و
السنن لیا احمکها و السلام اولاً و آخراً عجالتاً الوقت آنچه ضروری و لایبی دانست بطریق اجمال
فرستاد و بعد ازین اگر توفیق رفتن گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت بچنانکه اسلام ضد
گرفت آخره نیز صد دیناست دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بدو نوع است نوعیست که از مباحات
آن همه که ده شود مگر بقدر ضرورت تقسیم اعلا ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و
آن جناب که ده شود و با مباحات آن هم نموده آید تقسیم نیز خصوصاً درین اوان بسیار غریز الوجود
است آسمان نیست برش آید فرو و در نه بس عالیت پیش خاک شود پس ناچار از استعمال فریب فضله
و بس حرج و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها با ضلوات و اسلام و لجه آنرا محرم خسته است
جناب بایند و ادانی ذریب فضله که برای تحمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال آنها حرام است
از آب و طعام خوردن در نیجا و خوشبوی انداختن و ستر و ان ساختن و خزان القصره حق سبحانه و تعالی
دائرة امور بها را بسیار و سبب خسته است تنغات و تمتعات باینها و عیش و لذت زیاده
انان هست که در امور محرمه است در مباحات رضا حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای
اولی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد عدم رضا مولا
خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است زرقا
سبحا و ایام استقامت علی متابعت صاحب شریعت علیه علی آله و صلوة و لجه در مباحات حل و حرمت
همواره بعلماء دین دار رجوع باید نمود از اینها مستفاد باید که مقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات
شریعت او بعد شریعت بر چه است بل است و بی اعتبار نماز ابعاد الحق الاضلال السلام اولاً و جناب
و صمد شریعت چهارم بحافظ بها و الدین سنن و حد و ریفته در بیان آنکه

منیاید چه خست و سجانده در کلام مجید خود اهل کفر و دشمن خود و دشمنان خود فرموده است پس
 انحطاط و ملوشت باین دشمنان خدا و رسول او از عظم جنایات باشد اقل ضرر در مقصد
 مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء احکام بشری و رفع رسوم کفری را بکن میگرد
 و حیای ملوشت لازم آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا شجره شنی
 خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰه و السلام میشود شخصی گمان میکند که او اهل اسلام است با صلیت
 ریاکاران کفر سوار دارد و اینها میمانند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام و پاک و ضایع میگردانند
 من شر و فساد و منکرات اعمال انسان را خواجیه ندارد که مرد و اصل است + حاصل خود چه بپنداشت
 کار این بکاران است و بجز نیست با سلام و اهل آن که منتظرند اگر قیام بیاورند ما را از اسلام برانند
 یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی در کار است که ایما را باین
 و تنگ زمانی ضرورت همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندستان
 بطرف شده است بوسیله شومی مضاجرت اهل کفر است با مسلمین این دیار و مقصود اصلی از جزیه
 از ایشان خواری ایشان است و این خواری بجد نیست که از ترس جزیه حربه نمیشود و بجز
 نمیشود و بود همیشه ترسان و لرزان میباشد از اخذ اموال با دشمنان را چه میرسد که من جزیه
 کنند حق سجانده و کما جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود و رسوائی ایشان است
 و عزت و غلبه اهل اسلام چه بود هر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام
 با اهل کفر عناد است با ایشان حق سجانده تعالی در کلام مجید خود ایشان را بنحس فرموده و در جا
 بنحس فرمود پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر بنحس و بلید در آیند چون چنین بینند و
 لاجرم از صحبت پرهیز نمایند و در مجانبت ایشان مستکبره بوند چیر با از ایشان پرسیدن و
 بمقتضا حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است بهمتی که کسی از ایشان طلبه
 و دعا که توسط ایشان خواهد بود حق سجانده و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و دعای کافران
 الا فی ضلال و دعای این دشمنان طلب بیجا است حاجت را در ناچایه خیال بنقد رفسا لازم می آید
 که اغوا از این سگان آفراید ایشان اگر دعا خواهند کرد تا جان خود را وسیله خواستار و در خیال بیاورند

که گویا اهل این فائده اهل جمیع الکولات دارد و برکت آن بابت اعتبار جامعیت تا وقت افطار نمایان
 قائم و بذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی و مقشود و سهل و آسانی از حد و در تعصیه
 مجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته
 باشد و از نظایر باطن آسیده ظاهر غذا مد نظر او باشد و باطن آنرا مکمل باطن او و لا برامادی ظاهری
 مقصود نیست و اکل آن در عین جمهور سستی کن تا التماس سازی گهر بعد از آن چندا که میخواهی
 بنوریه همین تکمیل غده است مصاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر تسحر و اسلام مکتوب و شخصیت
 علیم بیاد و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و
 جمع شدن این دو ضد محال است و غرت دادن یکی را مستلزم خواری دیگریست الی آخر تا قال
 سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم سه بیان مضار غدا الاختلاط و در بیان آنکه
 دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من ته محمد
 علیه الصلوٰة و السلام نقد سعادت دارین و اوسته بایستام سید کونین است و بس علیه علی آله
 من الصلوات افضلها و من التلبات اکملها متالبتة او علیه الصلوٰة و السلام بایان حکام اسلامیه
 است و رفع بزرگم کفر چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکدیگر موجب رفع و دیگر است ختمال
 جمع شدن این دو ضد محال است و غرت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حتی
 سبحانه و تعالی عیب خود را علیه الصلوٰة و ائمه میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلظت
 بس بنجم خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بایشان امر فرمود معلوم شد که
 غلظت بایشان دخل خلق عظیم است پس غرت اسلام و خواری کفر و اهل کفر است کیلکه اهل
 کفر را غرین و دشت اهل اسلام را خوار ساخت غر و دشت عبارت از ان نیست که البته ایشان را
 تعظیم کنند و بالانشاند در مجالس خود جای دادن و بایشان مصاحبت نمودن و هرگز در
 بایشان دخل اغراض است و بزرگسکان ایشان را دور باید دشت و اگر غرضی از غراض دنیا و
 بایشان مربوط باشد و بی ایشان نبی نشود شیوه اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت
 بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان غرض دنیا و فی نیز باید گذشت بایشان

ذاتی و شیوائی صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاضل حضرت فداست تعالی تقدس و نتیجه ثنویات سبحانی چه بر سر و نقص که بوجود می آید مثلاً آن ذات صفات محدثه است اما صاحب حسن خسته من الله اصحابک من بدین من فضیلت خود و نقص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که تا بجز و ثمرات آن کمالاتند و همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیہ المقرآن و شب درین ماه خلاصه و زبده این ماه است آن شب است و این ماه در وقت شر آن پس هر که درین ماه بجمیعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام سال بجمیعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و فقنا الله سبحانه للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام و التیحه فرموده است اذا افطر احدکم فلیطعم علی تمر فانه بركة السنه و فطر صوم تمره کرده اند و در بودن آن تمره برکت است که شجره آن تخته است بعنوان جامعیت و صفت است مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه علی که و سلم نخله را عذبه بنی آدم فرمود که از طینت آدم مخلوقست كما قال علیه الصلوة والسلام اگر موعظکم فانه خلقت من طینت آدم و نیمه او برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار ثمره آن که تمر است جزو صاحب افطار میشود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیه جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن بان اعتبار جامع کمالات میباشد که در حقیقت جامع آن تمر مندرج اند میشود و بمنع هر چند در اکل آن حاصلست اما در وقت افطار که او ان خلوص است از شهوات مالغ و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و بمنع بر وجهی و اکمل ظاهر میشود و آنکه انسور در فرموده علیه من الصلوات تهما من التجلیات اکملها نعم سحر المؤمن التمر باعتبار آن و اند بود که در غذای آن که جزو صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت است نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسجود تمر مرغوب فرمود

این نیز از کتب و نظری است و طائفه ناینهم چنان مرتب با هم از مبدأ جدا دیدند و بکمال آورد
 آورده و حق آن نمودن را بوسیله طلیت و صالت یحیی از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه نسبت
 جعل شده تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفه اولی بوسیله کمال
 مناسبیت با حضرت رالت خاتمه علیه من الصلوات همها و من التحیات کلهها جمیع متوجع
 ممکن از وجوب جدا افتادن و همه را تحت کلمه لا آورده و نفی نمودند و ممکن را بوجوب هیچ مناسبتی ندیدند
 و هیچ نسبت را با واثبات نکردند و خود را غیر از بعد مخلوقی غیر محقق و نفی نمودند و او را غیر ثبانی
 خالق مولای خود دانستند خود را مولی دانستن و خلل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران
 می آید لکن این را با ربابین بزرگواران بسیار بوسیله آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست میدارند
 و محبوب نظرشان می درآید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع او است جلش
 تمام متقاد و تسلیم میسازند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الا با انکار اشعیت چنانکه ارباب حید را
 بوسیله منظره بلکه غیبت ایشان نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت و ایقاد دوست میدارند
 بجز مصنوعیت مخلوقیت آنها دوست میدارند و بین تفاوت را از کجاست تا کجا بنوعی محبوب
 بآنکه محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعیت و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب
 پیدا نکند و دوست نمیدارد و محبوب انکار و این طائفه علیه را از مقام عبودیت که نهایت جمیع
 مقامات و لایست بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است
 که بایک شفا ایشان موافق کتاب است و ظاهر اشعیت است و در موی از ظاهر اشعیت است
 برین راه نیافتم است اللهم جلنا من مجهم و متابعیم بحرم محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه
 و آله و سلم و بارک و در پیشی که اسطور از روی مشکاف گشت اول معتقد توحید بود از زبان صبی علم
 این توحید و شست و بشین چوخته بود هر چند حال داشت و چون درین راه در آمد اول راه
 توحید شکفته شد و مدتی در مراتب اینها جولان نمود و معلوم بسیار که مناسبت تمام بودند
 گشتند و متکلمات و واروات که با رباب توحید وارد میشوند همه کشف و معلوم فایضه شدند
 بعد از مدتی نسبت و کثیر بر این درویش غلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توحید بجز براه

که آن شخص متعالی شود چنانچه طائفه ثالث بان قائمند علی هذا القیاس جمیع افعال نسبی که از مخلوقات جدا
 میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باراده خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص
 متحرک شد از حق میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که هر
 قبیله قبیله نیست بلکه فعل و کسب هم قبیله است طائفه ثالث قائمند بوحده وجود یعنی در خارج یک موجود است
 و پس آن ذات است سبحانه است و عالم را در خارج صلا تحقیقی نیست ثبوت علمی دارند میگویند الایمان
 ما شتمت ربحه الوجود و هر چند این جماعه عالم را داخل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان
 در مرتبه حسن است فقط نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را غرضی متصف بصفات وجودیه
 و امکانیه میدانند و مراتب تراتبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام لائقه امریه
 متصف میازند و متکذذ و متالم همان ذات غرضانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوس
 متوهم و مخطورات عقلا و شرعیه بسیار دارد میشود که در جواب اینها تخلفات و تکلفات بینانند چنانچه
 این طائفه واصل کامل علی تفاوت در جاده الوصول و الکمال المخلوق را سخنان اینها بضدالت و الحاد
 کرده نزدیکه رسانند و طائفه اولی اکمل و تام اند و اسلم و اوفق اند تجارب سنت اما اسلمیه و اوفقیه
 ظاهر است و اکیلیه و اتمیه بنا بر آنست که بعضی مراتب وجود انسانی بگاتیه لطافه و تجرده بمبدأ
 مشابیه و متا بهت تمام دارند کائناتی و الاغنی پس جماعه که با وجود فقای سری این مراتب را
 از مبدأ جدا نمیشوند کرد با بحث لا آورده نمی آن کنند بلکه بمبدأ نزد ایشان ممتزج مشابیه
 ماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ملا صلا وجودی نیست اما چون تجرد
 آثار خارجیه تحقیق بود بضرورت ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را بر از همین الوجود
 و العدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از مبدأ جدا ساختند قابل بوجوب وجود او
 نشده به بر خیزت کویا شدند و رنگ و جوب را در ممکن ثابت کردند و گفتند که آن رنگ هم رنگ
 ممکن است مشابیه بواجب لونی الضورة و الا سم و اگر آن رنگ جدا میکردند و تمام ممکن را از
 هم جدا میساختند هرگز خود را حق غرضی نمیدیدند و عالم ملاز حق جدا میساختند و یک وجود قائل
 نمیشدند و تا آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری از حق نمانده است

مشاخر طریقت هم پس اسد تقا سر بر هم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان هر طائفه
 از اینها: مشاخر طریقت قدس اسد تقا سر بر هم سه طائفه اولی قائمند بآنکه عالم با بجا و حق سبحانه
 و خارج موجود است و هر چه درست از اوصاف و کمال همین با بجا و حق است سیمیه و خود را
 شیخه بیش نمیدانند بلکه شجیت هم از دست غر شان در بحر نیستی چنان کم میکردند که نه از عالم خبر
 دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشند و بدانند که این جامه عاریت است
 و این دید عاریت بر چنان غالب آید که درست جامه باصل میدهد و خود را برهنه می یابد
 و اگر چنین شخصی را از بی شعوری و سکر لثور و لبعو آرند و به بقا و بعد الفناء مشرف سازند هر چند
 جامه را بخودی باید یا یقین میدهند که از دیگر است چنان فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتار
 و تعلق که آن جامه داشت هیچ نیاند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در یک
 جامه عاریت می انگارد و امیداند که این جامه در هم است و خارج هیچ جامه ندارد برهنه ام این دید
 غالب آید بحدی که آن لباس همیشه درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از اوقات صحت
 جامه و همیشه را نیز همراه خود می یابد لیکن قنای شخص اولی اتم است و بقای مرتب بر آن کمال که بجز
 معن قرین است اسد تقا و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که برونق کتاب سنت و اجماع
 شده اند علماء اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان الا آنکه
 متکلمین این معنی را علماء و متفلسفان آدمی یابند و ایشان کشف و فو ق و ایضا این بزرگواران عالم را
 محض سجانه لغایت تنزه بر هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع نسبت را سلب میکند فکیف العینیه و الخیریه
 تقاضا نه الا نسبت مولویه و عبودیت صانعیه و مصنوعیه بلکه در غلبه حال بن نسبت را هم کم میکند
 این زمان انصاف حقیقه مشرف شده قبول تجلیات فائیه پیدا میکند و مظهر تجلیات بی نهایت میکردند
 طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائمند بآنکه عالم و خارج موجود است لیکن بطریق
 ظلمت نه بطریق انصاف و جواینها قائم بوجود حق است سجانه کقیام الظل با اصل مثلا از شخص
 سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود طعفات خود را نیز منکسر ساخت از علم و قدرت
 و اراده و غیره تا حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض این سایه بر آتش افتد و آب آن نم شود و عطر و غایت

البعض بلامنت القلب وخلص الروح وكمال الاخر بها وبالشهوه السري ايضا وكمال الكمال بذلك التمثل
 وبالبحيرة المنسوبة الى الخفي وكمال الرابع بذلك الرابع وبالاتصال المنسوب الى الاخفى ذلك فضل الله يؤتيه من
 يشاء والله ذو الفضل العظيم واجد حصول الكمال في طسعة مرتبة كانت من المراتب المذكورة اما جوهرة الهتق
 او ثبات وبقائه في ذلك الموطن والاول هو مقام التكامل والارشاد ورجوع من الحق الى الخلق للدعوة
 والثاني هو موطن الاستهلاك والغلبة من الخلق والسلام اذ اذ آخر مكتوب صبح و بجاه و منهم
 بشرف الدين حسين بنده هذا ورشده در غرايه بر حنظ الام و سببا بظاير علم است و معلوم جسم يكين
 بباطن شيرين است و لذت شش ۷ زيرا كه جسم در دم گويي بر دو طرف نقص افتاده اند الم يك
 مستلزم لذت ديگر است بست فطرته كه فرمايان اين دو نقص و لوازم آنها تميز تواند كرد از
 بحث خارج است و قابليت ندارد اولئك لانعام بل هم ضل س اگر از خوشنشين چيست چنين
 چه خبر دارد از جهان چنين شخصي كه روح او تزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او
 تا به عالم خلق گشته سر اين معمارا چه شناسد روح بمقر صلي خود رجوع قهري تمايد و امر از خلق
 جدا نشود جمال اين معرفت جلوه گر گردد و حصول اين دولت وابسته بموتى است كه ميش از دور و حل
 مستحق صورت محسوس و مشائخ طريقت قدس الله تعالى هم از الفنا تجر كرده اند و خاك
 خاك بر ويگل كه بخر خاك نيت منظر گل و كسيه ميش از مردن نمرد مصيبت او بايد و غدا بجا بايد
 آورده خبر احوال و الد حرمي شما كه بكنامي شهرت دهند و شيوه امر مردن و نمي و مشكرا نياب بر ستا
 ميگردند مسلمانان موجب و سلام اندوه گشت اما الله و اما اليه رجوع آن فرزند شيوه صبر بر بيش گشته
 بيش فحكان بصدره دعا و استغفار مرد و محادن شاكه متوفى است حاجت است با ما و احياء و رجا
 بنوي عليه السلام كه الصلوات و اجبات الله است اما اليه المتوفى في نظر و قوة و قوة و قوة
 اوام او اخ و صديق فاذا الحقته كان حبيب من المحبين و ما فيها وان الله ليخل على بل القبول من
 و جاز اهل الارض اقبال الحبال من الرحمة وان مدينة الاحياء الى الاموات است و الله عز وجل
 و ما و مته الذكر و ما و مته الفكر فان النقص قليلا جدا يعني ان ايضرا هم لهم و سلام مكتوب
 و مته هم نامزد اين كسرين بنده خود نموده اعني اير محمد الجيد بالبدن الطائفي در بيان آن سخن

مقدمه نموده آمده اید و زود بر ساحتی تفتد حضرت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده
 شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد افعی و خارج
 است پیشین طائفه خاکشده باید تا مملو بگردد و اطهاره افلاس خود باید نمود و ایستاد روی
 آید و راه افاضه بگشاید و میر آمدن و میرفتن مزه ندارد و امتلا را بر علت با نیست و نه غنا را بر طغیان
 مکار که حضرت خواجہ نقشبند قدس الله تعالی علیه فرموده اند اول نیاز حسته بعد از آن توجه
 شکسته لب و قیبه را نیاز شرط آمدن و دلک دین اوان که طالب علی اند طایفه انش بجا این بان ظاهر
 ساخت بخاطر ریخت که چون مجرد آمدن ایشان را هم خفی است پس جاب خود را بکین ادا حق باید
 لاجرم زیان قلم از جهت تذکر نامضی و زمانی است و چند کلمه بمقتضا وقت و حال الما نموده بخا ایشان
 ارسال داشت و الله سبحانه اللهم للصلوات الموفق للهدی و السعادت آمنا انما انچه بر او شال لازم است تصحیح
 عقائد بمقتضا کتب سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سیم از کتاب سنت آن عقائد فهمید
 اند و انجا اخذ کرده چه فهمیدن ما دشوارتر اعتبار ساقط است اگر موقوف افهام این بزرگواران
 نباشد زیرا که بر مرتب و ضال احکام باطله خود را از کتاب سنت می فهمند و از انجا اخذ مینمایند و
 الله لا یغنی عن الحق شیئا و انما علم احکام شرعیست از حلال حرام و فرض واجب و ناسا عمل
 بمقتضا این علم است و را بعا طریق تصفیه و تزکیه مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی
 اسرارهم تصحیح عقائد نمایند علم احکام شرعی فایده میدهد و این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید و
 این هر دو سر سر نخورد حصول تصفیه کینه محال است بعد ازین چهار رکن بهجات و کمالات اینها
 کاشته کلمات الفرض هر چه است از فضول است و داخل دائره مالا یعنی من جن سلام المرتبه مالا یعنی
 و نتغاله بالیعین و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتة المصطفی علیه السلام و اوصیایه
 مکتوب و چاه و هم بشیخ محمد نجالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال
 بحسب تفاوت الاستعداد و اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعداد و تفاوت
 فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بحسب الکفیة و قد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا لکمال
 البعض و کمال الآخر لکمال الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد و بین العجلیین بین ارباب افضال

اینجا طلب این اتحاد بهم کند و بوجه ضلالت رود اینجا حلول کفر بود اتحاد بهم پیش از تحقق با نیق
 تفکرات ممنوع است از رقبا الله سبحانه وایاکم الاستقامته علی الطریقه المرتبه علی صاحبها
 الصلوٰۃ والسلام نتیجۀ از هاله خود می نوشت تا بشد که خل تمام داد و با وجود علایق صوریۀ ازاد باشند
 وجود و عدم کز اسادی نند و السلام الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بمیان منزل میزد و میآورد
 در غایت صلح خود و حق سبحانه و تعالی با خود دارد بعد از خدای هر چه پرستند نیست
 بید و نیست آنکه هیچ اختیار کرد و غره ماه جادی الاول روز جمعه بطواف حضرت ولی مشرف شد
 محض صادق نیز همراه است چند روزۀ اگر اراده خداوندی محقق است اینجا بر سرده بعثت جن و طعن کرد
 خواستد حب الوطن من الايمان صحیح است بجا و ذاصیه است او دارد و اسالی به الاخذ
 بناینها ان بنی علی صراط المستقیم این المفرک آنکه فخر والی الله گفته در وی بوی بگنجد بهر حال
 صل اهل الله فرع را طغیه ساخته رواصل با آورد در هر چه پر عشق خدای حسن است
 اگر شکر خوردن بود جانکنز است مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بمیان منزل صد و بیست و یک
 در غایت صحبت اهل الله کتا بنیکه دست قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند و صلی را بیدار
 والمنه که محبت فقر الله وقت دارند و حکم المراسم من حب با ایشانند ماه حب هر چند محبت با
 وازان نزدیکی است ابی و است فراق و اگر آنک است آنکه نیست در دین دیده اگر
 نیم موت یاس است چون بوسطه رعایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند به نظر کنند
 فقیر ششم تمامه حب این نماید و الله سبحانه علم با اصحاب الیه المرح و المآب بهر حال چند روزۀ عمر را
 بفقر می باید گنایند و عبرت نفسک مع الذین یعون بهم بالعداء و الهی بر بدولت وجه خود
 نص قاطم است که حق سبحانه و تعالی حب خود را علیه من الصلوات انها و من التجات بمنها بان
 فرموده غیری میفرماید که دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت
 و ترا یافت ایشان را شناخت رزقنا الله تعالی وایاکم محبت هذه الطائفة لعلیه الصلوة
 مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکم عبدالوهاب صد و بیست و یک در بیان آنکه چون کسی پیش فرود ایشان
 باید که خود را خالی کرده رود و مملو باز گردد و در بیان آنکه اقل نصیحه عطا باید کرد و مرتبه با

که در مقام مکالمه مرتبه ولایت است محبت خود سجانه غالب است و در مقام مکالمه انضباطی است مقام خود است
محبت رسول عالم تنبیه است سجانه علی طاعت الرسول العینی بر عین اطاعت است سجانه مکتوب است
سجانه و یوم بمیان شیخ منیل صدور یافته در بیان خلاصتی نام از رفیت بهرانی که مرطوب افتاد
مطلق است به کتابیکه رساله شده بود و در سید احمد مدنی الانعام والمنته که طالبان خود را و طلب
بقیة ارباب آرام میدار و درین کج آرمی از اقامه بنی خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از رفیت اغیار و
میشود که فتنای مطلق مشرف شود و نقوش موسی را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی
و بهیستی اول به چیز نماند و غیر از حق سجانه و تعالی امر متصوّر و مرادی نباشد و در نه خطه القادر
هر چند که آن کج تعلق دارد اما ان الظن بالیقینی عن الحق شیدا مصرع این کار و ولست کنون تا که سید
گرفتار حواله مقامات گرفتار نیست از چیزهای دیگر چه گوید بهر چه از دوست و امانی چه
گفزان صرف وجه ایمان به هر چه از راه و درافتی چه زشت آن نقش وجه زیبا به غیبت
تبطلیل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران باطل اند در خصمت چون توقف خواهند و اگر باطل
چهار چار خصمت ضعیف حق سجانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم رهنی باشند یا نباشند عدم رضای
ایشان چه خواهد بود طویل دوست باشد هر چه باشد به مقصود حق سجانه باید ولست با او چه
جمع شود بود اگر نشود گوی شود رخسار من اینجا تو در کل نحوی و اسلام مکتوب صد و پنجاه چهارم
نیر بمیان منیل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت به حق سجانه و تقاضا
با خود دارد و یک خطه با غیر خود نگذارد اللهم لا تكلنا الى القناطرة عن فنهك ولا اقل منها فضع
دیر بک است از گرفتاری خود دست چون از خود خلاص شد از گرفتاری مادی و او سجانه خلاص
اگرست میسند فی الحقیقت خود را میسند که ولایت من اتخذ الله واه ۵ از خود چه گزشتی عجمه است
و خوشی و نفسک تعالی عجمه که از خود گزشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که است
اینجا است درون خود یافت نباید شد ۵ البود زیر یکیم است هر چه است به سجانه یا میا میسند
دست به میراثانی بعد و بعد است و سیر نفسی قریب و قریب اگر شود دست در خود دست و اگر دست
است هم از خود چه گزشتی هم خود بیرون خود قد مگای نیست سخن بجا رفت مباد اسلوه

بسبب ادب و تقابل بنام شیخ فرید محمد دریا که طاعت رسول عین طاعت است سبحانه
 و اما بنام لک قال الله سبحانه و تعالی من طاع الرسول فقد طاع الله حضرت حق سبحان و تعالی
 طاعت رسول عین طاعت خود فرموده پس طاعت حق را طاعت رسول است و طاعت رسول است
 سبحانه و از هر چه که بگویند نمیخیزد کلمه قد آرد تا بوالهوسی در میان این دو طاعت جدای پیدا نکند
 و یکی را بر دیگری نگیرند و در جا دیگر حضرت سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که
 در میان این دو طاعت تمیز مینمایند که ما قال سبحانه یریدون ان لیفرقوا بین الله و رسوله لیسئلوا
 فی بعض و ینکفر ببعض یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا
 آری معنی از مشایخ کبار قدس الله تعالی ام سرار هم در سر و وقت و غلبه حال سخنان گفته اند که
 مؤذن تفرقه اندر میان این دو طاعت و متعذر اند باختیار محبت یک بر دیگری منقول است که
 سلطان محمد غزنوی در ایام پادشاهی خود نزد یکی کجی خان فرود آمده بود از نجباء و کلا خود را
 بنزد شیخ ابوالحسن قاضی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدین بیانند و بگو کلا خود گفت که اگر
 از شیخ توفیقی منم کمیند که بگوید طایع الله و طایع الرسول اولی الامر منکم بر خوانند چون و کلا از شیخ توفیق
 فرمودند که بگوید که راجع خوانند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار طایع الله ام که شمرند طایع
 و با طاعت رسول که امر چهره حضرت شیخ طاعت حق را سبحانه در غیر طاعت رسول احوال است
 این شمس از سبب و درست مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان شمره مینمایند و در جمیع مراتب
 شریعت طاعت حق است طاعت حق سبحانه را در طاعت رسول میدهاند و طاعت حق سبحانه
 که در غیر طاعت رسول است علیه الصلوة و السلام عین ضلالت انکارند و نیز منقول است که شیخ مهین
 بن شیخ ابوسید مدینه بنیبر مجلسی هستند و سید اجل اکابر اوقات خراسان نیز در مجلس ایشان شسته بودند
 اتفاق در آن آشنا مجذوبی منسوب الی حوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید ناخوش
 آید فرمودند که تعظیم شما بر طاعت محبت رسول است علیه الصلوة و السلام و تعظیم من مجذوب بر طاعت
 محبت حق سبحانه عین تمیز تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق سبحانه
 بر محبت رسول و علیه الصلوة و السلام از سر حال میداند و جز فضولی نمی انکارند اما اینقدر است

و کسوت فقرا این همه لباس در تحصیل معوضه حق جل شانیه چه بلاستند است بحسب آنکه این شکره اظهر
 شما چه طور زیاده اند و تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف سازید
 و عمر را در پی آن گذارید و سفت محض نیست و صفت بیار غنیت است هزاران مومن که آنرا کس
 در تحصیل علوم لا طائل صرف نکند خبرش طهر است ماعلی الرسول الله ابلغ از گفت و شنود مردم آزار نکند
 چیزهایی که شما نسبت میکنند به راه در شما نباشند هیچ علم نیست چه دولتی است که مردم کسی بداند و حق
 نیک باشد اگر عکس این قضیه تحقیق شود محل خطر است و اسلام مکتوب و پنجاهم بخواجه محمد قاسم
 صدور بیان آنکه شایان مظلومیت خبر حضرت و ابرو وجود تعالی و تقدس است و انبیا هم از حوس
 خواجه محمد قاسم حصول یافت موجب گشت از شدت اوضاع و نوی و تلفیق احوال صورتی فلانک
 نشوند که لای آن نمیکند زیرا که این نشاء در معرض است بر صحنی حق سبحانه و تعالی بدید برود
 و این صحن بر شایان مظلومیت را جزوات واجب الوجود نیست خلثا خصوصا امثال شما مردم
 عزیز را مح ذلک اگر بخدتی و کاری اشارت نمایند بمبت دخی آن خواهد کوشید و اسلام مکتوب
 پنجاه و یکم بیرون بلخی صدور یافته در بیان بزرگی حضرت خواجگان قدس تعالی اکبر ابریم
 و بیان یادداشت که مخصوص این بگفته است از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است و یادداشت
 از طریق حضرت خواجگان قدس تعالی اسرار عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام
 حضرت ذات است تعالی و تقدس بخلل عجب یونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت
 یعنی وقتی حجب تمام مرتفع نشود وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی اتی ربی که کالبرق حجب تمام از
 حضرت ذات تعالی و تقدس میگردود و بعثت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس این کار
 از حیر اعتبار قسط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی بر فیکه عبارت از ظهور حضرت
 ذات است بجهت توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و وفای اکمل و در مقام ثبات
 میکند دائمی گردد و چنانچه اگر جوهر نکند و اگر جوهر کند حضور غیبت متبدل خواهد گشت و یادداشت
 نخواهند گفت پس تحقیق گشت که مشهور این کار و وجهی اتم و کامل است و کلیت قیادیت است
 با اندازه تمیت و کلیت مشهور و نسبت قیاس کن زگلستان من بهار مکتوب پنجاه و یکم

۱۵۳
بنماید و میفرماید که بسبب آن طرف نخست بلی الی جمعی که گشتن با مقدم داشته اند انکار اینست
معمولاً در ایشان از پوختن ظهور تا م است و آن مناسبت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم
باشد بر گشتن ظهور و خرازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و اما نظر طائفه او بگشتن
قلیل و در خیر اعتبار نمی نماید و نیست که برین توجیه تقدم زانی نیز پیدا گشت فافهم و استیجابانه للملهم
بهر حال ظاهر گشتن و پوختن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو هفت خط افتاد است
اولی مربوط بسلطانست و مرتبه ثانی بسفر اهل مجموع ازین دو مرتبه ولایت و کمال میرسد علی
تفاوت درجات و دوسیم دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول به دعوت عام که در م
دره گشتن است و مکتوب چهل و هشتم بلا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب
رای بچیل است و در بیان آنکه زنها را بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور
نشوند که صورتشان را فی الحقیقت لطائف شیخ متقدم است و مکتوب بی در پی رسید مکتوب اول آن
حصول در سر بنا نموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بی حاصلی الحمد لله سبحانه که عبره مرغام است صاحب
بجای اصل است و آنکه خود را بجای اصل دانست و اصل است بکریشا گفته شده است که زنها را بتوسط روحانیات
مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ متقدم است که آن
ظهور نموده است قبل توجیه واحدت شرط است توجیه را بگانه شدن موجب سران است عیافا باشد
سجانه تا آنکه مکرر مکرر باشد گفته ایم که سرشته کار مختصر بگیرند تا بعزت سلجیام باید ضروری است که آن
بامر لاطلین و ختن از عقل دور اندیش بسیار مستعد اما شما معتقد را می خود باید سخن کهین در شام
است که موشی را داند علی الرسول الایلاغ مکتوب چهل و نهم نیز بلا صادق کابلی صدور
یافته در بیان آنکه هر چند سبب الاسباب بترتیب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
منتعین دوخته شود و بخوبی مولانا محمد صادق عجیب است که این همه خود را بعالم سبب با گشته
است هر چند سبب الاسباب تعالی و تقدس شیخ را بر سبب بترتیب ساخته است اما چه در کار که
نظر بر سبب معین دوخته شود مصحح که دی بسته شد ای دل دگر بجای این قسم کوه نظری
بسیار از منظر مطلق امتثال مردم بسیار است عجمی بحال عفو و باید رفت و چون عجمی با بقیه

ماز ظلمای این طریقه علیه که بیا آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امر است بسعرت متاثر نشوند و التباد و
علاوت که متعجبند بهرست برودی پیدا نکنند و چه هست آنست که عالم امر در ایشان نسبت به خلق ضعیف
اقتاده است و همین ضعف سدها سعرت تاثير و کمثر شده و این بطور متاثر تا زمانی متعجب است که عالم
و ایشان به عالم خلق قوت پیدا کند و متعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه صرف تمام است
نمردن به صرف تمام را و علایم که مناسب طریق دیگران است تقدیم ترکیف است و ریاضات و مجاهدت
ستاقه که موافق شریعت و فم شوند علی صلبها الصلوة و العلام الخیة باید دانست که بطور متاثر محکم است
نقصان استخوان نیست گویی باشد تمام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند و اسلام مکتوب و چهل و یکم
بشرف الدین حسین صدور یافت و نصیحت بر کار استموش به مکتوب سرزندی شرف الدین حسین
یافت مسجد سجانة الحمد و المنة که کسب عادت یا و فقر استموش به مکتوب سرزندی شرف الدین حسین
میجو دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا از کوفرا نیما از جا ببرد و طمطراق نایله سجاوت
سازد بهرست بهرند ز من نبویست به که توطی فخانه رنگین است به چه نعمتی است که حضرت حق سجانة
و لغا بکنده را و عنفوان شبان بقیق توبه کرامت فرماید و بران اهتمامت بخشد توان گفت که تنها تمام
دینا و جزاین نعمت حکم شنبلی دارد و جنب بایمی عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سجانة
که فوق جمیع نعمت است چه دنیوی و چه اخروی و ضنوان از کبر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم الهدی
المصطفی علیه علی آله الصلوات و التیلمات اتمها و اکملها مکتوب و چهل و یکم و مقتوم بخواجه شرف
کمالی صدور یافته در بیان آنکه گستن بر پوشتن مقدم است یا پوشتن بر گستن در بیان
تعالی در مدارج کمال قیات کرامت فرماید بحجرت سید المرسلین علیه علی آله الصلوات و التیلمات
جمعه از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم گستن را بر پوشتن مقدم داشته اند و محیی
ازین بزرگواران پوشتن بر گستن تقدیم دارد و طایفه ثالث ثبوت رفته اند ابو سعید خزاز گوید
قدس سره تا زهی نیایی و نیایی زهی ندانم کدام پیش بود و اتم این بطور گوید گستن بر پوشتن
محقق میگردد و جایز نیست که گستن از پوشتن جدا باشد و پوشتن بر گستن باید کرد و غافل از آنکه
است و مقدم دانی است و تعیین علیه کی مدو بگیری را شیخ الاسلام هر دو قدس سره اختیار ندیدند

فصل در بیان
نقصان استخوان
و گستن بر پوشتن

مکتوب چهل و دوم بمجاهد القنور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این جوان
اگر اندک است افتد اندک نیست + مکتوب شریف که از روی التفات ارسال شد تا بمؤلف رسیده محبت
فقر و توحید بن طاهر از اجل نعم خداوندی است جلوسا که حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بر این قبول و مجرب است نیازیکه بدو نشان فرستاده بودند نیز وصول یافت تا تحت سلا خوانده شد
حقیقه که اخذ کرده بودند نسبتی که از اینجا فرسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن
فتور گرفته باشد نسبت یکچشم زدن خیال و پیش نظر بهتر وصال خوب و بیان همه عمر به از نسبت
این بزرگواران اگر اندک است افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج
است مصحح قیاس کن گشتان من بهار صراحتا از این فتور غم نیست چون رشته محبت بکلی
این نسبت قوی است فحی که مکر پوشیده شده است ارسال شد گاه گاه آنرا پوششند و با
نگاه دارند که فوائد بسیار از آن متجسم است هر گاه آن بکار پوششند با وضو پوشند و فکر اسبق نمایند سید
که جمیع تمام و در هر گاه چیزی نوید بیاورد اول از احوال باطن خود نویسد که احوال ظاهری هر جوان باطن از خیرها
قطر است مصحح از هر چه میرود سخن دو خوشتر است بشتنا الله سبحانه و ایاکم علی شایسته البشر

المطهر عن لیم البصر علیه علی که الصلوة و السلام ظاهر و باطن مصحح کار نیست غیر این همه
مکتوب چهل و سوم بمجاهد الدین صدور یافت در بیان آنکه موسوم جوانی را غنیمت شمر
بله و صبر میکنند محبت اسولانا انتمس فوق بشند که موسوم جوان را غنیمت شمرده بهود و حرف بگویند و بچندین موعظه
تأکید که آخر غیر از این نیست و پیشانی می یگر خواهد بود و سود خواهد داشت خبر شطری است نجو قوت نماز بجا است
و ادانماید و حال از حرام امتیاز کند طریق نجاست اخروی متابعت حسب شریعت است علیه و
علی که الصلوات و التلیات ملذذات فانیة و نعمات مالا که منظور نظر نباشد و الله سبحانه و تعالی
الغیرات مکتوب چهل و چهارم بحال خط محمود الهوری صدور یافت در بیان معنی سیر
سلوک بیان سیر الله و سیر الله و سیر الله که بعد از این دو سیر است به حضرت حق سبحانه و تعالی
بدرجه کمال از قیاس با از ده کوه است فرماید بمرتبه الیه البصر علیه علی که الصلوة و التلیات
مصحح از هر چه میرود سخن دو خوشتر است به سیر سلوک عبارت از حرکت در علم است که از مقلد که نسبت است حرامین اینجا

اول

اما طرق التفرع فلان للجماد الاول الحمد لله عليه وسلم الصلاة والسلام والنجية ايضا من كتاب
 در حاشیه کتاب لایته لما انزل الله تعالى عليه وسلم اسر لیلته الموحی بحسب الکماشا الله تعالى وع
 النجیه فی الدوادجی الیه اوجی و نزلت ثمة بالرویه البصریه و هذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوه والسلام
 و الاولیاء المتابعون کمال المتابعه ان الکون تحت قدمه لهم ایضا نصیب من هذه المرتبه
 الخصوصیه مخرج و الارض من کاس الکرام نصیب + غایته انما لیبایان وقوع الرتبه
 فی الدینا مخصوص به علیه الصلوه والسلام و الحاله التي حصلت لاولیایه الذین تحت
 قد لم یست رتبه و الفرق بین الرویه و تلك الحاله کالفرق بین الاصل و الفروع و الشخص و اهل
 لیس بها عین الاخر مکتوب و سی و ششم نیز بکلام محمد صدیق صدور یافته در منع از تسلیف
 و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب غروب و صولت یا چون قاصدا و آخر عشره مبرکه رسید بعد از
 آن بجواب کتابها پرداخت جواب کتابت خانخانیان در جواب کتابت خواجیه عبداللہ رانیر
 نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بکسر محفل فقیر نمیشود و نهایت
 چه باشد الا عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال که م قوت میسر عطا
 فرموده است این غنیمت شمرده فکر کا خود باید کرده اند و سبیل قوت دیگر باید است که کار بدست
 در ویشی طولی است و معامله بخلیصل از قرض معلوم نیست که از خویشی صورت پیدا کند و اگر شتابانی
 دارند باید بخوابی چیزی فرشت نفع و صرح اگر در جواب هم منتقم بنویسد و و عدد موکد مفهوم شود
 باین نیست بروندا ما علاج تسلیف و تاخیر چه باشد هر چه بکنند و در بکنند که فرصت بسیار
 غنیمت است مکتوب و سی و ششم بجای خضر افغان صدور یافته در علوشان نماز
 که منوط است کمال آن پهنایت الهنایت و اینا سبب مکتوب غروب رسید مضمون بوضوح
 پیوست التذافر عبادات و رفع کلفت و ادای آنها لاجل نعم حق است سبحان خصوصاً و در
 صلوته که غیر منتهی را بدین نیست علی الخصوص در ادای قریض صلوته زیرا که در ابتدا نهایت با و صلوته
 نه افله ملتذی سازند و در نهایت بهایت این نسبت بقرایض منوط میگردد و در ادای و اول
 خود را بیکار میگذارد کار عظیم نرد و ادای قریض است و پس صرح این کار و است کون با کرا

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تحمل جز خسارت و حربان نمی افزاید و خبر صادق علیه
 الصلوات آنها و من التسلیمات آنها فرمود بلکه الموقوفون سوف فعل کنندگان طاعت شدند و موقوفه را
 صرف موقوف نمودن و موقوف را از بر موقوف نگاه داشتن است که است باید که نقد وقت بر صرف موقوف
 گردد و این برای موقوفات لایق نیست و خبر باشد و سبب آنکه در فی آرا می بیند که اگر ابرام لا سومی و
 سبب آنکه در وقت و گویند حاصل ندارد و سبب آنکه طلبند فکر بیان باید کرد و اما لایق عرضی تا
 باید نمود و سبب هر چه جز عشق خدا حسن است + اگر شکر خوردن بود جهان کردن است + اما سبب
 الا بلایع مکتوب و منی چهارم نیز مکتوب محمد صدیق صدور یافته و منته از تسلیف حضرت
 حق سبحانه و تعالی در مراجع قریب و جات به اندازه کرامت فرماید بجز سبب سید المرسلین علیه السلام
 و سبب آنها محبت آنها را الوقت سید فاطم معلوم نیست تا فردا حضرت و سبب دینیه هر اسم را در
 باید کرد و غیر اسم را باید از حضرت حکم عقل نیست عقل محاش بلکه عقل سعاد زیاده برین چه نویسد
 و السلام مکتوب و منی پنجم هذا المکتوب رساله الخالص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب
 الولاية عامة كانت او خاصة مع بعض خواص الخاصه علم ان الولاية عبارة عن الفناء والبقاء
 في ما عايناه و خالفنا في ما عايناه بالتمام مطلق الولاية و بالخاصة الولاية المحمدية على صاحبها الصلوات
 والسلام والتحية الفناء فيها اتم والبقاء محل من شرف هذه النعمة العظمى فقلان جلده للظلمة
 و شرح صدره لكلام و طاعت و حشيت عن ولاها و رضی بولاها عنها و سلم قلبه المقلبة و تخلص روحه
 كريمة الى مكانة حضرت صفات اللاهوت و شاهده مع خطته الشين و الاعتبار و في هذا المقام
 من باب التحليل الذميمة البقية و تحييفية لكمال التنزه و التقديس و الكبرياء و اصل خفاء اتصالها بالانوار
 و ضرب من المثال هذا مرصع من ارباب النعيم نعمها + و ما ينبغي ان يعلم ان الولاية الخاصة
 المحمدية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية متميزة عن سائر مراتب الولاية في طرفي العروج
 والنزول اما طرف العروج فلان الانبياء و ائمة مختصان بتلك الولاية الخاصة و عروج
 سائر الولايات الى الخفي فقط مع تفاوت درجاتها يعني ان عروج بعض ارباب الولايات الى مقام
 الرزم و عروج البعض الى الشر و عروج البعض الآخر الى الخفي و هو أقصى درجات الولاية العامة

کرد و به چنین سبب حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که گاهی میزده کسبت و کسبت داده اند
 و گاهی بازده و گاهی نه و گاهی هفت نماز تجدید همراه و حکم فروخته پیدا کرده است نه آنکه در کسبت قنوت
 حکم یک کسبت قیام داده اند مثلاً در مثال بیخودم تنبیح سبب سینه مصطفویه است علی صلواتها الصلوة
 والعلام و التجهیه و سبب در بلاد علما که ماورای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدود و
 یافته با آنکه با فقیران علوم سلامیه از برکات ایشان استفاضه مینمایم و الله سبحانه و الملهم للصواب و
 آنچه پیش تو قسم غم دل نیندم بلکه دل آزرده شوی و در سخن بسیار است و اسلام مکتوب صدوسی و سوم
 علام محمد لیت برقی صدوقیه و چهارمین صحبت با غنا و مرغیبت صحبت فقر که گاهی فقر را از صدیقی اغنیاست
 ای برادر ظاهراً صحبت فقر ادل سنگ گشته مجلس اغنیای اختیار کرده ایم بسیار بد کرده ایم و اگر چه شما
 پوشیده است فردا خواهند کشاد و غیر از غم نیست فایده نخواهد کرد و خبر شرط است ای الهوس مرا تو از دو عالم
 خالی نیست در مجلس اغنیای جمیعت خواهند داد و یا نه اگر بدیند و اگر بدیند بهتر اگر بدیند و اگر بدیند
 بالله سبحانه من ذلک اگر بدیند خسار دنیا و الآخرة نشان حالست کنایه فقر را از صدیقی اغنیاست
 است امر و زاین سخن معقول تمام شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت آرزوی طعام
 چرب تمنای لباس فاخره شمارا درین بلا اندخت هنوز هم هیچ زرقه است فکر صلح بکنید و هر چه
 حوسبانه نگاه آید آنرا دشمن دانسته و فرار نمایند و حذر کنید ان من تر فاحکم و اوله
 علو لکم فاحذ حکم لئلا یقض قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که بکن مرتبه بشما صیغه کرده
 شود یعنی در آید یا نه من از اول میدانستم از فضیلهای شما که استقامت بر فقر با این وضع
 و شوار است شعاع و قد کان ما خفت ان یكونا + انا الی الله رجونا + والسلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و التخت
 انها و اکلها من از فطرت و استعداد مثل توقع دیگر دهم جوهر نفیس را شاد
 بگیرین انداختید ما سودا را الیه را چون مکتوب صدوسی و سوم نیز علام صدیق
 صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را غنیمت باید شمرد و مکتوبیکه است
 قاصداً سال در ششم بودند سید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را غنیمت باید شمرد

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

کاملی صدور یافته در بیان علوشان طریقه حضرات خواجهاقدس الله تعالی سرایم و شکایت
از حال آنکه که در این طریقه علیه حادثات نموده اند و از تکمیل این طریقه فرشته اند و از این جهت
و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهین الخوی ارشدی خواجه محمد شرف مشرفه الله سبحانه
تبتغیفات اولیائہ الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی سرایم و شکایت
موصله است و نهایت دیگران و بدایت این بزرگواران مندرج در نسبت ایشان فوق همه است
است این همه بوسطه آنست که در این طریق التزام سنت است و احتیاط باین بدعتها مکن عمل برخصت
تجویز نمینمایند اگر چه بظاهر در باطن نافه یا بند و عمل بغیر سنت از دست نمی دهند اگر چه بصورت و بیشتر
متضرر دانند احوال سلبیدتایم احکام شرعی سخته اند و اوق معارف و علوم شرعیه استند اند و جواهر
نفیسه شرعی در رنگ طفلان تجوز و موز و جود حال عوض نمیکند و به ترتبات صوفیه مغرور و مهتوت
نمیگردند از رضای بعضی نمیگردانند و از قوحت مدینه بصوتحات یکله التفات نمی کنند حال ایشان بدویم
است و وقت ایشان بر شهر تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران و بیست
حضور که غیبت و قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیرت اعتبار ساقط است رجال لایم حجاب
واللیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بنظر این اکابر رسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه و بعضی
کمالات ایشان انکار نمایند پس قاصری گردانند این طایفه را طعن مقصور حاش الله که برآرم
بزبان این گله را + آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه در این طریق نیز احداث یا نموده
و روش اصل اکابر از دست داده جمعی از میدان ایشان اعتقاد آن دارند که باینجه تار و تخیل این
طریقه نموده اند حاشا و کلا کبریت کلمه تخریج من افواههم بلکه در تخریب و تضعیف آن کوشیده اند و سوار
نظاره پس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه حادث نموده اند
و نماز تہجد را بجاعت میگزازند اطراف و جوانب آنوقت مردم از برای نماز تہجد جمع میگردند و جمعیت
تمام ادا مینمایند و این عمل کرده است بکراهت و تحریم جمعی از فقها که تداعی شرط کبریت داشته و تہجد را بجاعت
نفل را میقتد بنا بر جمیع بدعتها زیاده از آنکه کس را با اتفاق کرده گفته اند و ایضا نماز تہجد را با بیضیم سروده و
نیتند که دو از ده رکعت را ایستاده بپارزند و در رکعت زائده تا حکم یک رکعت بپارزند و بآن بنیزند

و محبت مریه تمیزی است و آنکه فضل الله یوشیه من لیس و الله ذوالفضل الخیم علیک و علی آتیه
 یسبب است که هر چه در نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان است آنکه آنکه او است و
 همین سبب است که جمیع است که اینها را در این عالم بهر شرف و حصول یافت آدمی چون که جای
 زمین موجود و قیامت و او بهر علم هر خرفی از اجزای تعلقی و گرفتاری در وی به وجودات منکثره نیست
 پس الحقیقت جای است و در هر جانب پس خداوند جل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات
 مستقره و سبب می اندازد و اگر توفیق از وی غرضانه خود را از این تعلقات براند و جمع سازد
 و جمع قهری نماید فقد قازقوا عظیماً و الا فقد ضل هکذا که بهر بهترین موجودات به واسطه جامعیت
 چون که انسان است بدین مخلوقات به واسطه جامعیت هم او است آئینه او به واسطه جامعیت هم است اگر و
 بعالم دارد از هر چه گویند کم تر است و اگر در حق سبحانه و تعالی دارد صدقا است و از همه پیش گشت
 کمال از ادوی از دلش این تعلقات چه محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از این دنیا
 و اولیاء دیگرگی زنا و است و جاهل هم صلوات الله و تسلیاته علی نبینا و علیهم و علی آتیه اجمعین
 یوم الدین زرقنا الله سبحانه و یا کم نجاتا عن هذه التعلقات بحرمت النبی المصطفی الروح
 بقوله سبحانه و تعالی ما زنا العبرانی علیه علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیات اکملها از آیه
 سوجب مال است و السلام و الا کرام مکتوب است و بحال الدین صدور یافته در بیان آنکه
 ملکوتیات احوال چندان اعتباری نیست حصول مقصدی چون که بیچگونگی باید کرد ملکوتیات احوال
 چندان اعتباری نیست بآن مقصد نباشد که چه آید و چه رفت و چه گفت و چه شنید و مقصود دیگر است که
 از گفت و شنود و دید و شنود و سبب طفلان سلوک یا بخود و سوزش می دهند و سبب بلند باید
 و سبب کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب که کسی خود را پادشاه و در نفس الامر پادشاه
 نیست اما این خواب امید داری می بخشد و طریق نشانه دیده قدس الله تعالی اسما هم و قانع
 را اعتباری نه ندان نیست در کتاب ایشان نوشته است چه غلام آقا هم هم از آفتاب گویم
 و شبهم نه شب است که شب خواب گویم اگر حالی در احوال بیاید و برود و چنانچه در غم نیست
 منتظر حصول مقصدی چون که بیچگونگی باید بود و سلام نکند و سبب و سبب بخوابد کمالی

پیدا نشود چنانچه مستند که مطلبی می خوانند که آنها عین خود یابند و قریبیت با و پیدا سازند و هر
 آن اینها منجم یا رب السلام اولاً و آخراً مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است
 در بیان آنکه خدمت الدین هر چند از خدای است اما در جنب حصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
 و تعطیل صرف بلکه دخل نیست احسان الابرار سیات المقربین و مایه انس و ملک و مکتوب غروب میسر
 عذر که در با تو نیست نموده بود و بدیهیم است زاده از نچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر دانست
 قال الله سبحانه و قدینا الانسان الذي احسننا له كل ما وضع له و قال الله سبحانه و قدینا
 ان اشكرکم و لو لدیک متقد آن باید بود که اینهمه در جنب حصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
 بلکه در خور طری منازل سلوک نیز تعطیل صرف است الابرار سیات المقربین شنید بهشت است
 هر چه بر عشق جدا هست اگر شکر خود را بود جان کن نیست و حق الله سبحانه بر حقوق جمیع
 خلایق مقدم است ادا حقوق اینها انشا لا لامره است سبحانه و الا اگر مجال آن بود که خدمت او را
 گزاشته بود دیگری اشغال نماید پس مایه اینها مایه تقرب جمله خدمات حق است سبحان اما از خدمت
 تا خدمت فرق بسیار ظاهران و قلبه نمان نیز خدمت با و شما مان میکنند اما خدمت مقربان
 و بیکر است اینجا نام زشت و قلبه فی بر دین عین محبت است و مژده کار با بانه آن کار است قلبه
 بهشت تمام در روزی یک شکر بجزت میگذرد و مقرب بهشت حضرت حضور استی که با میگرد و مع
 او را این که با هیچ حلقه نیست اگر قمار قربت شاه است و این شتان با مینا فرخ حیدر خلیه موفق
 است خط از جانب او جمع دارند زاده چه نویسم و السلام مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است
 چند و ریا در غیبت بهمتی و عدم کفایت غیر مطلق بچونی خدمت خواجه میثم و وراثت ادا گان
 فراموش سازند بلکه در زندان عالم مع من الحب و منسک کفایت طویل است و مطلب در
 غایت کمال رفعت و هم در غایت منقص و منازل علمی همچو سراب مطلب است عیاناً و
 سبحان و سطرانهایت انگشته بیکبار مقصد مقصد داند و چون را بچون تصور نماید و از
 محول بمطلب حقیقی باز باید بهمت را بلند میسازد و بهیچ حاصل سرفروشی باید کرد و در
 الورا می باید حسیست حصول اینچنین بهمت و البته متوجه شیخ متقد است و توجه او به قدر اخلاص

نمودن از محاد و غنیته و احاطه و وسعت از سبب ذات اقدس و تعالی فی الحقیقت از این جهت محال است
 و از متناهی نسبت به غیر انالترافیه را با برابر با بقدر مناسبت ظاهریه و مظهریه و حده وجود گویند
 گویند فی الواقع وجودات متعدد است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهریه و مظهریه نه آنکه یک
 است و مابقی او اوهام و خیالات است این نیز سبب بعینه مذکور فیسطای است ثبات حقیقت در
 نمودن او اوهام خیالات ویرانی برادر که مقصود و مقصود است مبنی چون بدستی تو او را نخست
 سومی آنحضرت نسبت به بی است + و آنکه بدستی که ظاهری است فارغی که مردی که گزینشی که متوجه
 نسبت به ششم نیز بمیر عالم نیستا پوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اتمام در نفی آله
 باطنیایچه فانی و نفسی و در جانب ثبات موجود بقی جل سلطانیه هر چه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید
 نیز در تحت نفی اهل ساخته اکتفا بموجودیه نماید اگر وجود را نیز در انمولن گنجایش نیست و مابین سبب
 سیادت و تقایت و تنگنا طالب باید که اتمام در نفی آله باطله آفاقی و نفسی نماید و در جانب ثبات
 موجود بقی جل سلطانیه هر چه در حوصله فهم و در حیطه فهم در آید از این در تحت نفی اهل سازد و اکتفا به
 موجودیه مطلوب نماید صریح پیش از این بجز برده اند که هست + اگر چه وجود را نیز در آن موطن
 گنجایش نیست مادی وجود باید طلبید علما اهل سنت شک الله تعالی سبب هم زیبا گفته اند که وجود
 واجب تعالی است فزات او سبحانه وجود را عین ذات کفشن و مادی وجود امر و گنجایش ثبات کردن
 از تصور نظر است قال الشیخ علاء الدین فوق عالم الوجود عالم الملک الود و این در ویش را
 چون از مرتبه بالا گزیند تا چند گاه که مخلوب یا خال بود خود را از ردی ذوق و وجدان آنرا
 تعطیل می یافت و حکم بوجود و جب جل شانه نمی کرد چه وجود را در راه گزینده بود در مرتبه ذات موجود
 گنجایش نمی یافت اسلام او در الوقت اسلام تقلیدی بود و تحقیقه با جمله هر چه در حوصله ممکن
 در آید بطریق اولی ممکن شاید فیضان من لم یحکم فی الله سبیل الا بالعجز عن محفوظه از حصول سبب
 مید و البقا با کسی گمان نمیکند که ممکن و جب که آن محال است و متکلف فلیتق الله فی حق
 ممکن و جب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز باشد و غرقا شکیا کس نشود دام با چنین کامیابی
 با بدست دام را به بلندی بهمن طور مطلب می خواهد که هیچ از بدست نمی آید و هیچ تمام و نشان آید

یافته و در بیان آنکه عالم چه غیر و چه کبریا و صفات الهیه تعالی شانه و عالم را باصانع خویش
 نسبت نیست الا المخلوقیه و المظهریه و باینار فیکب . اللهم انما خالق الاشیا و کما هی عالم چه غیر
 چه کبریا و صفات الهیه تعالی شانه و مرابای شیون و کمالات ذاتیه و غیر سلطان
 گنج بود مخفی و سری بود کمون خوشت که از غلبه با عرض و دواز اجمال تفصیل آرد عالم را بر سر
 خلق فرمود که بذات و صفات خویش دوال باشد بذات صفات سبحانه پس عالم را باصانع خویش
 نسبت نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و دوالند بر اسما و شیونات اولیا حکم اتحاد و غیبت و تثبیت
 احاطه و سرایان معیت ذاتیه انجا از غلبه حال سکوت است اما کبر مستقیم الاحوال که از قبح
 صحو اینا از اشرفی از انی داشته اند عالم را باصانع هیچ نسبت نمی کشند الا المخلوقیه و المظهریه
 و احاطه سرایان معیت علمی میداند مطابق علما را اهل حق اند شکر الله که هیچ نسبت که باصافی
 که اثبات بعضی نسبت ذاتیه نمیند کالاحاطه و المعیت مثلاً متفرق با نکه از ذات کبر نسبت است
 حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب نمایند فلما الا تناقض در ذات مراتب اثبات نمودن انبراک
 و فع این تناقض تکلف است در سنگ قیقات فلسفه است ارباب شاف صحیح ذات را تعالی جز بسیط
 حقیقه میداند و اداری او هر چه باشد دخل سماعی شمرند و فراق دوست اگر اندک است اندک
 نیست و در وطن دیدار کنیم موسس بیارت + مثالی از برای تحقیق این صحبت بیان کنم مثلاً عالم
 نحر که زده فونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد و اوجا در حرف و جهات نماید تا در موده
 آن آن کمالات را جلوه دهد پس در بی صورت بیخوف و صوات دوال را باصافی مخرومه هیچ نسبتی
 نیست الا اینخوف و صوات منظر هر آن معانی مخفی است مرابای آن کمالات مخرومه مخوف
 و صوات را عین آن معانی مخفی گفتم معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت در بی صورت غیر واقع
 است معانی بهمان صراقت مخرومه هر تیج تعینی در ذات و صفات آن معانی راه نیست
 لیکن چون در میان سجا و این حرف و جهات دوال مخوفی از مناسبت ذاتیه و مملو است تحقیق
 است بعضی معنی زانده از آن در تحلیل آید فی الحقیقت آن معانی مخرومه از ان معانی زانده
 منزه و سبب است آنچه متعقد است در بر مسئله نیست اثبات امر زانده و را می مظهریه و سبب

بیرون نخواهد بود و یاد و نوکری جمعیتش خواهند داد و یا نخواهند داد اگر جمیعت خواهند داد و بدو اگر نخواهند داد
 بدتر بنابر تاریخ قلوبا بعد از مدینه و بلباس من لکن حمته انکنت الوهاب و السلام که صد و
 هشتاد و نه مرتبه بخوان صد و نود و نه مرتبه صبحت از جمیعت ما که خدمت یزید بن مکی گزیدند
 که یک کویا هم یاد و نوکری نمی نمایند فرصت بسیارست و صرف آن در اسم مهم ضرورت است آن جمیعت
 را با جمیعت است لا تعول بالصحت بسیار آگاهان الاثری از چهار چوب اول الله صلی الله تعالی
 علیه و آله و بارک فضلوا بالصحة علی من بعدهم سوی الانبیاء علیهم السلام و انکان دیا قریبا
 مروانیلح بلوغها نهایت الدرجات و وصولها غایت الکمالات سوی الصحبة و الاوجه صراط و سعاده
 خیر اسر صوابها بکرت الصحبة و شرف عمر ابن العاص فضل من صحبه هالما ان ایان یولاد الکبر و صابا
 شهو و یه الرسول حضور الملک و شهو الوهی و مساینة المنجرات و انفق لمن بعدهم هذه الکمالات
 التي لا یحول لایر الکمالات کلها و لو علم و لیس فضیلتها بصحبة هذه النجاسیة لم یغتنم بالغ من الصحبة و آثار
 شیئا من الایا و علی هذه الفضیلتها و الله یخص برحمة من یشاء و الله ذو الفضل العظیم علی
 همیشه سکندر را نمی بخشند آبی بر فروز غیر نسبت ایضا + اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشأة
 فی قرن هؤلاء الا کارنا فاجعلنا فی النشأة الآخرة محشورین فی نارهم ثم یجزم من سید المرسلین علیه
 علیهم الصلوة و التحیات و التلیکات و السلام که منسوب است و کتب نیز بیه نفعان صدور یافته
 در بیان آنکه این راه یکی هفت گام قریب یافته است بعضی از یاران کار را تا شش گام رسیده اند و
 میر و دعوات فراوان مطاع قریبند نیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا
 خبر نگرفته الحمد لله و المنة که فقرای احوال اند شمه بطریق احوال و معضن بیان نمی آرد
 محبت انالاین راه یکی هفت گام قریب یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده
 و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و قریب ناسه گام علی تفاوت درجات و صاحب گام هم
 بمرور تفاوت بیناید ظریف است که پیش قدم باشند بلند می در کار است تا حقیر و فقیه که نشود
 زیاده بر این گنجایش وقت نبود و اسلام که منسوب است و در و هم به لا طاهر بدست
 صدور یافته در غایت بلند می و عدم التفات بر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر

بسم الله الرحمن الرحيم

فرستاده بودند رسید معلوم بود صبح پیرست قال الله تعالی من عمل حسنة فله اجرها فلنفسه ولسواء فعله
خواجده عبد الله انصاری میفرمایند الهی هر که خواهی بپایان داری با ما و اندازی بسیت ترسم ان قوم که
بر درویشان میخندند و در سر کار خرابات کنند ایان را حق سبحانه و تعالی گناه اهل اسلام را از آنها
بفرستد و در ایشان نگاه دارد و بمرستید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام که صاحب
و نور و هم بمیران خان پیشی صدور یافته در ترغیب و ترغیب شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه است
که کمالان بعضی از مردیان ناقص خود را بنیم تجلی طریقت اجازت مینمایند بواسطه بعضی نیات
مکتوبه لیس خدمت میر و حصول یافت این راه دیوانگی میطلبند و خبر داده است لن یومر ان احکم
خمسه یقال انه یجنون و چون جنون اندازند بیزن و فرزند فارغ گشت و از اندیشه کذا و گنجیت
میشمارد این دیوانگی در نهاد شماست اما الجواهر لاطایل آنرا حسن پوش ساخته اید چه توان کرد
درین کسب بسابق بسیار مفهوم میگردد و زود تدارک نمایند و بی استطاعت دانسته رفیع بعد
صورت نمایند جمیع این طایفه در امرای جمیع خلقت است اسباب جمیع خلقت باعث تفرقه ایشانست
دست در سبب تفرقه باید و تا جمیع حاصل آید و اگر فرضاً و جمیع خلایق این طایفه را جمیع بخشند
از ان جمیع باید رسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمیع برای جان نگر و دو
قیاس باحوال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت و تفاوت
ع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و مثلاً طریقت پیش از تمامی بعضی مردیان را اجازت
تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجده نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخ را بعد از
تعلیم طریقت و تیک بعضی از منازل فرموده بودند که امی یعقوب هر چه از با تو رسید است بخلاق
و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من و خدمت علاء الدین محمدی بود و اکثر کار در خدمت
علاء الدین کرده آید حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن محمدی در نفحات ایشان را اول مردان
خواجده علاء الدین میشمارند و ما بجزرت خواجده نقشبند و بنده با جمله علاج این تفرقه صحبت اسباب
جمیعست مکرراً و مکرراً نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق لوگرمی اختیار کرده و
فقرا را از سبب انوسیس هزار نفوس کسی را از طایفه علیمین باطل ساختن و بنده امر او را و عیال

منوط به طاعت سید الاولین و الآخرین علیه من الصلوات اکملها و التسلیمات افضلها و انکم
گفته اند که این راه دو خطه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سید الاجال
لا اله الا الله نظر اطلب حقیقه الامر حقیقت یقین الله سبحانه هذا هو مکمل و محبوب و شایسته هم
بلا عبد الوحدانی صدور یافته در بیان آنکه سلا متقی قلب موقوف بر نیان ماسوی است
از قلب و منع کردن از کثرت اشتغال و نیوی بهادار غیبی در دنیا پیدا شود + مکتوب مرغوب
آخوی رسید و از سلا متقی که تحریر یافته بود بوضوح انجا میدلی سلا متقی قلب موقوف بر نیان
ماسوی است از قلب بحدیکه اگر تکلیف یادش و هفد به یاد تیار و برین تقدیر خطور ماسوی را
معنی نباشد خیالت معبر بقضای قلبی است و قدم اول است درین راه و بشیر کمالات مرتب
ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد و همت را بلند دارند و مجوزی و موزیری قیامت
آن الله سبحانه تعالی بهم از کثرت اشتغال با مورد نیوی خوف غیبت است درین موردینه زنها بآن سلا
قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال و نیوی بها لکن اقدام نمایند که مبادا
غیبه پیدا شود و خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه کناسی در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی
در غنا لکن همت آن باشد که فقر و نامرادی زندگانی چند روزه بسر برده شود و فرسالت و ارباب اکثر
اتفرس از اسلام مکتوب و هفد هم بلا یا محمد خشی قیوم صدور یافته در بیان آنکه در ابتدا
قلب با هم هست و در انتها این تهیست نمی ماند مولانا یا محمد و اموش نکرده باشد چند گاه
بالج حسیست پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یکن عنیه فلیس
عنده این مرتبه است و در نهایت کار چونکه قلب با حقیقتی محسوس ماند و دوری از حقیقت قلبی
نکند لهذا مشایخ طریقت بتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل بکمل تجویز فرموده اند بآنکه
بکمال لایدرک کله لایترک کله بر همان طریق باشد و از صحبت نا جنس بوجوب بلع اجتناب نمایند قدم
میان شیخ ندمل مقدمه سعادت و انتهه صحبت ایشان را غیبت شمرند و اکثر اوقات ایشان
صحبت دارند که بسید غیر الوحدانی سلام مکتوب و هفد هم بلا قاسم علی خشی صدور یافته
در بیان خسارت چاه که بل لعل الله عز و جل کند + کتابی که محبت انباری مولانا قاسم علی

کتابی در فضیلت
بهر آید از شیخ
در بیان

بنماورد که در این دنیا هیچ تکذبات و دنیای و تخیلات اخوی برایش بهتر است
 فضیلت منسوب بقابلت سنت اوست و مرتبت مربوط بایمان شریعت او علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام و التیمه مثلاً خوانج فرزی که از روی این مناجات وقت شود از کرد و راجحیایی که از دنیا
 است و فطنان نیست و چنین افطار لایم فطر که شریعت مصطفی آن امر فرموده است از عیام ابدال آباد که
 نه اخوذ از شریعت اند بهر سر است عطا بیکلی با مشایخ از اتفاق کوه زر که از خود باشد فاضله است
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بباد بجاعت ادا کرده و صحاب نگاه کرد یکس را حاضر نشد
 پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شرب زنده میدارد شاید در وقت خویش برده باشد امیر المؤمنین
 فرمود که اگر او تمام شرب خواب کردی و نماز بباد بجاعت گزاردی بهتر بودی از این ضایع مجاهد
 بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی عیب و عوارض اگر اجر برسان
 اعمال شایسته تر میشود هم مقصود بر وجه منافع و نیوایت تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را
 کسی عمت باینه مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضت از همه پیش است اجرش از همه
 که مثل تل لجان شریعت مثل آنجاعت است که در جوانی عیسایه با ماسا لطیفه کار میکنند علی بن ابی طالب
 قلینت و اجر ایشان در عافیت عمل یک ساعت تواند بود که چرصد هزار برابر بود و سرانست عمل موقوف
 شریعت و فتح میشود مضمی حق است سبحانه و خلا آن نام مضمی اوست تعالی پس نام مضمی چه جا
 ثواب بلکه ترقم عقاب است یعنی را در عالم مجاز نشاید و حق است باندک الثقات بظهور می آید
 بهشت هر چه گیر و غلبی علت شود و کفر گیر و کمالی علت شود پس سرمایه جمیع سعادات متابعت
 است و هیولا جمیع فسادات خلاف شریعت نبینا الله وایاکم علی متابعت سید المرسلین علیهم
 و علی آله الصلوٰۃ و السلام مکتوب صد و پانزدهم به ملا عبدالحق دهلوی صد و بیست
 در بیان آنکه ما در صد و قطع نیم یکی هفت گام است مصرع از هر چه بیست و دو سخن است
 نخست تر است و این راه که ما در صد و قطع این یکی هفت گام است دو گام در عالم خلق است
 و پنج گام در عالم مجامد و این در عالم مزین و بی نظیری افعال روید و دو گام دوم تقبی صفات و دو گام سوم
 شریعتی است و نایب هم اندر هم و هم علی تفاوت در جلال کمال که لا یخفی علی ابوابها محل و کمال

متشکک است علی صاحبها الصلوة والسلام والیتجه که موید است بوجهی قطعی و متبذاری
 سحر این صوفیه کشف الیهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الیهام و اطابقت
 است با علو علم اهل سنت اگر سرسوی مخالفت است از دایره صواب بیرون است بذکر العلم
 الصبیح الحق الصریح قما ذوالالحق الا الضلال رتقا لمد سبانه وایکم الا استقامت علی متابعت سید المرسلین
 ظاهر و باطنا علما و عتقا و علیه علی اکرم الصلوات اکملها و من التلیها افضلها و السلام علیکم و علی
 من اتبع الهدی مکتوب و شیر و هم بحال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق
 و میان حذیبه بنید و خدیجه بنی و آنکه مشهور و مجذوبان و ابتدائیت الارواح که فوق قلب است
 و همان مشهور و اشهر و الهی حل شایسته خلیل میکند الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و بخدا و کشف غیبها
 الا بمقام فوق بل فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سکو ناکرده را که در مقام
 قلبی انجذاب است الا مقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبیه منتهیان است
 که فوق آنها مقام دیگر نیست و مشهور و جذبیه بدیست بیت الارواح منقوخ و چون روح بصورت
 اصل خود موجود است آن الله خلق دم علی صورت مشهور و روح را مشهور و حق میداند تعالی و تقدس و
 چون روح را با عالم اجساد و نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن مشهور و اشهر و حجت و کثرت میگویند و
 گاهی بحیثیت قائل میشوند مشهور و حل و علامه حصول فنا مطلق که نهایت سلوک متحقق است منتظریت
 شعری یکس را نامزد و این فنا نیست ره و بارگاه کبریا و این مشهور و را با عالم هیچ کاری نیست و
 در میان مشهورین آنست که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد مشهور و نیست لکن و تقدس و اگر
 بجه مناسبت است علامه مشهور است الهی حل و علامه مشهور و بوجه نگی عبارت از اطلاق می یابد و الا
 نسبت در مرتبه الیه چون بجه نیست ع چون را بجه چون راه نیست + لایحل عطایا الملک
 الا عطایا مکتوب و چهار و هم بجه فی قرآن صدور یافته و تحریص بر متابعت سید
 المرسلین علیه آله الصلوة والتلیات حق سنانا بفضلان بجه و برگ را بدولت اتباع سید
 اولین و آخرین که بطینان و دینی او کمالات الهی و صفات خود را در عرصه ظهور آورده و او را بهتر
 جمیع کائنات خلق زکوة علیه من الصلوة فضلها و من التلیات اکملها مشرف بر اناد و مشفق است

اول

[illegible]

باطنیه و در پیش عشق معنویه گرفتاری قلب است با دوزخ حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری بپایان
 آزادی نیسر شود سلامتی محالست چه شرکت را در آن حضرت جل سلطان علمایان نیست الا بالهدی
 النخلص فکیف که شرکت را غالب ساخته باشد نهایت پنجابی است محبت غیر حق را سبحانه به پنج غایت
 که محبت او را در جنبان معدوم گردو یا مخلوب الحیا و شیعه من الا یان مگر این حیا را گفته باشد و علام
 عدم گرفتاری قلب میان دوست ماسوا را کلیت و در هر حال دوست از ایشان جمله که اگر تکلف یا در
 کند هرگز بیا و در شینا پس گرفتاری ایشان را در نمودن چه مجال انجالت نزد اهل الله معبر است
 و قدم اول است درین راه و مبدا ظهور انوار قدم است و منشاء ورود معارف و جمیع بدو نها خط
 عین کلام که در این فنا نیست و بارگاه کبریا مکتوب صد و هجده بشیخ صدر الدین و ریافته در بیان آنکه مقصود
 خلقت انسان ادا وظایف سلوک است و کمال انقباض بجنبان حق سبحانه و تعالی بمنتهای شناسایی ارباب
 بمال ساند مقصود خلقت انسانی ادا وظایف بندگیست و دوام اقبال است بجنبان حق
 سبحانه و تعالی به تحقق شدن بکمال تباعید اولین و آخرین ظاهر و باطن علیه من الصلوة انها
 و من النجیات مینمایند نیست رزقا الله سبحانه و ایاکم کمال تباعید علی الله تعالی علیه سلم قولاً
 فعلاً ظاهراً و باطنیاً علماً و عقداً و آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه پندیده است بیدلت
 است آنکه هیچ اعتبار کرد و هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است بهود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد غیر
 خداوند جل و علا مقصودنی نماند اگر چه از مقاصد اخروی منتهای هستی باشد هر چند این مقاصد از
 حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال نینوال باشد از امور دنیوی
 چگونگی که دنیا مضبوطه حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجان او نگاه نکرده و حبس گرانان
 است و طالبان آن استحقاق لمن مطروا الذین المومنه و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی بنجائهم
 سبحانه عن شر ما فیها بحرمت حبیه محمد عید الاولین و الاخرین علیه الصلوة و السلام
 مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید بن علی صدر ریافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلص
 قلب است از دوزخ حق سبحانه و تعالی و باینسانست که الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 توحید عبارت از تخلص قلب است از توجه با دوزخ او سبحانه تا زمانیکه دل گرفتاری با سوسه مستحق

فدایان چه در دلو چه در حوت و غیر یک است که در کتب باقی انعام پس از نام بر ساخته بودید و سبب
آنها در دو دو جهت بی ادبی نموده نوشته بودند که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بعد سه که شد
تمام از وضع سابق شش و به توبه و انابت آورد و بنجد ایمان مشرف ساخت که ماه
نیز شسته بود و تخریبی درین دفعه منفرگشت و بر وجه قهری تلوح سابق انتقال حاصل کرد و
در عهد آن آمدید که آن دو دوقه را و بهی پیدا شود که با تمامی شیطان منجر گردد و با انجا کشف
بخشد آن چه بود و این نیست نیست بخت افلاکی چه بد میکند نه باسن که با نفس نه میکند
و السلام علی من اتبع الهدی و التبریم متابعه المدخله علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیما
مکتوب صد و هشتم بمیان سید محمد دریاخته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
بکسر پنج گفته اند که ولایت افضل از نبوة است ثبوت الله سبحانه و ایاکم بالاسلم علی متابعت سید
الرسولین علی آله و علی اهل بیتهم و علی ائمه و علی اهل بیتهم و علی اهل بیتهم و علی اهل بیتهم
اند که ولایت افضل از نبوة است و بهی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته اند تا هم فضیلت و
بر نبی رفع شود و انی بحقیقه کار یکس است زیرا که نبوة نبی از ولایت افضل است در ولایت
از نعلی سینه و خلایق نمی تواند آورد و در نبوت او کمال الشرح مقرر که توجیه حق سبحانه بالغ توجیه خلقت
است و نه توجیه خلقت بالغ توجیه حق سبحانه و تبار خلقت نیست تا ولایت را که روایت و از حیم بر روی
عیان و الله سبحانه و خلقت تمام به عموم کالانعام است شان و از آن بزرگست فهمیم یعنی ارباب
سکراد شوار است اگر نیستیم الاحوال نمی خفت ممتاز اند صرحه نبی الارباب النعم لغیرها و البقیة
میان شیم عبد الله و له میان شیم عبد الرحیم باین فقرات قرابت دارند و الدایشان مدتها ملازم
بها و رخا بود و حیات الحال غدر بصارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بهادرین
نور شود درین باب اگر از شما ایشان نیز شانی رود و دمنده خواهد بود و السلام مکتوب صد و نهم
بیکم صد و نهم در بیان سبب خلقت ایشان و ادون حق را سبحانه اهل الله اطهار
امر من قبل ایند و از آنکه علی علیه السلام توبه جبین بزرگواران است کلام ایشان و او است
و نظر ایشان شفا هم قوم لا یفهمی حلیهم و هم حلیهم می طرون و هم عزیز قون لا یفهمی

در ستم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خصوص معانی که آن محالست و مستلزم قلب خلاق و تحقیقات
خواجہ محمد باقر ساقدیس سہ میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق اللہ صفت دیگر ملک است
و معنی ملک تصرف بود بر همه چون رونده را بیک شصت و شصت تصرف شود او را مقهور تواند داشت
و تصرف در دلها اتفاقا یا بدین صفت موصوف شد باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنو است و چون رونده را سخن حق را از هر کس که باشد بی گرائی قبول کند و اسرار
غیبی و خفایا بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده را بصیر بصیر او بینا شده باشد و بنور فرست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران بکسی را به از خود بیند و بصیر حق منظور نظر او شد باشد تا چه کند
موجب پذیرد حق کند بدین صفت موصوف شد باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده
بود چون رونده را با حیا سست متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیست و معنی ممیت میرانده بود چون سالک بدعتهای که بجاگشت گرفته اند وی
منع آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را بیک
و دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فروخته اند و خیال کرده اند که ولی را ایضا جسدی
در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود و امثال اینها و جو کما ترے
من الطنون الفاسدة ان بعض الظن انهم و ایضا خوارق منحصر در اجیاء و امات نیست علوم
معارف لها یزید عظم آیات است و ارفم خوارق لهذا معجزة قرانی از سایر معجزات اقوی و البقی اند
چشم بیند که این همه علوم و معارف که در رنگ انسان میریزد از کجاست علوم باین کثرت
بتامرها موافق کثرت سوره می مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است
حضرت خواجہ باقر ساقدیس سہ نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت
خواجہ شهاب الدین نیست هر چند خود را سپر سر نامید زبانه چه نوشته آید و این سوره شما اولا
هر چند که ان نموده اما چون بحث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب آنها
در گفت آمده است نیک است بدین سبب رشتی نیست که را خوبی سہرا نیست و رنگی شب رنگ

و بعضی از علماء شیطان را محفوظ نیست هرگاه که در انبیا تصور باشد بلکه مستحق در اولیا بطریق اولی خواهد بود
 ظاهر صواب و حق چه باشد غایتی مافی البیّنات علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بر آن القامینه میانه و بطلان
 از حق جدا نمایند که فیض الله علیه الشیطان کماله الله تعالی بینه دال است بر معنی و در اولیا این
 لازم نیست که در متابعت نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما
 در صورتیکه شریعت نبی از آن سبک است و بایضات و فنی آن علم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق
 قیضت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصور و ولایت نبی باید
 چه ایتان شریعت و متابعت نبی مشکل نجات داین است و امر سکوت عنما زاید بر شریعت اند و ما
 بر امور زائد نیستیم باید دانست که غلط کشف مخفی القاء شیطانی نیست لباس است که در تحریف حکام
 غیر صادق صورت پیدا کنند که شیطان را در انجام هیچ مغلّی نباشد ازین قبیل است که در بعضی مناجات
 حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی تحقیق خلاف
 آن احکام مستحق است در صورت القاء شیطانی متصور نیست که فخر علماء عدم مثل شیطان
 است بصورت خیر البش علیه علی الصلوٰۃ و السلام هر صورتی که باشد پس در صورت نیست الا
 تصرف تشکیک که غیر در مقام واقع و نایب است پیغمبر آن نبود که چون تصرف کرامات و تاثیرات
 استندام در تالیف برابر است بتمدی چگونه نشاء که این ولی صاحب کرامات است و این صاحب
 استندام و جدان هیچ اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی خواهد یافت خواهد
 دانست که آن و صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که ادعای
 صاحب استندام است و اگر خدای در معنی است عوام کالایع نام است نه طالبان را و خدای عوام
 نزد خاص از خیر اعتبار ساقط است که نشای آن هم مرض قلبی است و غشاده بصری چیز باریک
 بر عوام منجمانده که در این تفویض و در دست و دستم بذا المکتوب بعضی احواف و تحریف
 سزاوارته مثل جمله الشکوک و البهات بدانکه سخن حق با خلاق الله و ولایت ما خود نیست نیست
 که حاصل شود و بر اولیا هم الله را صفاتی که مناسب باشند صفات و جمعی تعالی لیکن آن شایسته

از این پس نپذیرد این جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه وادی و سپاه گری را
 حمله احتیاج ساختن و قرض بسود را این علت گفتن و آنرا باز و حلال دانستن از بدین دو
 است باید که شیوه امر معروف و نهی و مسکرا و معنی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع
 نمایند و بعد هم صدق اینجمله آگاه سازند چنانکه کسی بایداختار کرد که آخر بار تکلیف تقسیم مخلوط مستحلاً
 بایشان و وجه محبت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید
 طیب راحل فرستاده بنده نوشته بودند که درین زمان شبهه پیدا نمیشود و است اما میماند
 از شبهه بایست از نمود زرع است طهارت که منافعی طیب شده اند در بند و ستان اجتناب از آن
 ممکن نیست لایکلف اند نفساً الا و سها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی
 است حلال حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بجز
 میبکشد در ظنیات نه چنین است با امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بعضی
 پس در این فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج باشد شک کند که بظاهر مخالف حکم قطعی است
 توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف با اعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب است او را حرام
 بل متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از اربابان شما نقل کردند که روزی مولانا غلامرضا
 در حضور شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چنانکه کسی بسود بگیرد شما او را زجر کنید
 گفتند که از حلال انکار میکنی مخدوم! مثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال
 باشد شک نیست که ترک آن اولی است اهل فرم حضرت نمیکند و لغویت است و اینها بدینسان لا سود
 احتیاج را بطلان داده حکم حلیت کرده اند احتیاج را و این فراموش است اگر چه این را نمائند و حکم
 رض قطعی بجهت رایج است افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بیتی نمینمودند که دیگران را
 طعام خور ایندن چه قسم احتیاج است مستقر عن بسود را و است قسبه بعد اللیت و این
 مجبور است قرض بسود است محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را نشاء
 نه نیست کفایت همین یا طهارت یا صوم بخفته باشد و شک نیست که ادوای این کفایت
 محتاج است گویند که استطاعت اطعام ندارد و روزه دارند آنکه قرض بسود بگیرد و اگر نسام

نموده اند اما فنانند سبحانه عن انکار بولاء الاکار و انکار مثالیهم علیهم الصلوات و التحیات
مکتوب دوم بکلام مظهر صد دریافت در بیان آنکه محرم در قرض بسو و مجموع مبلغ است
 ندریادتی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه در صورت مجموع دوازده
 تنگه حرام است نه دو تنگه زیادتی و اشعوت بذاک الحمد و سلام علی عباده الذین امنی است
 آنروز میفرمودید که ربا در قرض بسو و همان فصل است و بس محرم در قرض ده تنگه بدوازده
 همان ده تنگه زیادتی است چون بیض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر شد که در شریعت هر
 در و فصل است نیز راست پس با این عقد محرم باشد و هر چه نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد
 بود پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب
 ایماست شاهی اظهار اشعنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوم حرمت را بنص قطعی ثابت
 شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از انجا نمودن نسیم این حکم قطعی است روایت
 قسبه تبه آن ندارد که نسیم حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند
 میفرمودند که بسیاری از روایات قسبه اعتماد را نشان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره
 و کلام صحیح و روایت پس احتیاج را با بنظر او مخصوص باید فرود آورد و محض حکم قطعی که نسیم
 قسبه اضطرار فی محضه باشد که مثل است و فوق ع که رستم را کشیدیم خوش رستم و ایضا
 اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیاده
 قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضر خود اقدام نخواهد نمود
 علامتی لهذا حکم التزل من الحکیم الحمید مزید فائدة تعالی کما به الغیر من امثال فی التوسم و کلام
 عموم الاحتیاج ولو علی سبیل فضل الحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و ضرورت
 بقدر بقدر ما پس طعام از آن مبلغ شود و چنین و مردم خوردن او خل احتیاج نیست و
 ضرورت بان متعلق به اینها در مذمت نیست است و آن مقصور بر کفن حاشا خدا و طعامی
 بر دجانت او چنین احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بصدقه پس در صورت تنگنا
 فیه ملاحظه فرمایند که مستقر حنان بسو و محتاج اند و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از بر کجاء

محتاج احتیاج

اگر چه در مرتبه احدیت مجروده نسبت علمیه منفی است اما عالیه و تعالی بر حال خود نیست چه بذات
 عالم است ای صفت که صفت آنجا مستثنی است نفایه صفات حق سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت
 علم از دوی آنها معلوم می سازند آنکسانی که بر صفت تشریف می شد بیرون شریک دارند فکرا
 بپا و کلامی که خود کرده اند و از غیب ذات تعالی و تقدس آمده نموده اند و تعلق علم را با آن بجا نزنند
 اگر علم واجب باشد تعالی تقدس قرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالی
 بذات بحیث او سبحانه محبت چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای حقیقت علم است مرا حاطه
 معلوم را ذات مطلق تعالی متضمن عدم حاطه است فلما یجتبى ان لهذا الخلق است اینجا محل حد
 زیرا که در علم حصول نیست در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم
 حضور بی هیچ در کار نیست و در این فیه علم حضور است نه حصولی فلما یخبر فی ان معلوم العلم
 الوابی سبحانه بذات تعالی بطریق البصائر لا بطریق الحصول و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال علی الله
 تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و سلم و بارک و السلام اولاً و آخراً مکتوب
 و کم نیز به ملائسن کشمیر صد و ریافته در در بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان
 اعتراض درازی نمایند احسن الله سبحانه حالکم و صلح بالکم مفاوضه شریفه مولانا
 محمد صدیق رسانند حمد الله سبحانه که در افتادگان انفراموش نشاخته اند
 مخاطبانی که نفس محسب بر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضی که
 نفس دارند در زمان امامی سلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه
 درین موطن از حق سبحانه رضی است حق سبحانه از وی رضی پس رضی و مقبول است مقبول
 اعتراض نمیرود مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان مخلوق با خلقت
 است ساحت قدس او از اعتراض پست فطرتان بلند است هر چه میگویم با عاید است
 بیت اگر از خوشترین چنین بد چه خبر دارد از چنان چنین بد است
 جا بلان از کمال چهل نفس نطقه را با ازکی تصور میکنند و احکام امامی بر عظمه اجرا نمایند
 چنانکه کفایت را به هم وصلوه و السلام در رنگ ساز بشمارند از کمال انبوه انکار

گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم غیب است مخدوم و فقیر را باب استماع امتثال این سخنان هرگز نیست
 به اختیار گزین فارغیم و حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قابل آن سخنان مشیخ کبیر
 نمی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه السلام در کار نیست نه کلام
 محی الدین عربی و صدر الدین قولونی و عبدالرزاق کاشانی مانع کار نیست نه بفضل و جلال
 مدنیه از فتوحات کیهان مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید
 و خود را عالم الغیب فرماید نفی علم غیب کردن از وجهان بسیار مستغنی و مشکوکه است و فی الحقیقت
 تمکذیب است مرحق سبحانه و غیب را معنی دیگر گفتن از شاعیت نمی آرد و کبریت کلمه تخرج من افواههم فی البیت
 شعری ما ظلم علی النفوس بامثال هذه الكلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منظور اگر انما الحق گوید و بر طایفه
 سبحان خود را ند و مخلوقند در غیبات احوال این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند
 تاویل است بعد از آن می شاید و هیچ تاویلی در مقام مقبول نیست فان کلام البکاری بحمل و لفظ
 عن الظاهر لا غیر و اگر شکم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و
 نصرت اینها آن نیز مشکوکه است و مستحسن از برای تحصیل ملامت خلق را بسیار است بجهت ضرورت
 کسے تا بسره حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و متفسران نموده حکم سوالی را جوابی
 باید بضرورت در آن پاسخ سخن بیاورد و علم الغیب الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب محدود باشد علم
 به محدود نباشد یعنی چون غیب است بحق سبحانه محدود مطلق است و لاشئ محض تعلق علم را
 بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از حد مطلق و لاشئ محض معجز آرد و توان گفت که
 حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلاً موجود نیست و لا
 غیر نیست اگر مفهوم غیب مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در اصدق اینهاست
 نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن تصور اند و اصدقات متمتع
 التصور معلومیت است احتمالی بر آرد و لا قبل بوجودی می بخشد و غیر حق که بر توجیه مولا بنا
 محمد و جی کرده اند در سبب نفی نسبت علیمه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
 علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولا تا آن است که

بلکه خداوندی که سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی داشت و بر خیریت است و فاضل
 حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم روگردانیده و بحق تعالی و تقدس آن
 ما عرض از خلق محال و اقامت اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دار
 بلائع اقبال رسانان آن ای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشایخ طریقت قدس تعالی
 اسرار هم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمعی چهره تو جبین حق بخلق گفته اند اختلاف
 آن مبنی بر اختلاف احوال و بهائاست کسی از مقام خود خبر داده و الا امر عند الله سبحانه و آنچه
 سید الطایفه جید رضی الله تعالی عنه فرموده است که انهنایه ای الاحیاء الی البدایه موافق مقام
 که درین مسوده شیر یافته چه در بدایت تمام بخلق است حدیث تمام بنامی الایانم قلبی که خبر
 یافته بود شارت بدوام آگاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش
 لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة و السلام ناقص طهارت نکست و چون نبی در گشاست
 در محاطت است خود غفلت نمایان منصفه او باشد و حدیثی مع الوقت لایحی فی ملک
 و لایحی مریض نقد صحیفات تجلی فانی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
 و لایحی مریض نقد صحیفات تجلی از آن جانب است متجلی را در آن جمعی نیست از قبیل چه
 خداوندی حل سلطان نیست بلکه این تجلی از آن جانب است متجلی را در آن جمعی نیست از قبیل چه
 معشوق عاشق است عاشق از سیر گشته است بیت آئینه صورت از سفر دوست کان
 پذیرای صورت از نور است باید داشت که رقیب رجوع بخلق حجب تفعیل نمیکند با وجودی پرد
 و بخلق مشغول است تانده و فلاح خلائق را با و مریوط ساخته مثل این بزرگواران مثل
 شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه عالمی از صورت معنی اگر چه
 نیست مع ذلک او را بجناب ارباب امور مشغول داشته است این فرق دیگر است میان
 مبتدی و مبتدی رجوع چه مبتدی صاحب حجب و مبتدی تفرع الحجب و السلام علیک و علی سائرین است
 مکتوب صدم خبر بلا حسن کشمیری خند و مکتوبه در جواب سوالی که نموده بود که شیخ عبدالمجید
 مینه گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بجنب نیست + التفات نامه گرامی شرف رجا
 انچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجا سید نوشته بودند که شیخ عبدالمجید

و گرفتاری آن فی الحقیقه آفتیل مح بایست بلکه مست پس سطح آن نسبت به مجموع تمام خود
 را به عالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود نفس نامه
 این طاعت دیگر است و نه با روح که از کمال طاعت بهر چه رومی آرد حکم او میگردد پس هرگاه خود را
 فراموش کرده باشد ناچار نسبت گاهی سابق خود را که بمرتبه وجود تعالی و تقدست داشت نیز فراموش
 گرداند و تمام خود را بتخلیص بپارد و حکم ظلمه گردد الله تعالی از کمال مهر با او بنده نوازی انبیا
 علیهم الصلوات و التسلیمات مبعوث ساخت و او را بنوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و نماز است
 نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود من ربح العقبی فقد فاز فوزاً عظیماً و سن لم یرفع راسه
 و اختار الخلود الی الارض فقد ضل خلا لا یعیدها هذا جواب آن اشکال گویم که از نیم مقدمه احتمال
 روح با نفس مفهومی گشت بلکه قنای آن و نفس و بقا و آن بدو پس ناچار تا زانیکه این اجتماع
 و انضمام برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن
 و چون این نظام خلل نیابد و باطن از محبت ظاهر عراض نموده و محبت الظن البطون آورد و قیام
 که به فانی پیدا کرده بود و زوال آورده فناء و بقاء به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند
 این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تا تاثیر کند باطن را تمام نیست بجا ظاهر
 گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمی رود پس رو است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه
 و لا یجد و مثلاً روغن با دامن تازیانی که بکجاده ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است چون
 روغن از کجاده جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود و چنین
 صفا و لیتی را اگر غافل عالم باز گردانند و عالمی به توسط وجود شریعت او از ظلمات انفس
 و اربابند او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند و می آورند و می آورند و می آورند و می آورند
 گرفتاری باینها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود است اختیار او را درین عالم آورده اند
 پس این متمشی با سایر مبتدیان در عراض از جناب ربس و تقدس و اقبال بخلق و صورت
 شکرت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت ندارد اگر گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت
 فاش است و اینها اقبال بخلق و حق این متمشی بی اختیار نیست و غنی درین ندارد

شود بقای دنیا پس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دایمی است عقل هر دو را اندیش
 کار باید فرمود و بطاعت بجهل و دلت و دنیا مغرور نباید شد و اگر دنیا کسی لغت و آبرو باشد کفار دنیا داران
 که از همه غیر تر باشند و بظاهر دنیا فرقی گشتن از بجز نیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد
 و در مرضی خدا مغرور نباشد باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود الشعیب الامراء و الشفقه علی
 خلق الله و در اصل غنیمت انداز برای نجات اخروی مخیر صادق علیه الصلوة والسلام هر چه
 فرموده است مطابق نفس الامر است بزل و دنیا نیست خواب خوش تا چند خواهد بود آخر
 رسوای است بنوای و رسوای قال الله سبحانه و تعالی فحسبکم انما خلفکم عبدا و انکم الینا لا حیون
 هر چند میدانند وقت شما تقاضا گشتن امثال این سخنان نمیکند و عقوبت جوانی است و تنها
 دنیوی میسر حکومت و تسلط بر خلائق حال الشفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد
 هنوز هم زنده است وقت توبه تا است خبر شرط است شرح در خانه اگر کسی است بحرف بس است
 مکشوف و نه هم لا احسن میسر صد و رفته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوم
 آگاهای و جمع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است التفات به گرامی مشورت است
 که رفته بود از کیفیت دوم آگاهای و جمع آن با حالت نوم که سر غفلت و تعطیل است که بعضی از
 اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و ما حل این اشکال مبنی بر مقدمه
 است که بیان آن ضرورت گوئیم روح انسانی را پیش از خلق باین پیکر سیولانی راه ترقی و عروج
 مسدود بود و نقص و مانع الاله مقام معلوم مقید و مجوس لیکن در نهاد آن جوهر نفس است
 عروج بشرط نزول و ولایت نهاده بودند و غریبه اوازم راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه
 و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نوزانی را باین پیکر ظلمانی جمع فرموده فبیجان من جمیع
 بین النور و الظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض و
 بنده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را
 بانفس نسبت تعشق و گرفتاری و ادوا این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید که لَقَدْ
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ہستمینج علی عتقہ استناخ من کظم غیظاً و هو یقدر علی ان یفقدہ و عاہ اللہ علی رؤس الخلائق
 یوم القیمۃ حتی یخیرہ فی لے الحوائد شاء ان رجلاً قال للبئی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم
 اونی قال لا تغضب فی عرا قال لا تغضب الا اجرکم باہل الجنتہ کل صنعت تصنع لو شتم علی اللہ لا امر
 الا اجرکم باہل النار کل عتق خواط مستکافا غضب احدکم و ہو قائم فلیجلس فان ذرغبت الغضب
 و الا یصلح ان الغضب البغض الا بیان کما یفسد الصبر العزل من تواضع للرفعة اللہ ہو فی
 بنفسہ صغیر و فی عین الناس عظیم و من تکبر وضعہ اللہ ہو فی عین القاس صغیر و فی نفسہ
 کبیر حتی ہوا ہون علیہم من کلب او خیر قال موسیٰ بن عمران علی نبینا و علیہ الصلوۃ
 و التسلیمات یارب من ابر عبادک قال من اذا قد غضرو قال ایضاً علیہ الصلوۃ و السلام
 و التیمۃ من حزن لسانہ شتر اللہ عورتہ و من کف غضبہ کف اللہ عنہ عذابہ یوم القیمۃ و من عتق
 الی اللہ قبل اللہ عذرہ و قال ایضاً علیہ الصلوۃ و السلام من کانت لہ مظلمۃ لآخریہ من عذرہ او شی
 فلیتحلل منہ الیوم قبل ان لا یكون دینار و لا درہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر مظلمتہ و ان لم
 یکن حسنات اخذ من سیئاتہ فمحل علیہ قال ایضاً علیہ الصلوۃ و السلام اندرون بالمفسس
 قالو بالمفسس فیما من درہم لہ و لا متاع فقال ان المفسس من ہتی من یاتی یوم القیمۃ بصلوۃ
 و صیام و زکوۃ و یاتی قد شتم ہذا و کل ل ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسناتہ
 فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایا ہم فطرحت علیہ ثم طرح
 فی النار و عن معاویہ رضی اللہ عنہ انہ کتب الی عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 ان الکتبی الی کتابا توصلنی فیہ و لا تکثر فکتب سلام علیکم اما بعد فاتی سمعت رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یقول من التمس رخصی اللہ یسخط الناس کفاحہ
 مؤتہ الناس من التمس رخصی الناس یسخط اللہ و کلہ اللہ الی الناس و السلام علیا صلی
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم و بارک و ترغوا اللہ سبحانہ و ایاکم التوفیق باہل
 با اجبر لم تحیر الصادق و السلام این احادیث اگر بنی ترجمہ نوشتہ شدہ است اما بخیرست
 شیخ جیورجوع غنودہ سبحانی اینہا را فہمدہ سچی خوانند کرد کہ عمل بمقتضیانہ اینہا میسر

و پیش از آنکه سبقت میسر شود و عذر الهی و عقوبت سرمد که پیچیدار و غریب است و از صلوات افضلها
من تسلیمات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة از ان الباء و نموده در پیش نیست تخلفی ندارد امر
شیطان لغو بد کرم پروردگار جل سلطان در دامن است اندازد و عفو او را سبحانه بهاسا حقه محبت معاصی
باید داشت که در دینا که محل آن زایش و ابتلاست دشمن دوست را متهم ساخته اند و هر دو را
حجت گردانیده که هر چه هست کل شئی از ان مشعر است و در روز قیامت دشمن از دوست جدا
خواهند ساخت و میوه و امتاز الیوم اکتفا الجرمون مخبر از انست و در الوعدت قرعه رحمت را بنام
و دشمنان خواهند دخت و دشمنان را محروم تعلق و ملعون محقق خواهند فرمود و کتبها للذین یصدقون
و یؤتوا الزکوة و الذین یأیننا سائمتی تحقیق اثبات خواهد کرد آن رحمت از برای آنجا غایت پس می کنند
از کفر و معاصی و او می کنند زکوة را پس کم و رحمت و آخره مخصوص با برادر اهل اسلام نیکو است از
مطلق اهل اسلام بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب اگر چه بعد از از منته منظار اول از عذاب
نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات با حکام مترکه مساوی کی بگذار که نوا بیان بسکایه و علمای فروع
انکه اصرار و ضغیه بکیره می سازد و صراحت بکیره مفضل به کفرست عیاداً بالله سبحانه و تعالی
انکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل از زده شوی و زنه سخن بسیار است حق سبحانه و تعالی
توفیق مضیات خود رفیق گرداند بحیرت محم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه المقصود و انکه
مولانا اسحق حامل رقیه شاد و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بد و عانتی طلب
توجه را می خواهند دشت مشارالیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد و السلام که منسوب
نموده و هم شیخ درویش صد و ریافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل فیض
است و اینها سبب نجات حق سبحانه و تعالی با مفسدان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحیرت
سید المرسلین علیه علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سبحانه که مقصود از
السانی اداء عبادات مأموره است مقصود از ادائیج تحصیل یقین است که حقیقت ایمان
تواند بود که کرمیه و اعیدک یلک یا یاتیک الیقین رزمی به معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای
معنی غایه می آید از برای معنی غایه نیز می آید از برای لاجل ان یا یاتیک الیقین گویند یا یانی که پیش

نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی
 پس صواب فضل است از سکر چه در صحت سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحت نبی که عوالم
 است از صحت خارج است بر آن صحت ترجیح دادن معنی ندارد و صحتی که متضمن سکر است البته افضل است
 از سکر علوم شرعی که صدر آنها را مرتبه نبوت است سراسر صحت است و مخالف آن علوم چه باشد از سکر است
 صاحب سکر در است شایان تقلید علوم صحت است نه علوم سکر ثبنا الله سبحانه علی تقلید العیون
 الشرعیة علی مصدرنا الصلوة والسلام والجمعة یرحم الله عبداً قال آمیناً و آنچه در حدیث قدسی واقع
 لایسعی ارضی ولا ساسی ولكن یسعی اقلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش صورت مشبه
 و جوب است به حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب ملا
 سکانه را باعتبار صورت لاسکانه است نه حقیقت آن تا عرش وافیة را مقداری بنا شده
 این حکم مخصوص بحقیقت لاسکانه است مکتوب و ششم به مجرب شریف صدور یافته
 در منع درج تسلیف و بایز و در تحریف منسب است علی صاحبها الصلوة والسلام والجمعة
 و اینا فایده ای فرزند امر و ز که آوان فرصت است و اسباب جمیع بهر سیر گنجایش تسلیف و نایب
 بهترین اوقات را که زمان غنغوان جوانیت در بهترین اعمال که عبادت و عبادت سولی است تعالی
 و تقدس می باید صرف داشت از محرمات و شبهات شرعیة اعتبار نموده پنج وقت نماز بجا عت
 لازم باید ساخت و ادا از کوفه بر تقدیر وجود رضا بنیر از ضروریات اسلام است آنرا هم بر غایت بدست
 می باید نمود و از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عباد و معین خست
 و از اسوال فی النام سائیم بر عرش را ختفاً و تقرباً از برای فقر تعیین فرموده و میدان تصرف
 سباحا را فرار از اندیشه خلیج انصافی است که در شصت گهری روز و شب گهری در طاعت سبحانه
 نشود و از چهل سهم یک سهم فقر را دانیابد و از دایره وسیعیه مباحات پابیزون کشیده بحر مات و شبهات
 در رفته شود در موسم جوانی که آوان سلطان نفس آماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را
 کبشیر اجرمی بردارند و فرد که با زول عمر رسانند و حواس قوی گشته بنیدانند و سبب جمعیت
 تشتت نمایند غیر از خداست و پیشانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا اثر انگارند و در حدیث است

حقیقت عیش و شکر نیست که آن نمودن را هیچ مقداری نیست و در جنب قلب که او جل جلاله نمودن چنانچه
 نهایت است آینه که در وی باین بزرگی بشیامی دیگر نمایی همان گفت که آینه از آسمان وسیع تر
 است آری تمثال آسمان که در آینه است و در جنب آن غیر است حقیقت آسمان این تمثالی روزگار و مملکت
 در آستان نمودن از کره عنصر خاک کمون است نظر بر جامعیت انسان نمی توان گفت که وجود انسان
 از کره عنصر خاک وسیع است بلکه وجود انسان را در جنب کره خاک هیچ مقداری نیست خبر مختصر
 بلکه نمودن حقیر شئی را شئی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل اهمیت کلام بعضی از مشایخ
 در غلبه سکر گفته اند جمیع محمدی الجمع الجمع الهی حل سلطان چون محمد را علیه الصلوٰۃ والسلام تحیه جامع
 حقیقت و امکان و مرتبه وجود است آنکه حکم کرده اند که جامعیت محمد از جمیع ائمه کثرتان زیاد است
 اینجا بر صورت از حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه آله الصلوٰۃ و التسلیمات جامع
 صورت مرتبه و جوب است حقیقت و جوب و الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق
 میکردند در میان حقیقت و جوب صورت و جوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلام من اشغال نموده
 الاحکام الیکرنیه محمد بنده است محدود در شناهی و الله تعالی و تقدس غیر محدود است و این
 باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از محسوسات بمقام نبوت
 دارد که اکل تا بالغان اینها را علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بوسطه صحوا از مقام بطریق تبعیت نیز
 است بسطامیه سکر را بر تفصیل سکیت ندانند شیخ ابو زید بطامی قدس سره میگوید دلوی ارفع
 من تو محمد کو خود را کوک و ولایت میداند دلوی محمد را علیه الصلوٰۃ و التسلیمات تو می گوئی و ولایت که از دل
 دارد ترجیح میدهند دلوی نبوت که روحیه دارد و این عالم است سخن بعضی که گفته اند انما لولا یتة افضل من
 النبوة میدانند که در ولایت روحیت دارند و در نبوت روحیت و شکر نیست که روحیت افضل است
 از روحیت بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت بی افضل است از نبوت او نزد این حقیر
 اشغال این سخنان و دراز کار نیامد چه در نبوت و روحیت فقط نیست بلکه باین توجیه روحیت
 دارد باطنش حق است بجهان و ظاهرش با خلق و آنکه تمام روحیت دارد از نبوت است انبیا علیهم
 و التسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت باینان سلم داشته اند ولایت جزو

و نجی را که از می توان اینست که اصل اید سازه و اندیشه جهان المیر کل العیبه و السلام بکسوسین
 لا و چه باز هم به بنیادان لودی عدد و یافته در بیان آنکه آدمی را از فصیح عقاید و آیتا
 اعمال عالمه پاره نیست تا باین و چنانچه در بیان عالم حقیقه نماید حضرت موسی سجانه و تقابل جاده
 شریعت رسد و غنچه میله صاحبها الصلوة و السلام و التیحه هتقا است که هست فراید آنچه بدست
 بشیخ عیاله است اولاً بجزیب صیابه بل سنت باعوت که فرقه باطنیه و ثانیاً آیتا اعمال است
 بموجب استقامت و تپید بعد از دهر تنج آن استقامت فرغین سفر و مجبات مستجابات حلال و حرام و مکروه و مستحب
 دین خالص و تبادلی نمی میشد اگر تفتیق نداشتی چنانچه استاید می تواند که بعالم حقیقت طیاران
 بوجه بعد از این و باز در بیان جوهر عالم حقیقت مثال است ممال است سعدی که راه صفا
 توانست بر در پی مستطافه و ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی کتابه علیه علی آله الصلوة و السلام
 مکتوب و تو چشم بسایه جویبار عدد و یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب تیر صفت
 جامعیت مخلوق است و قوال یعنی از شما که در مرتبه سکر و فحشه است در وسعت قلب مثال آن
 مایل بر وجه پاد و در بیان آنکه فاضل است از سکر و مایا ننگ آدمی نسخه ایست جامع هر چه در
 تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه حجب
 بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته و بهین جاسیت است قلب انسان که هر چه در کسیت
 انسانست در قلوب است لهذا از حقیقت با سیکو بند و بهجت بهین جامعیت بعضی از متانخ از
 دست تلخچین خبر داده اند که اگر عرش و باقیه در نایه قلب رواندازند هیچ محسوس نشود
 زیرا که قلب مسم عناء و فلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است
 پس بر آئینه عرش و باقیه را بوسیله شمول مکانیه و قلبی اری نباشد چه عرش و باقیه وجود
 وسعت و ظل اهره امکانست مکانی بر چند و سمیع است تنگ است و ضیق مکانی قدر ندارد
 و اما اسباب از متانخ قدس الله تعالی اسرار هم میداند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است
 بر عدم تمایز میان حقیقت شیئی و نمود و عرش مجید که محل ظهور تام است از آن بهتر است
 است که در قلوب اگر انجاشان باشد آنچه در قلب عرش نمایان نمود عرش است نه

ناجیه باید کرد و ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو
 اعتقادی و علمی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصراع** کار نیست غیر این فهمید
 مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس
 مری نشود و قلب سلامتی پیدا کند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر شود و
 سلامتی قلب و قتی صورت بند که غیر اول تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر هزار سال کرد
 غیر را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را بربیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر
 به تکلیف یادش دهند یا و نهند این حالت معبر بقناست و قدم اول است درین راه و بدو
 خرط الفتاد و اسلام اولاً و آخراً مکتوب **و در دوم** نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه
 اطمینان قلبی که است نه بنظر و استدلال + ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة
 علی صاحبها الصلوة و السلام و البجته الا بذكر الله تطمئن القلوب + راه اطمینان قلب ذکر الله
 است سبحانه نه نظر و استدلال است **بیت** پای استدلال چوبین بود +
 پاچوبین سخت تمکین بود + چه در ذکر کسب مناسب است با نخباب قدس
 بیع مناسب نیست بالکتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان فکر و
 مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت قوی شد غیر اطمینان هیچ نیست
 و چون کار اطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **و ذکر** ذکر آثار
 جالح است + پاکه دل ز ذکر زردان است **والسلام** اولاً و آخراً مکتوب
فیو و سیوم بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات
 یذکر الهی جل شانه باید پر و زنت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن است
 اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطان باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت
 چه در خوردن و چه در خفتن وجه درآمدن و هم در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده است
 بر همان طریق استمال نمایند اگر در جمیع فواریه بندا اولن باید چنین سبب قوی کرد و بعد از آن
 تقصیر آن باید نمود و بالتجاء و تضرع تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و در وقت خلوت آن خوش

مرگه ایشان بمرگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بمراضی حق سپردند و حیات دنیا را غیر از متاع غرور
نشانند اگر تمتعاً و توی را اندک اعتباری بود برابر سر سبز کفار دیگر در تجویز نمیشد و نذر زلفا

سجانه و ایامک الاعراض عن سوی الله سجانه و الاقبال الی جناب سید مجتهد سید المرسلین علیه

و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها و السلام و الاکرام مکتوب نو و کرم

بخواجسته قلم صدور یافته و در غیب بر آنکه یکلیت متوجه حق سجانه باید بود و امروز حصول این

دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیقه شبنده است قدس الله تعالی اسرارهم

حضرت حق سجانه و تعالی دنیای دینه را در نظر صحبت خوار و بی اعتبار گردانیده حسن و جمال

آخرت را در مراتب اطن تحس و متزین گرداناد بجمعه سید البشر الطهر عن زین البصر علیه و علی آله

من الصلوة افضلها و من التسلیات اکملها التفات به گرامی معصه هدایا محترمه و حصول نیت با کرم نموده

جزا که الله سجانه خیر انجرا نصیحتی که بجهان و مخلصان کرده میشود همه آنست که یکلیت اقبال

بجناب قدس خد او و غرض آنست که در دو عرضی از ادوات تعالی حاصل آید مصرعه کرامت نیست غیر این همه هیچ

امروز حصول این دست عظمی وابسته بتوجه اخلاص باین طبقه علیقه شبنده است بریاضات و مجاہدت

شاقه آن مبسر گردد که یک صحبت ایشان حصول باید چه و طریق این بزرگواران اندراج نهی

در بدایت است و در اول صحبت آن می بخشند که منتہیان را در نهایت بدست می فند طریق

این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیات

آن کمالات میسر میشود که ادیان است را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت

است فعلمکم بحجته بوالا کابر فانه مالک الامر و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی

و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوة و السلام مکتوب نو و کرم بشیخ کبیر

صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اثبات اعمال صالحه هر دو جناح انداز برای طیران

عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و حوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است

و زلفا الله سبهمانه و ایامک الاستقامه علی متابعت السنه النبیه علی صاحبها الصلوة

و السلام و الخیة کار نیست که اولایه تصحیح عقاید و رفیق آلامی علماء اهل سنت و جماعت که فرقه

بودند که در هیچ کاری اگر رجوع افتد با حوائجی نوشت بناد علی ذلک متصدع گشت که شیخ
 عبد الله صوفی از یزکان است بوسطه بعضی حوائج قرصدا گشته است اینست که مدی
 و تخلیص نموده خواهند فرمود و السلام مکتوب ششما و هفتم نیز به پهلوان محمود صدور یافته
 و ربیان آنکه چه سعادت است که دوستان خد جل و علا کسی را قبول نمایند لکن الله تعالی
 وثبتکم الله علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والیختمه تختین بشارت خاندان
 ایشان که اقدم میان شیخ منزل است برکات صحبت ایشان را چه شتر چه دود چه سعادت که دوستان
 خد جل و علا کسی را قبول نمایند چه جا آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایق جلیس هم
 باجمعه صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرا عید دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد
 و السلام اولاً و آخراً مکتوب ششما و هفتم نیز به پهلوان محمود صدور یافته
 و ربیان آنکه چه نعمتی که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف
 غالب یابد و در پیری رجاء حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
 با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد و در حدیث بنویست علیه الصلوة والسلام
 من شارب شربة فی الاسلام غفر له چنانکه امید را نجویه دهند و ظن مغفرت غالب سازند که در جوانی
 خوف بیشتر در کارست و در پیری رجاء ترسید باید و السلام اولاً و آخراً مکتوب ششما و
 و هفتم نیز از جان صدور یافته در غرابی حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت علی
 صاحبها الصلوة والسلام والیختمه استقارزانی فرماید آدمی را بکلم کل نفس ذائقة الموت
 از مرگ گناه چاره نیست قطوبی لمن طال عمره و کثر علمه همین موت است که مرگ تا قان را بآن
 می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله
 آلات آری حال را پس ماندگان و گرفتاران بیدارست حضور بطلب رسیدگان آزادگان
 خراب و تبرست ولی نعمت محبوبه شما درین آوازه لبی نعمتم بودند و الحال بر شما
 بآن لازم است که مکافات احسان بر احسان بکنند عاف و صدقه ساعی عفت بدو نمایند
 فان السیت کا طریق ینتظر دعوة لکتمه من باب اوام و ادخ او صدیق و نیز میباید

چاره نیست از ایشان اعمال صحیحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقربترین طاعات
اداء صلوٰۃ است قال علیه الصلوٰۃ و السلام الصلوٰۃ عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
من کما فقد هم الدین و کسی را که بر مویست اداء صلوٰۃ موفق سازند از فحشاء و منکر باز
دارند و نمیزانند الصلوٰۃ تنفی عن الفحشاء و المنکر مؤید این سخن است و ملوقی که چنین است
حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد و الا بدین کار لا یتبرک

کلمه اکرم الاکرمین اگر صحت را به حقیقت اعتبار نماید مستحکم نیست فعلمک بمویست به اداء الصلوٰۃ

مع انجاعات مع الخشوع و الخضوع فانها سبب النجاة و الفلاح قال الامام سبجانه و تعالی
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ كُنُفٌ عَاكِفُونَ که با وجود و مخاطره کرده شود سپاهیان
وقت غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدای کند صلاح جوانان بآن سبب
اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کعبه نیز به سبب
بوسیله یک محبت از مخالفین یافتند و حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ و السلام وارد است
عبادة فی الهمج کعبه الی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است زیاده ازین چه نوشته اند
فرزندی شیخ بهاو الدین را صحبت فقرار مرغوب افتد و باطل غنا و تنعم باطل و مسجد
بینداند که صحبت ایشان سم قاتل است و قلمه چربشان غلظه اقر است الحمدرا الحمدرا الحمدرا

الحمد و در حدیث صحیح وارد است علی مصادره الصلوٰۃ و السلام من تواضع اتقنی لغنائه و
تلتذاذینه فویل لمن تواضع لغناهم و التذاتهم و التذاتهم الموفق + مکتوب هشتم و ششم
به یکجای از حکام برگزیده جرک صد و زیاده در بیان سلامتی قلب از مادیون حق سبحان
و تعالی بر حدیث عدل مرکز عدالت استقامت کریم است فریاد بجزمت پیدا
المسلسلین علیه علی که من الصلوٰۃ افضلها و من التذات الکلیها انچه بر او شاست سلامتی
قلب است اگر قاری مادیون حق سبحان و این سلامتی بر تقدیر است که غیر او را سبحان
بر دل خطور می نماید اگر فرضاً هزار سال حیات و فاکند غیر بدولت نگر و بوسطه سیاحت
که دل را سوختن مضر عمر کار نیست غیر این بهمین + در وقت ملاقات از روی کرم گفته

به تفصیل مشخص میگردد و از عینیت استیلاوت می آیند و محکم کسب و محال عمل از میان می رود
و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطالبقت علوم و معارف آن مقام است معلوم و
شرعیه و با سبوحی مطالبقت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و هر خلاف
که بشریعت در علم و عمل از هر که و فاشده است از نتائج طریقیت مبنی بر سکر و قوت
است و سکر و قوت و قوت نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان هایت النهایه را بهمه صحیح است
وقت مغلوبی است حال و مقام تابع کمال شان نیست خصوصاً این وقت
آمد در مثال یک صافی فارغ است از وقت و حال پس مستحق شد که خلاف شرعیت
علامت عدم وصول است حقیقت کار در عبارت بعضی از نتائج و قوت است که شرعیت
پوست حقیقت است و حقیقت متغیر شرعیت این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محال نسبت به فصل حکم
چوست دارد نسبت به خود استلال و حقیقت در رنگ شرعیت نسبت به اب اکابر حکم
الاحوال ایثار این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به احاطه تفصیل
استلال کشف مذکور نمی سازند سائل از خواجه نقشبند قدس سره الله تعالی سره
الافس سوال کرد که مقصود از سیر سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد
و استلال کشف شود در قیاس الله سبحانه البهات والا استقامت علی الشریعه علما و علماء صلوات
الله تعالی علی صاحبها الیقین القصد علی آنکه خاقل قیامه و عایشه مصطفی شریعی اول
چهارم و پنجم در این بزرگ بودند و ظالیف و وجوه مد و محاسن بسیار داشتند اسناد
و فرامین همراه گرفته متوجه نشکر شده است مشارالیه از فقدان اسباب محاسن مضطر
است التفات نموده بر نهی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از خطراب
و تفرقه نجات یابد زیاده مصلحت نشکر مکتوب شد و در پنجم به فرزانة الله حکیم
صدور یافته در ترغیب ایثار اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوة باجماعات و
نایاب نکش و فقیرم الله سبحانه لم رضیانه آدمی را همچنانکه از دستش اعتقاد است

این نسبت غفای قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکند **بنیالارباب النعیم** باینکه ولایت
 اسکین با تخریج و زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**
شماره سیوم به بهادر خان صدور یافته در تحریض بر جمع کردن جمعیت
 ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی بخاتی از زانی فرموده بکلیه
 اوقات جناب قدس خود گرداند بحرمه المرسلین علیه السلام الصلوة افضلها و من التسلیمات
 اکملها **سپست** چه جویند حق خدای حق است و اگر شکر خوردن بود جان کندن است
 ظاهر را به ظاهر شریعت غرض آراستن و باطن را به هواره باقی جان علاء دشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امر و جمیع این دو نسبت بلکه استقامت
 بر ظاهر شریعتیه تنها نیز بسیار غیر از وجود است اگر من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود
 استقامت بر متابعت سید الاولین و آخرین ظاهر و باطناً فرماید علیه السلام
 الصلوة و التسلیمات **مکتوب شماره چهارم** بسید احمد قادری صدور یافته
 در بیان اینکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامه وصول بحق البقین مطابقت علوم
 و معارف آن مقام است بعلوم شرعیه ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 استقامت از زانی داشته بکلی است متوجه جناب قدس خود گردانیده ما را تمام از استانده
 و بکلیت اعراض از مادیات خود میسر گرداند بحرمه سید البشر المقدس عن زلیخ البهیم علیه
 من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و صحابه جمیعین آمین **مکتوب**
 از هر چه میروید سخن دوست خوشتر است و هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن دوست
 لیکن چون این سخن را بخوی از مناسبت با جناب و تعالی و تقدس ثابت است آن سخن
 مناسب مغتنم شمرده آن باب چرات و زبان درازی می نماید المقصود در شریعت و حقیقت
 عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق بجمال و تفصیل است استدلالات
 و کشف است غیبی که شهادت است و قتل عدم قتل است احکام و علوم که بموجب شریعت
 تعریفین و معلوم شده اند بعد از تحقیق حقیقت حق البقین همین احکام و علوم بعینها

یا از هر دانه ای بته تا نوزدها رفتن ساعته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلغ او پس
 ایان نیز شریعت را داده مشرقت نه گشت فکین النجات والفلاح قال الله تعالی اَفَتَقْتُلُونَ
 رِبِّیْهِمْ الْکَافِرِیْنَ وَلَکُمْ فُرُؤْنٌ یَّبْغُضُ کُلَّ جَزَاءٍ مِّنْ سَعٰی ۚ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اَلْخِیْرُ لِمَنْ لَّجِنَا الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ
 یا انکه اویم که قرآن به حضرت عثمان بن عفان بگوید که ای عثمان بن عفان ایضا حضرت فارق اند جمع حضرت
 سوری قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن یکسانند عیا و با سجا
 شمس از جهت اهل شیع سوال کرد که قرآن به حضرت عثمان است در حق این قرآن چه عقاید
 ای گفت در انکار او علمیت نمی بینم از انجا که این بنام بر هم می شود و دیگر عاقل هرگز نتواند
 نمیکند که اصحاب کس و در علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر
 باطل اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آنحضرت سی و سه هزار صحاب کبر و
 حاضر بودند و بطبع رغبت بحضرت صدیق بهجت کرده اند این هم صاحب سنجید
 محال است جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیت
 فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توفیقی که در ابتدا از حضرت امیر و قشده است بواسطه آن
 بود که در آن مشوره حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا اننا
 عن المشورة و انما التعلیم ان ابکم خیر منا انکم و ما طلبیدن شانان منی بر مصلحت خواهد بود و کاسلیته
 لابل الهمیت بوجود الامیر عندکم فی الصدرة الاولى من المصیبة او نحو ذلک اختلافی که در میان
 اصحاب نبی علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات و قشده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه
 ایشان نزکیه یافته بودند و از آمارگی اطمینان رسیده هوای ایشان تا به شریعت
 شده بود بلکه آن اختلاف منی بر اجهت او بود و اعلامی حق پس محظوظ ایشان نیز
 درجه واحده دارد عند الله و معصیت او خودده درجه است پس زبان را از جهای ایشان
 باز باید داشت و همه را بنیکی با و باید کرد قال الله تعالی رحمہ الله سبحانه ملک و باطهر
 عنہا اینها فلیطهر کعبتها السنتها و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس لعل رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم فلم یجدوا تحت او علیما یسألون عن ابی بکر فلو کانوا یسألون عن ابی بکر
 فلو کانوا یسألون عن ابی بکر فلو کانوا یسألون عن ابی بکر فلو کانوا یسألون عن ابی بکر فلو کانوا یسألون عن ابی بکر

گوئیم متابعت بعضی وقتی سوزمند است که انکار از بعضی دیگر بآن نشود و بر تقدیر انکار از بعضی
متابعت بعضی دیگر مستحق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلًا توقیر و تعظیم خلفاء و ائمه صلوات الله
تعالی علیهم جمیع کرده اند شایان اقتدایه ایشان دانسته ایشان بعبادت نموده اند پس با وجود
انکار خلفاء ائمه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن انکار واقعی است
انکار حضرت امیر است و درست صیرر مرقوات و افعال ایشان از جمال تقیه را در ماده اسد الله
ناه دادن نیز از سخاوت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال
معرفت و شجاعت بعض خلفاء ائمه را سی سال مطعن دارند و اظهار خلاف آن ننمایند و صحبت
لناق با ایشان دارند از ادعای اهل اسلام منقسم نفاق متصو نیست شاعت این فعل باید دریا
که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع منتسب شود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده
اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ائمه را
میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنای
ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکند قال الله تعالی
تَأْمُرُهَا الرُّسُولُ لِيُخْلِكَ مَا أُنْزِلَ لِيُكَفِّرَ عَنْ ذُنُوبِكُمْ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَنْزِلْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَن يَشَاءُ
انکار میکند که محمّد صی انچه موافق اوست اظهار میکند و انچه مخالف است اظهار نمیکند و می گویند
و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا غللی در شریعت او پیدا میشود
پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بظهور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از
خطا مضمون بود و از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقطع تر
بگوئیم که متابعت جمیع صحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر
اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعتی بعض است از متابعت جمیع محروم است
هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف نمی اندازد و از اتفاق
می بگذرد بلکه انکار قاطع با انکار مقوله او میرساند و ایضا مبلغان شریعت جمیع صحاب را
کماثر لان الصحابة كلهم عدول از هر یکی چنین نمی از شریعت بازید سهی و همچنین

که توانید آنکه طریقی بمن همان طریق صحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریقی ایشان است
 پس چنانکه حبس سجانه فرموده من یطیع الرسول فقد اطاع الله پس طاعت رسول عین طاعت حق است سجانه
 و خلاطاعت او صلی الله علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که طاعت
 بخدای راجع سلطان خلاطاعت رسول تصور کرده اند حق سجانه از حال آنها خبر میدهند و
 حکم کفر ایشانان بنماید آنجا که میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
 وَ اَطِيعُوا اَیُّهَا اُمَرَاؤُكُمْ فَذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ وَلَئِنْ لَمْ تَرْضَوْهُمْ فَمَا یَسَّرُ لَکُمْ شَیْئًا
 وَ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِیْهُمْ عَنْ ذَٰلِکَ سَبِّحْ لَهُمُ الْعَزَّوَجَلَّ اُولَٰئِكَ لَکُمُ الْکُفْرُ وَاَنْتُمْ لَیْسَ بِمُؤْمِنِیْنَ
 سرور نمودن عید الصلوة و السلام بخلاف اتباع طریق صحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 دعوی طلال است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة و السلام
 پس نجات در آن طریق مخالف مجال و یحسبون انهم علی شئی الا انهم هم الکاهن
 مطابق حال ایشانست شک نیست فرقه که منضم اتباع صحاب آن سرور اند عید و علیهم الصلوات
 و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم الفرقة الناجیة چه طاعتان صحاب و غیر
 علیه علیهم الصلوات و التحیات خود از اتباع ایشانان محروم اند کاشیعت و انحراف و متغیر
 خون و محبت دارند و اصل بن عطارئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری است
 که بابیات و سطره بیان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده یحقر علی عیسا
 علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیه و طعن کردن در صحاب فی الحقیقه طعن کردنست بنحیه
 خدا جل شانها بمن رسول الله من لم یؤقر صحابه چه جنبش اینها منجر به جنبش صاحب ایشان
 می شود لغو و باطل سجانه من هذا الاعتقاد السود و ایضا شریعی که از راه قرآن و حدیث
 بارسیده است توسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
 مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی و در بعضی نیست بل کلهم فی العدالة و اصدقا
 و التبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است و اعیان و باطن
 سجانه منه و اگر طاعتان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع
 صحاب قائل باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع آنها فضل آید و اختلاف اند و بهم جواب

مقتضیات آن شرعاً پس لایحرم صدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این
 شریعت و عدم اثبات آن بمقتضای آن تکذیب است جمیع شریع با تقدم را و عدم اثبات آن
 بمقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سر و عنایه الصلوة والسلام انکار از جمیع کلمات اسمائی
 و صفاتی و تصدیق و تصدیق است جمیع آنها پس ناچار منکران سرور و کذب این شریعت
 بدترین اعم است از اینجا است الاعراب است کفر و نفاق **و** محمد عربی کا بروی هر دو سر است
 یک یک خاک درش نیست خاک بر سر او و الحمد لله ذی الالغام و الخیمة که حسن اعتقاد و گمان
 ایشان نسبت باین شریعت و خدا آن شریعت علیه الصلوة والسلام و الخیمة بحسن وجه
 مشهور شده بود و ندست بر او ضلع نامائمه همواره و انگیزه شان بوده حق سبحانه و تعالی
 از ویاد بر آن عطا فرماید ثانیاً آنکه حال قیمه عامیان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند
 درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند و جوهر معاش و طایف بسیار داشتند و شایسته
 از بی معاشی متوجه شکر شده است و سناد و فراین همراه آورده امیدوار است که تبوسل
 ایشان جمیعت پیدا کند زیاده متصدع نشد مشار الیه با جود و عظام برنجی سفارش فرمایند که
 کارگر شود و سبب جمیعت ارباب تفرقه گردد و السلام و الاکرام **مکتوب ششم**
 بمیرزا فتح الله حکیم صدر یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از بنقادوست فرقه اهل سنت
 و جماعت اند و در نکوش فرق مبتدعه و مائنا سب فک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
 مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیمة استقامت ارزانی فرماید **مکتوب هفتم**
 کار نیست غیر این همه هیچ * هر فرقه از بنقادوست گروه معی اتباع شریعت است
 و جازم نجات خود کل خرب بالیه هم فرعون نقد وقت شاست اما لیس که پیغمبر و
 علیه من الصلوات افضلها و من التلیات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعده
 فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه و حجابی یعنی آن فرق واحده ناجیه آنست
 که ایشان بطریق اند که من بر آن طریق و حجاب من بر آن طریق اند و حجابی وجود
 کفایت نکرد صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام و الخیمة در بنیوطن بر آن تو اند بود

تمام بجانب جناب پس خودتعالی جنب نماید و مخالفت را در وی کنجايش نماند تا سر می راه مخالفت
 شریعت کشاده است محل خطر است تمام سبیل مخالفت را باید مسدود ساخت بهیت محال است
 سحری که راه صفایه توان رفت جز در پی مصطفی + صلوة الله و سلامه علیه و علی آله و عتره
 بر ائمه و خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد
 و از اسم قاتل یا انگاشت زیاده برین اطناب است اینچند حروف بوسیله ارتباط محبت اهل
 تجریر آورده امید است که موجب دل نشو و دنیا مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسین آدمی
 اند و امان ملازمت ایشان اندامید است که در خلل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بنین
 اراده بخد مت آمده است اگر چه پیاده است امیدوار است که فوخور حالت خود بهره یابد زیاده
 تصدیق نداد و اسلام و الاکرام مکتوب و و نه هم نیز سجاری خان صدور یافت
 در بیان آنکه این شریعت غرض از جامع شرایع ما تقدم است و ایتیان بمقتضای این شریعت
 ایتیان است بمقتضای جمیع شرایع و ما یاسف لک الله تعالی بر جاده شریعت
 مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والرحمة ثبات و استقامت از انی فرمود
 با بکلیت متوجه جناب سر خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم جامع جمیع کمالات انامی و صفاتی است و مظهر جمیع انبیاست بر سبیل
 اعتدال کتانی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سار بنیادی
 بنیاد علیهم الصلوة و التسلیمات منزل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور اعطا فرموده اند
 زنده جمیع شرایع ما تقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از
 اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی و سلامه بنیاد علیهم
 چه بعضی از ملائکه ما مور بر کوه اند و بعضی دیگر به سجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابق
 بنماز با دعا و توبه و بعضی دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه
 مقرب و خلاصه و زنده از انتخاب کرده ما مور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و ایتیان
 اعمال بمقتضای این فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرایع و ایتیان است باعمال

قدس الله تعالی اسرار هم جاستی ازین سفر درین طریق ابتدا گریه میگرد و بطریق اندراج
 الهیانه فی البدایه حاصل میشود و جمعی را ازین طایفه اگر خواهند مجذوب ساکت گردانند در
 سیر سیر مری فی لندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر نفسی که سفر در وطن عبادت است
 برای میسر دهند مصرع اینکار دوست کنون تا اگر رسد هدیا لا رب اب النعم نغمها و حصول این
 عظمی است باینکه سید لکین و آخرین است علیه علی آله من الصلوات افضلها و من التجمعات
 اکملها تا تمام خود را در شریعت کم سازد و با مثال او امر آنها از نواهی شخصی نه گردد و بی این
 دولت بشام جان او رسد با وجود مخالفت شریعت اگر چه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
 مواجید دست و پا در داخل استدراج است آخر او را رسد خواهند ساخت خلاصی باینکه اتباع محبوب
 العالمین علیه علی آله من الصلوات افضلها و من التجمعات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در
 مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولا این شکر را در او
 ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال خودی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد
 بالفرض اگر داند که شخصی از عیوب و افعال نا پسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت و حضور او امر
 ناشایسته توقع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم و فضل
 حق سبحانه هیچ باک نمی کنند این چه اسلام حق سبحانه باید بدان شخص اعتبار نمی دهند خود را
 سبحانه من شر النفس و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جد و یا کلم بقول لا اله الا الله و هم
 تجدید بیان باین قول عظیم الشان میباشد کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال نا پسندیده
 باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند بلکه المستوفون حدیث نبوی است علیه
 و علی آله الصلوات و التجمعات یعنی پاک شدن سون و فعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان
 فرصت را غنیمت باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود و توفیق توبه از عنایت
 حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان انیم فی باشند و در سخانی که قدم آخر
 در شریعت دارند و از عالم حقیقت یک شمس است از ایشان سستی باید طلب
 نمود و در وی باید حقیقت تا عنایت حق سبحانه از روحیه ایشان ظاهر شود

نه اول

ان شریعت است لازم حصول است بآن ولایت و اگر سوال کنند که اینجانی متابعت شریعت است
 را علیه الصلوة والسلام از ولایت آنست و نیز می نیست بلکه بر قدم اینها دیگر اند و از ولایت ایشان
 اینجانی دارند جواب گویم که شریعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شریعتهاست و کتابی
 که بر وی نازل شده است شامل تمام کتابهای است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع
 شریعتهاست پس اندازید استمداد خود را نسبتی به بنی از اینها دارد که ولایت او را نپذیرند
 و اما محذور فیه باینکه گویند که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولایتهای جمیع اینهاست
 علیهم الصلوة والسلام پس حصول بآن ولایت با وصول بجز و نیست از اجزای این ولایت
 خاصه و سبب عدم الوصول الی تمامک الولایت القصور فی کمال متابعت علیه الصلوة
 والسلام ولایتهای متعدد در جرات فلا جرم حاصل انتفاوت فی درجات الولایت و لو تیسر کمال
 الاتباع لا کمن الوصول الی تمامک الولایت اعترض دقتی دارد می شود که متابعت شریعت
 اینها دیگر را ولایتی خاصه میسر علیه علیهم الصلوة والسلام و التسلیمات و التجمعات حاصل میشود پس
 فیلسف شریعتی الذی انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم و الدین القیم صراط مستقیم عبارت
 ازین طریق متین و شریعتی سبیل است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم اینجانی
 است رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباع شریعت علیه الصلوة والسلام بجمعه کمال اتباع
 معظم اولیای رضوان الله تعالی علیهم جمیع آیین جلیل و قیمه عامر و دانه و بود و بخند و حرکت
 سلسله محبت گشت و السلام علیکم ورحمة الله سبحانه و لیدیکم مکتوب بهتقا و و شرم
 نیز بجبار می خان عدد و یافته در بیان این سفر و وطن و سیر کافق و النفس و در بیان آنکه چه
 این دولت وابسته اتباع صاحب شریعت است علیه علی آله الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی
 بر جاده شریعت حقه علی مصدر الهام و السلام و التجمعات استقامت از زانی فرایند
 چند روز است که از سفر دلی بکاره بر حجت واقع شده است و بوطن مالوف ابرامی
 حاصل گشته و کمال التمن من الايمان نقد و وقت است بعد از وصول بطن اگر سفر است
 در وطن است سفر و وطن از صولی مقصود با کابر خا نواوه علیه نقیته بندیه است

نخوی از رواج تحقیق است توحید سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال طائفه من امتی ظاهری علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله و هم غلی فلیک چون ایشانرا رسته ارتباط حقیقی بکسرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجیه یا حکم بود و پناهی نیست و چند کلمه محرک آن نسبت حقیقی گشت زیاده برین املابست حال فتمیه عاکو که از مردم نیکو صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آورده است امید است که توجیه شریف در باره مرعی داشته روی حجاب او خواهند فرمود دولت حقیقی و سعادت سرحدی محصل بان بجز نیست البنی و آله الامجاد علیه و آله الصلوة و التسلیات مکتوب بنص و در مضمون بیجاری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بچون و بیچگون کی میسر شود و بایناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بعد از خدای هر چه برستند بیج نیست بدینی دولت آنکه هیچ اختیار کرد و عبادت خدای بچون و بیچگون جل سلطان وقت میسر شود که از رفیت تمام ماسومی آزاد شده قبله توجیه جرفات احدیه بیج نماید در صدق این توجیه استواء الغام و ایلام اوست تعالی بلکه در ابتدا حصول انقیاد ایلام مرغوب می آید از الغام اگر چه در آخر کار تفویض میگردد و هر چه میرسد اعلی النسب میداند عبادتی بر غبت و تربت تعلق و ادنی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از انجائجات و سرور خویش است تا او در بند خویشتن باشد عشق گوئی دروغ زن باشد حصول این دولت وابسته بفناء مطلق است و این توجیه نتیجه محبت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و الیتمه حصول این نعمت عظمی موقوفست بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوة اقتضا و من التجارات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوة و التسلیم که از راه نبوة بروی عطا فرمودند مناسب است او است چه در ولایت رجحان است سبحانه بالکلیه و چون بیبوت فرودمی آید بهمان نور فرودمی آید و بهمان کمال را با توجیه خلق جمع میکند و حسب حصول کمال مقام نبوت هم بهمان نور است و لهذا گفته اند ولایت هم فضل است از نبوت اولاً و جهم شریعت هر پیغمبر متناسب ولایت او باشد و اتباع آن

ان فیج فیہ پس در حصول محال و تقوی الکفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط
به نیت ادا از ظالیف بندگی والا آنقدر هم و بال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون
اجتناب از مباحات با کلیه در همه اوقات مخصوصاً در نیوقت بسیار عزیز الوجود است چنان
از محرمات لازم ساخته میماند که در این کتاب فضول مباحات مانگ باید ساخت و درین
از کتاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در هیچ از برای دخول حوالی محرمات دهنه همیشه
بجای سخنان به تنصیح باشد ازین تدبیر است و استغفار و التماس و تضرع بحمل که کار آن جناب
که بفضل مباحات تعلق و نیت و از آن جهت آن مصون و محفوظ دارد و غیری میفرماید که
العا صین احب الی من لیه الطبعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است که
بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد و متعلق است در عبادت
قسم نهم تر است حق سبحانه تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقرا و
محتاجان و بالذات بخیر و لیم اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من کلم
مظلمه لاجنه من عرضه و شئ فلیتم له منه الیوم قبل ان لا یكون دینا و لا در همان کان که عاصم
اخذ بقدر مظلمه و ان لم یکن له حسنات خد من سیئات صاته فحل علیه قال ایضا صلی الله
علیه و آله و سلم ان المؤمن ان یفلس فیما من لا در هم و لا متاع فقال صلی الله علیه
علیه و آله و سلم ان المؤمن من یاتی یوم القیمه بصلوة و صیام و زکوة و یالی قسیم
فلا ینا و اکل بال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسنة و هذا من حسنة
فان فیت حسنة قیل ان یقضی ما علیه من خطایا هم فطرح علیهم طوع
فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تا بنی انطبار محبت
و شکر گزاری ایشان مینماید که در مکه معظمه لا هو به بوجوب و این بسیار از حکام
شبه عیه من منظور زمانه رواجی پیدا کرده است و تقوین دین و تزویج ملت و آن بضم
گشته است و اگر بکده نزد فقیر همچو قطار است و است نسبت بسیار بلا و دینداران
خیر و برکت آن بکده بجمیع بلاد هند وستانها پیست اگر آنجا دین را ترویج است در همه جا

سعادتی ازلی مدد فرماید طینان عالم قدس میسر یابد و بدو نهما خطر افتاد و نیای دینی که راجعی آن میسر یابد
 که آنرا از طلب شمرند حصول آن جاه او را از مقاصد انکار نند بید نیست باید بود از حق محبت و تقابل
 بوسیله و وسیله و اعلای طلبید مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ بی چون التفات نمود
 و ستمی خواستند از بشری لکم سالما و غانما مرحمت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی و اثر
 و آن وحدت قبل توجه است قبل توجه متعدد ساختن خود را در تصرف انداختن است مثل
 مشهور است هر کجا هر چه و هر که هر چه بیجا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جا و کثرت
 مضبوط علی صایها الصلوة و السلام و نتیجه استقامت کس است فریاد و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعه الصلوة علی علی آله الصلوة و التحیات مکتوب
 بنما و و ششم بقلیج خان صدر یافته در بیان آنکه ترقی و بسته بوج و تقوی است
 و در تخریص بر یک فضول مباحات و اگر بد نشود اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول
 مباحات را تنگ باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمة نیر و قسم است بحکم الله
 سبحانه عما یصمکم و صائم عا شاکم بحرمات الی بشر المنفی عنه یغالب البصر علیه و علی آله من الصلوة
 الکلیها و من التلبات فضلها قال الله تعالی انکم الی قول فخذوه و ما تهاک عنه فلتها
 ملائجات برو و آما مثال امر و انتها از لغوی و معظم ترین این دو چیز جزو اخیر است که معبر بوج
 و تقوی است ذکر جل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بیاد و واجبه و و
 آخر برقه فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تحلل بالرمه شیئا یعنی الورع و قال الرضا علیه
 من الصلوة اتها و من التلبات الکلیها لما کان یحکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو حق
 است و ترقی بر علیه قرب هم ازین جزو ثابت نمی شود چه ملائکه در جزو اول مشارکت و ترقی در
 ایشان منقود است پس رعایت جزو دوم و تقوی از هم مهمام سلام آمد فاذا شد ضرورت
 انحر که بار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی می شود که از فضول مباحات اجتناب
 نموده اید و بعد ضرورت از مباحات التفاکر و زیرا که از خارج عنان و در تلبات مباحات
 با موبشبهات میسر سازد و شبهه مجرم نزدیک است من حامل الحکم یوشک

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

مناسبت که از نیکویش ایشان سخن کنم نصایح شرعی و این باب بر وجهی است و اکمل از گذشته بودند
 غلظت الحجة الباقية اما کفر نه ند چون از راه انابت به فقر ارجوع آورده بودند و از این واسطه
 آن مناسبت و اکثر اوقات توجه بحال آنفرزند میشود همان توجه باعث این گفته شده است
 نیدانم که اکثر این نصایح و مسائل بخوش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بلکه
 که علم بدرومی مرض خود دار تا آن دارد و را بخورد و صحت نمی یابد علم بدار و فایده نمی کند
 این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود محبت را درست می سازد قال علیه الصلوة والسلام
 ان الله اناس اباء يوم القيمة عالم لم يفع الله علمه آن فرزند بدانند که انابت سابق بواسطه
 قلیت محبت ارباب جمعیت اگر چه غمزه نداده باشد اما از تقاضای جوهر استعداد آن فرزند خبر مید
 مید است که حق سبحانه بیکت آن انابت و آخرت بوفیق مضیات خویش موفیق گرداند
 و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طایفه را از دست نهد و التجار و تضرع
 با نفی قوم شکار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف
 سازد و تمام بجانب خود کشد و ازین خورشها با کمال خلاص سازد و مضمونی عشق آن
 کو چون بر فروختن بهر چه بر معشوق باقی جمله سوختن به تیغ لاد قتل غیر حق برانند
 و رنگ زان پس بعد لاجه ماند به ماند الا الله باقی جلوه رفت به شاد باش ای عشق شرکت
 سوز رفت بکوتی بنقار و چهارم به میرا بدیع الزمان صدور یافته در تحلیض محبت
 فقر و توجه ایشان و النصیح باتباع صاحب شریعت علیه و سلم آله الصلوة والسلام
 مراسم شریفه و مفاوضه لطیفه در دریافت حمداً لله سبحانه که از فحواهی آن محبت فقرا
 و توجه در ایشان مفهوم گشت که سرایه سعادت است لائهم جلا و ابد سبحانه و هم
 قوم لایشتی حلیبهم و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم یفتح
 بصحاغیک المهاجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم ربنا شعت مدافوع
 بالا ابواب لو فهم علی الله لابره سعادت انما فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود
 که خدیو نشانی این لغت است که مخصوص حضرت واجب الوجود است جللی سلطان عبد

صلواتی
 بالفتح و در این
 ص ۱۱۰

شیخ در علم او نمی گنجد پس حال نه از دوستان خالی نیست خبر حق سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه
 اتقا را اعتبار نمی کنند پس تقسیم کرد و از اینها است یا از کفر پس حق انفرضا لازم است که از سر تجدید ایمان
 بکند قال علیه السلام و السلام جدد و انما کم ليقول لا اله الا الله و انما جنات حق سبحانه توبه صوح
 از سر عاده نباید از امور بکیم نهی فرموده است و محرم ساخته مبتذب باشد پنه وقت نماز عجمت
 گزارد اگر قیام لیل و یا از تبه میسر شود زبی سادات و ادا از کوه مال نیز از جمله ارکان اسلام
 است آنرا البته ادا کند نظیر قبی که ادای آنرا سهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقر است بپایان
 جدا سازد بزیات زکوة نگاهد هشت در تمام سال بر صدق زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید
 نیست ادا زکوة لازم نیست این نوع جدا کردن کفایت می کند معاوم است که در سال تمام چه قدر خرج
 میکند به فقر و مستحقان و چون بزیات زکوة نیست مجبونی شود و در صورت مقوله زکوة از
 ذمه او اندوخته از خیر فی تقریب خاصی است و اگر بفضل آنقدر در سال خرج فقرانه شود و
 بقیه بماند از مال خود جدا از مال خود نگاهد از همه سال همین قسم عمل بکار بریزد چون مال فقر جدا
 میشود اگر مرد و توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس
 باذات بخیل است و در افتال احکام الهی حل سلطان سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود و الا
 احوال الماک بهر آنست سبحانه این کس را چه مجالست که در آن گرفت نماید باید که بمبیت تمام کند
 بمجبین در سایه عبادات خود را بهیچ وجه معاف ندارد و ادای حقوق عبادی بلیغ بزدول
 باید داشت و کوشش باید نمود که حق بیکس و ذمه ندانجا ادای آن حق آنست بملکیت
 و ملق هم نمیشود در آخرت کار مشکل است علاوه بر نیست احکام شرعیه لازم علماء آخرت باید
 استغفار نمود سخن ایشان را نایب می هست نباید بکرت انظار ایشان بعل آن موفق شود
 از علماء دنیا که علم را وسیله ان جاه خست اند و در باید بود مگر آنکه علماء شقی پیدا نشود بضرورت
 بقدر ضرورت ایشان باید پرداخت آنچه میان حاجی محله از علماء دیندار اند و شیخ علی اثره
 خود آشنای شما کند غرض این هر دو غیر از ان در ان نوعی منتهی اند و تفتیش مسائل
 شرعیه با ایشان رجوع نمودن النسب است ای فرزند ما فقرا را با انباء و نسا چه

مقصود از دینی ادای وظایف بندگیست و ذوالنحس و عجز و افتقار و دوام التماس و تضرع و بچنانچه
خداوندی جل سلطان عباداتی که شرع منجر علیه الصلوة و السلام بآن مطلق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بچنانچه پس خداوندی غرضانه هیچ ازاله عاید نمی شود و بچنان
ممنون گشته بیاورد و ببالقیاد تمام در مثال امر و نهائات از منتهای بایکوشید حق سبحانه با وجود
عنا و مطلق عباد را با و امر و نهایی سرفراز ساخته است اما محتاجان را شکر این نعمت بر وجهی که باید
و بمنت داری تمام در مثال احکام بایکوشیدای فرزند میداند که اگر از نبای خودی که بسوکت و جاه
حصول متحقق است اگر از مستحقان زیر دست خود را بختی سرفراز سازد و در آن خدمت نفعی بامر
نیز عاید است این زیر دست حکم از چه بلا غیر نمیدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را
فرموده است بمنوین تمام بجا بیاورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل شان از عظمت این شخص
هم در نظر کمتر می آید که در مثال احکام خداوندی جل عظمتش کوشش شرم باید کرد و از خواب
خرواش خود را بیدار آورد و عدم مثال او امر الهی جل سلطان از دو چیز خالص نیست یا آنکه اخبار
شرعی را دروغ میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت ایشانند
می آید شاعت این امر باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را با تجربه کرده اند بگوید که
اعدا بسینا تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عطلا آن قوم از بی محافظت
خود می شوند و فکر در آن بلبیه مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب شتم است لیکن میگویند
که در محل تویم خطرند و عطلا احترام لازم است مخبر صادق علیه الصلوة و السلام بمیا القضا تمام
از ذلای خرومی خبر دار ساخته است بکجه متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر در آن بکبتند
و حال آنکه علاج آن نیز از مخبر صادق علیه الصلوة و الهیته معلوم کرده اند پس چه ایام است
که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ کو اعتبار ندارد بصورت اسلام نجات نمی بخشد و چنین
باید حاصل کرد و چنین کجا است که ظن بهم نیست بلکه بهم هم نیست چه عطلا در خطر باو هم را
اعتبار می کنند و همچنین حقیقتی در کلام مجید خود میفرماید **وَاللَّهُ كَوْنِيًّا تَعْلَمُونَ** با وجود
این اعمال قبیح بوقوع می آید اگر بدانند که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

بکار نیست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکثفا باید کرد آنهم
 بیشتر تا جمیع انزرای ادائی طغایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برادای طاعت است
 و از پوشاک شرم و عورت و دفعه حرو و دوعلی هذا احتیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندی
 قدس الله تعالی سر اسرار عمل انجمنیت اختیار کرده اند و از خصصت مها المکن اجتناب فرموده اند
 از جمله غایم اکثفاست بقدر ضرورت و اگر اسید دولت میسر شود باز دایره مباحات بیرون نباید نهاد
 و مخرجات و شبهات نباید رفت تنغات با امور مباحات برو جاثم واکمل حق سبحانه واکمال که نتیجه
 فرموده است و دایره این تنغات را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنغات کدام عیش بر این است
 که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام حفا برابر است که سید وانه
 اعمال در خط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة وخط الله تعالی فی النار شر من النار
 این کس بنده است محکوم بحکم مولی او پس خود را خسته اند و در هر چه داند نگذاشته
 فکر باید کرد عقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ذمت و خسارت بیم بدست نخواهد آمد
 وقت کار موسم جوانیت جوانمرد است که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت بشمرد
 حقیق که او را تا زمان پیری نگذارد جمیعت میسر شود و اگر میسر نشود هنگام ضعف دست کار
 نمی تواند کرد حال آنکه سبب جمیعت هم میسر است و وجود والدین هم از جمله نعمات جمیع است
 سبحانه که غم نیست این کس سر نه است و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت
 بجام عذر امروزه فردا باید اندخت و رخت تسوین باید کشید قال علیه الصلوٰه و السلام ملک
 المسوفون آری اگر مهمات دینای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پروازند بکس حشر
 است چنانکه عکس این نتیجه است در نیوقت عنفوان جوانی که استیلا دشمنان زمین از تصرف
 شیطان اندک عمل با اقتدار اعتبار است که در وقت عدم استیلا آنها اضغاث مضاعف آنرا
 اعتبار نیست و در وقت سپاهی گری سپاهیان کارگر اند و در وقت استیلا اعدا اعتبار بسیار
 بیشتر است بزرگ بزرگم اعتباری گیر و نمایان میشود و در وقت امن الامر اعدا انقشیم اعتبار نمی
 ماندای افروزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجود است بهیو لیه و نب خوردن و حفظ آن

بدیع خدای ابدی بهم شده و هر که بجلالت و طراوت نظر کند دست سرزمین نصیب او آید سرور کائنات
 حبیب رب العالمین علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام فرموده است ماله دنیا فی الآخرة للاخرتان آن
 نصیب است احدیها مسخّطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس
 ناچار از آخرت بی نصیب آید اعوذنا الله سبحانه وایاکم من مجتبهات و محبت اهلها ای فرزندان
 پیغمبر میداند که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند و مال و جاه و
 ریاست و اهل و لعب و شتغال بالا یعنی همه را خلاص کنایه است علمی که آخرت را برینا بیند
 هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هند و حساب و امثال آنها از علوم الاطائل بکار می آید
 فلاسفه از اهل پنج می بودند قال علیه الصلوٰۃ والسلام علامته اعراضه عما یحکم العبد شتغاله
 بالالعینه **ع** هر چه عشق خدای حسن است بگرشگر خوردن بود جان کندن است بگرشگر
 گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات
 بجمیع وقت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات بسیار است مردم
 هستند که از علم نجوم خبر ندارند اوقات صلوة را به از عالم ان نجوم می شناسند قریب باین سخن
 و جیب که در تحصیل علم منطق و حساب مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعی در کارند
 گفته اند بالجمله بعد از تحکلات بسیار وجه جواز برای اشتغال باین علوم پیدا میشود اما
 اگر مقصود اینها غیر از معرفت احکام شرعی و تقویت اوله کلامیه مری دیگر نباشد و الا لا یجوز
 اصلاً انصاف باید کرد ارتکاباً مباح که مستلزم قوت امور واجبه باشد از حد اجتناب می آید
 یا نه شک نیست که اشتغال بعلوم معرفت اشتغال بعلوم شرعی ضروری است ای فرزندان حق
 سبحانه و تعالی در کمال عنایت بی نهایت خویش ترا در ابتداء جوانی توفیق توبه کرامت فرموده
 بود و بدولت یکی از درویشان سلسله علیّه شنبندیه قدس الله تعالی اسرار هم
 انابت داده نمیدانم از دست نفس و شیطان ترانبات بران توبه میسر شده باشد میانه
 استقامت منتهی شکل بنیادیم و هم عنقوان جوانی است و سبب دنیوی هم میر و معتبر از قرآنی است
 و ناله ایم **ع** همه اندر ز من تنو نیست بکه تو طلع و خانه رگین است بای فرزندان

اول

باشند و السلام که در پیشگاه او می نیر به خان خانان خدو دریافت در بیان آنکه آدمی را حاجت
 او بجهت از دست بچنانکه همین جا بکسیت او بدین با دوست و مایانست لکن شبتکم الله سبحانه علی
 بآفته الشریب المدینه بنیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیمه رحم الله عبدا قال منی آدمی
 بچنانکه با منیت بدین در تکریم و تفضیل نسبت بعد و تفضیل و تخیل نیز همان جا میسبت
 قریب بود مسئله نیست مرات اوست و قابلیت نهور مرجم اسم و صفات را بلکه تجلیات ذراته را
 نیز بدین قدسی لایعنی از منی و لاسامی و لکن لیست قلب عبدی للمومن رفی ازین بیان
 و بعد از اینست احتیاج اوست به جزئی از خبریات عالم چه او را همه چیز در کار است کما حق لک
 کما در حقیقت است بواسطه این احتیاج او را بجهت پیشا گرفتاری هست که سبب و تفضیل او
 است است ایة آخر آدم است و آدمی بدین محروم از مقام محرمی بدین گرد و باز
 مسکین بن سقوفیت از وی بچسب محروم تر پس بدین همه موجودات انسان آمد و بدین همه
 بخواه از کان منم و بدین العالمین علیه علی آله الصلوٰۃ و التیمات و البهات و البهات

عند رب السوات و الاصلین پس ناچار از گرفتاری به نجات میسر نشود گرفتاری بچی که نفوس ازین
 نیز حاصل نیاید خرابی است لیکن بمقتضا کلا بدین کلامه لایک کله زندگانی چند روزه را بدین
 حیات شریعت علیه علی آله الصلوٰۃ و التیمه باید بسپرد که رنگاری از غذا بخوری و فوژنمان سر
 وابسته به سادات این اتباع است پس احوال میانه نام ساعه او از زکوة کما حقه باید نمود و آنرا
 وسیله ندیم گرفتاری با اموال الغام باید ساخت و در مطعومات و لبوسات لذیذه و نفیس
 حوا نفس منظور نباید داشت بلکه در علمه و شریعت غیر از حصول نفوت بر او اطاعات نیستی و دیگر
 نباید کرد و جامه نفیس بکلم کریم خدا و اینست که عندی مسجدا عندی کل صلوٰۃ نیست تزیین با موی
 پوشید و مشون نیست دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیست بدین نشود خود را به تکلیف
 باید آورد فان لم تبکو افتبا کوا و دایم بحق سبحانه و تعالی بختی و متضرع باید بود که حقیقت نیست بدین
 و از تکلیف دارد پس میتوان که بدین شک مرحسن قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را
 علم الاقار و جمیع امور و بدین علمای دین را که غریمیت را اختیار نموده اند و از حضرت اجتناب کرده

بخود که آن خیانت محض است بعضی شرافت را علل غلبه این سفر بود اما در عالم اسباب و اشیاء
 و مخلصان نگذاشتند تفصیل از بیطرف ندانند چه این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد گویندگان
 شما بسیار از جهان با اکتفا کنند مقصود از شناسایی فقر اطلاع بر عیوب بگونه است و ظهور زایل
 فخر و لیکن بپند که اظهار تقسیم سخنان را از روی آزار است بلکه از روی نیکوایی و دلسوزیست
 یقین تصور نمایند خواهی چه صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند بخیل که فقیر خود را بهر حال بشما
 میسپارند اما در این راه همه ملاقاتی شدند معذرت خواهند داشت البخیر فاضل الله سبحانه
 ملک شصت و نهم نیز به خاتمان حد دریافت در بیان توهم که موجب غیبت دین
 است و در بیان آنکه نجات همیشه بمطالب اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند
 الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله التقات نامه گرامی که به محبوب خودی مولانا محمد
 صدیق ارسال داشته بودند و صولایت کرم فرمودند خاتم الله سبحانه عنایت الخراج چون
 رعایت آداب فقر نموده اند و به وجه سخن رانده اند امید است که حکم من تعظم الله رفع الله این
 تنزل موجب غیبت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون انما انابت و رجوع در میان آورده
 چنان تصور فرمایند که این نابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترصد
 و ثمره آن باشند اما حقوق آزا باید که مها کن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نوبت از
 علوم معارف چه و انما ید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعیم در ربط و تفصیل
 تفصیل جائز داشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از اربابان
 بخیرت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعه اهل سنت و الجماعت کثیر
 الله سبحانه فی الاقوال و الافعال فی الاصول فی الفروع فانهم الفرقه الناجیه و اسو اسم من
 فهم فی مخرج الزوال من سنه الهلاک علیه النور احد و لم یعلم ان فی الغد فی حمله کل احد و لا
 الله هم نهنا قبل ان ینفخنا الموت سیادت انبی سید بر اینهم از قدیم چون اندامی بیان
 است بدان علیه دارد و در سلک و عا گوایان منتظم است بر وفقه کرم لازم است که در شکر
 فرمایند که زان مختصر و پیری اهل عیال خود و بفرمان خاطر گذارند و دعا مستحق و این ان

و تالیفات ظاهر و باطن و در جمیع اصناف ایتنا و امرایم بجهت اختیار بر آن آوردند که بتذیل
 ایشان جز آنکه نمایان اول اظهار رفیع مظهر آراست بلکه حصول سعادت و اخلاص و امرایم
 ایما را احتیاج محتاجی است که بفضیلت و صلاح تحصیل است و معرفت و شهود متمیزین از روی
 انسب کریم است از روی حبیب معبود و در اظهار حق نوعی از مرامت است اگر چه بحسب شدت
 و ضعف متفاوت باشد خصله سادگی می باید که این مرامت را در رنگ غسل بیاید و بطن
 مزید گویند و بیانات احوال با نواز از صفات امکان است جماعه که به نمکین رسیده اند نیز از یون
 شریفه اند بچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات بلالیه است و گاهی محکوم صفات جماعه
 وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر دو هم را احکام جدا است دی روز آن بود امر و
 اینست قلب المؤمن بین صمیمین من اصحاب الرحمن یقلبها کیف یشاء و السلام مکتوب
 شصت و هفتم نیز به خان خانان صدور یافته در بیان آنکه تو وضع از ارباب غنا می رسد
 و استغنا از ارباب فقر و اینانست فیما صغر الله مقدس من آنچه شرط بلاغ است با تومی
 گویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال تو وضع از ارباب غنا نیز با تو است غنا از ارباب فقر لان
 بالا خدا و در کاتب ثلاثه شما غیر از استغنا من مفهوم شد هر چند مقصود شما تو وضع بود مثلاً
 در مکتوب اخیر بسط بود بعد از صلوة نموده می آید این عبارت را نیک دریا بید که در کجا باید تو
 آری خدایت فقر بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروریست تا مفرقه بران مشرب
 شود و بدو نه از خطا تقابل القمار است او علیه علی آله الصلوات و تالیفات آنها و اکملها از
 کثرت بجزا اما الشکر مع الشکرین صدقه حضرت خواجه شمس را قدس الله تعالی به
 شخصی گفت که مشکب است فرمودند که مشکب من از کبریا است او است اینطایفه را ذلیل و خوار نه انکار
 رب شرف مدفعه بالا بواب الواسع علی الله لایره حدیث نبویست علیه الصلوة و السلام
 اند که پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و زین سخن بسیار است
 مجبان غریزی و مخلصان صمیمی نمایانید که ملاحظه نفس مرده شده باشد نه هر چه رسانند اند
 نفس الامر را نه هر چه گشتی که بدست صلاح شمارا میاید که منظور دارند نه مصالح نمود

مقدس است تعالی اسرارهم و مناسبت طریق بطریق اصحاب کرام علی حنا جهم و علیهم الصلوٰۃ والسلام
 و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگر چه و پس قری باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی
 عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس است تعالی اسرارهم بهی بر اندراج نهایت و نهایت
 است حضرت خواجه نقشبند قدس است تعالی سره فرموده اند که نهایت را در نهایت و در هیچکس و نظیر
 بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور
 علیه السلام الصلوات و تسلیات آن میسر شد که اولیاد است را در نهایت نهایت شمره از آن
 کمان است بدیند خوشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک شبه فرید و اسلام خود مشرف
 صحبت پیدا و این و آخرین علیه السلام الصلوات و تسلیات و اطمینات مشرف شده بودند
 و پس قری که خیر التابین است افضل آمدنچه جشن او را در اول صحبت خیرش علیه السلام
 الصلوٰۃ والسلام میسر شد و پس قری را آن خصوصیت و آنها میسر شد و لاجرم بهترین قرون
 قرن اصحاب است عنوان است تعالی علیه السلام کلمه ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به بعد
 درجه نمود شخصی را عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد و اینها افضل صحابه ام عمر بن عبد العزیز

قال انما الذي دخل الف فرس و نية مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خير من
 عمر بن العزیز کذا مره پس ناچار سلسله این حضرات سلسله الذهب آمد و مرتبه این طریقه عالی
 بر سایر طرق درنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سایر قرون مبرهن گشت جماعه را که از کمال فضل در
 آغاز شرفی از انعام ارزانی دارند طلوع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را استحضرت
 نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرعه قیاس کن زنگستان من بهار مرا

مصرعه سالی که نوبت از بهارش پیدا است بزرگ فضل الله یونین من ایشان
 و الله و افضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیا نیم جلنا الله سبحانه و ایاکم

من محیی ہولاء الامکار و متابعی انار ہم بحریۃ البنی القریۃ علی آلہ من الصلوات و فضلیا
 و من الخیات الکلبا کہتوبت حضرت مہتمم بہ خان خانان صد و ریاضتہ و در غارش
 محتاجی شبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعتہ سید المرسلین علیہ السلام و علی الصلوات

که عینای آن فوط غیرت اسلام در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
 است که عمل قلیل را با جر خلیل اعتناء تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از سحرت عملی دیگر نیامان
 نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است با ایشان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردد می کنند
 اعتبار بسیار پیدای کند بخلاف وقت این تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را رسیده
 است جهاد اکبر است مقتضای داند و دل من مرید گوید و این جهاد و گفتن را به از جهاد گفتن و ندیدن
 با مردم فقر و بیداری و با این دست محویم **س** مینا لا ارباب النعم لنعیمها و وللعاشق المکیمن با تیر
 و اویم تر از گنیم مقصود نشان که گران رسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی
 میرود و نمک اگر من شبنمی کهنه سبب شبنمی در عالم مرید نیاید اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج
 شریعت و تأیید است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را متقاضی
 و تبو سل ایشان ترویج شریعت میفرمودند و متمسک نیست که چون حق سبحانه بمرتکب محبت شما
 با کار این خانواده بزرگ قدس الله تعالی اسرار هم سخن شما را تا شری بخشنده است و عظمت
 شما شما در نظر اقران نظام گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام
 شوقی پیدا کرده اند منهدم و منهدس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند حکم
 سبحانه عناد من جمیع المسلمین خیر الجزاء و سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلو
 و السلام مفهوم می شود و درین سلطنت ظاهر آن عناد نیست اگر هست از عدم علمت
 است که بهاد اینجا هم کار بجا و انجام و بر سلمان مسالمتیگ تر افتد مصرع چو بید بید
 خویش میسریم بختنا الله سبحانه و ایام علی متابعت سید المرسلین علیه
 آله الصلوات و التسلیمات فقر بقصر بی اینجا آمده بود و خواست که از آمدن خوایشان را
 اطلاع ندهد و بعضی سخنان نافه نویسد و از محبت غریزی که بواسطه بنا سبت فطریست
 خبر بخند قال علیه السلام من حاربنا فلیعلم ایاه یعنی کبیک دوست دارد و با درسم خود را
 بر ما کو اعلام کند و از آن محبت و السلام علیکم و علی جمیع متن اتبع اهدکم لکم
 شخصیت و شرف و بزرگواری عظم صدور یافته در داجی طریقه علیه نقشت بندید

و مقتضی طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را از بیعتی مشکلی فلن جلی میگرد
 و همین شکلی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت باز از ایشان
 و در بعضی قبول می آرد اگر شکوه انجامة نمی بود و انکار صاحب طعام نسبت به کسی بر از ظلمت
 و کدورت بود و احتمال قبول در صورت چه گنجایش پس ندارد کار بر شکلی و آوارگی اند
 و اما باز بروردگان جوین عیش و تنعم را مشکل کار است و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
 إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قاطع است و عبادت عبارت از تدلیس انکار است پس مقصود از خلقت ایشان
 خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دیدار آن که دنیا بخت اینست در زندان عیش و
 بودن اغفل و در است پس آدمی را از شوق محنت کشتی چاره نبود و از ورزش مایه برداری گذشت
 حضرت حق سبحانه و تعالی طاقا از این معنی استقامت که است فرماید سَجَدَ لَهُ كُلُّ الِاعْجَامِ
 و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها مکتوب است و چه به خان اعظم صدور یافته
 در اسف و لهف بر ضعف اسلام و زلونی مسلمانان و تحریض و غرابت قویات اهل اسلام
 و اجراء احکام ایدم الله سبحانه و نصركم على اعداء الاسلام في اعلاء الاحكام مخبر
 صادق علیه آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها فرموده است الاسلام
 یداء غریبا و سيعود کما بدأ فطوبی للغرباء غریب اسلام تا بحدی رسیده است که کفار بر ملا
 طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تخاصی اجراء احکام کفر و بدعتی اهل آن
 در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان اجرای احکام اسلام ممنوع اند و در امتیاز شرع اندوخته و
 مطعون است بری نهفته رخ و دیو در کثرت و نار بسوخت عقل نه خیرت که این چه بود همچو
 سیحان و جحره الشر تحت البیضا گفته اند و رونق شرع شریف باطلین و بسته اند قضیه سر
 گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است و حتراف و دامت و ایلا امروز وجود شریف
 شما مستقیم می شمیرم و مبارز در پیج که ضعیف و شکست خورده شما پانصدیم حق سبحانه و
 تعالی مؤید و ناصر شما و بحکمته النبوی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیات التحیات
 و البرکات در خیر دارد است لکن پیران حدیثی تا قیال انه مجنون درین وقت که آن مجنون

نوبت پیداست + انظار انشال بر سخنان برادر و ایضا چست والا حق از باطل چست
و نور از ظلمت بود و جلد حق و حق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم تنبنا علی متابعتهم و لا الاکابر
علیهم الصلوات و السلام اولاً و آخرتاً بقصد و نیکو سیادت پناهی یسان پیر کمال ملائشان بهتر میدانند
چاغبنا چست که درین باب خبری نوشته آید لیکن این عقد است که حقیر چندگاه است که از آشنای ایشان
مخطوط است مدتی است که ایشان اشتیاق عبثه بوسی داشتند اما درین اثنا صغفه برایشان ظاهر
شده بود و ازانی صاحب فداش بودند بعد از فراغ متوجهه لازمست علیگشتن امید و اعنائت
مکتوبت چست و چهارم نیز بیاد و نقابت پناهی شیخ فرید صدد ریافت و بیان لذت
و الم جسمانی و روحانی تحریص بر تحمل مصایب و الآلام جسمانی و مایه ناسب ذلک حکم ابد سبحانه
و عاقلم فی الدارین بجزیه سید الثقلین علیهم السلام الصلوات و تسلیات لذت و الم و دنیا بر
و قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را در آن لذت روح را در آن الم است و هر چه جسم را در
مستالم است روح را از آن لذت است پس هر چه نقیض یکدیگر باشند و درین نشان که روح بمقام جسم متصل
نموده است و گرفتار جسم جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او منکذ گشته است و بالم
او مستالم نیست مرتبه علوم کالانعام هم در کده اسلمی سا فلیت و نشان ایشان صادق است و ای
نبرادر ای اگر روح ازین کنعاری خلاص نشود و در وطن خصله حجه نماید با چه آرامش است و آدمی
گشت محرم از مقام محرمی بگرزد و باز مسکین زمین سفر نیست از وی بچکس محروم تر از بیماری
روح است که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرا می که بوه طه علت
صفرا شیرینی را تلخ می باید پس بر عتلا فکر از آنکه این مرض لازم است تا در الآلام و مصایب جسمانی حرم
و شادان زندگانی بنمایند پس از پی این عیش و عشرت با خشن به صدمه از آن جان بیاید
با خشن به چون نیک ما حفظ کرده می شود معلوم نیگردد که اگر دنیا در دو الم و مصیبت نمی بود و بگو
بنی از نیکو ظلمتهای آنرا و قایح و حوادث زائل میگردد تا نیکو حوادث و رنگ آنرا و می نامد است
که از آن مرض بنمایند محسوس این فقیر شده در دعوتهای عام که طعام می پزند و علم بر
ینست که نیکو تو را نیک کرد و جمعی از طعام خوابان بشکرتی منجزند و نه قصص

پنجم صاحب سرعیت اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبذیل وارد شوند و از جمله کلمات متقه
 این بزرگواران نفی عبادت غیر حق سبحانه و تعالی است و اگر گفتن بعضی مخلوقات است
 مریض و دیگر از باب غیر حق را سبحانه این حکم مخفی است باینکه است غیر از متابعان ایشان باینکه است
 مشرف نشده اند و غیر از انبیا کس باینکه کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سبحانه
 واحد می گویند حال ایشان از دور و از غالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند یا در عجب
 وجود واحد میدانند و در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در عجب وجود واحد است و هم در استحقاق
 عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آیه اطاعه است و اثبات معبود حق است
 سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بت رسیدن مثل سایر
 مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت با میکنند و آنکه او را سبحانه از حلول و اتحاد
 منزله میکنند و منکران نبوة نه چنین اند بلکه روسا ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه و
 خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تجاوز می نمایند لاجرم
 باز بندگی بر آورده و منکرات افعال مستحق اعمال می افتند و راه اباحت بدینا کشاده می گردد
 گمان می برند که الله اینچیز منوع نیست هر چه میگویند صواب می دانند و هر چه میکنند سباج
 می انگارند خلوا فخلوا فویل لهم و لا تباعهم و لا شبا هم و کلمه دیگر که انبیا علیه السلام
 و تسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیب نیست آنست که این بزرگواران
 به نزل ملائکه معصوم مطلق اند و هیچ تعلوق و تلوث ندارند قائل اند و مناصوحی و جمله کلام
 ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند حق میگویند
 تعالی و تقدس و هر چه میسرانند از حق میسرانند و احکام اجتهادیه ایشان نیز موید بوحی اند اگر
 بالفرض زلتی و فتم میشد فی الحال حق سبحانه و تعالی آن بوحی قطع میفرمود و ایشان منکران که
 مدعیان الوهیت اند هر چه میگویند خود را گویند و همان را صواب دانند بواسطه عدم الوهیت پس انصاف
 در کس است شخصیکه از کمال بخبر و بی خود را اله بگیرد مستحق عبادت و اند و افعال ناشایسته این
 زعم فاسد بر وقوع در تبانی او را چه اعتبار است و راتباع او چه ملازم صریح است لیکه نحو است

نماندیت ندارد بدین فرادانندراج نهایت در بدایت که در عبارت متاخر این سلسله علیه و اقم است
 اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت باید است
 نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت ضرورت است و اکتفا او حقیقت صورت
 از دور است جتنا الله سبحانه بالحقیقة الحققة و جنباً عن الصور الباطلة بحسب البنی المختار و الة
 الابرار علیه و علیهم من الصلوات الکملها و من الحیات افضلها مکتوب است و سوم بیاد است
 بنایی و نهایت و شگافه بیستم فرید صد دریافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی
 و سلیماته در حصول دین متفقند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی
 از کلمات متفقۀ ایشان ثبتنا الله سبحانه و یا لکم علی جادة آبارکم الکلام علی افضلهم صالتا و علی
 بواقیم متابعة الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و سلیماته و برکاتیه علی جمیعهم عموماً و علی
 افضلهم خصوصاً مجتهدانند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد شده است و از
 گرفتاری سرمد خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است
 عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خشن نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را
 نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای لقمۀ ایشان مکلف ساخته
 است تکلیف نمی فرمود و مضیات او تعالی از نامضیات جدا نمیکشت پس شکر این نعمت
 عظمی به کدام زبان است آید و کرامت آنکه از عهدۀ آن برآید الحمد لله الذی النعم علینا و بدارنا
 الی الاسلام و جعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران
 در حصول متفقند کلامه ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و جبر
 و نشر و ارسال درسل و نزول ملک و ورود و غی و لغیم جنت و عذاب تحیم
 بطریق خلود و تابد اختلاف ایشان در بعض احکام است که بفروع دین
 تعلق دارد و حق سبحانه تعالی در هر یک زمانی به هر پیغمبر اولی العزم انبیا آن
 زمان براب بعضی احکام مناسبه آنها و حی فرستاده و یا احکام مخصوصه تکلیف
 فرموده و تبدل در احکام شرعییه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بیار است که بر یک

در بیان این که در رساله که در تحقیق حقیقت ضرورت است و اکتفا او حقیقت صورت از دور است جتنا الله سبحانه بالحقیقة الحققة و جنباً عن الصور الباطلة بحسب البنی المختار و الة الابرار علیه و علیهم من الصلوات الکملها و من الحیات افضلها مکتوب است و سوم بیاد است بنایی و نهایت و شگافه بیستم فرید صد دریافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی و سلیماته در حصول دین متفقند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقۀ ایشان ثبتنا الله سبحانه و یا لکم علی جادة آبارکم الکلام علی افضلهم صالتا و علی بواقیم متابعة الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و سلیماته و برکاتیه علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً مجتهدانند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد شده است و از گرفتاری سرمد خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خشن نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به او امر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای لقمۀ ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مضیات او تعالی از نامضیات جدا نمیکشت پس شکر این نعمت عظمی به کدام زبان است آید و کرامت آنکه از عهدۀ آن برآید الحمد لله الذی النعم علینا و بدارنا الی الاسلام و جعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران در حصول متفقند کلامه ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و جبر و نشر و ارسال درسل و نزول ملک و ورود و غی و لغیم جنت و عذاب تحیم بطریق خلود و تابد اختلاف ایشان در بعض احکام است که بفروع دین تعلق دارد و حق سبحانه تعالی در هر یک زمانی به هر پیغمبر اولی العزم انبیا آن زمان براب بعضی احکام مناسبه آنها و حی فرستاده و یا احکام مخصوصه تکلیف فرموده و تبدل در احکام شرعییه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بیار است که بر یک

بواسطه کمال ناولت مناسبتی بجناب قدس غر سلطان نیست برزخی نوی چهلین دو کار است
 و آن شیخ کامل کل است و قوی ترین فخر طالبان است است لیشم ناقص بسلو که جذبه کار را تمام
 ناکرده پسند شخصی خود را کشیده است طالب صحبت او هم قائل است و انابت او مرضی مهمل است
 بلند طالبان چنین صحبت به پستی می آرد و از زوده به حقیص می اندازد مثلاً مرضیکه از طبیب
 ناقص فار و خورد و از رویا و مرض خود می گوشت و قابلیت از آن مرض خود ضایع میازد
 هر چند آن دارد و در انداختن از تحریف بختدانی الحقیقه نفس مضرت است اینرض اگر ضایع طبیب
 حادثی برسد آن طبیب اول فکر از آن تاثیر آن دارد و نیاید به هلاکت معالجه میفرماید بعد از زوال
 آن تاثیر فکر از آن مرض میگذرد طریق این بزرگواران قدس الله تعالی سرایم صحبت است
 بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدای می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب
 دلی و اگره سیری و فهم شود اگر جریده خود را راستند و متافیه چیزی اخذ نموده بعزت باز گردند گنج
 دارد زیاده برین تصدیق است بقیه الاجوبه السؤل عنها آنکه جناب شیخ بنای معارف
 آگاهی میان شیخ تاج و آن صوبه مغنم اند و بزرگ اما استعداد شمار بطریق ایشان متا
 کلم است بی رابطه مناسبت حصول مطلوب است و الا امر عند کم اگر گاه گاه خبر از احوال
 خود می نوشته باشند تا بان تقریب از جناب چیست نوشته شود مناسبت است چه سلسله
 اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد مکتوب است و دوم بجناب میبر احام
 الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله
 ایست از برای قطع منازل سلوک بهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و این
 فلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول را و در خواست جذبه و سلوک بعبادت
 دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از
 مطالب جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است
 از مقاصد مطلوب است جذبه و تصفیه سابقه از برای تهیل مسالک سلوک است و سلوک که
 نمی کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نماید جذبه اولی که بصورت است مزینه اخیری که حقیقه بایکدی

پس محقق شد که بر تقدیر منتهی خاطر به تکلف که موقت توقیف است از معشره و البیّن دوام توجه بمطلوب محال است
 چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام تصور نیست این که دوام در حقیقت است بواسطه آنست که
 تکلف را در آن موطن مجال نیست پس در دو خاطر در مرتبه تکلف البتّه از دوام توجه است و دوام نگرانی
 قلیاً بتبدیل این سلسله علیه دست می دهد امر دیگر است و دوام توجه که با دحد و بیان اینیم عبارت از
 یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه عبدالحق بن عبادی فرموده اند قدس الله تعالی
 سر که در یادداشت بندشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از آنها آنست
 احوال غریب با این بنظر رتبه علیه است چنانکه سکران غیازانکا خواهد افزود بنوعی هر کس افسانه بخواند افسانه است
 و آنکه پیش نقد خود روانه است آب غیل است و قبضه خون نموده تمام سوسلی را نه خون بود آب بود
 والسلام والا کرام مکتوب است و یکم نیز زیادت آبانی سید محمود صدر یافته در صحبت
 شیخ کامل اکمل واجتباب از صحبت ناقص و ایناسب ذلک حق سبحانه و تعالی را یاد می در طلب کرامت
 فرموده از همه منافی و مومن طلب است اجتناب تمام میسر گرداند بمرتبه الیه السلام البحر عن زیلع البصریه
 و علی آله الصلوات و التیلمات التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب شوق و مشغول بود
 لغش بود در نظر بسیار زیاد چه طلب بیشتر حصول دولت طلب با نعمت عظمی و البته از همه چیز محال
 او است احقر نباید نمود مباد افوتی در وی راه یابد و بدو قتی در آن حرارت تاثیر نماید و منقطع بن بابا
 محافظت آن قیام شکرت بحصول آن دولت کمن شکرتم لایعنیتم و دوام التجا و تضرع است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب را از کعبه جمال الایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا
 و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیاز مندی را دوست نیباید داد و آن لم تنکفوا کوا بیان نمی بینی
 است این محافظت تا زمان حصول شیخ کامل مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن
 بزرگ و در رنگ بیت شد نیست در دست غمال فغای اول قنای فی شیخ است و آن فنا
 بنایا و سبیل فنا فی الله می گردد و **هـ** زان روے که چشم
 نسبت احوال به معبود تو پیرتست اولی پزیرا که طریق افاده
 و استغاده گلبنه بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب بواسطه

باینکه بگوید و بعد به نیت

میدان حاصل است و در وقت حصول انحصار و غیره باید که بخواند و از خدا می خواهم

است بمرتبه ولایت جامع آنهاست که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بے تکلف بودنی در
حصول دوام در کار است که در مرتبه حق البقین است پس اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند
نه برای نفس خود و چه نفس ایشان فدا می حق شده است و خصوص اخلاص ایشان از تصحیح نیست و کار نیست
نیت ایشان فدا فی الله و لقاء با تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای
نفس خود میکند نیت کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس نایل نشود و گرفتاری حق حل و علاجی
آن نشیند ناجا هر چه کند برای حق کند نیت درست و بدیانه نیست در تحمل قدر است در متبعین ایشان
بقتین نیست ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است
بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص بنیاید مخلص است بحسب لام نشان باینها و نفی که
از طریق صوفیه علم و عمل نیست آنست که علوم کلامیه تنذالیه کشنی میگردند و یسر تمام در ادعای
پیدا میشود و کس که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد و ع اینکار دولت است کنون تا اگر رسد
السلام و لا آخراً مکتوب مستقیم زیادت پناهی سید محمود و صد و بیست و در بیان نفی خط
و دفع و ساوسن با تکیه و یا ناسب لک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجنبه قدس خود و مشرف
گرداند که حقیقت رنگاری دین گرفتاری است منع خواطر و دفع و ساوس در طریقه حضرت خواجه
قدس الله تعالی اسماء هم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از متأخرین خانوادہ بزرگ
که چایه خواطر کشیده اند در تمام آن البعین باطن خود را از ورود خواطر باز داشته اند حضرت
خواجه احمر قدس الله تعالی سره و نیت تمام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر است که از دوام
توجه مملو بندند دفع خواطر طلقاً و درونی از مخلصان این سلسله علیهم السلام ما یبغی ربنا
تخت از حال خود چنین خبر میدهند که خواطر از قلب جدی منتفی می گردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح
علی نبینا و علیه الصلوٰه والسلام بصاحب آن قلب بدین هرگز خاطری بر قلب عبور نمیکند نه آنکه
او درین دفع متکلف باشد چه به تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در ایشان خاطر اگر
تکلف نماید هم نیست و همچنین البعین از تحمل و تکلف خبر میدهند و تحمل در مرتبه طریقت است
حقیقت آنست که از تحمل و تکلف واریانیا کرد و در طریقت است و یا در سبک و حقیقت

خود را در خطب است این سخن بختیاف صحیح و الهام صحیح نیز بعین پیوسته است احتمال تحریف ندارد و منظور از
 نفوس است اما بجهت و شرف بتقدیر هم و دلیل این الفهم و اعتدال فاهم و فرض علم اصول هم و خروج عن مرتبه فضل
 و ضلوا فافکار و الزویه و الشفاعة و حق علیهم فضیله الصحبه و فضل الصحابه و حرصوا على محبت ابلیس
 الرسول و مودت اولاد الرسول و من خیر کثیر نالها اهل السنه و اتفقت الصحابه علی ان افضلهم
 الصديق قال الشافعی و هو اعلم باحوال الصحابه و خطرات الناس بعد رسول الله علیه و آله و سلم
 فلم یجدوا تحت ایدیم سما و غیره من ابی بکر و غلوه و قبا هم و هذا الصیرح منه بان الصحابه متفقون علی
 فضلیته الصديق فیکون اجماعا فی الصدرا الاول علی فضلیته فیکون قطیعا لا یسوغ انکاره و اهل بیت
 الرسول مثل کتلت سفینه نوز من بکرها و نجا و من تخلف عنها لک قال بعض العارفين ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم علی کله و صحابه سلم جبل صحابه کالجویم و بالجیم هم هتدون و شبه اهل بیته بسفینه نوح
 الی ان رکب السفینه لا بد له من عایت النجوم لیا من من الهلاک و بدون رعایه النجوم النجاه فمتنق
 قاطعا و ما یشی ان یعلم ان الانکار عن بعض انکار عن جمیع فانه فی فضیله صحبه خیر البشر من کون و
 فضیله لجهته فوق جمیع الفضائل و الکلمات و لهذا لم یبلغ و لم یصلح لجزایر الذی یوخره تا بعین مرتبه
 او من صحبه علیه الصلوٰه و السلام فلا تتدل بفضیله الصحه شیئا کانا ما کان فان ایاهم هم بکرت لجهته
 و نزول الوحی و صیر شهیدا و یألفون احد البصایه هذه القریه من الایمان و الاعمال متفرعه علی الایمان
 کما یها علی حسب الایمان و اجری بینهم من المنازعه و المحاربات فمحمول علی محامل صالحه و حکم بالثبوت ما کان
 عن یهو و جهل و لکن عن اجتهاد و علم و ان اخطار بعضهم فی الاجتهاد و ظلم الخطی و رجه ایضا عند
 سبحانه و اهل الطریق الاوسطین الاواط و التفویض الذی اختاره اهل السنه و هو لطیف و الاسلام و البیاض
 الاحکم بالجهل علم و عمل مستفاد و شریعت و تحصیل اخلاص کم یجوز عدم مرتبه علم و عمل و ابله
 بسوگ طریق صوفیه است تاسیر الی الله قطعه نماید و بفرقه الله متحقق نه شود و حقیقت اخلاص دور
 است و از کمالات مخلصان مجبور آری عامه مومنان بر تشریع و تکلف و لونی الجمیع متحقق
 میشود اما اخلاصی ما در صدور بیان انیم اخلاص من جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات و
 به تحمل و تکلف و این اخلاص منوط بانشار الیه آ فانی و انفسی است که نقیبا و بقا مریوط است و حصول

آخر طریق انداجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت منصرف قیاس کنی بگلستان
سن بهار مراد طریق این بزرگواران بعینه طریق صحاب کرام است عنوان الله تعالی عینهم
چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر بشر علیه علی آله الصلوٰه و التسلیات بطریق اندراج نهایت
بدایت آن میسر میشد که کمال اولیاء است را در نهایت کم است که دست و پا انداختی قاتل حمزه
علیه الرحمت که یکبار در صحبت خیر بشر رسیده بود از دین فی کثیرا البین است افضل انفس علی بن ابی طالب

مبارک رضی الله تعالی عنهما افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز فقال الغباء الذی دخل النیب فربما
معاویه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مره پس باید اندیشید
گروهی که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گرد و نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک
دیگران هیچ نخواهد گنجید و یا علم جنود ربک الالهوس قاصری گر کند انیطایفه راطعن قصور حاش الله که برآم
زبان این گلبه بهمشیران جهان بسته این سلسله اندر روبرو از جمله چه سان بگسلد این سلسله
رزقا الله سبحانه و ایاکم محبت هذه الطایفة العزیز و وجود با کانه هر چند مختصر افتاده است اما معارف بلند و
حقایق ارجمند و آن که یافته اند عزیز خواهند گشت مکتوب بخانه و نهم تیر به سید محمود و زبانیته
در بیان آنکه آدمی را از آنکه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
اهل سنت و جماعه متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و خلاص منوط بسبک
طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد اولیا را در جمیع افعال اعمال حرکات و سکنات است
حضرت حق سبحانه تعالی جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و الشیخه استقامت
که امرت فرموده بکلیت گرفتار جاذبه بس خود گرداناد و مفاوضه شریفه و مرسله لطیفه و روایت
موجب تر گشت و مقتضات فضا و خلاص با انیطایفه بوضوح انجامید اللهم زد طلق فوائده
رفته بود و مخدوم آدمی را از آنکه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و علم و عمل و اخلاص و علم
و تقسیم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه مشکل است و علمی است که مقصود
از آن مجتهد و فقیه قلبی است که در علم کلام تفصیل فرمایند بمقتضای آری صاحبان
و جماعت که فرق ناهجیه و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر غیر مخالف است

جلد
 و چون گفت که هر پیری کند غرض که درین باب فکر عظیم و قابل صادق مرعی داشته اقدام نمایند
 نمود چون کلدان دست برد و علاجی نمی یزد و هر چند شرم می آید که کسی مثال این سخنان باریک
 صحیحه نگه دارد اما اینچنین را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد مکتوب بخانه و چهارم نیز بپایان
 و تقاضای پناهی شریف فرید صدر یافته در میان آنکه اجتناب صحبت مبتدع لازم است ضرر
 صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه شبیه شیعیه
 و نایب فلک عظم الله تعالی اجرم و رفم قدر کم و دیسر امر کم و شرح صدر کم بجزئه سید البشر لم یمن
 نینج البصر غیبه علی که من الصلوات افضلها و من التسلیات الکملها من لم یثکر الناس لم یثکر الله
 که شکر آدمی بچنانی در شکر خدای عزوجل بچنانی و در پس بفقیران بکراهانهای شما لازم است اولاً
 جمیعت حضرت خواجه شما نبوده اید بطفیل شما در آن جمیعت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطها و افز
 بردیم تا اینا چون حکم کبریت بموت بکبر انوبت باین طبقه رسید و سلسله اجتماع فقر و اباحت نظام طالبان
 نیز شما بد جزا کم الله سبحانه عنایه الخیراء که رتبن من زبان شود بر موی بیک شکر تو از هزار تو کم کرد
 آرد آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمار از آنچه نباید دانست محفوظ دارد و بجزئت جلد کم سید المسلمین
 علیه علی که الصلوات و التسلیات اتمها و الکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد
 که در مجلس شریف کلام قسم مردم را گنجایش است و امین خلوت و جلوت کیست و خوابم نشد
 از دیده درین فکر جگر سوزد که غمخوش که شد منزل آسایش خوابت + یقین تصور فرمایند که فدا
 صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که باصحاب
 پیغمبر علیه السلام الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفایت
 یخطی بهم الکفار قرآن و شریعت اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن قرآن
 و شریعت لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن
 هم مطعون است اعادنا الله سبحانه عما یفتخرون از یادقه خلافی و زراعی که در میان عجا علیه هم الرضوان
 بود محمود از بوی نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان بیک ترکیه رسیده بودند و از آنجا
 آزاد گشته انقدر رسیدیم که حضرت امیر در آن باب حق بوده اند و مخالف ایشان خطا بود اما خطا

اسرار هم از برای کی نفس همین کلمه طیبه اختیار فرمودند تا بجا روی زوی راه نری در علم الهی و الله
هرگاه نفس مقام سر کشی و نقص عهد نماید تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام
جدو قال یا حکم بقول الله لا اله الا الله بلکه همیشه از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماره همواره در مقام
نجست و در حدیث آمده است در ضحایل اشک که اگر آنسانها در میهنار او در پهنه و انیکلمه را در پهنه و یکم میهنه
لا حج آید و دیگر و السلام علی من اتبع الهدی و الترمذی متابعه المصطفی علیه علی آن الصلوات و التسلیمات
مکتوب بخانه و موعوم نیز سیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنچه اختلاف علماء و سوء موجودین و عالم
است و اینان فلک است که الله سبحانه علی جاده آدابکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حضرت اسلام
که در نهاد خود دارند ایشان فرموده اند که چه کسی از علماء و یاریدار پیدا کند که ملازم باشد و بیان کند
شرعی می کرده باشد تا خلافت شرعی و حق نشود الحمد لله سبحانه علی فلک مسلمانان به ازین جهت بشارت
و اتم زوگان را ازین جهت چون حقیر بوسطه همین عرض است چه خدمت علیه است چنانکه در علم
آن نموده بضرورت دنیا این گفتن و نوشتن معاف خواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگردد که علماء و یار خود اقل قلیل اند که از حجت و دست گرفته باشند
و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر حجت هر کدام ازین علماء طریقی خواهند
گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا توسل قریب پادشاه
خواهند داشت تا بجا مهم درین ابر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخته و همان
صحب و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریبین خواهد شد و الیها و الله سبحانه
فلک و من فتنه العلماء پس اگر یک عالم را از برای انیغرض انتخاب کنند بهتر بنیاید که از علماء راحت
پیدا شود چه عادت که صحبت او کبریت حسرت و لگه بدانه نشود بعد از اتمل صحیح بهترین این جنس را اختیار
کنند مالا یدر کلمه لا یتکرر کلمه نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است خسران عالم
نیز را ایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و
اضلال ایشان مربوط ساخته اند غیری ابلیس لعین را دید که فارغ و بیچاره است سزاوار
بر گشت علماء را بنوقص کار می کنند و در عجز و اضلال کافی اند عالم که کامرانی و ترن در می

سود و بلیه بجز قبولی بشماره نهند و سود و محذور و اگر نفس اناره انسانی مجهول نیست بر حسب جاه و دست
 انگلی نیست و ترغیر بر او نیست و بالذات خواهان است که خلائق همه بوی محتاج باشند و منتقاد او امر و قوا
 او گردند و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بحدی که
 جل سلطان به آن سعادوت بکشت هم رضی نیست میخاید که سالک او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط
 در حدیث قدسی آمده است عاوانک فانهما تعبت بجا وانی یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا که بدستی
 آن نفس الی باد است بدستش نمی پس بیت محس نمودن تحصیل مروت او از جاه و ریاست و ترغیر و بجز
 فی الحقیقه ادا گردانست بدست خدای عز و جل و لغویته نمودنست مراد شاعت این امر اینک باید

در حدیث قدسی آمده است الکبر بر ادائی و النظرة انزل فی من باغی فی شئ منها و دخلت فی النار و لا ابالی
 دنیا دلی که ملعونه و منوخته حق سبحانه تعالی به طاعت است که حصول دنیا مود و معاون حصول مراد است نفس
 پس که دشمن در دنیا با جال نیست را شاید و ترغیر محمدری گشت علیه علی آله الصلوٰت و التسلیات زیرا که
 در فقر امر وی نفس است و حصول عجز آن مقتضو و ابست انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیات و حکمت در
 تعلیمات شرعیه تعجیر و تحریب همین نفس اماره است شرایط برای دفع بوجای نفس فار و شده اند هر قدر که
 به مقتضای شریعت عمل در آید به اقتضای نفس اماره روز و ال آر دهنذا اتیان یک حکم از احکام شریعت
 در انزاله بوی نفس اماره است از ریاضات و مجاهدات هر ساله که از زود خود کرده شود بلکه این ریاضات
 و مجاهدات که به مقتضای شریعت غرا و نموده اند و متوی بوجای نفس اند بر همان وجوگان در ریاضات و
 مجاهدات تقیه نموده اند اما بجز از اینها سوسو نگشته غیر از تقوی نفس و ترتیب آن نموده مثلاً یک دام و
 او اسیر زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تحریب نفس سودمند تر است از آنکه هزار دنیا را زود
 صرف کند و طعام خوردن در عید و طریح حکم شریعت نافعه است در دفع هوا از آنکه از زود خود ساطع صاحب باشد
 و در کثرت نماز و جماعت ادا کردن که سنتی از منن بجا آورد نیست بر ارباب بهتر است از آنکه تمام
 بخله و ماخله قیام نماید و نماز ادا در ابی جماعت ادا کند با بخله نفس مزکی نشود و از خبیث ماخله ای
 هر چه بکند و در نجاست است فکر از آنکه اینمض ضروری آمد تا نبوت بدی نرساند که طبعه لا اله الا الله
 که ضو است از بلا نفی ابد فاتی النفسی و بکلیه نفس و طبعه این انعم و نسب است اکابر با طقت قدس الشدائی

فریفته نشود و همچنین کالای فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال من را به عیال و خانواده
 بدهند زیاد میباید داد که از دنیا بی رغبت است از کمال فطانت اوست زیاده برین اطاعت است بقیت تصدیق
 آنکه فضائل آب شیخ زکریا دین سن و سال گرفتار کردی گری است با وجود این گرفتاری همواره
 آنجا عاجله که در کمال آسانی است نسبت بحاجه که هر سال است وثیقه عظمی در عالم سبب با توجه شریف
 میداند امیند و راست که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند **تومر**
 و دلیر سمن به روی خویش خوان و شیرین بین به دولت صوری و منوی محصل باد بجز مته اینی الامی
 واکه الامجاد علیه و علیهم من الصلوات فضلها و التسلیمات اکملها مکتوب **بخانه** و حکم نیز بیاد است پناهی شیخ
 فرید صد دریافت در غایت ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته
 می آید که توسل وجود شریف آن سلاطین عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زیر اوقوت گیرند و در راه
 پذیرند ع کار نیست غیر این همه چه به امر و غرا با اهل اسلام را در مینظر گرداب ضلالت است
 هم از سفینه اهل بیت خلیفه شریعت علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التیمات اکملها
 قال علیه الصلوٰۃ والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها ملک همت
 علیا اتمام بیان آنکه این سعادت عظمی را بدست آرند لعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و
 شوکت بیست با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت
 از همیشه بد و باشند این حقیر بر اراده اظهار مثال این سخنان در تریاید و ترویج شریعت حقّه جبه
 حضرت ایشانست بلال در رمضان در حضرت دلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف
 میفرمود گشت بصورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود و الامر عند الله سبحانه سعادت و این محصل باد
 مکتوب **دوم** نیز بیاد است پناهی شیخ فرید صد دریافت در مذمت نفس آماره و بیان مرض ذاتی او
 و علاج از آن مرض حمیت گرامی که از وی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرمود
 بودند طالع مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرف صدرکم و لیسر امرکم و
 جدم الامجد علیه و علی آله من الصلوات فضلها و التسلیمات اکملها ثبتا الله سبحانه علی متابعت
 ظاهر و باطن و رحم اجد عبد قال آمین تا پانزده فقره چند در شکایت مصاحب سور و نذر

اسلام میهند هم شده باشند که در راه خدای غرضی و علائق کردن بر این نیست که مسئله از مسائل
 فقهیه رواج و دادن چه درین فعل اقتدا باینست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات
 و تسلیات و مبارکت است بآن اکابر و بزرگواران که کاملترین حسانت ایشان است و فرموده اند و فرموده اند
 که در اینها غیر از این کابر و بزرگواران نیست و ایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت
 برخلاف نفس و او شده است و در اتفاق احوال گاه است که نفس موافقت کند با اتفاق احوال که برای
 نماید شریعت باشد و در هیچ وقت در وجه علیا است و اتفاق چنانی باین نیست خرج کردن بهای خرج لکها است
 در غیر این نیست اینجا کسی الی نیکند که طالب علم گرفتار از صوفی و راسته چون مقدم باشد جواب یکیم که او
 که منور حقیقت سخن را دریافته است طالب علم با وجود گرفتاری بسبب نجات خلائق است چه تعلیم احکام شرع
 از ویست اگر چه خود بآن منتفع نشود صوفی با وجود دارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلائق کار
 ندارد و شخصی که باو کثرت نجات و الهیه باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده باشد
 آری فی ما که بعد از قضا و بقا و میر عن الله بعد از عالم گردانیده باشد و دعوت خلق فرود آورده است مقام
 نبوت نصیبی دارد و دخل بهلغان شریعت است حکم علماء شریف دارد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء الله و الفضل
 کم کتاب و هم نیز بسیار است بنای شیخ فرید صدر یافته در رغبت بهم کردن این دو دولت
 که ظاهر این احکام شرعیه است و باطن از گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن و همچنان
 بدولت صوری سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متخلی شدن ظاهر است احکام
 شرعیه مضطوعه علی صاحبها الصلوة و السلام و نتیجه سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
 مادی و حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کار است مشرف سازند کار نیست غیر این بهر شیخ
 زیاده تعلیم است و اسلام کمترین بهر شیخ بسیار است بنای شیخ فرید و زهد و دنیا می نمی چون
 و تعلق از رفیت مادی و خود را دانی که است فرموده تمام گرفتار خود گرداند بزرگوار است الی غیر الخیرین و زیاده البصر
 علیه علی الصلوات و تسلیات و دنیا بظاهر شیرین است و بصورت طراوت دارد فی الحقیقه
 سعی بهر قائل مستطاعی است باطن و گرفتاری است لا طایل مقبول او محمد دل است مفتوح و
 همچون است حکم او حکم نجاتی است زائد و در مثل او مثل زهر است بشکال و در مثل است که بچنین است

زود بخیر می کشد و اکثر جهل صوفی نماند که حکم علماء سودا دارند فساد اینها نیز فساد مستند
 است و ظاهر اگر کسی با وجود استطاعت ادوات هم مدعی که باشد تقصیر نماید در کارخانه اسلام نور
 و چه سود آن بمقصر حاجت و دنیا علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد که خود را در چرخ
 مدان گشت و اسلام اندازد و درین باب است و پای بزند بکلم من کثر سود قوم فوهم تخیل که این سطح
 را داخل انجاء کرام سازند مثل خود را مثل آن زال محاکم کار که لیسان چند تنیده خود را در سبک
 خریدان حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوٰۃ و السلام ساخته بود میدست که درین نزدیکی ^{ساقای}
 الغیر بشرف حضور نشاند و متوقع از جناب کیف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه
 بروجه تمام ایشان حق سبحانه و تعالی ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه علی که
 من الصلوٰۃ افضلها من التسلیات کملها گوشه اندوستانان از غربت برآند حال غنیمت زیاده
 سولانا حامدا از سر کار اقبال آثار و طیفه مقرر دارد پارسا ظاهر از حضور یافته بود و امسال نیز امید
 آمده است دولت خیر و مجازی بسیار **مکتوب** و ششم نیز بیاد است و نقابت دستگاه
 شیخ فرید صدور یافته و تحریف عظیم علماء و طلب علم که حاملان شریعت اند نصر کم الله سبحانه علی
 الاعلاء بحرمه سید الانبیاء علیه السلام و صلوات و التحیات محبت نامه گرامی که فقرار آبان
 نوشته بودند بطالع آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند خبری
 خرجی بکمال بعلمان صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر سمیت
 بسیار زیاده در این حکم الظاهر عنوان الباطن میدست که در باطن شریف نیز انجاء کرام تقدیم
 پیدا کرده باشند بکمال اندیشه با فیض از کوزه همان برون تراود که در دست و در تقدیم طالب
 علمان ترویج شریعت حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه علی الصلوٰۃ و التسلیات
 بایشان بر بابت فدای قیامت از شریعت خواهند پرسید انصوف نخواهند پرسید و محل جنیت
 و تجنب از ناز و بسته باتبان شریعت است انبیا صلوات الله و تسلیاته علیهم که بهترین کائنات
 اند و پیشتر ایم دعوت کرده اند و اینها بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این کار بندگان شریف
 پس بزرگترین شرف است در ترویج شریعت و حیای حکمی از حکام علم مخصوص در نماند ستار

در نتیجه است از قرن سابق که کفایت پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار شده و در تعجب
 آنکه در ابتدا پادشاهت اگر روی زمین میسر شود بهتر است مبادا ضلالت و مضلّه در میان آمده خلل در
 کارخانه اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق ساز و بستم اندک سبب بجان علی حادّه ابا تکلم الکرام علی اهلهم
 برسد اکنون اولیّه علی بن قیسم ثانیاً الصلوة و التّجهة والسلام پادشاه نسبت بجایم و زندگ دل است
 نسبت بدین را گردل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح پادشاه صلاح
 عالم است و فساد او فساد عالم میداند که در قرن ماضی بر اهل اسلام چپاگزشته است زبونی
 اهل اسلام با وجود کمال غربت و قرون سابقه این نگذشته بود که مسلمانان بروین خود باشند و کفایت
 برکش خود کرده لکن در نتیجه فتنه دینی بیان نمیشد و در قرن ماضی کفایت بر اهل اسلام استیلا اجرای
 احکام کفر در اسلام میکردند و مسلمانان از اهل احکام اسلام عاجز بودند و اگر سیکر و تقبل میکردند
 و اولیاً و اصحبنا و اخرنا محمد رسول الله علیه و آله و سلم که محبوب رب العالمین است
 معصیان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بغیرت و اعتبار مسلمانان با ولای علی ریش در تعزیه اسلام
 بودند و مسلمانان بسخریه و ستم بر جراحتهای ایشان نمک پاشیدند آفتاب هدایت و ترقی ضلالت
 مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منور می و مغرول امروز که نوید زوال مالک و دولت اسلام
 و بشارة جلوس پادشاه اسلام گوش خاص و عام رسید اهل اسلام بخود لازم دانستند
 که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت و حکومت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت
 خواه زبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدو با تبیین مسائل شرعی است و اظهار
 عقاید کلامی مطابق کتاب و سنت و جماع است تا مبتدعی و ضلالتی در میان آمده از راه شر و کفر
 بفساد نه انجام تقسیم امداد مخصوص بعلما را اهل حق است که رویه آخرت دارند علماء دنیا که نسبت ایشان
 دنیای دنیست صحبت ایشان زهر قاتل است فساد ایشان فساد دینی **ه** عالم که کاملاً
 و تن پروری کند و او خویشی نمی کند که اگر سبزی کند در قرن ماضی هر بلای که
 سر آمد می شود آنچه بود پادشاهان را ایشان از راه میزدند و دود و دغلت که راه ضلالت است
 کرده اند مقتدایان اینها علماء رسو بودند غیر علماء هر که بضلالت رفت کم است که ضلالت

و اگر مسلم بلکه مجتهد مالک و غیره من عند الله بدیهی اند بقدر سلامتی در کمال اوقات نوبه و امراض منوبه متتابع
فکر و دلیل نیستند نظر و فکر و آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آنست اما بعد از نجات از مرض قلبی و قلوب
غشاده بصری غیر از بدیهه هیچ نیست مثلاً صفرائی تا زمانی که علت صفرا گرفتار است ششمرخی قند و نبات
نزد و محتاج دلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج دلیل ندارد احتیاجی که تشاء آن وجود
آنست است بدیهه جنگ اردو بچاره احوال که شخص واحد را نشین می بیند و حکم لجم و حدت آن شخص می کند
مغذ و است و وجود آنست در احوال و حدت شخص را از بدیهه نمی برد و در بنظر عین نمی کشد و متحقق است
که چو لا نگاه استدلال بسیار رنگ است یقینی که از راه دلیل پیدا شود بجهت متعدد است پس در تحصیل
ایمان یقینی فکر از راه مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرائی را از راه علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی
بسیار بنات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی
حاصل شود که وجدان اولی بعلت صفرا به تلخی نبات حاکم است همچنین در سخن فیه نفس آماره بالذات
منکر احکام شرعی است و بالطبع تقاضای آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق دلیل با وجود انکار
و جدای استدلال پس شواهد است پس نفس را در کی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل
نمودن و شواهد و قد علم من زکام و قد غاب من و سها پس مقرر شد که منکر این شریعت با بهره این
علت ظاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصحح غیر شیدیه مجرم کسی بنیاید است پس مقصود از
سیر سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات منوبه است و امراض قلبیه که میوه قلوب هم مرض مشعر
از آنست تا حقیقه ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب طهر است و پس چه وجدان
آماره خلاف آن حاکم است و بر حقیقت که خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان
صفرائی بجلالت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شایسته یقین حقیقی بجلالت منکر بعد از زوال
مرض صفرا صورت بدو پس بعد از تزکیه نفس و الطینان آن حقیقت ایمان صورت و وجدان میگردد و
این قسم ایمان از زوال محفوظ است که بیه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون و شانه
اینان صادق شرفا الله سبحانه و تعالی بنظر این ایمان کمال الحقیقه بحسب التبع الامی القدر شمس
علیه السلام الصلوات افضلها و التلایات مملها مکتوب چهل و هفتم زیارات نبوی شیخ فرید محمد دریافت

و چون

دوزخ اگر در سائر احوال احوال صائم عطا فرماید آنکه از احوال صائم نقصان نکنند و همچنین
 کسی که در وقت هر گنجینه نماید حق سبحانه و تعالی او را بخشد و آرد اگر داند از آنش و در راه مصداق
 آن حضرت علیه الصلوة و التسلیم را میگرداند هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی
 بیزاریت اعمال صالحه خوش شده در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر بفرقه گذشت در تمام سال
 آن فرقه است مباح که بر قدر که میشود جمعیت بایکوشید و اینها را عنایت باید نمود در هر شبی از شبهای
 اینها چندین هزار کس را که از آن فرقه از آدمی سازند و درین راه در یک شب را میکشایند و در راهی
 و در رخ را می بندند و شبها را می نخل میکنند و در راهی حمت میکشایند و تخیل افکار و تاخیر تسخیر
 است در دنیا آنکه در الصلوة و السلام بباله میفرمودند و نامه که در تاخیر تسخیر و تخیل افکار و تاخیر تسخیر
 احتیاج خود است که مناسب تمام بندگیست و بر این افکار کردن سنت است و در وقت افطار این
 دعا میخوانند و در نماز و ابلت العروق و ثبت الاجرائاء الحمد لله که در تراویح و ختم قرآن و درین
 از من بگو که است و در کتاب کثیره و فقنا الله سبحانه بحسب جنیه علیه علی که الصلوة و التسلیات
 و التجات لقیته التصلیح آنکه عنایت نماید در عین ماه رمضان رسید والا در امتثال مر خود را میخواند
 سخن از بعد از آنکه گفتن حکم نیک است و منبری طولی را با بجه در آنچه مضی ایشان خواهد بود
 بهیچ وجه خود را متجاوز داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه می باشد و مقرر است بحث
 قبله گاهی قدس الله کما سر میفرمودند که حقوق شیخ جوهر همه شما ثابت و مقرر است بحث
 این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره توفیق اعمال مرضیه موفق گردانند و بجزمت البنی و آله
 الامجاد علیه الصلوات و التسلیات زیاده برین نصیحت تمام است مکتوب چهل و هشتم
 نیز بیاد است و تقابلت بناهی شیخ فرید و دریافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس
 و همچنین وحدت او را بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه جمیع باجاء به من عند
 بی اند و محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند و در الصلح اینست که ما را بر این کور ساخته اند و فیکم الله
 سبحان علی جاوید آباکم الکلام علی اولهم و فضلهم اولاد علی بواقیتم ثانی الصلوة و السلام
 وجود باری تعالی و تقدس همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اولهم

مشتاقان را رزمی نسین بیان میفرماید لیکن حال و پس ماندگان بیدولت حضور وزیرگان بخیر بخت
 و تبرک است متفاضله از روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرار هم مشروط بشرط است که
 را در ایامی آن مجال نسبت امام محمد زوی الانعام والمنة که با وجود نیاجا داشته باشد این مقصود متوجه
 این فقره شود و بار امری و معین هم از اهل بیت انسرور دنیا و دین بود علیه و علی الله الصلوات و
 الفیضا که سبب نظام این سلسله علیه و در وسط جمعیت نسبت نقشبندیه گشت آری این نسبت علیه
 که درین دنیا بسیار غریب است دلیل آن در نیامانک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت مرتبی آن هم از
 اهل بیت مناسب است و نمایان تقویت آن هم از مالی آن او که تا تکمیل آن دولت عظمی نیز لازم میاید
 همچنانکه شکر این نعمت مقصودی بر فقر لازم است شکر این دولت بر مئه ایشان نیز لازم است
 همچنانکه جمعیت باطن محتاج است به جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه
 محتاج ترین خلایق انسانیت و این شدت احتیاج او را بر وسطه جامعیت او آمده است و آنچه بر هر دو
 است او را تنها در کار است و هر چه محتاج است تخلق دارد پس تعلقات او از همه پیش آمد و هر تعلق
 مستلزم اغراض است از حیث قدس خداوندی جل سلطان پس محروم ترین جمیع خلایق ازین راه
 انسان گشت پایه آخر اوست بگشت محروم از مقام محرومی بگرنه گردد و باز مسکین ترین سطره نسبت
 از وی بچکس محروم تر و حال آنکه افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین راه
 او تمام آمد و آنچه در مریای جمیع خلایق ظاهر است در یکیات او لایح است پس بهترین خلایق ازین
 جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از انجمله هم او از کال منہ محمد علیه و علی الله الصلوة
 و التسلیمات و ابوجهل علیه اللعنة و شکست که توفیق خداوندی غرور حل کفیل جمعیت ظاهری این
 فقر ایشان در جمعیت پلنی نیز بکمال الوکد لایحه میداری تمام است و چون عنایت نماید
 و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان منصرف و دریافت بخاطر فائز گشت که شمه از فضائل این
 عظیم القدر نبویه باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال
 آنها که در نیامه صادر شود بر او از وی فرض ان ایام دیگر است و ادای فرض در نیامه و بایزادی
 فرائض است در اینها و دیگر کسی که فطاری بخاند صامی را در نیامه او را بچند در قبه او از آتش

و علیهم و صلی علیهم غیر فخر و لاله لما خلق سبحانه الخلق ولما اظهر الرؤیة و كان نبیا و آدم من
 الماد و انظر ان شعر لکنه لعصیان کسی در گرد که دارد چنین می پیشرو و پس با چار صدقان این چنین می
 میسر بر علیه الصلوة والسلام خیر الا انکم کنتم میزانه اخرجت نقد وقت ایشانست و گذران او علیه الصلوة
 و السلام بدین نبی آدم الاعراب شد کفر و نفاق نشان حال ایشان تا که ام صاحب دولت با با تبع
 سفت سلمه او بوازند و مکتبعت شریعت ضیاع و سر فرار سازند و فراموشی را که مقرون تصدیق
 حیثه دین است علیه الصلوة و السلام لکن کثیر بر میدارند صاحب کفر این همه درجات که یافتند بوسیله
 است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی بخیر یقین ایمانی در وقت استیلاء و محاندان مثلاً
 سپاسیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک تردیدی کنند آنقدر نمایان می شود و
 اعتبار می گیر که در وقت این اصناف آن در چیز اعتبار نمی آید و البته چون آن سر و محبوب رب العالمین است
 متابعت او بوسیله متابعت یک مرتبه محبوبیت سبب چه محب و هر کس را مثل اخلاق محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود
 میدارد مخالفان از اینجا قیاس را بدید و معجزه معجزی کار بردی هر دو درست است بکسی که خاک در شئیت خاک را بر
 اگر هجرت عابری می شود و هجرت باطنی را بحال معنی می باید داشت با ایشان بآنها باید بود و اصل سبب
 بعد از کمال موم نور و زیادت است که در آن ایام ملی آنسان که در دفعه میدارد و بدین معنی آنسان که اگر او را در
 جل سلطان مساعدت نمود و درست که شرف ملاقات گرامی می شود و زیاده اطباء معجب المال است بیکم است
 سبحانه علی آیه ابان الکرام السلام علیکم و علیکم الیوم الیقین مکتوب و محب و زیادت و ثوابت پناهی شیخ
 فرید و دیانت مکتوب بعد از آن حال بر و شکی خود را در عالم فانی نوشته بودند و چون تقویت ظاهری فقر
 خانقا و سبب پنجاب سادش پناهی بود و اظهار شد آن نموده و همه جامعیت انسان که هم سبب کمال است
 و هم سبب نقصان او نیز ذکر کرده اند و ذکر فضایل شهر مبارک رمضان و مایا سبب و کمال حکم است
 علی آیه ابان الکرام و سلم کن معجبات التلهف و التأسف و الشهادة و الامام در شان خدا عز وجل بیکم
 الموم من احب الله تعالی و تقدس خلقی یدن شیخی از مولانا آن هجرت و اتصال است بعد از نقصان
 ازین سبب هر یک و منقار ازین سبب کل ظلمانی هم قرب در قرب و اتصال در اتصال است الموم سبب و محب
 الی الجیب بیان این معنی است و یکم من کان رجوا الله و اتقاه فان اجله و رلات که تسلیم است

بعد از آنکه از این سبب هر یک و منقار ازین سبب کل ظلمانی هم قرب در قرب و اتصال در اتصال است الموم سبب و محب
 الی الجیب بیان این معنی است و یکم من کان رجوا الله و اتقاه فان اجله و رلات که تسلیم است

میان شیخ زکریا از پرگشته خود کمر میزدند بیا نشندی با ستاره علیّه ایشان و اینها پندار سعادتمند می کردند
 بر اسناد التجار و تصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان و از مدعا هر ملاوی و لمجای غیر از تبه عالمی
 امید دارند بچنانکه ایشان از نوحه اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ و در دوازده
 ادب بوضع دست جرات نمی نمایند فقیر حرم نموده انهارا احوال خود بخوانند امید است که مسئول
 ایشان با جابت مقرون گردد و مکتوب چهل و چهارم نیز بیادوت پناهی شیخ فرید صدر یافت
 در مدحی خیر البش علیّه و آله الصلوٰۃ والسلام در بیان آنکه مقدمه قان شریعت انجیر
 الا هم و کذب آن بدین بنی آدم و در غیبت ابعث سنت سینده او علیّه و آله الصلوٰۃ والسلام
 محبت نامه گرامی سامی در اغراض معشرف و در دیانت بمطالعہ آن مشرف گشت الحمد لله سبحانه
 و المنة کمرانی از قصه محمدی علیّه و آله الصلوٰۃ والسلام بدست آورده اند که محبت فقر و ارتباط
 با دشمنان نتیجه است نمیدانند که این مقصود بر سر درگ و در جواب آن چه نویسد اگر آنکه فقره چند عبارت عریض
 با اثر و فضائل جدی زکریا و ایشان که خیر العرب است نویسد علیّه و آله من الصلوات ائمتها و من التحیات
 اکملها و آن سعادت نامه و سیله نجات اخروی خود سازد و آنکه مداحی او علیه الصلوٰۃ و التحية نماید بلکه
 مستقر خود آن ستایند شعر ما ان حیرت محمدًا بقا لقی بلکن مدحت تعالی بحمد فاق قل و با کمال سجده
 و التوفیق ان محمد رسول الله و ولد آدم و اکثر الناس کجا یوم القيمة و اکرم الاولین و الآخرین علی
 و اول من نشی عن القبر و اول شافق اول مشفق و اول من یقرء باب الحجة فیفتح الله و یجال الماء
 الحمد لیوم القيمة تحته آدم من دونه و هو الذی قال علیه الصلوٰۃ والسلام نحن الاخرون و نحن السابقون
 یوم القيمة و انی قایل قول غیر فخر و انما حبیب الله و انما قائد المرسلین و لا فخر و انما خاتم النبیین و لا فخر
 انما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب من استحق الخلق فحبلته فی خیر هم ثم جعلهم فریقین فحبلته فی خیر هم
 فزوتهم جعلهم قبائل فحبلته فی خیر هم قبیلته ثم جعلهم فی خیر هم متباینا فاما خیر هم فطیبر هم و اما اول
 الناس خروجا اذ اجبوا و اما قائمهم اذ وفدوا و اما خطیبهم اذ انصتوا و اما شفیعهم اذ اجسوا و اما بشیرهم
 اذ ابشروا و اما کرامتهم و اما تقاییم یومئذ یوحی و لو ان النجم یومئذ یدعی و اما اکرمهم و اما آدم علی سید بطون
 علی الف خادم کما هم بعض کمون و اذا کان یوم القيمة کنت امام البیین

بمست از جواب نیکی وضع کرد و مستلزم شخصی در خواب اسطه مناسبتی که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه
 دید و لوازم پادشاهت در خود یافت و معلوم است که شخصی پادشاه شده است بلکه بصورت نیکی پادشاه
 در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاهت را با بصورت نیکی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگر
 بصورت مشایخ شده است و شخصیتش تحقق شدن بحقیقت صورت خبر میدهد مگر خالی بحکمت و عنایت
 خداوندی خل سلطانة شامل حال او شود و بمقام برسد از قوت تا غل فرق بسیار است بسا آن که غل
 بر تربیت داشته باشد تا نبرد نشود و بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمالشان بهره نیابد کجا افتادیم
 گویم که سبب تحقیق غایب شدن باشد که اکثر اینها نوعی بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر
 بعلم محتمل و بدوق و لغوی و بعضی بالحد و زندقه دست بدین این توحید جودی زوده اند و همه را
 احرار میدانند بکافری میدانند و گروههای خود را از ربه تکلیف شرعی باطله میکنند و مدلهات
 و احکام شرعی بنمایند و با بیعالمه خود شوق و خورسند و ایشان او امر شرعی را اگر اعتراض دارند بقله
 میدانند مقصود صلی و لا یشرعیت خیال میکنند حاشا و کلاً لغو و بالله سبحانه من هذا الاعتقاد و لا
 طریقت و شریعت عین یکدیگر اند و مری از مخالفت در میان ایشان و قهر نیست فرق اجمال و
 تفصیل است و هتدال و کشف هر چه بنجالت شریعت است مردود است کل حقیقه دوتة اشعیه
 هنوز زندقه شریعت را بر جا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردانست زرقا الله سبحانه وایلم الا
 علی متابعه الیه شریعه علی الیه اصول و التیلمات و الیجات ظاهر و باطناً معرفت پناه قبله گاه حضرت
 خواجه قدیر الله علیه و آله چند گاه شریعت و جودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار
 میکردند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی که بحال عنایت خویش از ان مقام ترقی ازانی فرموده بشانه راه انداخته
 از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از حق
 موت ایشان یک هفته فرموده اند که مرا عین الیقین معلوم شد که توحید کوچه است تنگ شاه را و دیگر
 پیش ازین هم میدادیم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت این حضرت نیز چند گاه در حضرت ایشان
 انیم شرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در این طریق میارایم گشته بودند اما غنا نیست
 جل سلطانة از ان مقام گزاینده بمقامی که خورشید مشرف گردانید زاده برین موجب اطمینان است

الاعمال

که نظایر اینهاست که گفته اند به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردی آید مثل قول ابن منجه که
 اما الحق وانی نیز البسطای سبحا و امثال اینها ولی در این است که بتوحید شهودی فردی باید آورد و معنی
 را در باید است هرگاه سوای حق سبحانه از نظرشان محقق شد در غلبه آنحال باین الفاظ کلام فرمودند و غیر از حق
 اثبات نمودند معنی انالحق است که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی کند بلکه
 خود را می بیند و از احق میگوید این خود کفر است اینجا کسی گوید که اثبات ناکردن نبی می کند
 و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در انمطلق حیرت است
 تمامها ساکت شده اند و در سبحا نیز تنزیه حق تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرتفع شده است و خلق
 نمیکند و امثال این بختان در مقام عین البصیر که مقام حیرت بعضی است و میسر و چون از مقام
 گزاشند و حق البصیر میسر اند از امثال این کلمات تماشایی گنایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند
 دین مان بسیار از نظایفه که بری صوفیان خود را بنمایند توحید وجودی را شامل ساخته اند
 کمال ارجان نمی دانند و علم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشائخ را بمجالی متخیله خود فرو آورده
 مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کار خود را باین تخیلات راجع داشته اند و اگر بالفرض در عبارات
 بعضی از مشائخ ما تقدم الفاظی که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند و اگر بالفرض در عبارات
 در مقام علم البصیر باینکلمات کلام فرموده اند و در آخر کار ایشان را از مقام گزاشنده اند و از علم البصیر
 برده اند و کسی گوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یک میباشند می بینند پس از عین البصیر نیز
 نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مشائی قیاس شهودی را دیده اند و از آنکه
 بآن توحید تحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مشائی افنی الحقیقت هیچ منافعت زیرا که در وقت
 حصول آن توحید حیرت کلم بازمی و انمطلق نیست و صفا این توحید وجودی یا وجود شهود
 از مقوله علم حیرت و علم باینکه یک چیز نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین البصیر
 بهره ندارد و ارحم صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی و قیاس و مقام معرفت که در حقیقت
 است میسر سازند و در انمطلق علم و حیرت جمع میشوند و علمی که حیرت است و حیرت است علم البصیر

منظور و این مضمون شیخ که چون از مردم عیان و بزرگ ناده اند و کثیر ایشان در این مذهب داخل گشته است زیاده تصدیق نماید و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و بیستم بسیار تنباه عقابت و تنگناهی شیخ فرید بخاری صحت یافته در بیان آنکه توحید و قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که فناء بآن مربوط است و توحید شهودی به فعل است و مخالفت ندارد و بخلاف توحید وجودی و اقوال است آنکه ناظر توحید شهودی باید فرد آورد و اما مخالفت را بجاییش نباشد و توحید شهودی در مرتبه علم الیقین است که تمام حقیقت و چون از تمام سبک زنده حق الیقین میرسد از مثال این احوال تاریخی بنمایند و باز از فلک من الاله و الا حوته و التمثلات البضیحة سلمک الله و سبحانه و عظمک ما یصلکم و صانکم عما شاکم توحید یکبار در شمار راهین لغه علیه درستی دهد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدنی است یعنی شهودی سالک یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود داشتن و غیر او را عدم انگاشتن و با وجود ذرات مجاد منطابق است یکی نباشد پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین است و شهودی از قسم علم الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه قنای این توحید تحقق نمیشود و علم الیقین به آن میسر نمیشود زیرا که روبرویتی با سبقت او مستلزم عدم روبرویت با سواوست بخلاف توحید وجودی که چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین فی معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی است و نیست غایه مافی اباب مستلزم نفی علم ماسوی اوست و در وقت غلبه و سبقتی علم آن یکی مثلاً شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلائی این یقین مستلزم آن نیست که ساره را در آنوقت منفی و معدوم داندا وقتی که آفتاب دیده بسته ساره را را نخواهد دید و شهود او را آفتاب نخواهد بود درین زمان که ساره را نمی بیند میداند که ساره را معدوم نمیبند بلکه میداند که ساره را مستور و در شعشعان نور آفتاب مخلوبند و این شخص با جماعه که نفی وجود ساره را در آنوقت کنند متعام الکلام است و میداند که معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوانی یک ذات است تعالی تقدیر غفل و شرع در جنگ است به خلاف شهودی که درین هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ساره را نفی کردن معدوم دانستن مخالفتی است اما ساره را در آنوقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آنرا نادیدن بوسیله غلبه ظهور آفتاب است و ضعف بصیرتی اگر بصیرانی بنور ساره آنرا نفی کند و در وقت پیدا کردن ساره را را آفتاب میداند و این در در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشائخ

آن قلب است و قلب عالم هرست اما قلب بخلق نفس نوعی از تعلق میجویند و نفس سرحد و تیرگی میجویند
 گشته است اما بهیئت هر چند که مطمئن گردد و هرگز صفات خود بخرد و در پس خطا را در آن بویطن مجال پیدا کند
 باید دانست که در ابقاء صفات نفس با وجود طینان او فواید و منافعی است اگر نفس با کل از ظهور صفات
 خود منزه باشد راه ترقی مسدود میگردد و روح را حکم ملک پیدا میشود و محسوس در مقام خود میگرد و ترقی او
 بواسطه مخالفت نفس است اگر نفس مخالفه مانند ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من الخیاتات آنها و
 من التلیات الملهای وقتی که از جهاد کفار و حجبت میفرمودند و جناس من الجهاد الا صغر الجهاد والا کفر
 جسد و بالنفس الجهاد والا کفر فرمودند و مخالفت نفس در غیوطن بترک غریبت ادبی نیست بلکه یاد او
 آن شکست مهابا لکن تحقیق ترک هم تصنیف است و بهمان اراده انقدر نیست و بهیانی و التجا و تضرع
 بجواب قدس خداوندی جل سلطانہ دست می دهد که کابریا له مثلاً در یک ساعت میسر شود بر اصل سخن
 رویم مقرر است در چیز که اخلاق و مثال محبوب یافته میشود و آنچه نیز بهیئت محبوب محبوب میگردد و بیان
 این فقر است و در عرفا بهیئت چو یکم اندک در متابعت او علیه الصلوة والسلام کونین منجر بمقام محبوبیت است
 فی کل عاقل فی لب التمس لکمال اتباع علیه الصلوة والسلام ظاهر و باطن سخن بظهور انجا میسر میواید
 حال سخن چون از جمل مطلق است هر چند در او میگرد و زیارت می آید لکن کان البحر مد الکلمات بر نقد بحر قبل
 ان تغد کلمات رب و لو جئنا بمثله مداد سخن بجا دیگر باید بود حامل رفیده عا مولا نامحور حافظ اهل علم است
 و کثیر العمال از قلت اسباب سعادت متوجه عکس گشته اگر توجه فرموده از سر کار حضرت آثار سادات و نقابت و شگای
 شیخ جو و طیفه یا ایدادی از برکتش االیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود و زیاده تصدیق نمود و مکتوب حمل و دم
 نیز بشیخ در ویش حد و یافته در بیان آنچه بهترین مصطلها از برای زدودن رنگ محبت مافون خویشان
 از تحقیق جامع قلبیه است سنت است علی صایحها الصلوة والسلام سلم الله تعالی و سبحانه و الباقی اجمع
 تا زاینکه بین تعلقات برانگه قسوست محروم و مجبور است و حقیقت مرآت حقیقت جامع از رنگ
 مافون او غرض جلال است و بهترین مصطلها در ازاله آن رنگ است و سنت سینه مصطفویه است علی
 سیدنا الصلوة والسلام و آنچه که مدار این بر فرم عادات نفسانی دو فرم رسوم طلبانی است و خط
 لمن شرف بهذه النعمة العظمی و یل لمن جرم من نزه الدوله العصوری لبقته المرام که خای خوی غم

اول
و کمال این ستموی بایده و مخالفت ندارد مثلاً در مذهب زبان انفس چیست سزاوارد دل نشسته باطل و
نمودن خیر و بد نیست است اگر این انی شکاف و تفرق است طریقت است و اگر بی تکلف نیست ستم
بلکن طریقت چیست است ستم و کمال ظاهر آنکه شریعت است پس سالکان سب طریقت چیست و اگر دانست
را و هر یک بطایفه طریقت و حیلان ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی سکر وقت و همیشه حال است اگر اینها
را ندانند چه خواهند دانست با کلیه مآخذ میشود و آن علوم متضاده تمام میانشور میگردند و مشکلی
از سبک ساطع الی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی تقدس میاید عالم میداند بنحکم مخالفای
این حق است ایشان باطله علمی قائل اند فی الحقیقه آرای علما بصواب نیست هرگاه همین صوفیه قائل
باشند ذات حق تعالی احدین هیچ حکم نمیگرد و پس حکم در وی با حاطه و سرایان مخالف آن قولست
و پس که ذات او را بجا بچون بجا بچون است هیچ حکمی بوی را نیست آنجا حیرت و نادانی است و در محو طین چهل
حضرت و سرگزینی مخلص حاطه و سرایان را در آن جناب پس چه با اگر آنکه از جانب صوفیه قائل
باشند حکام اند اعتقاد نمودند که ملا ایشان از ذات تعین است و چون آنرا زاید متعین نمیدانند آن
تعیین را عین نیست بگوید و آن تعین اولی که معتبر بود است و جمیع ممکنات ساریت پس حکم با حاطه ذاتی
درست آمد چنانچه گفته است باید دانست که ذات تعالی تقدس از علما اهل حق همچون بیچگونه است
و اسما او چه هست بروی را نیست پس حاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما را از نظر آن صوفیه
بلند آمد و نمیکند نزد آن صوفیه است نزد این علما داخل است و همبرین قیاس است و قرب و
محبت ذاتی و معرفت معارف باطن با علوم ظاهر بنام و کمال بحدی و در حقیر و نقیر مجال مخالفت
نماند در مقام صدیقیه است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدیقیه مقام نبوت
علوم که نبی را علیه الصلوٰۃ و السلام به طریق وحی آمده است حدیث را بطریق
الهام مشکف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس
مخالفت را چه مجال شد و در ادون مقام صدیقیه هر مقامی که باشد نخوی از مشکفی است
صحت تمام در مقام صدیقیه است و پس فرق دیگر در میان این دو علوم نیست که در حق
قطعه از الهام طین اگر بعضی سطر ملک است و ملائکه بعضی در همان خطا و ایشان نیست و الهام اگر محال بود

اینجا که درین کتاب روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی اعمال صالحه در محال است بسیاری از مخالفین
 اینوقت انشیم دعوی مینمایند تا نا الله سبحانه عن استقامت اتم السور و بصدقه علیه الصلوة والسلام و الحی
 مکتوب محکم نیز به محمد خیری صدور یافت و در بیان تحصیل تمام اخلاص که جزو شریعت از اجزای شریعت
 شریعت و در تحصیل آن نیز طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها جمده و ضللی
 علی نبیه و آل محمد و با بعد از طی منازل سلوک قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر
 سلوک تحصیل مقام خلاص است که مربوط بقای الهی فانی و باقی است و این اخلاص جزو شریعت
 از اجزای شریعت چه شریعت راسته و است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادمان شریعت
 اند و تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقه کائنات اما فهم هر کس اینجا رسد که عالم بخواب و خیال آرمیده
 اند و بخور و میوه ناکفای نموده از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه دانند
 شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغرمیدانند نمیدانند که حقیقت معانی است به برتات
 صوفیه مغرورند و به احوال مقامات مفتون به هم اند و سواد طریقت و السلام علینا و علی عباد
 الصالحین مکتوب محکم نیز به محمد خیری صدور یافت و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمان شریعت اند و در بیان علوم شریعت
 الصلوة والسلام و الحی و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمان شریعت اند و در بیان علوم شریعت
 و علوم صوفیه که در مقام صدیقیه که اعلامی مراتب ولایت است فایض میگردند صلا مخالفت نیست
 و اینها سبب دل حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن به مثابه سنت سنییه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
 و الحی و متفرین گرداناد بجزوه النبی و آلہ الامجاد علیهم الصلوات و التسلیمات محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مجبور العالمین است هر چه که خوب مرغوب است از برای مطلوب و محبوب است
 لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس
 انک لمن المرسلین علی طریقتیقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان بها طریقتیقیم فاقبوه و لا
 تتبعوا اهل بیت او را علیه الصلوة والسلام صراطیقیم خوانده ماسومی و در ادخل سبل گردیده
 و اینها سبب دل حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن به مثابه سنت سنییه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
 و الحی و متفرین گرداناد بجزوه النبی و آلہ الامجاد علیهم الصلوات و التسلیمات محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مجبور العالمین است هر چه که خوب مرغوب است از برای مطلوب و محبوب است
 لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس
 انک لمن المرسلین علی طریقتیقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان بها طریقتیقیم فاقبوه و لا
 تتبعوا اهل بیت او را علیه الصلوة والسلام صراطیقیم خوانده ماسومی و در ادخل سبل گردیده

تصور کرده اند و هنوز معرفت را با و راه داده اند از این تعلید بر تبار اینها بهتر اند چه تعلید اینها بر تعلید
مشکوٰه نور نبوت است علیٰ صلوات الله علیها و تعلیمات که خود خطا را با و راه نیست و تقدیر این تعلیمات را رسیدگان از
غیر صحت مرصع برین تفاوت ره از کجاست تا اینجا: و فی الحقیقه انجماعه مشکوراتند که اگر چه اثبات شود
نورانی می کنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی صلی الله علیه و آله فرموده است
بجای آن عباد حق عباد تک و لکن عفاک حق سرفراک دایم عدم حق عبادت خود ظاهر است لیکن
حصول حق معرفت بنا بر آنست که خصایت معرفت در ذات تعالی نشانه همان نیست که به چوینی و
بیچگونگی بشناسد ساد و لی گمان بزد که در معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام
اند گوئیم که در فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت خبر
قنای باشد و اید و لولت برخانی را میسر شود معلومی میفرماید **مستوی** بهیچکس را تا نگردد و این
نیست ره در بارگاه کبریا پس چون معرفت و رای علم باشد باید دانست که امریت و رای دانش
ستعارف که بجز از آن معرفت میکنند و ادراک لبطین میگردند **شعر** فریاد حافظ اینهمه آخر خبر هست
هم قصه غریب حدیث عجیب است **مستوی** اتصالی ببحیف بقیاس بهست رب الناس را
با جان ناس نیک گفتیم ناس انشاس نه ناس غیر از جان جان انشاس نه با و چون در فانی تمام
متفاوت اند لاجرم منتهیان نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که قنای و اتم است معرفت وی اکمل است
کسی دون اوست در فادون اوست در معرفت علی هذا القیاس سبحانه الله سخن بحجارت بایستی از
بجای صلی و نامردی و بی انتقامتی و اثباتی خود می نوشتم و از دوستان مدعو و منوخی طلب می کردم مرا
با مثال این سخنان چه مناسب است اگر از خوشین چنینست چنین: چه خبر دارد از چنان چنین: و
اما بهست بن پایه وطنیت سر پای میگرد که بیا سها درین و سر پایها سینه فرو آید بلکه از اتقات نماید
اگر میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید اگر چه میگوید اگر چه هیچ نمیگوید اگر حاصلی دارد و او را دارد
اگر چه هیچ ندارد و اگر وصل است او را وصل است اگر چه بجاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله
تعالی عنهم سر سیم العلیه که شود و فانی و فقهه است منعی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست پارسدگان
در اتم آن منعی محال است **و** در نیاید حال بختی هیچ خام: پس سخن کوتاه بایند و السلام: و

فاتیحه خوانند و سلام بگویند و سوره حمد بخوانند و در این وقت در مجلس است سینه
 اهل صابها الصلوة والسلام و تحیت و در غایت حصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی سرانهم مسلم شریف
 و مکارم طیفه که از روی کرم صدر از فرموده بودند بمطالعته آن سرور و شایسته گریه شفاست و نبات خود را
 طریقه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی بیکر اکابر این طریقه علیه
 رقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریا حیرت آمیز بر متابعت سنت علی معصوم و صلوات
 و سلام و تحیت این فقیر از قد وقت خود می نویسد که در این احوال و مقامات و در میان
 میان نخستین برو کار یکم باید کرد و لغایت الله سبحانه کردند و الحال آن روی نمانده است الا آنکه احیا گشتی از
 سنن مصطفوی صابها الصلوات و التسلیات نموده آید و احوال هر چه در این باب فوق را مسلم باشد
 می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی سرانهم معمود داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنن ظاهر
 و متبیین و از اند مصرعه کانیست غیر این هیچ باز بخانه را در وقت اول الانیلا اعتبار است
 که تا مدت شب آخر در آن مستحب است درین مرقم بجز خیار است نمی خواهد که سر و تاخیر را در او و صلوة کنج ایشان
 و عجز بشریت است مکتوب و ششم نیز پیش از خود می یافت و در قاریات بحت تعالی و
 تقدس منزله است الا اعتبارها و صفات و ثنوی و اعتبارات و در مذمت جامع تاریدگان که چون بچون
 تصور کرده آن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام مل فنا که مرتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و
 امثال آن مکتوب شریف رسید موجب رحمت گشت حق سبحانه و تعالی نمونه دارد و در کتب با غیر خود
 بگوید و هر چه ما در آن بحت است گفتا نشانه تعبیر نیست اگر چه با صفات باشد و نکته مشکلیست و لا اله الا الله
 غیر گفته نمی دیگر دارد و از غیر غیر صطلح نوشته اند و آن معنی لغوی کرده اند یعنی مطلق لغوی خاص متکلم لغوی عام
 نیست و از آن ذات غر سلطان خبر به لقب غیر نمی توان کرد و از آن خبر به حجابات است احاد است و به
 تعبیرات و جامه ترین عبارات لیس کنش است که زبان فارسی ترجمه آن بچون و چگونه است و علم
 و شهود و معرفت را به سبحانه راه نیست هر چه می بینند و میدانند و شناسند غیر او است لکن آنها اگر قاری
 اگر قاری غیر او نیست پس لغوی آن لازم باشد و تحت کلامه که در آورده اثبات آن ذات بچون بچون
 بکلامه الاله میاید که و این اثبات اولی علی است و از تحقیق بعضی از باب که بنهایت کار نرسد چون بچون

چون بر فروخت + هر چه جز مشوق با حقه بتین لا و قتل غیر حق بر اندازد و نگذارد پس بعد از این
 الحمد لله بحمد حق بنامش ای عشق شکر سوزفت مکتوب و ششم نیز به بلا حاجی محمد ابراهیم
 صد و ریافت و بیان آنکه شریعت تکفل جمیع سعادت و نوبه و اخروی است و مطلبی نیست که در حصول آن
 با او شریعت جنبه از قد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و اینها سبب بک حقیقتا الله سبحانه
 و یا انکم بحقیقه الشریعه المصطفویه علی صاحبها الصلوات و السلام و احوته و یرحمهم الله عبد الله قال آمین
 شریعت را سر و دست علم و عمل و اخلاص این هر سه جزو تحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت
 متحقق شد رضا حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادت و نوبه و اخروی است و خوان
 من بعد که پیش شریعت تکفل جمیع سعادت و نوبه و اخروی اند مطلبی نماند که با واری شریعت در آن مطلب
 از قد طریقت و حقیقت که صوفیه آن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند و تکمیل جزئیات که خلاص
 است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است تا دیگر واری شریعت احوال و موهبت علوم
 و معارف صوفیه و دانش راه و دست و پند از مقاصد انبیا که با هم موهبتات تنبی بها اطفال الطریقه
 از جمیع اینها گزیده بمقام رضا یابید که نهایت مقامات سلوک و جذب است چه مقصود از طی منازل
 طریقت و حقیقت تا ورا تحصیل خلاص نیست که متکلف مقام رضا از تجلیات گانه و مشابیه عارفانه
 از اینها از مراتب ارباب دولت خلاص مقام ضامیر اند که از اینان احوال و موهبت از مقاصد می شنوند
 مشابیه و تجلیات از مطالبی که انداجیم که قمار زندان هم و خیال میسازند و انکالات شریعت
 محروم گردید که اکثر المشکین ما دعوی هم الیه اند که بیتی الیمن ایشا و بهر کس نیست آری حصول مقام
 خلاص و حصول بهر رضا منوط بطبی این احوال و موهبت است و مربوط به تحقق انعلوم و معارف پس اینجا
 محبتات مطلوب باشد و مقدمات مقصود حقیقت بمعنی بصدره جیب الله علیه علی الصلوات و السلام
 برین فخر بعد از ده سال کامل دین راه بوضوح بنمایند و شایسته شریعت که این معنی جلوه گر گشت
 هر چند از اول که قمار احوال و موهبت نیست و غیر از تحقق چه حقیقت شریعت مطلبی در نظر نگیرد
 بعد از عشره کماله حقیقت امر که با و بطور و اندام محمد علی که کماله ایشا و بهر کس نیست آری حصول مقام
 ایشا و بهر کس نیست آری حصول مقام با و باعث خزن و تفرقه است و موهبت را و با ایشان را از جانب فقیر غلام

اطلاعی حقیقت بخیر که اکل افروز اولیا و صلوات است که مراد است که در تفصیل گذرانید به نهایت نهایت رسیده اند
 نیست هر گدای مرد میدان کی شود و پشته آخر میدان کی شود و اگر محض فضل از روی تعالی نشانه نظر بصیرت صاحب
 دولتی را تفصیل مزبور حجت علی حسب امکان و انکاش ایند مطالب اصول بنحو ابرار در آن مطن تیر نماید و بنحو ابرار صحنه و صحنه
 در رنگ ظلال بخیر حقیقت معلوم نماید و اینکار در وقت کنون تا رسد ذلک فضل الهی به تئیسین بسیار و انکه فضل آن
 منع از لایزال حقایق عالم بود و در وقت نهانی که هست تا هر که نظری از اینجا چه و اگر در سخنان و علوم که بشرف و نوا و تئیسین
 اعلم الا قبله اشرف انداز این ابرار اگر که هیچ بنیاد لایزال بنوعیهها **مصلحت نیست** که از پرده برون افتد و از پرده
 در محاسن آن بنوعیه نیست و به سلام علیکم و علی من اتبع الهدی و انهم متابعون له و انهم علیهم من الصلوات و تئیسین
 داد و مهابت اینها بخاطر آنکه از جوار رحمت علیا تیر به تحریر آورده شود و باید دانست که اینها در آن جوار صفات اخلاص است که با برادر
 بین العوالم امکان و فوق اینها صفات حقیقه که روح را تجلیات اینها نصیب و قلب البصفا صافی تعلق است
 و تجلیات اینها شرف است بقوله بنحو ابرار علیا که فوق صفات حقیقه و خل و در هر حضرت ذات اندک و تصدیق اندک تجلیات
 رنگه تجلیات و تئیسین گویند سخن از اینجا را ندان **مصلحت نیست** و قلم اینها رسیده است به **مکتوب** و خجریان جگم
 صد و در میان محبت ذاتی که انعام و ایلام در مقام بل بر است بنجاما اسبانه و ایلام عن بنی ابرار حضرت الیست علیه علی که
 اصلاوت تئیسین است و در هر یک که نفس آماره است و تئیسین از عبارات آیه باطله که ناشی است از وجود
 برهان تئیسین شود و حقیقه بر یک وجود حق و تعالی و قدس قبله توجه نماید و هیچ مقصد بروی نه گذرید چه مقصد
 و بی و چنانکه طالب در حق حقیقه چند احسان است اما کار ابرار است و تئیسین آنرا سبیه میدانند و خیر و مقصود
 نمیشد از این دولت البته بصلوات فاست و تحقق محبت ذاتی که در موطن انعام و ایلام مساوی است از تئیسین
 آنچنان اند که است که از تئیسین اگر که نیست و خود به برای آن خوانند که محل صفای اوست و تعالی و قدس و طلب
 آن مرغی اوست و سرسلطان و از دوزخ پناهگاه آن جویند که تمام حفظ مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب
 حفظ نفس است و نه فرار از دوزخ بود و بهر محنت چه هر چه از محنت نزول این بزرگواران مرغی است و تئیسین
 مطلوب کل ایضاً که بهر حقیقت اخلاص محبوبان دست میدهد و خلاصی از آنکه طایفه اینها حاصل میشود و کلمه تئیسین
 این از دست آید و در هر خط الفتاوی محبت ذاتی که بیا حفظ و صفا و کلمه تئیسین از انعام و ایلام و تئیسین
 کار در خلل است و صفای مطلق به آن محبت شکر سوز است و بی و در مشغولی عشق است که است

آخرت غریبست چنانچه این مزار قبیل جمع شده است اما حسن الدین و الدینا و چنانچه جمعی از ساجده خود را بابت
 خود تمام برآمده اند بوسطه بعضی بنیان حمایت اختیار صورت این را نموده اند و بظاهر غریب نمایند فی الحقیقه
 تعلق ندارند و از ستم خانه دارند حال آنکه هم تجارت و البیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشان مالم ذکر
 خدا نیست در حق یاران خود تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره الله تعالی سوره
 الا قدس در بار مینا جاری را دیدم که چاه هزار دنیا کم و بیش از خیر و فروخت نمود و یک خطه دل و از
 حق بیجا غافل گشت مکتوب و چهارم نیز بولاجی محمد لا هوری ضد دریافت در بیان جواب
 عالم مرطوب بسط و تفصیل مباحث از قدس است و این و بسته با تابغ سید کونین است علیه علی آله
 من الصلوات فضله و التسلیمات کله فلسفه که دیده بصیرت او بکل متابعت حدیث شریعه علیه علی
 آله الصلوات و السلام توجه که تحمل شده است از حقیقت عالم امر بنیاست فضلا عن یحیی بن شعور عن مرتبه
 الوجود و قدس نظر کوتاه او مقصود بر عالم خلوت است و در اینجا نیز نام است جواب خمس که اثبات نموده اند
 همه در عالم نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از ادانی است نفس ناطقه خود همین نفس آلمه است که
 پس بر کینه مختار است و بالذات است او بذات پستی است با عالم امر و راجه نسبت و تجرد را با وجهی نسبت و عقل
 او را که کند از حقوقات که امور را که محسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امری که محسوسات
 مناسبت ندارد و شبهه الی و در مشاهدات پستی در ادراک عقل آید و بند و به کلی عقل نیست که باید اند نظر و انزاع
 بیچونی کوتاه است و غریب محض گمراه و این علامه عالم عقل است عالم امر را و به چونی است و توجه به چگونگی
 ابتدا عالم امر مرتبه قلب است و فوق قلب است و فوق هر سر و فوق هر سر است و فوق حق و انچه چنانچه عالم
 اگر جواب هر سه گویند گنجایش دارد و از کونه نظری خفیه جزا فراموش آورده جواب نکات است و ادراک این
 ختم عالم امر و اطلاع بر حقایق آنها نصیب الی بجان محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چون
 در عالم صغیر انسانست نمونایست از انچه در عالم کبیر است و در عالم کبیر نیز حصول انچه هر سه ماست باشد و غریب
 بعد از انچه هر کس است در رنگ قلب ایشان باین رسته قلب نیز عرش است که گویند باقی مراتب از جواب
 پنجگانه فوق العرش برتر است و در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب ایشان که برتر است
 در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب عرش اگر چه در عالم خلق ظاهر اند اما در عالم امر نیز چنانچه در عالم

جلد اول
از این کتاب معلوم میگردد که این کتاب از قاضی ابی ایمن بن ابی اسحاق
رازی است که این کتاب را در وقت ازل فیروز در باب تفسیر می آید چنانکه پدیدار میاید علی الاصله و تعلیقات
از مایه آن و فایده بسیار دارد و در موه ان السید یونس بن الدین با اهل الفاجر و درنگ سنگ پارس مذکور است و این
هر چه باورد زر گرد و در این حد فایده بسیار است و همچنین آنکه که در سنگ و موه است عالم طراز آن شخص
سافر است اما آن سنگ و از آن کتب در موه بی نصیب بلکه گویم که بی علم و حق و ذات ایشان مضرت که حجت را در
ایشان تمام است اما آن سنگ با یوم القیمه عالم لم یفعله بعد از ظهور حضرت زکریا علیه السلام که نزد خدا عزوجل غیر است و
اشرف موجودات آنرا در سید دنیا و دینه ازل جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا از جفالی بویل و خواست بدین
مخلوقات پس غیر خدا عزوجل خوار ساختن و ذلیل و سبزه عزت دادن بکجا مستقیم است فی الحقیقه معارضه
بجای سبزه و تقادیر این اتفاقی تا فراید که خالصا لوجه الله باشد و از شایه جب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت
خاک باشد و علا آنچنانکه در دنیا است و بغیبت بودنت از دنیا و ایضا علما که باین با اقبال اند و محبت این دنیا
که قمار علم از دنیا انداخته اند علمای سوره و نشر مردم و مصروفین و حال آنکه ایشان خود را مقتدی
میدانند و بهترین علمای آن زمانند و میگویند علی شئی الا انهم هم الکاظمین و خود را هم شیطان میگویند و از انکه در شیطان
الکافر شیطان هم نام دارند و غیری شیطان بعین دید که فارغ نشده است و از تعلیل و نحو خاطر مع ساخته
آن غیری سر از این بگفت که علما و سوادین وقت دنیا را بر این مدعیه که در روز قیامت در این عالم
و لحق درین زمان هر کسی و مانی که در این عالم است و فایده این است که علما که از دنیا بے رغبت اند و از جب جاه و ریاست
است همه شیعی علمای سوادین و فایده این است که علما که از دنیا بے رغبت اند و از جب جاه و ریاست
و مال و رفعت از اهل علم و اخلاص اند و در دنیا دنیا علیهم الصلوات و تعلیقات و بهترین خلایق ایشانند که نزد
قیامت سیاه این از این خون شهدا که بیمل الله و زن خواهند کرد و باین سیاهی خواهد چید و نوم
احلای عباد و در شان ایشان تحقیق است ایشانند که جلال عزت و نظر شان تجسم آمده و قیامت دنیا و دنیا
از این شایسته آنرا بنظر آید و این را بدین نوال است و بافتن لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی
باز و شایسته و عظمت آخرت خود و جلال لایزال است و ذلیل و شایسته دنیا و ایضا از این هم که در وقت آخرت
الآن الدیناء الآخرة ضامن ان غیبت احدی منکم و اگر دنیا شایسته

که خدمت فقر و آینه در گنده بخدمت و از آب نان پنهان خبر دار باشد مسلم است و اگر با تمجی گفته اند که تربیت جماعه
طالبان بخدمت و در مقام شغف نشیند ممنوع است و در برابر خیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرمود و جلوفرد که
شما بکنید که شیخ اهدا و از جانب افتد بعضی طالبان مشغولی بکج و در حال بعضی را با ساند که ما را با حضور طلبیدن و مشغول
گفتن حوالی سیدن نیست فقیر در نیاب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم القدر بخیر نمود یعنی هم تعلیم از جنس
سفات محضت علی الخصوص که منتهی بر ضرورت باشد و الضرورة تقدر بقدرها کسفات هم مخصوص زبان حیوة
ایشان بشبده و از حال ایشان مشغولی گفتن و حال طالبان پرسیدن و از خیانت است نوشته بودند که
نسبت پیر و تنگ برآمد یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد و ما تکمیل صناعت بجهت افکار است بخوبی که سید و
و ظم کرده بود و افکار متاخران آنرا و چند زاده کرده است بهمان طریقت مانند خود عین نقص است نسبتی که حضرت
خواجه نقشبند و زمان حضرت خواجه عبد الخالق بود قدس سره علیه السلام و القیاس علی الخصوص که حضرت
خواجه و ضد تکمیل این نسبت بوده اند و از تمام نمیدانند که اگر حیوة و فایکد و یا و ده خداوندی جل سلطان این نسبت
را تا بحال می بردند می کردن و عدم زیادتی آن مناسبت و فقیر نمیدانند که این نسبت چه طور باشد و یا ندانند تا خود
علاحد و اید نسبت ایشان سلسله دارد و این سخن مکرر در حضور ایشان شخص شده بود شیخ اهدا و فقیر نسبت
را چه دانند که چیست بخوبی و حضور قلبی داشت و بگزارایم معلوم نیست که چه حالتیست بر پا دارند آن نسبت
و اینانند تا فقیر هم مدافعت باشد و قعات را اعتبار نهند که خیالی اند که ندارند شیطان دشمن قویست از تسلیات
او این نسبت است الا سجد علیهم السلام و در نسبت های مکتوبه بودند و ما آن سبک بودن با اختیار نبود و چنانکه در حضور
نموده بود و حال هم آن سبک حال خود است و ازل شده آنرا زائل تصور کردن خیالت آوار یکم از اول شنوند
آن حالتی ندارد و انگیزی را که سر میانه فلاتش از وی زائل میگردد و بعد از آب انقضای هم و امانی در میماند
توان گفت که هنوز آنش در وی مکنونست و قواعدا اعتبار نیست این سخن اگر امر فرموده است منتظر باشند
فرود آید و بعد از آن خواهد یافت چون شما بدان نوشته بودید و ضرورت در جواب آن سخن گفته شد
و آلا به تقریب سخن کردن بیشتر شود مکتوب سی و سی و سوم به ملا حاجی محمد لاهوری صد و بیست و یک
نویسید که بعد از آنکه محبت دنیا گرفتارند و هم را وسیله حصول دنیا ساخته و در معطلی و دوا و کم از
در نیایند به رغبت گشته اند علماء را محبت دنیا و رغبت و آن کلک چهره چنان است غلامی

در شریک مطابق علم نباشد پس حکم این بزرگواران کاد با شریک غیر مطابق و غیر نفس الامر است زیرا که چنانچه
گوئیم که این بزرگواران باید در تهمید خود خجسته کرده اند و رنگ آنکه شخصی حکم کند بآنکه صورت نیست و مرآت
دیده الم بچشم نیز مطابق و قیاس نیست چه در مرآت آن صورت لایذیه است چه صورت در مرآت اصلانیت تا دیده شود آن
شخص در بچشم عرفا کاذب نمیدانند چنانچه مطابق نفس الامر نباشد که او در بچشم معذور است و عیال کذب می فرماید
است مساوی است معذور از اهل احوال نمایان است مانند آنست تا دانسته شود که اگر قبول حدت وجود بوده است
اگر شفا بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم انانها است انکارش انکار دارد و هر چند غیر محسوس است
جواب دیگر از برادر فیه شک نیست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی مواضع اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین اشتراک ممکن
با وجهی است و تقدیر بعضی امور عرفیه هر چند با ذات ممتازند پس تقدیر غلبت است با امتیاز از نظر محض میگرد و با اشتراک
در نظر نیز باید پس در بعضی صورت اگر حکم بعینیه یکدیگر کنند مطابق و قیاس خواهد بود و کذب اصلا محال نخواهد بود و طایفه و
مثل آن نیز بر همین قیاس باید کرد و السلام مکتوب سه و دوم به مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمال
که مخصوص صاحب کمال است رضوان الله تعالی علیه و از اولیایم که بآن کمال مشرف شده است و در حضرت
هم که بر وجه تمام ظهور خواهد یافت و آن کمال فخری نسبت به بزرگواران است و در بیان آنکه کمال صنعت بتلاقی
افکار است و یاد فی آن نتایج انظار نسبت پیرا که همان صرافت باشد موجب است میرشد تواند که از کمال
ساده و اینان فلک التفاتیه گرامی و دریافت کسب خانه الحمد والمنة که در اوقات دکان ازیاد و زرفته اند و
بقتیری اند که میگردد و در باره هیچ خاطر خود شامی کنم از عدم دریافت نسبت جامع پیر دست که علیه الرحمة
نوشته بودند و سبب پیر شده و ما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نماید و
فهم کسی چه در باید و انانچه در گیرد در حصول شریک طریقی بطلان صحبت بهر چه که باشد و کار است و بدون خطه القلم
نه سوده شنی باید خوش منتانی به تا با تو حکایت کنم از هر بابی اما حکم سواد را جوانی باید این تقدیر می
نماید که هر مقامی از علوم و معارف و حکمت و جمال و سعید و دیگر در مقامی مناسب و توجه است و در مقام
و دیگر تلاوت و نماز است مقام مخصوص بچند پادشاه و تقابل سلوک مقامی باین هر دو دولت متمیز است
و مقامی است که از هر دو جهت جزیه و سلوک است نه جزیه با و مسائل سلوک بآن تعلقی نیست مقام پس شکر است
احسن انسر و علیه علی که و علیهم من الصلوات افضلها و من التلیات الکملها باین مقام ممتازند و این

اکنون بخواهیم سر عقل و شش دست و گامی بهین محبت باعث حکم با حاطه و قریب می کرد و تقسیم قیام از دو
 قسم است و در هر دو حالت هر چند مطابق نفس الامر و وفق شریعت نیست و تطبیق آن به شریعت و نفس الامر
 متکلف محسوب است در این تکلفات باره فلسفه اسلامی اینها میگویند که اصول فاسد خود را بقوانین شرعی مطابق
 سازند تا با خود ملاصق و مثل آن این قبیل است غایه انی الی باب کشفی خطا که اجتهاد و دارد که
 داورت و عثمان آن مرفوع است بلکه یک وجه از درجات صواب در حق است اینقدر تفاوت دارند که
 معتقدان مجتهد حکم مجتهد دارند و وجه از درجه صواب بر تقدیر خطایر میبایند بخلاف معتقدان اهل کشف که معتقد
 نیستند و از وجه صواب تقدیر خطا محرومند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس
 عقیده اول بر تقدیر مثال خطا جائز نباشد و عقیده ثانی بر تقدیر احتمال خطا با صحت بلکه وجوب و بشود بعضی انسا که
 که مدبران کثینات کونیست نیز از قبیل احکام سابقه است این شهود را شهود وحدت و کثرت نایمید و ایند
 زیرا که وجوب تکلیف و تقدیر که چون و چگونه است هرگز در مایه چونی بگنجد و در مجالی چندی نایمید اما کافی در
 مکان بجزایش ندارد و چون لایرون دایره چون باید حجت لاسکاماداری مکان باید طلبیده و آفاق
 نفس دیده بشود آیات او بند بجان و تعالی تقدس قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس سره و کاشف
 فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن به غیر است بجهت کلمه لا نفی آن باید کرد است و رنگا
 سموتی سنجی گویند که در قطب که دایان سلطان چه کار دارد و صورت پرست غافل معنی چه دانند آخر گویا جمال
 بنان پنهان چه کار دارد اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ چه نقشبند به وجه غیر ایشان و فتنه است
 که غیر خاست در وحدت وجود و قرب و صیحت دایره در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که
 این احوال ظهور و توسط احوال اینها از روی داده باشد و بعد از آن از این مقام گزاینده باشد چنانچه
 غیر از احوال خود در انقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود دیگرانی نام در باطن بجانب احدیت صریح
 ظاهر ایشان که کثرت مین است بآن احکام و آن شهود مشرف میبازند و در باطن بیکان احدیت اند و در ظاهر
 مشاهد میبایند و کثرت چنانچه احوال خود خبر داده است و ادلای که مکتوب و تحقیق آن جواب تفصیل در
 رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است یا به مقام تحمل زیادتى بر آنچه مذکور شد در هر
 گشته در هر گاه چون و نفس امور حوادث متعده باشند و قریب با حاطه و دایره نباشد و شهود وحدت

عین جازم نکرود و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و صحنه کل شیخ بر روی کبری متعین است اولاد و سبب
 عجب است که شیخ محی الدین و ابوالحسن اوفات و حسب التکلیف مجهول مطلق می گویند و محکوم علیه علمی نمی
 دانست و ذلک عاطفه ذاتی و قرب سمیت ذاتیه اثبات می نمایند و اما هر حکم علی الذات تعالی و تقدس فاعلا
 ناقلا العلماء اس اهل سنته من القرب العلی والا عاطفه اعلیه و در زمان حصول علوم و تحارف بنامانی مشرب
 و جودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالمی شنیدار نیست و بتضرع و زاری
 و مایه که در خیمه قوت زائل نکرود و اما آنکه حیرت تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما یبغی منكشف شد
 معلوم گشت که عالم چند مرایای کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات بهای اما سطیحات ظاهر نیست ظن
 عین اصل نه چنانکه در سبیل تعلیم و جودی است این بحث بمشالی مضحک گرد و مثلاً عالمی و ذوقی خواست
 که کمالات متعین خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و ضمایمی سخنة خود را در معرض و ضوع آورد و بجاد حروف
 و اصوات نمود و مراکتبی آن کمالات مخفی را ظاهر ساخت در صورتی نتوان گفت که این حروف و اصوات
 که مجالی و مرایای آن کمالات مخفی شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات یا فیرا
 یا بها بالذات یا سمیت دارند بلکه نسبت در میان دالیه و مولویه است حروف و اصوات اشیان دوال
 بیس نیستند بر آن کمالات بصرف اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است از روی او نام و
 خیالات است فی الحقیقه از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و
 اصوات مناسبت ظاهریه و مظهریه و مولویه و دالیه متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه
 بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای و همیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب
 معز و مبر است و ما نحن فی سیه نیز غیر از علاقه دالیه و مولویه و ظاهریه و مظهریه نیست عالم علم وجود
 ضا خود است که او تقدس ظاهر است مظهر کمالات اسمی و صفاتی اولی سحانه و همین علما بعضی را بواسطه
 عوارض باعث بعضی احکام و همیه میگردد و بعضی را کثرت ملکیات پیچید برین احکام می آرد که صورت آن مراقبات
 و تشخیص نقش می بند و بعضی دیگر را علم توحید و کمال آن بخوبی از ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت تامل
 می کنند و در خللی دایره ظلم مجال کاری ندارد و بعضی دیگر را نشان این احکام غلبه محبت است که بواسطه تسلط
 محبت بر محبت بخیر و بر از نظر محبت بخیر و بر محبت بخیر می بیند و آنکه و نفس الامر بخیر محبت بخیر نیست

[illegible]

این مبتدیان هم گوییم مثلاً شعبه بازی در پرده نشسته صورتها کجا و چند را در حرکت می آرد و افعال عریضه
 در آنها کجا و میاید جامعه جدید البصر میدهند که جاعل این افعال در آن صورتها کجا و در آن شخص برده اند
 است اما مبتدیان این افعال همان صورتها را میگویند که صورت متحرک نمی گویند که شعبه بازی محرمی است
 نفس الامر درین حکم محقق اند که اینها علیهم الصلوات و تسلیما بهمین حکم مطلق اند و حکم بوجدت فعل از جمله
 سکرات است بل الحق اصیرح ان الفاعل متحد و خالق الافعال واحد و همچنین است علومی که در وجود
 وجود گرفته اند منبای آن بر سر وقت و غلبه حالت عکس درستی علوم کدینه مطابقت نیست
 با صیرح علوم شرعی که بر سر تجاوز است از سر است و حق با حقیقتة اهل اسرار است و با سوسی
 ذلک از نذره و محاذ او سر وقت و غلبه حال این تمام مطابقت و مقام عبادت میسر است و ادوای این
 نحوی از سر تحقیق است اگر بگویم شرح این بجهت شود شخصی از خود چه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود
 از سلوک چیست فرمودند مقصد جمالی فیضی است که در دو هند لال کشنی شود و ضرر و خد که تا معرفت نماند بر
 معارف شرعیه حاصل کند اگر چه در راه او زمان بپایدا می شوند اما اگر نهایت کار رسانند آن زمان بسیار
 میگردند و همان معارف شرعیه وجه فیضی معلوم میگردند و از ضیق شلالان فضا اطلاق کشف آید
 یعنی بنحیانی که بنی علیهم السلام آن علوم را از وحی می گردانند بزرگواران بطریق اہل العلوم را از اہل
 اخذ میکنند علما این علوم را از شراعی اخذ کرده بطریق اجمال در ده اندک آن علوم چنانکه انبیا را علیهم
 الصلوٰۃ و السلام حاصل و تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان نحو حاصل میشود اصاله و تبعیہ و بیانت
 با ششم کمال از اولیا اہل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاو له و از منہ متباعدہ تنجیب می نمایند بخاطر او
 که یک ساله اجمالی استدلالی و فصلی نویسم اما کاخ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانہ دین
 بوده باشد و اسلام کمرب و کیم و کیم صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید و جود
 و قرب معیت ذاتی او تعالی و تقدس او و شستن از این مقام با بعضی اسوله و جوبه که تعلق تحقیق
 این مقام دارند بنسبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعہ سید المرسلین علیهم السلام که علیهم السلام
 افضلها و ارفق تسلیمات ائمہا شخصه که در مجلس شریف ایشان بود و نقل کرد که یکے ان
 در ایشان میان شیخ نظام تھانیری و آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او

تو بلی اندر انهم بقیه ازین بوجود عدم می کنند و این پیش از قیامت این را زوالی مشهور نیست بلکه
 وقت هست گاهی اورا از وی می ستانند و گاهی باز می بندند و بقای که بعد از فنا می آید هست از زوال مصون
 و داخل محفوظ است زمانی ایشان قنای دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فانی باقی فانیست
 که زوالی نیست از جمیع احوال مخلوقات است و در این بصدقه نه چنین است حضرت خود چه بفرمودند و چه
 تعالی فرموده اند و بوجود عدم بوجود بشریه عود می کند و بوجود فانی بوجود بشریه عود نمی کند پس
 بر مبنای وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمد بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان باس وقت
 اوقات است و نه با ایشانشان با احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از
 حال وقت گشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان
 نکند که دوام وقت باعتبار بقای اثر اوقات از زمین و غیره اطلاق کرده اند لایزال دوام بعین الوقت
 و الاستمرار نفس الان النفس الباقیه من الحق شیبایل القول ان بعض الظن انهم سخن تطویل بخایید بر سر
 اصل سخن آنیم گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس یزدی جل شانیه نیست پس از مقام بندگی و ذل و
 انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلعت انسانی اداره و ظایف بندگیست و اگر در ابتدا و وسط عشق و محبت داد
 اند مقصود قطره تعلق است از اودون جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از
 بر حصول مقام عبودیت اندیده خلا جل شانیه وقتی شود که اگر قنای و بندگی غیر او تعالی بتمام
 خلاص شود عشق و محبت وسیله الطاعه پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایه مقام عبودیت است
 و در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست در مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبتی نمی یابد
 الا احتیاج من بچانه و الاستغناء الا تم ذاتا و صفتی من جارفی المولی تعالی و قدس است
 که ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او غر سلطانه و افعال خود را با افعال او سبحانه به هیچ
 وجه مناسب و اند اطلاق ظلیت بهم از جمله مناسبات است ازین بهم تنزه نماید و را
 سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین به هیچ چیز استثنائی نباید توحید فعلی که محم
 را و را شایسته دست می دهد و فاعل چه حق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق
 این افعال بکسیت نه مباشران افعال که این سخن خود زود بکسیت که بفرقه رسانان این را بشنای و واضح

الحمدی و ربکم یا ربی النبی المصطفوی علیه علی آله الصلوات افضلها و من التجیات اکملها فیسئلکم چه نوعی است که
از جناب مقدس ملامی خود استیلا و تقدس بزرگان می آرم محض کن و یا قرا کرده باشم جناب کبرای او از ان بلند
تر است که زبان زده مثل من هرزه گوئی گردد و چون از بچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید کفانی و
لامکانی آنچه بودید بچاره از بیرون خود چه سر کند و در مادی خود گزری ندارد و در دگر گزین
نیک در پس بد بود و اگر چه عمری گزند و در خود بود و یا نهیمنی هم در نفسی که نهایت کار میرشد و بهرست
حضرات خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و
و بقا هر چه می بینند و هر چه می شناسند و خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی فکر
افلا تبصرون پیش ازین هر سیری که هست و دخل سیر آفاقی است که حاصلش بجا صلی است اطلاق لفظ
بجایگاه حصول اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرایط و محالست از شهود نفسی که در نوم نیست و از ازا
رنگ شهوت چلی صوری که نفس تحلی است تحلیل نکند حاشا و کلام تجلی صوری بر قسم که باشد و دخل سیر آفاقی
است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود نفسی در مرتبه رخنه یقین است که نهایت مراتب کمال
است و اطلاق لفظ شهود در مقام ازنگی میدان عبارت است و الا بچنانکه مطلب ایشان بچون و
بر بچگون است نسبت ایشان بان مطلب نیز بچون و بچگونه است چون را به بچون را نه است شتموی
التصا که بحیف بقیاس بهرست ربان ناس با جان ناس به یک گفت ناس را شناس نه پتان
غیر از جان جان ناس به و نشاء تو هم تا و شهود نفسی باشد و صوری مذکور حصول بقای شخص است
در هر دو مقام تجلی صورتی نیست اگر فی بجله فر قیدی از قیود می نماید اما واحد فنا غیر ساند نفس
بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و نفسی خود بعد از فنا می اتم و بقای اکمل پس لا جرم از قلت
معرفه تفرقه در میان این دو بقائی تواند کرد و ناچار حکم با حاکمی نمایند اگر معلوم کنند که بقای
نمانی نزد ایشان محصور ببقا باشد است و آن وجود را قیود موهوب حلال می گویند شاید
ازین توهم خلاص شود اینجا کسی نگوید که بقا با بقا عبارت از بافتن خود است همین حقیقتی و تقدس
بچون است که از این معنی عبارت است و قیوم متفاد شود و از آنجا که گوئیم کلین بقا در مقام حبه
تجلی را بعد از ستملا که و ضحکال که شکینه فنا است و دست میدهد و کابر نقشبندیه قدس الله

در اینصورت که اگر از این جهت منور باشد یا نیت قربت استمالش کرده باشد در وضو تجویز نکند که مردم آن باب
 بخورند که آن نیت امام اعظم نجس مغلطه است و فقها منته خورون آن اکبره اند و خوردن آنرا مکروه داشته اند
 اگر بقیه آن منور خوردن شفا آفته اند اگر از عتقا کنی طلب نماید انسان این سندان فقیر طریقی دفعه در
 یحیی مثل این بنا و تم شده بود بعضی از باران دفعه نموده بودند که آب غسل و فقیر را بخورند و الاضر عظیم
 خواهد هر چند دفعه و فائده نکرد و کتب تهجیه نمود مخلصی بدینند که اگر بعد از تثلیث غسل نیت و قربت نکند
 و مرتبه چهارم آب غسل نمیشود باین حلیه تجویز نموده آب غسل چهارم را بی نیت قربت بخوردنش داد و اینصورت
 مستعمل نقل کرده اند که بعضی از علما شمار بر این نشان سجده میکنند باین بوس هم کفایت نمی کنند و نیت غسل
 از این شمس است منع نشان بچند و یکا که در نماز اجتناب این قسم افعال از همه سس مطلوبست علی الخصوص
 شخصی که با قضا اخلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال از آن است ضرورت است که مقلدان افعال او قضا
 خواهند کرد و در بالا خوانند قضا و اینصورت باطله علوم و احوال است موارثت افعال انوکسی از علوم حلال
 میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و حق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میشود که اعمال را
 بشناسد و کیفیت عمل بداند و آن علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سایر فروع و علم حاملات و نکاح
 و طلاق و بیایا و علم خبر که خوشحانه و تلک برو و حبس خسته است و اورا بدان دعوت فرموده است و غیوم
 اکسایه است از تخرن آن بچکس لا چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از حصول
 و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس این همچنانکه مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود از کتب تصوف
 نیز مذکور شود و کتب تهجیه عبارات فارسی بسیارند مثل مجموع و عمده الاسلام و کفر فارسی بلکه از کتب تصوف
 اگر مذکور شود که نیست که آن با حلال تعلق دارد و در قال دینی باید و از کتب فقه مذکور باشد با حلال ضرر دارد
 زیادت چه اطلاق نماید تعلیل علی الکثیر اندکی پیش تو گفتم عم دل رسیدم به که دل زرده شوئی و نیت
 سخن بسیار است در زفاف و سجانه و ایام اتباع جینی علیه علی آله الصلو و التسلیم مکتوب سیم در
 بیان شهود و اخاقی و نفسی و بفرقه در میان شهود و نفسی و تحلی صوری و در بیان غلو شان مقام
 عبود و مطابقت علم مقام با علوم شرعی و اینان فلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم خدایان این مرکزگاه
 است میفرمودند که این مکتوب نیز بیشتر نظام تهامین سری صدور یافته است به شرف علم سجانه کمال الاشیاء

افضلها و حسن التلبیة کما لها کمترین است و محرم شیخ نظام تهانیس که صد و پانزده در بیان این عریض است
 در ادای عریض و رعایت سنن و اوقات بمسائل در ادای نافله در حبس و عریض و منتهی نمودن آنکه نماز
 مختصن نصف اخیر از شب منتهی کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منتهی کردن از تجویز نمودن مردان
 که سجده کنند بر عصمت الله سبحانه و ایاکم علی التصلب التمسک و بخانا و ایاکم علی التلبیة التامه که منتهی است
 لمستحی عنه زیاده البصر علیه علی آله الصلوات تمها و التلبیة التامه مقربات اعمال و عریض اندایان و عریض
 فی عریض سلم اعتبار نیست ادا فرضی از فرضی در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگر چه نیست
 حاصل می شود و نفی که باشد از صلوة و صوم و فکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم که رعایت سنتی از سنن و
 آداب حین ادا فرضی نیز همین حکم دارد متفق است که روزی البیرونین حضرت فاروق رضی الله
 نماز بامداد را بجا آوردند بعد از فرغ صلوة در قوم نگاه کردند شخصی از صحابه و در آنوقت نیافتند
 فرمودند که فلان شجاعت حاضر شد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد تا جایی که در وقت خواب
 باده باشد فرمودند که اگر تمام شب بیدار بودی چرا بیدار می گردی و بهتر می بود پس رعایت او و چنان
 از کردی اگر چه بهتر می باشد بلیکف که تخیری بمزایب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور
 باین رتبه و چنانکه بجمع کند فقد فادورا عظیم و بدون خطا التقاد مثلا تصدق و انگی در حساب کوه چنان
 که از تصدق جبال عظام از دلبسته یق نقل بمزایب بهتر است رعایت ادبی از ادب تصدق از دلبسته
 مثلا آنرا به فقیر و بیادین نیز بمزایب ان بهتر است پس نماز مختصن را در نصف اخیر از شب بیدار کردن و آن تا آخر
 را وسیله تا یک قیام لیل ساختن پس بیکره باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم ادا نماز مختصن در آنوقت
 کرده است ظاهر ازین که است که است تحمیه اراده دارند زیرا که ادا نماز مختصن را تا نصف لیل مباح
 و شسته اند و از نصف نظر کرده گفته اند پس مکرری که مقابل مباح است مکرر تحمیه است و نزد
 در آنوقت ادا نماز مختصن با در نیست پس بوسیله قیام لیل و حصول فراق و جمعیت در آنوقت مباح این امر
 گشتن بسیار شده است از برای انقضای تاخیر ادا و ترسم کافیت و آن تاخیر مستحب است هم و تر در وقت
 نیک ادای یابد و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت تحمیه گرد پس ترک شیخ با پیچود و صلوة کرده شسته را
 و شکایت و امام عظمی رضی الله تعالی عنه بوسیله ترک ادبی از ادب صومی نماز چهل ساله را قضا فرمود

قرار یافته است نبی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضرت ذات حق تعالی تقدس حضور آن
 سبحانه بیلاخطه سما و صفات و شئون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمح بسیار ارتفاع شئون و
 اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شئون و اعتبارات متواری می گردد پس برین تقدیر حضور بعبث متصور
 نباشد بلکه لمح بسیار حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی
 ششائخ سلسله و بیکر نهایت الهیایه گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و صلا استتار قبول نکند و همواره بی
 ارماد صفات و شئون اعتبارات تجلی شود چه حضور بعبث خواهد بود پس نیست این کار را با نسبتها دیگران
 قیاس باید نمود و بی تکلف فوق باید داشت تقسیم حضور اگر چه پیش اکثر مردم مستحب میباشد اما
 بنیالارباب الینیم انعمیها به و للعا شوق المسکین بایستجریه این نسبت علیهم بنجی غایت پیدا کرده است که اگر فرضاً
 پیش از ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود تجلی که آنرا خدا در مقام انکار آیند و باور ندارند بستی که الحال در میان ارباب
 این خاتواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق سبحانه و مشهود او تعالی بر چه می که از وصف های
 و مشهود گفته باشد و آنچه است معراجیات سه متعارف اگر چه فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد و این
 نسبت در مقام جذب فقط نیز متحقق میگردد و فو قیه آنرا چه می ظاهر نیست بخلاف یادداشت بعضی سالیق که
 حصول آن بعد از تمام حجت به جذب و مقامات سلوک است و علو درجه آن بر هیچ احد مخفی نیست اگر خطائی هست
 و حصول آن است کس که اگر از خدا انکار نماید و نفی انقض و جحد نماید محذرت است قاصری گردان
 طائفه را طعن مقصود فحاش الله که بر مردم زبان این کار را به هم شیران جهان بسته این سلسله اند و به ارحله
 چنانکه این سلسله را به والسلام و لا و آخراً مکتوب است و هشتم نیز بخواجه حکم صدور یافته و علو حال ارباب
 منجیر یافته است که موجب منزل و تبعیت به محبت نامه گرامی که از روی کرم نامزد و تخلص ساخته بودند بپور و در
 بیتج گردید و بر طالع شریک گشت چه نعمتی است که آزادان یار و رفقا را این کنند و چه دوستی که رسیدگان غنای
 مجبوران نمایند بیچاره همچو چون خود را شایان اتصال یافت به ضرورت محمول و بیهیجان گشت و از قرب
 بعد مآرم گرفت و از اتصال انفسال فرور یافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دیده است گرفتاری
 گزید چو طمخ خواهند من سلطان دین به خاک بر فروخت تا بصورت بعد ازین به بیچاران نامیده و
 استارت برگزیده زیاده برین چه تصدیق ایشان نماید نسبتاً الله تعالی و ابایم علی متابعت الیه علی الصلوات

حاصل الشوق الذي لا ينقطع الا بالوصول لا ينقطع ابدال الدين فمقبوع بعد تلك المراتب فلهذا
 الشوق لا ينقطع الا بالوصول لا ينقطع ابدال الدين فمقبوع بعد تلك المراتب فلهذا
 وهذا اس ايك لا يتصور في حقه نهاية ولا يزول عنه الشوق ابدال ونحن بصدد هو المنتهى الوصول الذي قطع
 تلك المراتب بطريق الاجمال فانتهى الى ما لا يمكن التبعير عنه بعبارة ولا يتار اليه باستحارة فلا يتصور فيه لوقوع
 اصلا فلا جرم يزول عنه الشوق والطالب في حال النحوص من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن ضيق اصناف
 ووصلوا الى حضرة الذات تكا وتقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلا والاسيرين في الشبكات
 مرتبافهم محبوبون في التجليات الصفاتية بالدين ومراتب الوصول في حقهم ليست الا الوصول الى
 الصفات والعروج الى حضرة الذات تكا لا يتصور الا بالسير الاجمالي في الصفات والاعتبارات
 ومن وقع سير في الاسمار بالتفصيل حبس في الصفات والاعتبارات ولم ينزل منه الشوق والطالب لم ينفك
 عنه الوجود والتوجه فاصحاب الشوق والتوجه ليسوا الا اصحاب التجليات الصفاتية وليس من التجليات الذاتية
 لهم نصيب واما في الشوق والوجدان قال قائل ما معنى شوق من الله سبحانه مسفوق وشيئا قلت وذكر
 الشوق منها تخيل ان يكون من قبيل صفة المشاكلة وذكر الشدة فيه باعتبار ان كل ما ينسب
 الى الخيزر الجبار فهو شديدا وغالب على ما ينسب الى اجدد الضعيف هذا الجواب على طريقة العلماء وللجهد الضعيف
 في جوابه وجوه اخر تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجوبة تقطع نحو امن السكرو بدون السكرو
 لا يحسن بل لا يجوز لان السكاري مخذرون وارباب السكرو مسؤولون وحالي الان لاصحاب الضيق فلا يليق
 بذكر ما هذا الحمد مداولا واخرا واصلوة و اسلام على نبينا وما وسردا مكتوب ببيت وستم
 بنحو جبهه عمك صدور افت در بيان مداحي طريفة نقشبندية علوي نسبت اين بزرگواران قدس الله
 اسرارهم احمد الله و السلام عباد الله الذين صطفى محبت نامة كليمي كه از روى كرم ما فزاين مخلص ساخته
 بودند در دوران سنج و سرگردانيد سلايشن مني خوايد كه تصديق ايشان بدو بغير آنكه مداحي اين سلسله عليه
 نقشبنديه نمايد مخدود عبارات اكابر اين سلسله عليه قدس الله تعالى اسرارهم واقفنده هست كه نسبت
 بافوق بيهتم است از نسبت حضوره اكاهي حضوره اند و حضوري كه بزرگوار ايشان معجزة است حضوره
 نسبت است كه تقير بيا دشت نمود اند پس نسبت اين عزيزان عبادت ايزاد و ايد و دشت كه بفهم قاطرين فقير

مكتوبه من الشيخ محمد باقر اسير الى خواجه جهان فتح الله عليهما السلام متابعه سيد المسلمين متابعه خلفاء الرشيدين عليه
عليهم من الصلوات الكملها ومن التسليمات التمامه سلم الله على قلبكم وشهد بصدركم وزكى الفسكم والامان
جلدكم كل فخر لك بل ختم كمال الروح وسر نفخي وافضى منوط متابعه سيد المسلمين عليه وعلى آله من الصلوات
وفضلها والتسليمات الكملها فليكن متابعه ومتابعه خلفاء الرشيدين الهادين المهديين ممن بعده فائهم
نجوم الهداية ونجوم النور لانه من شرف كتابنا بغيرهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا
البقية من المقصود انهم الاضطرار وحق العيشه لاني المحرم شيخ السلطان فائهم من جنابكم مدوم
واعانتم فانكم حلون بذلك بل موقوفون بقضاء حوائج الناس طرنا داءا مستحكما كوفيكم جبل الخير فيكم و السلام
عليكم وعلى اسر من اهل البيت وشتم اسير الشيخ العالم مولانا حاجي محمد الداهيري في بيان ان
الشوق يكون للابرار دون المتقين من علومنا في المقام بينهما المسبحان وايامكم على جادة الشريعة
المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والرحمة وروفي الحديث القدسي لا طال شوق الابرار الى
تعالى فوالله هم لاشوقوا ثبت سبحانه الشوق للابرار لان المتقين الصالحين لا شوق لهم لان الشوق
يقضي ليقدر الفقد في حتم مفقود الا ان الشخص لا يتأق الى نفسه مع اطرطه في جبهه عدم تحقق الفقد في حقه
فالمتقرب الى الله في باب سبحانه الفاني عن نفسه حاله مع المسبحان كحال الشخص مع نفسه فلا جرم لا يكون
المشتاق الى الابرار لانه محب قد يغني بالابرار عن المتقرب الى الله في الابداء او في الوسطى ولو لم يمت
منه مقدار حبه من خرد له ونعم قيل نعم الشوق الفاسي ٥ فراق دوست اگر اندكست اندك نسبت به
درون دیده اگر نیم دوست بسیار است بد نقل عن الصادق الاكبر رضي الله عنه انه راقا يا يقدر القرآن
فقال كننا نفعل ولكن قست قلوبنا هذا من قبيل المدح باليشبه انهم سمعت عن شيخ قدس سره يقول
ان المنتهي الى الله تعالى في الشوق والطلب الذي كان له في الابتداء والامر الشوق شام آخر الكل من الاول
وتم منه وهو مقام الياس والعجز عن الادراك قال الشوق يصور المتوهم في حيث لا يوقعه لا شوق واذا
جهد الكمال اليك نهايه الكمال الى العالم رجوع القهقري لا يعود اليه شوق ايضا من وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقه كان لوجود الفقد بل حصول الياس وهو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكمال الاول
فانه يعود اليه شوق رجوعه الى العالم حصول الفقد الذي زال من قبل فحين وجد الفقد بالرجوع حصل

القلوب حب مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وقد سمي يكون هو مع كل سلطان وان كان ظاهر
مع الخلق وشغل بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والباين
الخلق حقيقة او الماد الكائن مع الخلق صورة والباين منهم حقيقة والقلب لا يتعلق بمحبة بالكثر من واحد
فان لم نزل خلقا حتى ذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقاته بالاشياء
المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمديح والرفعة عند الناس فحبه ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه
ومحبة هو لا فرغ محبة لنفسه فان هذه الاشياء لا يريد الا لنفسه لا لنفسه فان زالت محبة مع نفسه
منتهى بالعبودية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد الرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه
مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما الماد العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد غير عالم بخيل العبد عن مراد
نفسه كونه لا يكون الرب مراده ولا يسع محبة سبحانه في قلبه وهذه الدلالة القصوى لا تحقق الا بالعرفاء
المطلوبين من طوبى بالتجلي الذاتي فان في الظلمات راسا لا يتصور الا بطول الشهور بان غنة فاذا حصلت تلك
المحبة لمعبر عنها بالمحبة الذاتية ستوى عند الختام المحبوب لا يلامه في حصول الماخلاص فلا يعبد ربه الا بالاجل
نفسه من طلب الختام ووقع الايام لا يها عنه شواء وهذه الرتبة المقربين فان لا يزال العبد في
خوفا وطمعا وسهرا وجنان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حالت الارباب
المقربين فحسنت الابرار حسنت من جهة ويسات من جهة وحسنت المقربين حسنت محضه نعم المقربين
من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم
غير راجع الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضائه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
المحبة لانها محل رضائه سبحانه لا لخطوط انفسهم وانما يستغيثون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لغير
الايام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محزونين عن قية النفس صاروا خالصين بعبادته وهذه الرتبة
اعلى من بين رتب المقربين لصاحب هذه المرتبة نصيبا من كمالات مقام النبوة بعد تحققة
بمرتبة الولاية الخامسة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستكملين فلا نصيب له من كمالات
مقام النبوة فلا يكون الا للتكامل بخلاف الاولين فاما الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحسب سجد الشجر
على علي له واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليبات اكملها فان المراد من حجب السلام اولاد اخر

جلد
مطلبه حاج اولی الامر صاحب البکال المناقص وصلاح
مطلبه حاج اولی الامر صاحب البکال المناقص وصلاح
مطلبه حاج اولی الامر صاحب البکال المناقص وصلاح

موت بیکه احسان اولانی رستم
 آلاستغیاده فی ارض الاستغیاد و فینیت نها احسان

مطلبه اخراج اولی الامر الی الله العالی
لاستغاده فی ارض الاستعداد وینت بها احسن
شجره طیبه شجره طیبه صلوات و فرعیها فی السما و فصحیه ایضا
شجره طاهره کمال المکمل کبریا حظه و وار

و کلمه شفا روید به اخر خط التماس و بقا السجانه و اياکم علی عبادۃ الشریعہ من المستویین

وكل من غار ونبذ في خطر العاصفة وبقيت عليه الحيلة والبرهان بالاعتناء به
التي هي اذ يولد لها امر الجاهل والناسط السعادة وهم يا قائل بالاعتناء به وتليها وتهجته وبركاته كل

[illegible]

که کج خاک در شرف خال بر سر و ...
... که کج خاک در شرف خال بر سر و ...

انجيليا الاصحاح الرابع
اولا من النقيض والكلام فيا ليت شعري ما حكمه على هذا الاسم ان سجد جانه ورسوله عليه السلام

خطام النقباء والكرام في البيت شعري
خطام النقباء والكرام في البيت شعري لان هذا الاسم مستأه مبجوضان عند باب

زیا د و ما یفر من الدنیا کما یفر من الدنیا کما یفر من الدنیا

اسلام سامین مامورون بعد ازاں اس کے متعلق غلبات اسکے منہج الکفر والتعصب سے مذکور ہوا

بعض اشخاص قدس اللہ تعالیٰ سر بہم فی علیان اسرار و انوار الہیۃ الباقیہ
انما ومحمد اعلیٰ التاویل فان کلام السحار یجمل ویضرب عن الزنا المبتدیان فافہم

عن أبي الطاهر محمود بن علي التوماني عن حماد بن عمار عن
عنه المحمدي عن أن كثر الحقيقة نقصان نسبة إلى الحقيقة عند الكبرياء وهو

عن صاحب البيت
الرباب بذه الخواص مع ان كفر جمعية نقص
من عند ثم اعند اهل الشرع لان كل شيء مؤسسا ووقفا خاصا صالحا ولا يجوز
اعادته في غير ما كان عليه

في تعليلهم لا عند فهم الاعتدال الشرع لان كل من
 في تعليلهم لا عند فهم الاعتدال الشرع لان كل من

في عقيدتهم
الموسم وقبج في موسم آخر والعامل القليل أحدهما على غيره
الموسم وقبج في موسم آخر والعامل القليل أحدهما على غيره

باسم خير منه وللقب بالاسلامى فانه موافق لمحال اسم
 الله وعند الرسول عليه الصلوة والسلام

باب سیم خبر سینه و سینه بجا
المرغی عنده سجانه و عند الرسول علیه الصلوٰۃ و السلام
المرغی عنده سجانه و عند الرسول علیه الصلوٰۃ و السلام

المريض عن النبي عليه السلام قال لا تغار علي قال سبحانه وسبحه
سوانع التهم كلام حسادق لا تغار علي قال سبحانه وسبحه
سوانع التهم كلام حسادق لا تغار علي قال سبحانه وسبحه

مكتوب است و چهارم ارسال محمدیج است و الا انما

لا يكون بالشرك واحد وان ظهور المحبة الذاتية يسلم من الاوليا
لا يكون بالشرك واحد وان ظهور المحبة الذاتية يسلم من الاوليا

لا يكون بالتسليم أحد من
عبد الله المصطفى وعبد الله المصطفى
عبد الله المصطفى وعبد الله المصطفى

عین عبادۃ المصطفین علیہ السلام علی الصلوات وایامهم
السجائنه وعافا کم بحجرتہ الیہ السلام

طمئنته تخرج من ذلك لانوار الدعوة وتحصل له المناصب مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك المناصب
 في معرض الاجابة واما النفس مجلدة والحواس ونحوها تفصيلها فلان النفس لها تعلق بالكلية
 وهو يتعلق للروح توسط الحقيقة الجامعة القلبية والفيض الواردة من الروح ترواجا لا اولاً عليها ثم
 توسلها الى سائر القوم في الجوارح تفصيلاً فخاصته موجودة في النفس اجمالاً فظهر الفرق بين الفرقين
 وتمايزهم ان يعلم ان الطائفة الاولى من باب الكبر والثانية من باب الصحو والشفقة للاولى الفضيلة
 للاخرى في المقام الاول مناسب للولاية والثاني للبهجة شرفا السجادة بركات الاولياء وشهدا على
 كمال متابعة الانبياء وصلوات الله تعالى وسلامه عليهم على جميعه وانه من الملائكة المقربين العباد
 الصالحين يوم الدين امين المحرر الداعي ان لم تجز العربيه بجميعة لكن لما كان مكتوبهم الشريف تخرج بالكلية
 العربيه الى القرطاس على نحو املائهم مكتوب است وسوم ارس الى عبد الرحيم المشتهر بجان خانا فجوابه
 كتابته في المنع عن اخذ الطريق من الباقين وبيان ضرته ومنع عن الاقارب بيته بالكلية بخانا السجادة واماكم
 عن المقال الخالي عن الجاح والعلم المعاصر في الاعمال بحرته سيد البشر لمبعوث الى لاسو ووالا بحر عليه وعلى اليمن
 لصلوات افضلها ومن سليمان الكلبا ويرحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ اصالح كصاوق تليها
 وحكي عن جباكم لسان الترجمان باحكي فاشدت اهل السجدة والرسول وجزا وجه الرسول بحبه المرسى اعلم
 ايها الاخ القابل بظهور الكمال اظهر السجادة وتلك فضلكم من القوة ان البدينا مرعة الاخرة فويل لمن لم يزرع فيها
 وعطل ارض الاستعداد واصناف بذر الاعمال وما ينبغي ان يعلم ان صناعة الارض تعطيلها الما بان يزرع فيها
 شيئا او القى فيها بذرا خبيثا فاسد وهذا القسم في الصناعة شدة كضره واكثر فسادا من القسم الاول لئلا يخفى
 وجرئت البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك انما قصير مسلك مسلكه لان المناقص صاحب هو ميسر
 وما يشوب بالهوى لا يؤثر ان اثره ان على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة ولان المناقص لا يميز بين
 الطرق الموصلة الى السجادة وبين الطرق التي لا توصل اليه سجاية اذ هو غير اصل قط وكذا لا يميز
 بين الاستعدادات المختلفة للطائفة واذ المميز طريق الحجة عن طريق الهدوك فربما كان يستعد اذا طالب
 مناسبا لطريق الحجة به غير مناسب لهدوك طريق الهدوك بتدار وانما قصير لعدم التمييز بين الطرق وبين الاستعدادات
 المختلفة مسلكه طريق الهدوك بتدار فاضل عن الطريق كما ضل في الشيخ الكامل المتمثل اذا ادرت به هذا الطالب

٣٩

سبحان المكي الحاصل في هجرة تربية الظلمة في النور فشق بها وشعر معها كمال المحبة لئلا يورثها ليلتها
لو قيل نجارة الظلمة ضفارة كالمرة اذا اريد صفاتها وقصد ليلها فها تشرت والليل يجر حجارة الظلمة
الشرابية صفاء ما فيه واد بخلق الكثرة الطينية بها بما فتن في ذلك النور حصل له الا من هو والقديس بن جابر
نفسه تواجبه في شدة معشوقه الظلماني وتعلقه باليسل الميوني فصارت اجساد المشاة في
صاحبه فضاء من كرات السمينة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق
فالليل كل الليل كما لم يتغير في المصنوع وضعه جودته وفضل ضللا البعيدا وان سبقت له الحسنى
او كنهه اخباية في صكوفه كونه ذكر ما حصل عنه فجمع التفرق في كمال اليك يا غني حجي ومعمري وان حرقوا
الى مبرج احبار وان حصل الاستغراق ثانيا في شدة المطلوب الا قد سرجا على حسن طرق في تيسر التوجه الى الجباب
المقدس بكل وجه تتبعه الظلمة واندرجت في غلبات انوارها فاذ بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي لخلق الظلمة
راسا وجعل نفسه وتوابع وجوده كهيئة فاستهاك في مشادة نوال الانوار وحصل احضار المطالب واستتار شرفها
المجد في الروحي ان حصل البقاء بذلك المشهور ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت جهات النقاء والبقاء وحرم عليه
الاطلاق اسم الولاية في حينئذ لا يخفى حاله من اميرين اما الاستغراق في الشهوة الكلية والاستهلاك في الدوام
الرجوع الى دعوة المخلوق الى الحق غر سلطان بهان يصير باطنه مع كيد جانه وظاهره مع الخلق فيتحلص النوح من
الظلمة المندرجة فيه المتوجه الى المطلوب يصير بهذا التخلص من صمما البهيمين وهو ان لم يكن له في الحقيقة يميز
ولا شمال لكن البهيمين اولى به والنسب بجماله كجارية معية البهيمية مع اشتراكها في البهيمين والبركة كما وقع
في شأنه غر شانه كلما يد يد يمين في شغل تلك الظلمة من ذلك النور في مقام العبادة واداء الطائفة في
بالنور الا لما في الروح بل خلاصته وبانظلمة ايقدة بالهجرة لنفس وكل المراد بالباطن والظاهر قبال
ان لا وليا مستهلكين ايضا شعورا باحالم وتوجها اليه في خيال طامع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك
والتوجه بالكلية على الام والفرق بينهم وبين المذبحين كما امرت الاشارة اليه والشعور بالاحالم
بالكلية عبارة عن توجه الروح والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار الروح كما امرت الاشارة اليه والشعور بالاحالم
انما يكون بالسجود والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس في فلاح المخلص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة
المشهور وتفضيله باق على الشعور السابق من غير طرق فتور فيه تجلوا في الجوارح فان نفسه لجودته

عليه وعلى خواتمه الصلوات منها ومن الخيرات ينهيا اذ تجلي الذاتي الذي له اعتبار فيه للاسماء والصفات
 والشؤون الاعتبارية لا بالاجابات لا بالسلب مخصوص بولاية عليه الصلوة والسلام خرق جميع حجب الوجود
 والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذا المقام فيحصل الوصول عيانا ويتحقق الوجود حقيقة لا حسا والكمال
 متابعية الصلوة والحقبة نصيب لكل وحظ واخر من هذا المقام الغريز وجوده عليكم بالتبعية على ان يكون
 ان كنتم تتوجهين الى تحصيل هذه الولاية تفصوكم وتكسب هذه الدرجة العليا وهذا التجلي الذاتي برقي عند الشرايع
 تعالى بجانبة يعني ان خرق جميع حجب عن حضرت الذات بحيث سلطانة يكون في زمان سيرا لبرق ثم يسكن
 الاسماء والصفات ليست سطوت انوار الذات تعالى فيكون المحض الذاتي له كالبروق العتبية الذاتية كثيرة جدا
 كما ان الشرايع النقشبندية قد استلهموا من هو المحض الذاتي وانما الامة عندهم المحض الازل المتبدل بالغيرية
 كما ان هؤلاء الاكابر فوق جميع الكمالات والسمات فوق جميع النجاسات وقع في عباراتهم ان يثبتنا فوق جميع النجاسات
 بالنسبة المحض الذاتي الدائم وعجب من تلك النكاهات في طريقتهم هو لا يخل من درجته في البداية واقداهم في
 ذلك نصحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم وبارك في اول صحبته النبي عليه الصلوة والسلام
 والحقبة نالوا ما يتيسر في النهاية وذلك بان يلج النهاية في البداية فلما كانت لاية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اكله وسلم فوق جميع لايات الانبياء والرسل عليه الصلوات والتسليمات كذلك كانت ولايته هو الاكابر فوق
 جميع لايات الاولياء وقد استلهموا من كيف وان ولايتهم منسوبة الى الصديق الاكبر ثم لا فوسم كمال الشرايع
 قد حصلت هذه النسبة لكن بافتقار من ولايته الصديق الاكبر رضينا الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن عوام هذا الحديث
 وقد وصلت جبهة الصديق الاكبر رضينا الله تعالى عنه الى هذا الشرح الى سحابة نقل صاحب النجاشي لغرض من
 انما لبعض كمال هذه الطريقة العلمية النقشبندية في طلب هذه الطريقة والاماني والشرح كما لا يتاخر
 ان لو لم يكن الشنوي في شرحه وحيفت باالجهان في بحور راحة عشق بايد در بهان هو ملك كتم
 اوتاره بزند بنفش ان كزفت آن جسر خورند وروسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى مكتوب سبب
 وروم ارباب الشرايع غير المجددين الشرايع محمد مفتي اللاهوت في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس وبيان
 عزمهما وازولهما وبيان الفناء المحمدي الروحي في بيان مقام الدعوة والفرق بين التملك
 من الاولياء والارباب في الدعوة سبحان من جبر بين البنو والظلمة وقرن الامكان في المستبصر عن الجبهة

[illegible]

سنگ جادو محض است حرکت و نیز جادو صرف است اگر بالفرض آن حرکت شخصی بپاک شد پس بگوید که سنگ
 گشت بلکه بگوید که آن شخص گشت و قول علماء و شریعت شکر الله تعالی سیم موفق اینچنین است میفرمایند که
 با وجود صد و افعال و اربابا راد و الا احتیاج از مخلوقات مفعول آنها مصنوعی است بجهان و فعل آنها
 در مصنوعیه او هیچ دخل نیست افعال ایشان حرکات چند است من غیر اینکه اینها تاثیر فی مجبولیه محمول
 اگر گویند که برین تقدیر افعال را ساطع و عواقب با خلق غیر معقول است در رنگ است که سنگ را با هر
 کلف سازند و بر فعل او مدح و ذم ترسبازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه ساطع و کلف
 قدرت و ارادت و رنگ ارادت است لیکن چون ارادت اینها نیز مخلوق است بجهان من غیر تاثیر له فی حصول
 المراد آن ارادت نیز کالیت است همین را کرد که مراد و اجاز تحقق آن مخلوق میشود بطریق جبری العاقل
 و اگر قدرت مخلوق را مؤثر فی کلمه هم گفته شود چنانکه علماء و اراء الهنر شکر الله تعالی سیم گفته اند که آن تاثیر
 هم در خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند و فی تاثیر لا احتیاج به صلا فیکون تاثیر و اضیاء کما یجاء
 شخصی سنگ را دید که از بالا بیایان آمد بزرگ نمایی حیوانی را بپاک ساخت آن شخص چنانکه آن سنگ را جادو
 میدانند فعل او را که حرکت است نیز جادو میدانند و اثر مترتب بر آن فعل که بپاک است نیز جادو میدانند فالذو
 الصفات و الافعال کما جمادات محضه و هوات صفره فیه حی القیوم هو اسم بصیر بلو اعلم بصیر القیوم
 لما یرید قل لو کان الحجر ادا الکلمات ربی لنفذ الحجر قبل ان تنفذ کلمات ربی لو جئنا بشک و اکتاخی کما
 نمود و جرات سجده واقع شد چه تو انک و جمال سخن که از جمل مطلق است بران و است که هر چند سخن را از کتب
 آید و هر چه از گوید و عاقل نماید با وجود و وجود هیچ مناسبتی نباشد که از ان جناب سخن کند و یا نام او بر زبان
 نه از بار ششم و من بشک و کلام به هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید من عیبده باید که صد خود و اند
 میار تو وجه غایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود میاید از غایات سبب از ان توجه عالی است
 و الا سمع من بهان احمد باری که هتم هتم و میان شاه جیل طریق توحید دارد و در آن مخطوط است
 بخاطر می آید که از اینجا آورده شود و بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خودی خود و اضبطی تواند
 کرد اگر در سفری همراه شود و ترقیات بسیار میکند و سیر در من کوه همراه بود و قی بسیار نمود و در مقام
 حیرت غوطه خورده است و حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز در مقام است خیلی ترقی کرده است

و در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زایدیت وجود درجات جل و علا و ترقی مقام ظاهر است و در این مقام
 مقرر علماء حق است شکر الله تعالی سید عالم پنجم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود و چون
 رکن الدین پنجم علا و الدوله و بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود و عالم ملک الوجود و
 و مقام صدیقیه از مقامات بقا است که روبرو عالم دارد پایان تر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقه
 بالاتر است و کمال صحو و بقا است مقام قربت لیاقت برزخیت این مقام ندارد که روشن تر است
 حرف است و تمام عروج است شان بینهایت در پس آن طوطی صفت داشته اند و هر چه استادان
 گفت بگو میگویم و علوم شرعیه نظریه استدلالیه ضروریه کشفیه ساخته اند سر کوفی الفت باصول علمای
 شریعت نیست همان علوم جمالی یا تفصیلی ساخته اند و از نظریت بصورت آورده اند شخصی از حضرت خواج
 بزرگ قدس الله تعالی فرمود که مقصود از سلوک حبسیت فرمودند معرفت اجمالی تفصیلی شود
 استدلالی کشفی گردد و نفوذ کند که علوم دیگر سویی آنها حاصل شود آری در راه علوم معارف بسیار رویداد
 که از آنها میباید گذشت تا به نهایت انبیهات که مقام صدیقیه است نرسد از این علوم بهره نمی باید
 فیالیت شعری ان من الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبه لعلوم هذا المقام و
 معارفه و ما وجه فوق کل فی علم عظیم و بر سر سله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و از این پنج علم فرمودند
 که هیچ وجه باصول ظاهر شریعت غرضی الفت لازم نیاید و از تفصیل حاجی شائبه جبریل و سنه است و در علوم
 بشائبه قمر لیل الله است عجب است که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند
 اگر شائبه مخالفت میداشت و نخواست مناسبه دلایال اعمال بفعل کند که از هر آنگاه از بیم تو گشتاید
 جز به تسلیم تو و علوم معارف درنگ بر نیایان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشو و قوت مدرکه محذور
 تعبیر است و لایحل عطایا الملك الامطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه و قید کتاب آورده شود
 اما توفیق بمنیافت و ازین محروم بار بود و آخر الامر تسلیم فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملک است
 نه یا و کرد این علوم حائجه طلبه علوم تحصیل علوم برمی آن میکنند که بلکه مولویت بهم رسانند نه آنکه حفظ
 صرف و نحو و غیره بکنند بعضی از علوم بحرطن میجانند قال الله بانه تبارک و تعالی کشف شری و هو سیمیه و علیر کلام
 تنبیه مختص است که باطن ظاهر و قوله سبحانه و هو سیمیه البصیر و مکمل التنبیه میباید آنست که چون نبوت و بعثت و علم را بر مردم

بود نیز عروج نمود و از راه همان مقام فوق رو بنزل آورد و هست بعد ازین هر چه کیفیت خواهد بود
 در معرفت نمود خواهد آمد و معروض خواهد شد اگر صاحب عالمه نیز اینک شای حال خود چیزی نویسد و بگوید
 است چون حدیث این قضیه نزول برود و بدو حقیق و باسطه و اول جلا باطنی طاری شد بود باخام کام این
 نزول نیز حدیث است و الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب است بعد هم در بیان تکلیف است که بعد ازین عالم
 و بیان مراتب سه گانه ولایت در بیان آنکه وجود و حقیقی زائد است بر ذات او و غیر آن نیز بر سر گذارد
 نوشته اند عرض شد که کثرین بندگان بر تقصیر حدیث بن عبدالحکیم از زمانی که از قسم احوال موارد و سیداد
 بعضی آن تنهایی سید و و جرات یکدیگر چون حق سبحانه و تعالی بکرت تو جهات علیه از رفیت احوال محروست
 از تنوین تکلیفین مشرف فرموده حاصل کار خبر حیرت و پریشانی بدست نیاید و از وصل خبر و از فرج خبر
 حاصل شد و از معرفت خبر نکرده و از علم چهل نفر و دلاجرم در عرض شد و شهادت اوست که به هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ این
 چهار و مره جرات نمودن ذلک را بدست نهی می شود است که به هیچ نیاید کاری و بر اصل غنیمت
 بکار نمی تواند پرداخت من هیچ و کم هیچ و زیاده و کم هیچ و هیچ یکدگی نیستند فنا و بقا و اینجا
 عجیب است که حالا حق تعالی مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب یکدگی نیستند فنا و بقا و اینجا
 جمع اند و عین حیرت بی نشانی بعلم شغوبت نفس غلبت حضور با وجود علم و معرفت خبر از دیا و جلالت
 نیست و عجیب است که در اصل سرگرمی و در آنم و الله تعالی بعضی غایت بیخایت خوشی و طریق که از ترقیات
 از دانی و شانه است فوق مقام ولایت مقام شهادت است نسبت ولایت به شهادت و تفاهتیکه میان این دو
 بل بعد ازین اکثر من بعد ازین التکلیفین کذا مره و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاهتیکه میان این دو
 مقام است بل این یعبر عنه بعبارة و عظم من است و الله تعالی بعضی غایت بیخایت خوشی و طریق که از ترقیات
 حصوله و تسلیمات و نشاید که میان صدیقیه و نبوه مقابله باشد بلکه حال است این حکم بحالیت او و کثرت
 صحیح معلوم و آنچه بعضی از اهل سید و باسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و تقریباً سیده اند و آن نیز
 ساختن و حقیقت آن مقام اطلاع و او بعد از توجیه بسیار و تضرع بسیار و اولاً باطل و بعضی از اهل سید و باسطه
 شد از این حقیقت معلوم و می دانند از حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است و وقت عروج و باسطه
 این محال است بعد از ملازمت عموماً و الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بی

بیشتر و بیشتر می شود و می رسد به جمیع مقامات و اما شایسته است که از این مقامات
 کلی برودن در این مقام است بدان درگاه و اودست بردست و در میان اگر توسط روحانیات
 مشایخ را تعداد نماید بطول انجامد با جمله از جمیع مقامات هم در رنگ مقامات ظل گذراند از غایت آنچه نویسد
 قبل من قبل با علامه چندان مجوه لایت کمالات آنرا و انودند که چه در تحریر آرند و در مظهر فی الحقیقه در بار
 نزول تا مقام قلب فرود آورند و انی مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزی از ستم و مکمل از برای
 انی مقام در کار است تا کی می شود اما رسان نیست با وجود و در حقیقت چندان قطع منازل کرده میشود که میرسد
 را و عمر نوح هم معلوم نیست که می شود بلکه این مجوه مخصوص بر او است مریدان اینجا قدسگاه ندارند نهایت
 عروج افراد تا بابت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله وفی فضل
 و همه توقف در مرتب تکمیل و ارشاد نیست و عدم نورانیت بوسیله نور و نور ظلمت غیبت است چیزی دیگر نیست
 مروج و تمخیلات خود چیزی نمی پزند عتبار نباید کرد و در نهایت حال نخته هیچ خام و پس سخن باید که تمام
 در اندیشه این قسم ظلمات جهال خضر غالب است آنجا که رافانند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود
 بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است من گم شده ام مراجع بود با گم شدگان سخن مگویند و از
 غیرت خداوندی جل سلطان باید اندیشید مری که حق سبحانه و تعالی میجوهد در مفیض سخن گفتن بسیار است
 است فی الحقیقه معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است
 و فوق در نیمه وطن عبارت از حیات نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود و نور روح از
 جمع بود و از جمع فوق بر این هر چه مفهوم شود از سر است حق از خلق جدا دیدن که مقام فوق می نگارند
 حقیقت ندارد و همین روح را حق میداند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میداند و تعالی او تقدس
 از خلق و لهذا القیاس می آید که معلوم بر باب اسراران حقیقه الامر ثمه مفقوده و الامر عند الله سبحانه و در ساله
 دیگر به تفصیل علوم باب جذبه سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد
 گزشت مکتوب مفید هم در بیان بعضی از احوال که تعلق با روح و نزول دارند و غیر آن نیز به سیر
 خود نوشته اند و عرض شدست آخر آنکه می آید که غریزه چندانکه متوقف بودند و در تحریر حیات ظاهر شد که از آن
 تمام بخوبی از عروج نموده پایان فرود آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند و بقایای که در زیر آن مقام

فی السبب است و کما لنور فی الظلمة لیکن بنیذ به حال غیر جذبه خواجهاست قدس سید تعالی را سر
 جذبه است که حضرت خواجہ احرار از آبا می کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان را در نی مقام بودند
 و در واقعہ کہ بعضی طالبان کہ نموده بودند کہ خواجہ را چنانچه بوده اند آنغریز متوقف خورده است و با او
 آنجی نی مقام است بنیذ به بناسبت مقام فاده ندارد و همیشه در مقام و بغیر است و دیگر دائمی را کم است
 بعضی از مقامات جذبه بنانی سلوک است بعد از آن بعضی دیگر بنانی سلوک نیست بعد از خوال از برای سلوک
 مستوی میشوند این جذبه بنانی سلوک است بعد از آن وقت تحریر عریضه متوجه مقام شده بود بعضی وقت
 آن خطا گشت تا باعث نباشد توجیه میشود و اسرار عالم بحقیقه الحال چند ماه است که آنغریز فرود آمد
 است اما تمام اخل مقام جذبه کوه نشد مانع عدم علم است بشان آن مقام با توجیه اگر گنده میست
 در وقت مطالعه بن کلمات نامربوطه و خول تمام در مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجہ را تمام فرود آمد
 مکتوبات از دهم در بیان حال عروج و نزول غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت
 احقر الطلبة که نواز شائمه مولانا علاء الدین سائید کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضا وقت مسو
 کرده شد بعضی تمام و کلمات آن مقام مسطورہ نیز مخطو شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت
 را بنی اشارت به تبارک و تعالی بنیست خواهد فرستاد الحال ساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرست
 و آن ساله بالتامین بعضی یاران پیشه التامین نموده بودند که انصاح بنولیند که در طریقه نافع باشد و
 بمقتضا آن بندگان کرده شود کچھ ساله غیر مکرر نیز البر که است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت
 رسالت خاتمیت علیه الصلوٰۃ و السلام لحنیه با جمعی کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و همین ساله را فرستاد
 خود دارند و از کمال کرم خویش آنرا بوسه میکنند و به پیمائید که بن نوع عقائد می باید حاصل کرد
 و جامع که باین غلو هم مشتمل بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود در بر و آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام
 و لحنیه استاده اند لقصه بطولها در همان مجلس با شاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع با کرمان
 و شوا نیست و از آنروز که از ملازمت برانده است بواسطه میل لفق بمقام رشا و جذباتی بناسبت
 ندارد و چندگاه خود بهت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم صحبت بمحیط و شیر در نظری آمدند
 عزت محم شده بود اما آنقدره موافق نمائند و عروج در ارج قربانیاة الغایت هر چند غایت مدافع

ایشان است که بطالبان تسبیح فاضل می شود و این کینه را در افاضه آن چشم نصیب نیست پس من
همان چند پارینه که ستم ستم روز فرموده بودند در میان افعه از وقایع که اگر نه منی محبوبیت و درونی بود
بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت امر نسبت بنیایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سخن
همداری تمام است این جرأت و گستاخی از آنست مکتوب با نثر و هم در بیان و الیکه بنا میاید
و نزول است با بعضی بر یکگونه نیز به پیرز که او خود نوشته اند عرض داشت حاضر غائب اجد فاقه قتل
که در آنها او را محبت خود را پیش از آن کلام با نجا انجسید که او خود در محبت او را یافت کنونی را که
کرد اما خود را می بیند با وجود کم کردن جو یا آنست و با تحقق فقدان خوانان او را از و علم حاضر و اجد و
و از و ذوق غائب فاقه و موضوع ظاهرش بقا است و طاش فنا و عین بقا فانی است در عین فانی لیکن فنا
علمی است بقا و ذوق کار و بارش به نوزول فرایافته و از صعود و عروج بازمانده همچنانکه او از قلب مقلد قلب
برده بودند اکنون باز از مقلد قلب مقام قلب فرود آورده و با وجود و تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از طین
از غلبه انوار روح او را جامع هر وجهه روح نفس ساخته اند و به بر خیزش این جهت را میسر فرگردانید و اندک است
رافوق و افاده تحت و ارماعا بواسطه حصول این بر خیزش عطا فرموده اند و عین غلوه میسر است و عین
مستفید است که گویم شرح این بجا شود و در نویسم پس قلبها بشکند و معروض میگردد که دست چپ عباد
از مقام قلب است که پیش از عروج بقلب حاصل است بعد از به نوزول از فوق که بمقام قلب فرود می آیند که بر خیز
چپ است که اهل انظار علی باب مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوبند رسید بمقلب القلوب و الیسیر
است فتلعل مقام شخصی نهایت از حصول شان خاص است و از عین مقام امتیاز عاصده است و از ارباب تحقیق
از جمله آن امتیاز آن سبقت نخبه است در مخرج فیه و بقا خاص است که نشاء علوم و معارف است که به مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبه و سلوک فنا و بقا و مثال آنها در رساله موعود به تفصیل
تحریر یافته است میر سید شاه حمید بن اضطراب را پی می بندند فرصت بیاض آن نشاء متعاقبا نشاء و انعم الله
از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه با و پیش عالم نیست توجه فرود
دار چون عروج فوقانی نسبت بود باطن مناسبت به جذبه داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزی
کمتر آورده است مایه نستی که از توجه قلب فرود عروج اثر آن توجه بود هنوز باقی است در سببه جذبه کمال روح

کشته و سابقا علم بمضمون بخیریت بودند حال ایدیدار که صحت و عدم متنبه خواهند شد و دیگر چنانچه
که بولانا قاسم علی را از مقام تحمیل نصیبی است همچنین بعضی یاران نجابی نیز از ان مقام نصیب معلوم می شود و این
علم بحقیقه الحال مکتوب و از و هم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شی
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جرات نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض شد که کترین بندگی
احمد بذروه عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نماید تا اراده کند که در این کترین بندگی
والا یا الله العلی العظیم علم غنومی که تعلق بمفهوم فنا فی الله و البقاء به داشته اند و چنانچه بجهانیت خود شفا
ساخته و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست و سیر اسد بجهت معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد
و محمد می اشرب کیست و مثال آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آنرا می نمایند دیگرانند
و کم چیزی مانده باشد که اولیا و الله آنرا نشان داده اند در راه فروگزایند و نمایند قبل من قبل الله
همچنانکه ذوات اشیار را محمول میداند حاصل قابلیت و استعداد و آرا نیز مجموع و مصنوع میداند او سبحانه معلوم
قابلیات نیست و نشاید که چیزی بر او حاکم باشد زیاد و گستاخی ننموده بنده باید که حد خود دانند و
مکتوب سیر در هم در بیان بی نهایتی راه مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرض شد که کترین بندگان چه معروض میگردد و آنرا آه هزار آه بی نهایتی این راه سیرین برکت اوقات
و عیایا این کثرت از اینجا است که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله سبحانه هزار ساله راه است تعرج الملائکه
الیه فی یوم کان مقداره تمیز الف سنه مگر ایما با لیمعنی داشته اند چون کار بسیار سید و میدا منقطع گشت
هو الذی یسر الخیث من بعد فتنه او نیز شریعت در کار شد چدر روز است که سیر شیا واقع شده است
و مردم میسر شد باز ظلو کرده اند فی الجمله شرعی در کار ایشان کرده است اما هنوز خود را قابل مقام
نمی یابند لیکن انرا بر مردم بواسطه مروت و حیا چیزی نمیگویند و مسئله توحید که سابقا متوقف بود بر آنکه
مکررا عرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف
برآمد و پله پله میسر است را چرب یافت محال بود ان بیشتر دیدار مقوله همه است افعال و صفات را هم بر نیک
معلوم کرد و همه را یک یک نموده بفرق گزایند و نیز به بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر است
برآمد و سرسوز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت گفته اند را بر این
برآمدند و سرسوز ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت گفته اند را بر این

چنانچه بیجا می باشد یا نه که در کتب قدیمه نقطه فوق آمده اند بعضی اصل نقطه شده و نه بدو اول و بدو
 دیگر و بر این بعضی بعد میان سخن منزل خود را کم می یابند صفات را از اصل می بیند و مغفلان را در همه جای بیاید و بدو
 در رنگ هر یک اعتبار پیدا کند بلکه هیچ نیاید بدین باب و لانا معهود چنان ظاهر شود که اجازت تعلیم او مردم را از
 جمله مضایق است بلکه اجازتیکه مناسب جذب است هر چند بعضی اموال مانده اند که او را استفا و می یابد که در این رفتن
 کرد و توقف نمود و محض اقدس رسید هر چه صلاح خواهند داشت خواهند فرمود و آنچه در علم مکتبه معرفت است و علم
 عند کم خواجه ضیاء الدین محمد روز اینجا بودند فی الجمله حضور جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر قلت بسیار است
 نتوانستند خود را جمع کنند و به شکر شدند و به سبب لانا شیخ محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور جمعیت دارد و به سبب
 بعضی موانع چنانی ترقی نکرد و نیاز کساحی است که بنده باید که حد خود را ندانم و بعد از تحریر عرض شد که کیفیت
 روداد و حساب پیش آمده که در تحریر گنجایش بیان آن نیست در اینجا فانی ارادت مستحق گشت همچنانکه سابقا متعلق
 ارادت بمولات بر طرف شد بود و لیکن اصل ارادت مانده بود و چنانچه در عرض شد معروض شد بود و الحال آنرا در هر
 پنج بگرد و چند لامر و الا اراده و صورت این فانی نیز در نظر و آمد و بعضی علوم مناسب قیام بوده فائز گشتند
 چون تحریر آن علوم بواسطه وقت غرض تعسر بود و لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانید و وقت تحقیق این
 فناء و فاضله علوم بیک نظر خاص و اورد و حد پیدا شده است هر چند مقرر است که در او را و حد نظری نیست بلکه
 سبب بی نیست اما آنچه می باید عرض میدارم تا زمانی که به یقین پیوست بر نوشتن جرات نمود و صورت مقام در
 ماوراء حد چنان می بیند که اگر ما واری می باشد در هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر و حد
 است نه واری آن نیز هیچ مقامی که بعنوان خفیه ندانند یا حق را واری آن اند حیرت و جهل بهمان طرف است
 و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه متقاضی ناقص است در گفت نمی آید حال شبهه
 مستحق است استغفر الله التوب الی بعد من جمیع ما کرده اند قولاً و فعلاً خاطراً و ناظراً و اینها این زبان
 چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از صفات پیدا کردم فی الحقیقه قنای خصوصیت صفات مابله الاینها
 آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند و الحال اصل صفات و کما
 علی سبیل الاندراج الاندراج نیز بر طرف شده و قهرمان حدیث هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبه علم علی سبیل
 حاصل شده بود و نماند و تمام نظر بر خارج آمده کمال و علم مکتب معینی و بهر حال کمال این زبان مطابقت

[illegible]

ایشان مایه بود اما لا اله الا الله و لا اله الا الله من بعد ان احمد باریه که هر ستم به ستم بنیان می‌نهد
 آنکه در آثار ملاحظه آن مقام مرتبه ثانیه مقام دیگر بعضیها فوق بعض ظاهر شد بعد از توجیه به نیاز و شکستگی چون مقام فوق
 آن مقام سابق رسیده معلوم شد که این مقام حضرت فی النور است و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است
 و مقام در مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است همچنین در مقام فوق هم که کنون گویند و بالایی آن مقام مقام دیگر
 نظر آید چون با مقام سید معلوم شد که آن مقام حضرت فاروق است و خلفاء دیگر را هم در این عبوری واقع
 است فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم همین با مقام نیز رسیده و از این حضرت خواج
 نقشبند پس از اقدس را در هر مقامی با خود همراه می‌یاد و خلفاء دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است بقا
 نیست لا و عبور مقام مر و نبات بالایی مقام هیچ مقامی نمی‌شود الا مقام حضرت رسالت است عین
 اصوات آنها و الحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقام دیگر نورانی بشکست
 برگزینان آن در نظر نیامده بود ظاهر شد اندکی از آن مقام ارتقا داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند بسیار زد و معلوم
 شد که آن مقام مقام محسوبیت است آن مقام نگین و منقش بود و خود را هم با آن مقام نگین منقش یافت بعد از آن بهمان
 کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ و ایا قطعه بر در آفاق منتشر دید بعضی اطراف را و اگر حضرت خواجه بزرگ مقام
 صدیق اندر رضی الله تعالی عنها خود را در مقام محاذی آن می‌یاد بکیفیتی معصده شد گیر تر که شتالان با نیل می‌خوابد
 کیفیت محال آنکه بگردان صلاک غرق می‌شود کسی در خود قوت آوردن از آن گرداب می‌یاد چگونه خود را معصود
 بر چند کار دیگر در پیش داشته باشد شتالان با نیل ضرورتی مرضی است اما بشر ط آنکه از بعضی مساوی و هر چه در آثار
 این عمل و در هند تنفاز لازم باید در شت به پیش شرط داخل ضایع شود بی ملاحظه این شرط داخل ضایع شود
 و در ته می‌سپایا داده حضرت خواجه نقشبند حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی بهر اربابی آنکه این شرط را
 ملاحظه کرده شود مرضی است عمل این که هر حال بیا حظه آن شرط را در داخل است مگر ای در ته می‌سپایا دیگر لغات
 و سخنان حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که همین می‌یاد اثر کجا ماند لا تنقی و لا تذارین سخن اولی نظر مشکل نمود که
 حضرت شیخ محمد الدین با اعلان ایشان بر نند که زوال عین که معلومیت از معلومات استجانه محال است الا انکسب العلم
 جلا چون عین نایل نشود اثر کجا رود و بهر چه در این سخن مشکل شده بود سخن حضرت ابوسعید چه حل نمیشد بجز
 توجیه تمویج و لقا از سخن یا انکسب است محقق گشت که نه عین می‌یاد نه اثر و خویش سخن را یافت هیچ مشکل نماند

اول

در این مقام که با محبت توانست که محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه بایان نداد و وقت معلوم شود که مشوق ملازمت ظاهر شده متوجه بخود و گذشته است اول بعضی از احوال ظاهر ساخت چون باین باب از این جهت تقاعد مفهوم کرد و بجز بایا قاضی شده چند کلمه نویسانند یا دوستان را در دست مکتوب یا در محرم و بیان بعضی شوق و حصول مقام بدین قصه خود و مهم دشمن خود را در جمله اعمال و اقوال و ظهور و کلام شیخ ابو سعید ابوالخیر که گفته عین بنیامان را بجا مانده و بیان احوال بعضی یاران بهر بزرگوار چنین نوشته اند عرض شد که در این بنده گاه اجدان که مقام یکم سابق خود را در این دیده بود چون در این احوال با زاملا خطه نمود و عبودیت خلافت و ثلثه عنوان این مقام را بجا آورد و ان مقام در نظر اندامها چون مقام استعزاز و بجا داشت در دفعه اولی بنظر نماند چنانکه از ان مقام این سبب غیر از ان مقام می توانست و آنکه اول خود را در مقام نماند سبب بدینی نماند سببی در نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقتی از طریق طاری می شود و چون این با نمودن آن بماند سببی بر طرف می شود و دیگر بماند سببی مطلق است که بهر چه قابل زوال نیست و اینها که موصلا مقام اند و آنکه ثبات ندارد یعنی در نظر و سایر این دو طریق طریق دیگر ظاهر می شود و نقص و قصور و نیات خود را در مقام دشمن است و خیرات با قوت جذب یک محبت شیخ ملک مجذوبی سلوک نام کرده چون و ثلثه بطفیل غایت حضرت ایشان طریق اول را بعد استعداد غایت فرموده است هیچ علی از اعمال خیر و قوه غنی اگر آنکه خود را در آن عمل میهم بسیار بلکه تا زمانه که بوجوه تمام نماند بقراری آنکه بسیار از خود و چنان میدانند که هیچ علی و صبی و غنی که قابل کتابه ملائکه عین با و هر دو عالم است حتی که کافر و منافق و زندق از خود بوجوه بهتر میدانند بدترین سببها خود را می گذارد و وجه جذب بهر چند تمام می گیر اندام شده بود اما بعضی از لوازم توان آن مانده بود و آنکه در مقام دوم که مقام سیر اندام شده بود و تمام شد و طول آن مقام را در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است بیاید که حضرت خواجهاجر که نهایت این را رافا گفته اند همان فناء بود و با که بعد تجلی ذات محقق سیر اندام محقق شده فناء را درده هم از جمله همان فناء است بهر یکس تا نماند و آوفا غایت ره در بارگاه که با و ثمانا سبب این مقام هم که دو طائفه اند و در نظر اند چنانچه متوجه آن مقام و جوای طریقت و حصول آنند و طائفه دیگر بهر سبب التفات و توجه با مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طریق وصول مقام بیشتر ظاهر می شود و در این سببها طریقت بیاید چون از صاحب حضرت

مثل از فیت مجبان با محبت توانست که محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه بایان نداد و وقت معلوم شود که مشوق ملازمت ظاهر شده متوجه بخود و گذشته است اول بعضی از احوال ظاهر ساخت چون باین باب از این جهت تقاعد مفهوم کرد و بجز بایا قاضی شده چند کلمه نویسانند یا دوستان را در دست مکتوب یا در محرم و بیان بعضی شوق و حصول مقام بدین قصه خود و مهم دشمن خود را در جمله اعمال و اقوال و ظهور و کلام شیخ ابو سعید ابوالخیر که گفته عین بنیامان را بجا مانده و بیان احوال بعضی یاران بهر بزرگوار چنین نوشته اند عرض شد که در این بنده گاه اجدان که مقام یکم سابق خود را در این دیده بود چون در این احوال با زاملا خطه نمود و عبودیت خلافت و ثلثه عنوان این مقام را بجا آورد و ان مقام در نظر اندامها چون مقام استعزاز و بجا داشت در دفعه اولی بنظر نماند چنانکه از ان مقام این سبب غیر از ان مقام می توانست و آنکه اول خود را در مقام نماند سبب بدینی نماند سببی در نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقتی از طریق طاری می شود و چون این با نمودن آن بماند سببی بر طرف می شود و دیگر بماند سببی مطلق است که بهر چه قابل زوال نیست و اینها که موصلا مقام اند و آنکه ثبات ندارد یعنی در نظر و سایر این دو طریق طریق دیگر ظاهر می شود و نقص و قصور و نیات خود را در مقام دشمن است و خیرات با قوت جذب یک محبت شیخ ملک مجذوبی سلوک نام کرده چون و ثلثه بطفیل غایت حضرت ایشان طریق اول را بعد استعداد غایت فرموده است هیچ علی از اعمال خیر و قوه غنی اگر آنکه خود را در آن عمل میهم بسیار بلکه تا زمانه که بوجوه تمام نماند بقراری آنکه بسیار از خود و چنان میدانند که هیچ علی و صبی و غنی که قابل کتابه ملائکه عین با و هر دو عالم است حتی که کافر و منافق و زندق از خود بوجوه بهتر میدانند بدترین سببها خود را می گذارد و وجه جذب بهر چند تمام می گیر اندام شده بود اما بعضی از لوازم توان آن مانده بود و آنکه در مقام دوم که مقام سیر اندام شده بود و تمام شد و طول آن مقام را در عرض داشت سابق به تفصیل نوشته است بیاید که حضرت خواجهاجر که نهایت این را رافا گفته اند همان فناء بود و با که بعد تجلی ذات محقق سیر اندام محقق شده فناء را درده هم از جمله همان فناء است بهر یکس تا نماند و آوفا غایت ره در بارگاه که با و ثمانا سبب این مقام هم که دو طائفه اند و در نظر اند چنانچه متوجه آن مقام و جوای طریقت و حصول آنند و طائفه دیگر بهر سبب التفات و توجه با مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طریق وصول مقام بیشتر ظاهر می شود و در این سببها طریقت بیاید چون از صاحب حضرت

کمال شرف و نقص علم ذوقی است آن نه آنکه شرف و نقص متصف شود صاحب این علم مخلوق یا باطنی
 است تعالی شأنه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرف و نقص را در مخلوق چه مجال جز آنکه
 علم بآن تعلق شود این علم بوسیله شهود نام مجرب محض است که در جنبان همه شریک یا بدین بعد از فردا آمدن شرف
 مستقیم است بمقام خود و لهذا این قسم خود را بر زمین نهند و کارش را باین انجام نرسد از کمال هوای خود جل شرف
 بی نصیب است فلیکف که خود را عین حق داند و صفات خود را صفات او انکار و تعالی بعد از آن که علو کبریا و
 اتحاد در صفات است ارباب این زمره و ذوالدین علی بن احمده داخل اند نه آنکه هر که جذب و برسد
 مقدم است از محبوبین است لیکن تقدیم جذب به شرط است در محبوبیت آری در هر جذب بخوبی از معنی محبوبیت حاصل
 که جذب بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلول است بشیء از اشیاء
 چنانکه هر سنتی یا اثر جذب به غیر است اما داخل زمره محبان است بوسیله عارض معنی محبوبیت پیدا شده است هر که
 فیه آن عارض تزکیه و تصفیه است در بعضی بتدیان اتباع آنست و ولو با یکدیگر باعث حصول آن معنی فی الجملة است بلکه
 در معنی هم اتباع است پس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضیله نیز وابسته باتباع آنست و علی الصلوة و السلام
 الحقیقه بلکه گویم آن معنی ذاتی هم بوسیله مناسبت ذاتیه آنحضرت علیه الصلوة و السلام همگی ربا و ست منسوب
 است که بآن حضرت علیه الصلوة و السلام الحقیقه واقع شده است در حق این خصوصیت از انجا این سعادت کس
 کرده است و آنکه بانه اعلم بالصلوة و السلام لمرجه المآب الدیق الحق و هو یکسب اسیل مکتوب هم در حصول
 قرب بعد از فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه بعضی علوم مناسبت آن نیز بر پیر بر گوار خود نوشته اند عرصه است
 حقراخذ آنکه بدنی است که از احوال خدا من عتب علیه اطلاع ندارد و نگردد است و عجب نیست اگر زنده شود و این
 همچون آن یار جدا مانده پیکر برسد و میدانند که شایان این حضوریست عاقل که برسد و در میان هم
 عجایب کار و بار است نهایت بعد از اقبال امید اند و غایت فراق و وصل گفته اند گویا فی حقیقه و ضمن ایشان
 بنفی قرب وصال کرده اند شوکت الوصول الی سعاد و در نهایت اقبال و در هر خوف و پس از آن
 و فکر دائمی لایزال میگرداند و از این امر بار آورده میرسد میباید و محبوب محبت میباید که شایان سرور و در
 علیه الصلوات و السلام و التیات فضیله با وجود مقام اوست محبوبیت از محبت آنکه از میباید که شایان لایزال
 و چنین خبر داده اند که کان رسول الله علیه السلام متوجه الی الحزن دائم الفکر و آنرا فرموده علیه الصلوة و السلام او در

اول

[illegible]

یافته نمی شود اشارت نمود از اجماع کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن آیه عدل صحت آنها نفیست ظاهر
 شریعت اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت ندارند و هیچ موقت حکما و اصولی
 آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند باصول آنها نیز موافق نیست استطاعت عقل
 شد است پیش از عقل قدر ندارد قدرت بمقتضای فعل نمیشد و تکلیف بر سبب و اعضا نیستند محاوره علماء
 اهل سنت و در مقام خود ابرق در حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس بادیشان بنیقام بوده اند و
 خواجه علماء الدین نیز از بنیقام نصیبی است از بزرگان اهل سنت علیه حضرت خواجه عبدالحق اند قدس سره
 سر الا قدس و از مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معرف کریمی امام او دطالی و حسن بصری و جلیب عجمی قدس سره
 تعالی هر سه هم مقدمه حاصل اینهمه بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانیکه حجب و الی و ده اندکی
 و هتاهم گنجایش قلم نهادنت اکنون بزرگی و حجاب است فلا طیب لیا و لاری مگر کمال گنجائی بی سناستی را
 و صلح اتصال نام نهاده اند بهیات بهیات همان بیت یوسف زینجا موافق حالت و افکنده و
 این آیه از دوست بد کرد و بر دوست کویان بود و پویش و کجاست و شاید کسیت مشهور و حینت خلق را روی
 کی نماید للرب رب العالمین خود را بنده مخلوق غیر قادر بر اند و همچنین تمام عالم را خالق قادر حق را عز و جل
 غیر اینهمه چنانچه ثبات نمی کند غیبت مرئیت خود کجا در آینه و آید و علماء و اظه اهل سنت هر چند در بعضی اعمال
 مقصودند اجماع درستی عقاید آنها در ذات صفات آنقدر نورانیت ارد که آن تقصیر جنبان بعضی و
 مانع و در نظرمی آید و بعضی مقصود با وجود ریاضات و مجاهدت چون ذات صفات آنقدر درستی عقیدند از
 اجماع در اینها یافته نمی شود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیش رفته و روشن ایشان خوش آید آرزو دارند که در
 اینها باشد و تلیق از مقتضای طالع علمی ساجده بکنند و هدایه فقه نیزند که مشی و دعوت احاطه علمی با علماء
 شکر است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری
 و ذات صفات فعال را مخلوق میداند و نه انکشاف اینها صفات است و فعال اینها افعال بلکه در افعال و اثر
 قدرت او را میداند و قدرت مخلوقات را تاثیر نمی داند که با علماء و حکما و همچنین صفات سببه موجود میداند و حق سبحانه
 و تعالی را می بیند و قدرت را معنی محض و ترکیب تصور نماید بهیچان میثاق فعل و انشاء و علم فیعل که بشرط طبعی
 محتاج باشد کما قال الحکماء و بعضی صوفیه بگویند این سخن بیجا است که مافیه حصول حکما است مسئله قضاء و قدر را بطریق

چنانچه که برین پنج گزشت آخر توجیهات علیه حضرت ایشان خود را مناسبت تعلیم و یاد اولی خود را محاذی آن مقام می
 بندید پنج وقت بالا می آن مقام شست بعد از توجیه چنان مظهر شد که آن مقام تکمیل تمام است که بعد از تمامی سلوک
 با آن مقام میسرند مجذوب سلوک تمام ناکرده از آن مقام بهر نیست نیز در آن وقت چنان تحصیل گشت که در وصول
 با آن مقام از شایع آن اقامه است که در ملازمت حضرت ایشان یاده بود و بعرض رسانید که حضرت میر کرم الله
 وجهه میفرماید که آمده ام تا ترا علم السموات تعلیم کنم انچه و چون بنیک توجیه شد آن مقام را مخصوص حضرت میر در بیان
 خلدنما و رسیدن رسی اندک تا کجایم عجب یافت و اسد جانه اعلم دیگر چنان طلبه شد که اخلاق سلیمه است
 می برآیند بعضی در رنگ شسته از وجود می برآیند و گاه بی درنگ و درین می آیند و بعضی اوقات تحمل می شود که تمام
 برآمده اند و ثانی الحال حیر و دیگر باز ظاهر می شود می برآیند یا منعرض میگرداند که توجیه بر می نمود بعضی را عرض شد
 ایام شرط است که اول مرعی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه است یا مشروط نیست انچه ظاهر می باشد شایسته است
 که حضرت خواجهدر سلسله نقل یک معنوی می گویند درین باب به هر چه حکم فرمایند با آنکه شایسته
 نمی آید توجیه کردن تا آنجا عرض می کند که بعد از تحقیق حضور مطالب از ایا از ذکر باز دانستن امر بنگاه است حضور کرد
 لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه خصوص است که در آن ذکر گویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و صلا و ذکر
 نشد و کار نیز دیگر نهایت رسانیده اند حقیقت کبریت بهر چه فرمایند را بجا منعرض آنکه حضرت خواجهدر فقر است
 میفرماید آنرا ذکر می کنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن بدین می شود تغییر آن مقاصد فرمایند خامس بعضی از این
 که بعضی طالبان اهل طلب تعلیم می کنند لیکن در تقیه حیا نمی توانند کرد با وجودی حیا علی حضور و حضور
 پیدا می کنند و اگر تا کنون در تقیه می شود از دست طلب شکلی می کنند درین باب چه حکم است بعضی دیگر هستند که
 اتصال با این سلسله شریعه بطریق اراده می خوانند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز نیست یا نه و اگر
 مجوز است بطریق آن چیست زیادت گشای بی ادبی تمام است مگر ششتم در بیان احوالیکه به احوال خود
 دارند بهر چه بر گزار خود نوشته اند غرض است که برین بیان آنکه بصحرا آورده اند و بقا بنشیند اند علوم
 غریبه معارف را در غیر متعارف بتواتر و توالی فایض و وارد اند اکثر آنها به بیان مرقوم خطاطی متداولشان
 ندانند بهر چه از سلسله وجود و توالی آن گفته اند و اول آن حال مشرق ساخته اند و ششتم و هفتم و هشتم و نهم
 بدرجای بالا بر وزن و نواع علوم درین ضمیر افاده فرموده اند اما مسدوق آن مقامات معارف کلام قوم صریح

عجبت انی هست قدس و شمع و کمال آنحضرت خواجه خواجهاست عینی حضرت خلیفہ بہاؤ الدین المعروف نقشبند
 قدس بہاؤ از خلفا ایشان حضرت خواجه علاؤ الدین باین وقت مشرف شدہ بودند و این کار را در وقت
 تا کردہند عجب کاریست اولاً ہر بلا و مصیبت کہ واقع میشود سر و فرحت میشود بل من مزید سیاحت ہر طرح ہست
 و پیویم کہ میشد خوش آمد و این ہم آرزو میکرد حال کہ بجا آمد سر باب فرود آوردند و نظر بر عجز و فقار و وقتا و گرا
 حیرت لاتی میشود اول و بلہ نوعی از حزن پیدا ہر چند برعت زائل میشود و ہر چہ نماند و بچنین کردہ میگردانند و اگر
 دفع بلا و مصیبت مقصود از نہ رفیع آن بود بلکہ امثال امر و نحو بود حال مقصود از دفع بلا و مصیبت است خوف و
 خرنیکہ زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و شوم کہ آن سکر بود و در جو ہر چہ عوام الناس است این است از عجز و فقار و خوف
 و حزن غم و شا و در ابتدا ہم کہ مقصود از دفع بلا بود و این معنی خوش آمد لیکن حال غالب بود و بنا طریقت کہ و
 ہذا از قبیل نبود کہ حصول او بخوبی حال کہ بجا آمد مشرف ساختہ حقیقت کار را واضح گردانید و معلوم شد کہ
 و حال انبیا علیہم السلام از سر عجز و فقار و خوف و حزن بود و مثال امر بعضی ہو کہ روید ہر چہ گاہ گاہ
 بر صحن آن بوگستاخی بنیاید مکتوب سہتم در بیان بعضی از احوال غریبہ خود با بعضی سہتم
 ضروری بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرض داشت کہ ترنندگان احمدانکہ تقاسمکہ فوق
 محمد بود و روح خود را بطریق عروج در اینجا می یافت و آن مقام حضرت خواجه بزرگ قدس السلسلہ الاقداس اختصاص داشت
 بعد از آنکہ بدن غصری خود را نیز و ہماں مقام یافت و در آن وقت چنان تجلی گشت کہ این عالم تمام انصاریات
 خلقت بہ فرو رفت نام و نشان نماند و چون آن مقام نبودند الا بعضی از اولیا و کبار این نکتہ تمام عالم را بخوبی
 درجا و مقامی شریک بنیاید چہ دست میدہد کہ با وجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالیتا کہ گاہ
 دست میداد کہ در آن خود میماند و نہ عالم نہ در نظر خیر می آمد نہ در علم حالات ستمہ ہست و جو خلقت عالم از دید
 و نہ بر آمدہ بعد از آن ہماں مقام یک کو شکالی ظاہر شد کہ زینہا ہند و اندانجا بآمد آن مقام ہم در عالم بندہ
 فرو رفت ساعتہ ساعتہ خود را متصاعداً اتفاقاً نماز شد و وضو میگذازد کہ مقامی علی بنایان ہوا اکابر را بعد
 نقشبندیہ قدس السلسلہ ہر ہم در آن مقام دیدند و دیگر ہم مثل الطائفہ و غیرہ در اینجا بودند و بعضی دیگر از شاخ
 بالان مقام ہست اما تو ہم آنرا گرفتہ نشدہ اند و بعضی بایان علیات و دعا ہماں خود را بیدار و از آن مقام یافتہ
 مناسبت ہم ندیدند و این اتعاضہ ہر تمام پیرانش نزدیک بود کہ دیوانہ شدہ بر آید و فرط اندوہ و غصہ قالب تہی گشت

امکنند با چیزی آن با نوبت سید این طریقی قوی گشت متصل آن بعضی از علوم می شود و فائز گشت فی الجمله
بعضی علوم آن سال در ضمن این مکتب است اگر هم رسیده است آنکه آن سال سازند گنج این را و اگر بعضی علوم به زبان
تحتیاج بوده بآن سال می سازند هم چه در زیادت و کمالات و در خواص بر این مکتب است کار خوبند و در این
که با سبب تمام جذبات نیز نصیب یافتند خاطر بواسطه هم در معانی و به روش وقت میشد و طاعت رسیدند
هر چه می خوانند فرمود مبارک خواهد بود مکتوب ششم در بیان حصول جنود به سلوک و تربیت یافتن هر دو
صفت جمال جلال و بیان فناء و بقا و امتیاز بین کاتبان فوقیه نسبت تقبیل و غیر
نیز به سیر بر گوار خود نوشته اند عرض شد که کترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق حل شان به کت
توجه عاقل و طریق جنود به سلوک است فرموده بهر صفت جمال جلال این مکتب است حال اجمال عین جلال است
و جلال عین جمال بعضی از سال قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود مخوف ساخته به مفهوم هم خود
حکم و حکمت و عبارت محمول ظاهر خود است قابل انحراف تاویل نیست حکمت این نسبت تحقق شد نسبت محبت
ذاتی پیش از تحقق آن مکان اردو محبت و اتیه عکاف است فاعبار از زبان بوی است پس تا اینکه علوم تمام از سال
رفته نشود و بهر مطلق تحقق نشود از فناء به نذر و این حیرت مجهول است که آن اندر دانه است که گاهی حاصل شود و گاهی
نیل گردد و غایت ما فی الباطن این بقا به محض و بقا به جهالت علم با هم جمع اند و عین ذاتی به شوق و عین
بعضی که این مکتب این عین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند علم که پیش از این جهالت حاصل شود اخیر عبارت
خارج است با وجود آن که علم است و خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز خود است تا اینکه
نظر در نیست حاصل است اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بین بالکل منقطع میاید که شود حضرت خواص
قدس و میفرماید که اهل البقا از فناء بقا هر چه می بینند و خود می بینند و هر چه می شناسند و خود می شناسند حیرت
ایشان و خود است از اینجا بهر صریح مفهوم میشود که شهود معرفت نیست پس بین به یکدیگر نمی بیند
تا تا اینکه یکی از ثلثه و برین اگر چه در خود هم دارد از فناء به نذر و فکاف البقا نهایت مرتبه در فناء و بقا نیست این
مطلوب است مطلق فناء عام است بقا با نذر فناء است لهذا بعضی اهل البقا به تحقق بقا و بقا در بین نیز شهود و
انچه انحراف و فناء نیست نه که آنکه دارد و سکندر می اندازد که هر چه باشد قلند را نداند هر گاه از کاک
این سلسله اجد قرون بسیار یکی دوی را این است مشرف سازند سالان دیگر چه دیدن به حضرت توحید عبد الحی

آن تو اندوخته تاجیه لان صلی برکت علی مشور من جمیع بینهای رجبی لایحرم من کانه ولا یمنع من خیراته برکاتیکو یامان
این بیندند دیگر اندوخته تکیه ملیا الی آن متعلق اند دیگر از جهت این تو اندوخته حکم با و کوی تحصیل قطا و تاجیه و غیره
باشد تا منیاز تمام بدن جزا الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بر اندوخته و حقیقت محمد عبارت از آن است علی منظر المصلو
و تسلیمات قابلیت در گشت مرتضی جمیع صفات که حکم بعضی قابلیت در گشت غیر سلطانیه معیار علم را که متعلق
شود بحجیم که لا ذاتی میشودنی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت تصفا که مناسب با صفات است در
برنج است میان فایات جل شانیه و صفات و حقائق بنیادیکر است علی بنیاد و علیهم الصلو و التسلیمات و تجلیات همین قابلیت
بملاحظه اعتبار آنکه در هر چند در حقائق متعدده گشته قابلیت که حقیقت محمد است علی المصلو و التسلیمات و تجلیات و طلیت
اما رنگ صفات و متغیر گشت است در میان بنیاده حقائق جامعه محمدی المشرقیات و طلیت غر شانیه معیار علم را
متعلق شود بعضی آن کلمات فائق قابلیت محمدیه برنج است میان فایات جل سلطانیه و میان این قابلیتات متعدده حکم
آن بعضی بوسیله است که او را خانه صفات قدس است که در نهایت عروج آن خانه تا بان قابلیت است لاجرم زبان آن
نسبت کرده علیه الصلو و التسلیمات و چون این قابلیت تصفا که بر مرقع نمیشود آن بعضی از حکم کرده با آنکه حقیقت محمدیه بحسب
است الا قابلیت محمدیه علی منظر المصلو و التسلیمات و تجلیات و طلیت و در فایات جل شانیه ارتفاع از نظر طلیت بلکه واقع است قابلیت
تصفا اگر چه غیر اعتبار است با بوسیله برنج رنگ صفات گرفته که در خارج موجود و اندوخته و ارتفاع از مکان بریده لاجرم حکم
میکند چون جاهل و نامشال این علوم که نشا آن جامعیت است و طلیت است بسیار و او میداند اکثر آنها در چهار کاغذ نموی
مقام طلیت نشا و فائق علوم مقام طلیت مرتبه فردیت و مظهر در و در فایات جل شانیه و طلیت و در فایات جل شانیه
نیست لکن بعضی از مشایخ قابلیت اولی که تعین اولی گویند زائد بر ذات نیستند و تجلیاتی شود آن قابلیت را می بخارند و تجلیات
با حقیقت الامر و صحت السجانه بحق حق و هو پیکر السبلیل سبک که بتو لیدان نوشته بوده با تمام آن فوق نمیشود و تمام
افقاده تا حکمت الهی جل سلطانیه درین قفچه بوده باز کرده تا فایات جل شانیه و طلیت و در فایات جل شانیه و طلیت و در فایات جل شانیه
برایان الدین که یکی از مخلصان بود و بسیار آن بعضی احوال و نیز بر پیر بر کوا خود نوشته اند
عوض شدت حقرا ندر نه که رساله در بیان طریقت حضرت خوجگان فلسف الدشالی اسرار هم نوشته رساله شده است بر
سبار که اهدا نموده و رساله است و در آن بعضی از حکم کرده با آنکه حقیقت محمدیه بحسب
رساله سلسله حرر نظر در آمد و این بنا خا طر فتر رسید بایشان حضرت کیم تا خود و پیر و بعضی علوم آن ساله نویسند یا فقیر

بشریح و در پی آنکه مناسباً هم جذبه است واقع شد بر حریفان اتم باشت یقیناً شریک بران کمال خواهد بود و در
 بقا البان شد و بیشتر خواهد بود و هر چه بیشتر باشد فاضله علوم و فوق شریعت غزالی فتنه کمال صوابیاری بودیم
 الصلوة و سلام معافیکه از ایشان سر بر زده اند شریعت و عقایدیکه در ذات صفات بیان فرموده اند و در
 ظاهر آن از بقیه سبک است الحال معارف که باین کمینه فالص اند اکثر تفصیل معارف شریعت و بیان آنها و در
 کشنی و ضروری میگردد و مجمل فصل میشود که بگویم شرح این سجد شود و در بیشتر سجاد و خبر بکتابی شود و مکتوب
 سوم در بیان محبوبان بیان بیان مقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن رسیدن
 بمقامات تجلی دانی تیر به پیر زکوار خود نوشته اند عرض داشت آنکه یارانی که اینجا اند و
 یاران آنجایی هر کدام بمقام محبوبان طریق بر آوردن آنها از این مقامات است آنقدر قدرت که مناسب مقام است
 خود نمی یابد چون بجا نبشت تو جهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشید که از ایشان این کمینه از این مقام گذشت
 و بمقام تجلی دانی رسید حال بسیار خوبست قدم بر قدم حقیق دارد و در باره دیگران هم میسر است دیگر بعضی
 از یاران آنجا بطریق مقربین بسته ندارند و موفیق حال آنها طریق ابراست فی الحقیقه که حاصل کرده اند و
 است بهمان طریق امر باید فرمود که هر کسی را هر کاری ساختند در تفصیل اسباب آنها جرات نمود که از ایشان
 مخفی نخواهد بود و زیاد گستاخی نمود و در تحریر عرض داشت پیر سید حسین در سخولی خود چنان دید که گویند و از
 کلام سیده است میگویند که دروازه حیرت در آن که نظر میکنم حضرت ایشان از او می بینم و هر چند می بینم که
 خود در دروازه باز می بیند مکتوب چارم در بیان فضائل شجر عظیم القدر شهر رمضان
 و بیان حقیقت محمدی علیه علی که الصلوة و سلام نیز به پیر زکوار خود نوشته اند
 عرض داشت حضرت آنکه تلبیت که از راه معارضه شریفه از احوال اخذ که آن عتبه علیه اطلاق ندارد و بکنان میباشند
 قدوم مبارک رمضان مبارک باشد این راه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمال ذاتی و شیونی است داخل دار
 اصل است که هیچ ظلمتی با و راه نیافته است قابلیت و بی غلط است مناسبت تمام است بان مناسبت نزول آن بین
 واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و خلق این سخن است بان مناسبت این راه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است
 هر برکتی و خیری که در تمام سال هر که میسر از راه که می آید قطره است از دریای نهایت برکات این شهر عظیم القدر و جمعیت
 ماه محبت تمام سال است تفرقه اینها به بی تفرقه تمام سال فطوبی این معنی علیه اشهر المبارک و فی حقیقت و ویل است

در بیان فضائل شهر رمضان
 در بیان حقیقت محمدی علیه علی که الصلوة و سلام نیز به پیر زکوار خود نوشته اند
 در بیان حقیقت محمدی علیه علی که الصلوة و سلام نیز به پیر زکوار خود نوشته اند

بعضی در آن مقام در شستن و بعضی در همان مقام بودند و تحت مثل شیخ علاء الدین و له و شیخ نجم الدین که بری
و فوق آن مقام است اهل بیت بودند و فوق آن خلیفای راشین عنوان است تعالی علیه السلام و بعضی
سائر بنی علی بنی و علیه السلام و کثیر علی حده از مقام آن سرور بود و همچنین مقامات ملائکه عالیه
صلوات الله علیه علی بنی و علیه السلام در طرف دیگر جدا از آن مقام بود اما مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت
و سرور بود و اسد جانه اعظم حقائق الامور کما بهرگاه بخیر است لیسایت اسد جانه عروج او شود و بعضی
بخوبست هم واقع شود و چیزی دیگر دیده شود و بعضی عروج آنها هم مستقیم شود و اکثر خبرها و امور مشهور و سرور
میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرض شد کردن بیا و آید میسر شود زیرا که در نظر محقق می آید جای انداز
که از آن استخفا کرده شود چه جای آنکه بنویسد در این املا عرض می نمودم بعضی خبرها بیا و بود تا آخر و فکر که نوشته شود
زیرا که نمی توانست محال ملقا اسم علی بهرست غلبه تهاک و مستغرق است و از جمیع مقامات جذب بقدر قدم نهاد و صفات
که اول از اصل میدید عا لا با وجود نصف از خود جدا می نمود و خود را حاضر می نمود بلکه نوری که صفات نام باویند
نیز از خود جدا می نمود و خود را از آن در طرف دیگر می نمود و احوال این گیر هم و برزور درستی و عرض شد و دیگر آنست که
بمفصل عرض شد خواهد کرد مکتوب و در بیان حصول ترقیات مقامات لیسایت یا خداوندی
جل سلطان بهر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره عرض شد که کمترین بندگان حمد بذکر و عین
نام استخاره متصل ماه مبارک رمضان لانا شاه محمد سینا انقدر فرجه ندید که ماه رمضان خود را بعصبه بوسی شرف
تواند ساخت بصورت بعضی آن جن در التله داد از عنایات خداوند جل و علا که بمرکت توجها علیه حضرت ایشان
علی التواتر و التوافق نص و ازانچه عرض نمائید من آنجا که که ابرو نباشد که کند از لطف برین قطره باره و اگر
بر روی زمین چند بار نام و چون بره شکر لطفش که توانم بهر چند آنها این قسم احوال می نمودم جرات گشتی است مشغول
مقامات است ولی چون شمر بر دست از خاک و سرور گردید از غم سر ز افلاک و ابتدا عالم صحو بقا از او
ماه ربیع الآخر است تا حال بیجا خاص در هر یک از شرف می سازند ابتدا از تجلی فراتنی حضرت شیخ محمد الدین است
قدس سره و در صومالی زندگانی بر بند و در نزول و عروج علوم غریبه و معانی عظیمه فاده میفرماید و با حسن و شرف خاص
در مرتبه که این است تا مقام شرف میا زندگانی بر بند و در نزول و عروج علوم غریبه و معانی عظیمه فاده میفرماید و با حسن و شرف خاص
در مرتبه که این است تا مقام شرف میا زندگانی بر بند و در نزول و عروج علوم غریبه و معانی عظیمه فاده میفرماید و با حسن و شرف خاص

خصوصیات لطافت و محاسن عجائب که درین لباس منقوشه از هیچ منظری ظاهر نمیشده پیش ازین تمام
 آنکه آید شده میرفتیم همچنین در هر طعامی شرابی و کسوتی جدا جداستجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ
 پر تکلف بود و در بار آن نبود و در آب شیرین تا آنجائی که درین تفاهوت بود بلکه در سر لذیذ و شیرین
 یکت خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را بنحری بعضی نمیتواند
 رسانید اگر در ملازمت علی می بود شاید معروف و صریح شد اما در اشعار این تجلیات از روی رفیق علی حاشم
 و اینها هم اگر بلطف نمی شد مدام مغلوب و در چهاره نداشتیم درین اشعار معلوم شد که این تجلی با نسبت
 شریک به جنات در دو باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بطا اهرام لطافت نیست و ظاهر که از نسبت
 خالی و معطل بود این تجلی مشرف ساخته اند و حق همچنان یافتیم که باطن اصل ازین بصیرت نیست از جمیع
 معاونات و ظهورات حضرت ظاهر که متوجه کثرت و انبیه بود و این تجلیات شش گشته است بعد از آنکه
 این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت نادانی بحال خود ماند و صلاحت تلك العجلیات کان
 لحدیکن شیئا کمذکری و بعد از آن یک فناء خاص داد و همانا که آن تعین علمی بعد از خود تعین
 پیدا شده بود درین خفا گشت و اثری از سلطان نماند درین وقت آثار سلام و علامات تمام
 عالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین در بعضی احوال و مبدء دشتن نیات و خواطر با جمله بعضی
 آثار عبودیت و نیستی از آن باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت و توجه حضرت ایشان بحقیقه
 بندگی رساند و عروجیات بر فوق محمد و بسیار واقع میشود در مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از طریقت
 چون بر فوق محمد رسید از خدا را بجا بخت مشهود گشت در آن اشکای طراند که مقامات بعضی مردم در این
 مشاهده نمایم چون متوجه شد مقامات آنها در نظر آمد و آن شخصان نیز در آن مجال دید علی تفاوت جاه
 سکانا و مکانا و مشوقا و ذوقا در مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام اکمل مرتبه
 عظام و رسیدن مقام خاص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و بارک و همچنین مقامات سایر بنیاد
 علی تفاوت و مقامات اهل اعلی فوق محمد و مشهود گشت فوق محمد و آن مقام عروج واقع شد که از مرتبه خاکی تا
 یا اندکی کسیرین زمین تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس سره تعالی عنده و از اقدس منتهی شد فوق مقام چندی
 مشایخ بوزند بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله بشکل شیخ منعم و کرمی و شیخ ابوسعید خراسانی و مشایخ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين صانع ما حجب خلقه كما يحب بنا ويرضى بالصلاة والسلام من جهة للعالمين كما ذكره
 الذكرون كما غفل عن ذكره الغافلون كما ينبغي له ويحرم على له وصحاب البرة لنتقى التقي اما العبد المذنب
 في اذن قراول است انكسوبات قدسي آيات حضرت خورشيد المحقق قطب العارفين برهان الولاية المحمدية
 حجة الشريعة لمصطفوية شيخ الاسلام والمسلمين شيخنا واما مناشيخ احمد الفاروق في نقشبندی سلمه الله سبحانه
 وابقاه اين حقير قليل البصيرة كثر من خاك نيتان آن مقدس درگاه يار محمد بيدل بدشتي لطافه القاني
 جمع نموده در تحرير آورده رجاء آنكه نفعي از ان لطالبان حق جل و علا برسد السؤل من البدسبحانه ^{والتوفيق} العظمى
 مكتوب اول در بيان احوالى كه مناسبت باسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحيد بيان عروجيات
 كه بر فوق محد و واقع شست و كشاف درجات بهشت ظهور مراتب بعضى از اهل السد به پير زركوار خود شسته اند
 و بهوش اكامل المكمل الوصل الى درجات الولاية الهادى الى طريق اندراج النهاية فى البداية بتويد الدين
 الرضى شيخنا واما مناشيخ محمد الباقر نقشبندى الاحرارى قدس الله تعالى سره الاقدس وبلغه الله
 سبحانه الى قضى ما تمناه عرضده شت كثرين بنندگان احمد بذروه عرض ميرساند حسب الامر
 شريف گستاخي بنمايد وحوال پرشانه امراض سيار وكم داشتند راه آن قدر تجلى اسم الظاهر بتجلى شت
 كه در جملة شياى تجلى خاص عليه عليه ظاهر گشت على الخصوص لست لسا بل كمه و اجزاء اينها جدا جدا و انقد
 اين نظامه گشته كه چه عرض نمايم و درين انقياد مضطر بودم ظهور كچه درين كسوت بوده و بچم چنان بوده

دانش اوراق مکتوب محمد ابراهيم

دین اوان ہمیت اتران ہر عجیبہ لطیفہ و قائق غریبہ شریفہ عنے
فائدہ اول

مشتت مجاز الف تانی البیضیج و سقیح نام با ستهام حمدا الانام حاجی عزیز الدین دیوبندی

مطبعخانه مصوری و اوراق خطی و نفیسه طبع کرده

10.00
 25.00
 143010

	by. on
1 Supplied.	WE 8 68
2 Price.	Rs 30.00 for 3 Pcs
3 Grant.	RU VD 168
4 Cla.	
5 Acc.	OK 12.8.68
6 Cat.	
7 Numb.	RR 8/12/71